

ماهنامه تخصصی اندیشکده

اقبال

تیر ماه ۱۴۰۵



شماره پنج



سیاست
تجارت
فرهنگ

اندیشکده
اقبال

ماهنامه تخصصی اندیشکده

اقبال

شماره پنجم ♦ تیر ماه ۱۴۰۵

صاحب امتیاز:

اندیشکده اقبال (Iqbal Forum)

بنیانگذار، مدیر مسئول و سردبیر:

محمدحسین باقری

دبیر و ویراستار ادبی:

دکتر شهرام پیرانی

دبیر اجرایی:

نیلوفر افشاری

مدیر هنری و طراحی:

علیرضا ایمانی

دوره انتشار: ماهنامه

زبان: فارسی

ناشر: اندیشکده اقبال

وبسایت: www.iqbalforum.org

ایمیل: info@iqbalforum.org

دیدگاه‌های مطرح‌شده در مقالات، لزوماً بیانگر موضع رسمی اندیشکده اقبال نیست و مسئولیت محتوای هر مقاله بر عهده نویسنده آن است.



مجله اقبال

ماهنامه تخصصی اندیشکده اقبال با محوریت پاکستان

مأموریت ماهنامه:

مجله اقبال، ماهنامه تخصصی اندیشکده اقبال است که با هدف ارتقای شناخت دقیق، عمیق و واقع‌بینانه از کشور پاکستان برای مخاطبان فارسی‌زبان منتشر می‌شود. این نشریه با تکیه بر پژوهش‌های راهبردی، داده‌های معتبر و تحلیل‌های کارشناسی، می‌کوشد ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی، امنیتی، فرهنگی و اجتماعی پاکستان را فراتر از روایت‌های رسانه‌ای روزمره بررسی کند و با ایجاد پلی میان نخبگان، پژوهشگران و سیاست‌گذاران ایران و پاکستان، به توسعه گفت‌وگوی علمی و تقویت درک متقابل میان دو کشور یاری رساند.

۳	 درباره اندیشکده اقبال
۴	 نویسنده ها
۶	 سخن سردبیر

تحلیل رسانه ای

۱۰	 بازتاب تشییع پیکر رهبر شهید در ایران و عراق در مطبوعات و رسانه های پاکستان
۱۵	 بازتاب مراسم تشییع پیکر شهید آیت الله خامنه ای در مطبوعات برجسته پاکستان
۱۸	 تحلیل رسانه های پاکستان درباره ایران
۲۱	 تحلیل تفکیکی رسانه ها و نویسندگان ایران و پاکستان
۲۳	 تحلیل نویسندگان پاکستانی در بازتاب چهره جمهوری اسلامی ایران
۲۹	 نویسندگان اثرگذار در پوشش ایران

سیاست

۳۱	 تحلیل تطبیقی نقش میانجی گرانه پاکستان در مناقشه ایران و آمریکا
۳۵	 نقش پاکستان در روند توافق احتمالی میان ایران و آمریکا
۳۹	 بحران در کشمیر تحت کنترل پاکستان
۴۳	 پاکستان و معماری نوین اتصال اوراسیا
۴۸	 ترکمنستان و پاکستان از تابی تا معماری نوین همکاری ها
۵۲	 دیپلماسی تقابلی پاکستان در برابر هند
۵۷	 معمای بقا در سایه پوپولیسیم قضایی
۶۲	 بررسی تطبیقی پایگاه قومی ایالتی احزاب اصلی پاکستان

تجارت

۶۶	 کریدور معلق واکاوی فرصت ها و گسل های اتصال ایران و پاکستان
۷۰	 توسعه هوش مصنوعی در اکوسیستم دیجیتال پاکستان در عصر ژئواکونومیک
۷۵	 بودجه ۲۰۲۶ تا ۲۰۲۷ پاکستان
۷۹	 بودجه ۲۰۲۶ تا ۲۰۲۷ بلوچستان
۸۳	 تحلیل اقتصادی ژئوپلیتیکی پروژه راه آهن ام ال ۳ پاکستان
۸۶	 شاه میوه ها در خدمت سیاست خارجی
۹۰	 بقای استقراری و تله حاکمیتی
۹۵	 تحلیلی بروام ۷۰۰ میلیون دلاری بانک توسعه آسیا به پاکستان
۱۰۰	 اقتصاد پاکستان در چرخه تأمین مالی پانزی

فرهنگ

۱۰۵	 پاکستان و افغانستان در آینه اشتراکات و تفاوت ها
۱۱۰	 عدالت التیام بخش برای کودکان
۱۱۶	 باغ وحش کراچی
۱۲۰	 نقد و بررسی کتاب آشتی اسلام دموکراسی و غرب اثر بی نظیر بوتو
۱۲۳	 جمعیت العلما پاکستان
۱۲۷	 فورت ویلیام کالج و نقش آن در شکل گیری زبان و نشر اردو
۱۳۰	 گروه نشاط الگوی نوین صنعت هتلداری در پاکستان

کتابخانه پاکستان

۱۳۵	 پاکستان و دیپلماسی آمریکا از یازده سپتامبر تا پایان جنگ افغانستان
۱۵۷	 گالری تصاویر
۱۵۸	 سخن پایانی



سیاست
تجارت
فرهنگ

اندیشکده
اقبال

اندیشکده اقبال، اندیشگاهی تخصصی است که با هدف تعمیق و ارتقای روابط جمهوری اسلامی ایران و پاکستان در تمامی عرصه‌های ممکن شکل گرفته است. این اندیشکده با تکیه بر مشارکت گسترده و هم‌افزای برجسته‌ترین سیاستمداران، دیپلمات‌ها، أصحاب رسانه، پژوهشگران، علما، استادان دانشگاه، خبرگان اجتماعی، بازرگانان، کارآفرینان، هنرمندان، ورزشکاران و دانشجویان دو کشور می‌کوشد تا پیوندهای ایران و پاکستان را به مسیری از رشد، بالندگی و بهبود مستمر در همه زمینه‌ها رهنمون سازد.

دکتر شهرام پیرانی

صفحه ۳۹

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه رازی کرمانشاه؛ عضو هیئت علمی و کارمند با سابقه دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه با ۲۴ سال تجربه. ایشان فعال در حوزه سیاست پژوهی با تخصص پاکستان و عضو تیم تحریریه اندیشکده اقبال است.



دکتر ویدا یاقوتی

صفحه ۴۳

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات؛ پژوهشگر روابط بین الملل و مطالعات استراتژیک با تمرکز بر ژئوپلیتیک آسیای جنوبی، افغانستان-پاکستان و تعاملات منطقه ای ایران. استاد مهمان علوم سیاسی در دانشگاه علوم و تحقیقات و مدیر گروه های «مطالعات استراتژیک افپاک» و «شبه قاره» در مراکز پژوهشی معتبر کشور.



دکتر نوذر شفیعی

صفحه ۳۱

دکترای روابط بین الملل از دانشگاه تهران؛ عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و نماینده پیشین مجلس شورای اسلامی. سخنگوی اسبق کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی و پژوهشگر برجسته حوزه سیاست خارجی، آسیا-پاسفیک، چین، جنوب آسیا و امنیت منطقه ای با سابقه گسترده تألیف و تحلیل در مجامع علمی و رسانه ای



مهدی هنردوست

صفحه ۳۵

دیپلمات ارشد وزارت امور خارجه، سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و یونان. تجربه ی مسئولیت های کلیدی از جمله مدیرکل تشریفات، معاون مدیرکل اروپا، مدیرکل اداری و ریاست اداره شرق آسیا. همچنین سرکنسول ایران در بمبئی و کاردار و معاون سفیر در یکن بوده است.



مصطفی زندیه

صفحه ۴۸

رایزن درجه یک وزارت امور خارجه؛ دارای کارشناسی تاریخ از دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد روابط بین الملل از دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی. دارای سابقه مأموریت های دیپلماتیک در کراچی، اسلام آباد، مینسک و عشق آباد در حوزه های سیاسی، دیپلماسی عمومی، امور کنسولی و اقتصادی است.



دکتر مریم وریج کاظمی

صفحه ۷۰ و ۱۲۰

دارای دکترای جغرافیای سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات تهران؛ پژوهشگر حوزه های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و بنیادگرایی اسلامی با تمرکز ویژه بر مسائل پاکستان، و نویسنده چندین کتاب و مقاله تخصصی در این حوزه ها.



صفحه ۶۶

ماشالله شاکری

دیپلمات با سابقه و سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد، با سابقه سرپرستی سفارت در توکیو و ساریوو و مسئولیت در حوزه دیپلماسی اقتصادی و معاونت آسیا و اقیانوسیه، دارای تجربه گسترده در ترانزیت و اقتصاد دریا



صفحه ۱۰۵

دکتر مریم خالقی نژاد

فوق دکتری علوم سیاسی، مدرس مدعو دانشگاه، کارشناس مسائل فرهنگی، دبیر گروه تخصصی دیپلماسی فرهنگی مجله ایرانی روابط بین الملل، دبیر گروه کتاب و صلح انجمن علمی مطالعات صلح ایران، پژوهشگر مراکز پژوهشی و علمی.



صفحه ۱۱۶

انیکا عتیق خان

پژوهشگر حوزه توسعه اجتماعی و سیاست گذاری؛ تمرکز اصلی آثار او بر موضوعاتی چون تغییرات اقلیمی، رفاه و حقوق حیوانات، عدالت اجتماعی و حقوق بشر است.



صفحه ۱۲۷

سمیرا گیلانی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات اردو؛ پژوهشگر پژوهشگاه اسرا و عضو هیئت ترجمه مجله «چوک». همکار دانشنامه جهان اسلام و دایرةالمعارف نهج البلاغه، نویسنده مقالات علمی پژوهشی در ایران و شبه قاره، و مترجم آثاری از انتظار حسین، اشرف علی تانوی و اشفاق احمد.



صفحه ۱۲۳

علی رحمانی

پژوهشگر علوم سیاسی و دانشجوی دکتری مطالعات انقلاب اسلامی؛ دارای کارشناسی علوم سیاسی از دانشگاه خوارزمی و کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی اسلام از دانشگاه علامه طباطبائی است. ایشان فعال در حوزه تحلیل تحولات افغانستان، شبه قاره بلاخص پاکستان و جریان های فکری-فرقه ای جهان اسلام، با همکاری گسترده با رسانه ها، مراکز پژوهشی و نهادهای مطالعاتی در زمینه ضد تروریسم، تاریخ معاصر، فرق صوفیه و مسائل منطقه ای است.



صفحه ۱۳۰

میلاد شادی فر

دارای گواهی نامه Inside MBA از دانشگاه MODUL دبی؛ کارشناسی ارشد جغرافیا و برنامه ریزی گردشگری از دانشگاه آزاد اسلامی و کارشناسی مدیریت گردشگری از دانشگاه مازیار. پژوهشگر و فعال حوزه مدیریت گردشگری و برنامه ریزی سفر





از سوگ مشترک تا سرنوشت مشترک

گاه یک ملت را نه در سخنان رسمی مقاماتش، بلکه در لحظه‌های بی‌پیرایه اندوه و همدلی می‌توان شناخت. سیاست، زبان مصلحت دارد؛ دیپلماسی، آداب و تشریفات خود را؛ اما محبت، هنگامی که از دل مردم برمی‌خیزد، نه فرمان‌پذیر است و نه تصنع‌پذیر. می‌توان برای حضور یک هیئت برنامه نوشت، اما نمی‌توان برای اندوه یک ملت بخشنامه صادر کرد. می‌توان مراسمی را به تصویر کشید، اما نمی‌توان اشک، احترام و عاطفه را به نمایش واداشت.

مراسم باشکوه وداع و تشییع رهبر شهید انقلاب اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله سید علی حسینی خامنه‌ای، از آن لحظاتی بود که سیاست از صورت رسمی خود بیرون آمد و به قلمرو معنا، عاطفه و حافظه تاریخی ملت‌ها وارد شد. تهران در روزهای جمعه و شنبه ۱۲ و ۱۳ تیرماه، میزبان بیش از هشتاد هیئت از بیش از سی کشور جهان بود؛ هیئت‌هایی که برای ادای احترام به رهبر شهید ایران و همراهی با ملتی

داغدار گرد هم آمده بودند. اما در میان همه این حضورها، آنچه پاکستان به نمایش گذاشت، جایگاهی ممتاز و معنایی فراتر از یک مشارکت تشریفاتی داشت.

پاکستان تنها یک هیئت به تهران نفرستاد؛ گویی تصویری فشرده از همه ارکان سیاسی، نظامی، پارلمانی، حزبی، مذهبی و رسانه‌ای خود را به ایران فرستاد. در سطح حاکمیت و ساختار دفاعی، فیلد مارشال عاصم منیر، فرمانده ارتش پاکستان، حضور داشت. دولت این کشور با محمد شهباز شریف، نخست‌وزیر پاکستان، و سناتور محمد اسحاق دار، معاون نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه، نمایندگی می‌شد. بلاول بوتوزرداری، رئیس حزب مردم پاکستان، در کنار مقامات و نمایندگان ایالت‌های مختلف حضور یافت. سردار ایاز صادق، رئیس مجلس ملی، و سید یوسف رضا گیلانی، رئیس مجلس سنا، دو نهاد اصلی پارلمانی پاکستان را نمایندگی کردند. در کنار آنان، هیئت‌های علما، شخصیت‌های مذهبی و نمایندگان رسانه‌ای این کشور نیز به تهران آمدند.

این حضور چندلایه، خود به زبان بی‌زبانی سخن می‌گفت. می‌گفت که احترام پاکستان به ایران، به یک دولت، یک حزب یا یک نهاد محدود نیست. دولت آمده بود، حاکمیت آمده بود، ارتش آمده بود، پارلمان آمده بود، احزاب آمده بودند، علما و رسانه‌ها نیز آمده بودند. گویی پاکستان، با همه تکرر سیاسی و اجتماعی خویش، برای لحظاتی در برابر اندوه ملت ایران به وحدت رسیده بود.

هم‌زمان، شبکه‌های بزرگ تلویزیونی پاکستان، از جیو نیوز تا ای‌آر‌وای و دیگر رسانه‌های مهم این کشور، مراسم وداع، تشییع و تدفین رهبر شهید ایران را به صورت زنده پوشش دادند. از این رو، آنچه در تهران روی می‌داد، تنها پیش چشم میهمانان رسمی نبود؛ میلیون‌ها پاکستانی نیز از خانه‌ها، محل‌های کار و فضاهای عمومی، با ملت ایران در این سوگ همراه شدند.

اما برای من، معنای این همراهی تنها در تصاویر مراسم یا فهرست بلند مقامات پاکستانی خلاصه نمی‌شود. این سطور را در حالی می‌نویسم که خود در پاکستانم و در روزهای اخیر، در کراچی، لاهور و اسلام‌آباد، از نزدیک با مردم این سرزمین سخن گفته‌ام. به هر کجا که رفته‌ام، در محافل رسمی و غیررسمی، در دیدار با سیاستمداران و روزنامه‌نگاران، در گفت‌وگو با دانشگاہیان، بازرگانان و مردم عادی، با موجی از محبت و مودت نسبت به ایران روبه‌رو شده‌ام.

صادقانه می‌گویم که در هیچ‌یک از این شهرها، به جایی نرفتم مگر آنکه از عمق علاقه مردم پاکستان به ایران، از ستایش آنان

نسبت به شجاعت ملت ایران و از احترام عمیقشان به رهبر شهید انقلاب اسلامی شگفت زده شوم. این شگفتی، از آن رو نبود که انتظار خصومت داشتم؛ بلکه از آن رو بود که فاصله میان آنچه در برخی روایت‌ها از پاکستان ساخته شده و آنچه در واقعیت اجتماعی این کشور جریان دارد، بسیار عمیق‌تر از آن است که گمان می‌کردم.

در سخنان مردم، ایران تنها نام یک همسایه نبود. آنان از مقاومت مردم ایران با تحسین یاد می‌کردند؛ از رهبر شهید ایران با احترام سخن می‌گفتند و رنج ملت ایران را رنجی دور و بیگانه نمی‌دانستند. این محبت، مصنوع رسانه و محصول یک هیجان زودگذر نبود؛ ریشه در خاطره‌ای تاریخی، ایمانی مشترک، قرابت فرهنگی و احساسی عمیق از هم‌سرنوشتی داشت.

ملت‌ها نیز، همچون آدمیان، گاهی سالیان دراز در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند، بی‌آنکه حقیقت نسبت خود را دریابند. همسایگی همیشه به معنای شناخت نیست. چه بسیار دیوارهایی که میان دو ملت برپا می‌شود، نه از خاک و سنگ، بلکه از سوء تفاهم، داوری‌های شتاب‌زده و روایت‌هایی که دیگران برای آنان ساخته‌اند. ایران و پاکستان نیز، با وجود همه پیوندهای تمدنی و تاریخی، گاه از پشت همین دیوارهای نادیدنی به یکدیگر نگریسته‌اند.

اما سوگ مشترک، پرده‌ها را کنار زد. آنچه در تهران و شهرهای پاکستان رخ داد، نشان داد که در زیر لایه‌های سیاست روزمره، ریشه‌هایی زنده و استوار وجود دارد؛ ریشه‌هایی که نه بحران‌های مقطعی توانسته آنها را بخشکاند و نه سوءظن‌های تاریخی توانسته آنها را از میان ببرد.

اینک اما پرسش اصلی آن نیست که پاکستان چگونه در کنار ایران ایستاد؛ پرسش آن است که ایران و پاکستان با این سرمایه عظیم عاطفی و سیاسی چه خواهند کرد.

فرصت‌های تاریخی، اگر به برنامه بدل نشوند، به خاطره فروکاسته می‌شوند. تصاویر باشکوه، پس از مدتی از صفحه رسانه‌ها کنار می‌روند؛ اشک‌ها خشک می‌شوند و عواطف بزرگ، در ازدحام مسائل روزمره رنگ می‌بازند. هنر سیاست‌ورزی آن است که عاطفه را به اعتماد، اعتماد را به همکاری و همکاری را به ساختاری ماندگار تبدیل کند.

اکنون زمان آن رسیده است که محبت مردم پاکستان به ایران و احترامی که حاکمیت این کشور در تهران به نمایش گذاشت، به آغاز فصلی تازه در روابط دو کشور تبدیل شود. فصلی که در آن، ایران و پاکستان نه فقط در روزهای جنگ و سوگواری، بلکه در مسیر ساختن، تولیدکردن، آموختن و پیشرفت‌کردن نیز در کنار یکدیگر بایستند.

نخستین ضرورت، آغاز سریع چند پروژه کوچک و عملی میان شرکت‌های خصوصی دو کشور، با حمایت و پشتوانه دولت‌هاست. روابط اقتصادی ایران و پاکستان بیش از اندازه در انتظار پروژه‌های بزرگ، توافق‌های پیچیده و وعده‌های بلندمدت مانده است. حال آنکه اعتماد، اغلب نه با طرح‌های عظیم، بلکه با موفقیت‌های کوچک اما واقعی ساخته می‌شود.

چند پروژه محدود و زودبازده در حوزه‌هایی چون تجارت مرزی، مواد غذایی، دارو، محصولات کشاورزی، خدمات فنی و مهندسی، فناوری اطلاعات، حمل‌ونقل و گردشگری، می‌تواند بیش از ده‌ها سند کلی، دو بخش خصوصی را به یکدیگر نزدیک کند. دولت‌ها نباید الزاماً خود تاجر یا مجری باشند؛ بلکه باید راه را بگشایند، موانع بانکی و گمرکی را کاهش دهند، امنیت سرمایه‌گذاری را تضمین کنند و به فعالان اقتصادی اجازه دهند از ظرفیت‌های واقعی دو کشور بهره بگیرند.

دوستی‌ای که به متن زندگی اقتصادی مردم راه نیابد، همواره در معرض فراموشی است. اما هنگامی که تولیدکننده ایرانی و بازرگان پاکستانی، کارآفرین پاکستانی و شرکت ایرانی، در موفقیت یکدیگر سهمی پیدا کنند، رابطه دو کشور از حوزه سخن به قلمرو تجربه منتقل خواهد شد.

ضرورت دوم، طراحی پروژه‌های بلندمدت و اثرگذار رسانه‌ای است. تجربه این روزها نشان داد که مردم پاکستان آماده شنیدن روایت

ایران‌اند؛ به شرط آنکه این روایت، مستقیم، صادقانه و عاری از واسطه‌های مغرض به آنان عرضه شود. پوشش گسترده مراسم تشییع، پنجره‌ای به سوی ایران گشود؛ اما این پنجره نباید پس از پایان سوگواری بسته شود.

دو کشور به تولید مستندهای مشترک، برنامه‌های تلویزیونی مستمر، تبادل روزنامه‌نگار، ترجمه آثار فکری و ادبی، همکاری میان خبرگزاری‌ها و ایجاد رسانه‌های تخصصی ایران و پاکستان نیاز دارند. شناخت متقابل نباید به موسم بحران محدود بماند. رسانه‌ها باید پیش از آنکه اختلافی پدید آید، زبان گفت‌وگو بسازند و پیش از آنکه سوء تفاهمی شکل گیرد، امکان دیدن دیگری را فراهم آورند. ضرورت سوم، نزدیک کردن خود ملت‌هاست. هیچ رابطه راهبردی پایداری را نمی‌توان تنها در اتاق‌های بسته مقامات بنا کرد. دانشجویان، نویسندگان، هنرمندان، علما، زنان، جوانان، دانشگاهیان، بازرگانان و فعالان اجتماعی دو کشور باید به یکدیگر دسترسی پیدا کنند. مردم ایران باید پاکستان را نه فقط از خلال اخبار امنیتی، بلکه از راه فرهنگ، دانشگاه، بازار، هنر و زندگی روزمره آن بشناسند؛ و مردم پاکستان نیز باید ایران را فراتر از تصاویر جنگ و منازعه، در غنای تمدنی و انسانی‌اش ببینند.

من که امروز این سطور را از پاکستان می‌نویسم، بیش از گذشته یقین یافته‌ام که فاصله حقیقی میان دو ملت، بسیار کمتر از فاصله‌ای است که برخی روایت‌ها در ذهن ما ساخته‌اند. دل‌ها از پیش نزدیک‌اند؛ آنچه کم داریم، راه‌های رفت‌وآمد میان این دل‌هاست. در چنین شرایطی، مسئولیت اندیشکده اقبال نیز دیگر صرفاً ترجمه، معرفی یا تحلیل نیست. اگر مأموریت نخستین ما شناخت بهتر ایران و پاکستان از یکدیگر بود، مأموریت امروز ما باید تبدیل این شناخت به اقدام باشد. اندیشکده باید پلی میان اندیشه و عمل، میان مردم و سیاست‌گذاران و میان ظرفیت‌ها و فرصت‌ها باشد.

ما باید به سیاست‌گذاران بگوییم کدام موانع را بردارند؛ به بخش خصوصی نشان دهیم کدام راه‌ها را بیمایند؛ به رسانه‌ها پیشنهاد کنیم چه روایت‌هایی را بسازند؛ و به نهادهای فرهنگی یادآور شویم که چگونه می‌توان دو ملت را از نو به یکدیگر معرفی کرد. آنچه پاکستان در مراسم وداع و تشییع رهبر شهید ایران نشان داد، تنها ادای احترام به یک شخصیت تاریخی نبود؛ آشکار شدن حقیقت رابطه‌ای بود که شاید خود ما نیز هنوز به تمامی آن را نشناخته‌ایم. پاکستان در تهران نشان داد که ایران در حافظه سیاسی، عاطفی و تمدنی آن کشور جایگاهی یگانه دارد؛ و من در کراچی، لاهور و اسلام‌آباد دیدم که این جایگاه، تنها در کاخ‌ها و پارلمان‌ها نیست، بلکه در دل مردم نیز وجود دارد.

اکنون نوبت ماست که این محبت را بی‌پاسخ نگذاریم و آن را به سرمایه‌ای برای آینده تبدیل کنیم. باید از سوگ مشترک، اراده‌ای مشترک زاده شود؛ از احترام، اعتماد برخیزد؛ از اعتماد، همکاری پدید آید؛ و از همکاری، آینده‌ای ساخته شود که شایسته تاریخ و ظرفیت دو ملت باشد.

تاریخ همیشه فرصت نمی‌دهد که ملت‌ها خود را بی‌واسطه در آینه دل یکدیگر ببینند. این بار، ایران خود را در چشم مردم پاکستان دید و پاکستان، خویشتن را در سوگ ملت ایران آشکار کرد. مبادا این لحظه را تنها ثبت کنیم؛ باید آن را زندگی کنیم و بر بنیاد آن، بنایی تازه برپا سازیم.



محمد حسین باقری

بنیانگذار و مدیر اندیشکده اقبال



تحليل رسانه ای پاکستان درباره ایران

بازتاب تشییع پیکر رهبر شهید در ایران و عراق در مطبوعات رسانه‌های پاکستان

بازه زمانی: ۴ تا ۱۰ ژوئیه



تیتیر صفحه نخست روزنامه‌های امروز پاکستان ۴ ژوئیه

- آغاز هفته مراسم تشییع پیکر باشکوه در ایران (نیشن)
- نخست‌وزیر شهباز شریف و فیلد مارشال سید عاصم منیر در مراسم تشییع پیکر رهبر فقید ایران حضور یافتند (نیشن)
- فیلد مارشال عاصم منیر با وزیر امور خارجه ایران دیدار کرد (نیشن)
- آغاز مراسم تشییع و وداع با آیت‌الله خامنه‌ای با حضور نخست‌وزیر شهباز شریف، فیلد مارشال عاصم منیر و مقامات ارشد کشورهای جهان (جنگ)
- آغاز تشییع پیکر در تهران؛ پیکر رهبر فقید روز پنجشنبه در مشهد تدفین خواهد شد / تدابیر امنیتی شدید در پایتخت ایران (جنگ)
- ادای احترام نهایی نخست‌وزیر شهباز شریف و فیلد مارشال عاصم منیر به رهبر معظم ایران در تهران (پاکستان تودی)
- پاکستان همبستگی خود را با ایران در مراسم تشییع پیکر رهبر معظم این کشور تجدید کرد (پاکستان تودی)
- ایران از تابوت آیت‌الله خامنه‌ای در میان دریایی از سوگواران رونمایی کرد (اکسپرس تریبون)
- تهران هفته مراسم تشییع را آغاز کرد؛ رهبر معظم فقید در مشهد به خاک سپرده خواهد شد (اکسپرس تریبون)
- شبکه تلویزیون ملی پاکستان امروز ۵ ژوئیه مراسم اقامه نماز بر پیکر قائد شهید امت را به صورت زنده و خبرهای فوری پوشش داد.
- این شبکه اعلام کرد که میلیون‌ها نفر از مردم ایران برای حضور در این مراسم به تهران سفر کردند
- شبکه خبری جیو، پرمخاطب‌ترین شبکه خبری پاکستان به صورت زنده و در قالب بخش‌های خبری ویژه، آیین باشکوه و میلیونی تشییع و اقامه نماز بر پیکر مطهر رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای را پوشش داد.
- شبکه ARY نیز با پخش زنده و گزارش‌های لحظه‌ای، حضور حماسی و میلیونی امت عزادار در مراسم اقامه نماز و وداع با پیکر مطهر رهبر شهید ایران، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای را به تصویر کشید.

امروز ۵ ژوئیه همه شبکه‌های خبری پاکستان که تعداد آنها به بیش از ۳۰ شبکه می‌رسد به صورت زنده و خبرهای لحظه‌ای این رویداد مهم را پوشش دادند.

پوشش تشییع پیکر آقای شهید در شبکه‌های خبری و مطبوعات پاکستان ۶ ژوئیه

- مراسم باشکوه و میلیونی تشییع پیکر آقای شهید آیت‌الله خامنه‌ای در تهران امروز دوشنبه ۱۵ تیر ۱۴۰۵ در شبکه‌های خبری پیشرو پاکستان و همچنین روزنامه‌های کثیرالانتشار بازتاب بسیار گسترده، هماهنگ و ویژه‌ای داشت.

پخش زنده و گزارش‌های میدانی

- بزرگ‌ترین شبکه‌های خبری پاکستان از ساعات اولیه صبح امروز، آنتن خود را به پوشش زنده حرکت اقیانوس میلیونی مردم داغدار در خیابان‌های تهران اختصاص دادند.
- شبکه جیو نیوز: بزرگ‌ترین شبکه خبری پاکستان با قطع برنامه‌های روتین خود، تصاویر زنده از تهران را پخش کرد.
- این شبکه گزارش‌های متعدد و خبرهای کوتاه بارها به وسعت جمعیت اشاره کرده و پایداری نظام ایران را در شرایط جنگی کنونی ستودند.
- شبکه دنیا نیوز: این شبکه با اعزام گزارشگر یا تمرکز بر تصاویر زنده، حضور اقشار مختلف مردم تهران، از پیر و جوان گرفته تا زنان و جوانان را به تصویر کشید. دنیا نیوز گزارش داد که این تشییع جنازه بی‌نظیر، یادآور تشییع تاریخی آیت‌الله خمینی در چهار دهه گذشته است.
- شبکه هم نیوز و سما تی وی: این دو شبکه بر فضای احساسی، گریه‌ها و اندوه عمیق مردم ایران تمرکز کرده و گزارش‌هایی از همبستگی ملی ایرانیان در این شرایط حساس خاورمیانه ارائه دادند.
- شبکه آج نیز در گزارش ویژه از حضور میلیونی عاشقان آقای شهید در خیابان منتهی به میدان آزادی خبر داد.

تحلیل‌های راهبردی و پیام‌های سیاسی

- برخی شبکه‌های پاکستانی فراتر از پوشش خبری، به تحلیل پیام‌های سیاسی این حضور میلیونی پرداختند:
- شبکه انگلیسی‌زبان اکسپرس: این شبکه در تحلیل ویژه و جامع خود تأکید کرد که این حضور میلیونی یک آیین تشییع معمولی نیست، بلکه یک «نمایش جهانی مقاومت و ایستادگی» است.
- تحلیلگران این شبکه اشاره کردند که آمریکا و اسرائیل پس از ترور رهبر معظم ایران در حوادث فوریه گذشته، به دنبال فروپاشی یا تضعیف ایران بودند، اما حضور امروز مردم تمام معادلات واشنگتن و تل‌آویو را برهم زد و ثابت کرد که ساختار سیاسی و مردمی ایران کاملاً منسجم و فعال است.
- شبکه آج نیوز و اکسپرس نیوز (اردو): این شبکه‌ها با دعوت از کارشناسان ارشد روابط بین‌الملل، به بررسی آینده رهبری در ایران و شکست اهداف نظامی غرب پرداختند. کارشناسان این شبکه‌ها تأکید کردند که فشار نظامی هیچ تأثیری بر پایداری نظام جمهوری اسلامی نداشته و اکنون مسیر مذاکرات برای آمریکا روشن‌تر شده است؛ چرا که باید واقعیت غیرقابل انکار ایران را بپذیرند.

• بازتاب مراسم تشییع پیکر شهید رهبر در مطبوعات

روزنامه اینترنشنال نیوز

- این روزنامه در تیتراژ اصلی خود به شرکت سه پسر آیت‌الله خامنه‌ای در مراسم و عدم حضور عمومی مجتبی خامنه‌ای پرداخت. در این گزارش آمده است که میلیون‌ها نفر برای اقامه نماز در مصلاهی تهران گرد هم آمدند.
- این روزنامه همچنین به آغاز اقدامات قانونی ایران علیه اسرائیل و آمریکا اشاره کرد.

روزنامه اکسپرس تریبون

- این رسانه با تیتراژ «حضور میلیونی مردم در تهران برای وداع با یک دوران» به رویداد پرداخت و مصلاهی تهران را به «دریایی از عزاداران» تشبیه کرد.

روزنامه نیشن

- این روزنامه با اشاره به سرانجام شدن سیل عزاداران به تهران، جدول زمانی مراسم را منتشر کرد که بر اساس آن، پیکر رهبر ایران پس از تهران به قم و سپس برای خاکسپاری نهایی در ۹ ژوئیه به مشهد منتقل می‌شود.

روزنامه نوای وقت (اردوزبان)

- این روزنامه با تیتروهای بسیار بزرگ، از تبدیل شدن ایران به دریایی از انسان‌ها و به لرزه درآمدن پایتخت نوشت. نوای وقت حضور هیئت‌هایی از ۱۰۰ کشور جهان را برجسته کرد و نوشت که اشک و خشم مردم علیه آمریکا و اسرائیل فضای شهر را در بر گرفته بود.

تیترو صفحه اول روزنامه‌های سه‌شنبه پاکستان ۷ ژوئیه

۱. ترامپ می‌گوید یا توافقی با ایران حاصل خواهد شد یا آمریکا «کار را تمام خواهد کرد» (نیوز)
۲. سیل خروشان جمعیت برای مراسم تشییع پیکر [آیت‌الله] خامنه‌ای به خیابان‌های تهران آمدند (نیوز)
۳. ترامپ هشدار جدیدی به ایران صادر کرد: زیرساخت‌های غیرنظامی ایران در صورت لزوم هدف قرار خواهند گرفت (اکسپرس تریبون)
۴. ترامپ: ایالات متحده به توافقی با ایران خواهد رسید یا کار را یک‌سره خواهد کرد (نیشن)
۵. کامیون حامل پیکر رهبر عالی فقید ایران، آیت‌الله علی خامنه‌ای و اعضای خانواده‌اش در میان خیل عظیم عزاداران در تهران (نیشن)
۶. ترامپ هشدار داد: هیچ دولتی در ایران حق ندارد به سلاح هسته‌ای دست یابد (نیشن)
۷. وزیر دفاع اسرائیل رهبران ایران را به «حذف» تهدید کرد (نیوز)
۸. مراسم تشییع جنازه رهبر عالی ایران؛ خشم عمومی علیه تهدیدات آمریکا و اسرائیل (نوای وقت)
۹. هشدار شدید اسرائیل به ایران؛ تلاش برای هدف قرار دادن تاسیسات هسته‌ای در صورت پاسخ تهران (روزنامه دنیا)
۱۰. پیکر رهبر عالی ایران آیت‌الله خامنه‌ای در میان تدابیر شدید امنیتی و حضور میلیونی مردم تشییع شد (نوای وقت)
۱۱. ترامپ: عملیات نظامی اخیر ایالات متحده، توانمندی‌های نظامی ایران را به شدت تضعیف کرده است (نیشن)
۱۲. مقامات بلندپایه ایران در مراسم تشییع بر انتقام سخت از عاملان حملات اخیر تاکید کردند (نیوز)
۱۳. تنش‌های بی‌سابقه در خاورمیانه در پی درگذشت رهبر ایران و هشدارهای نظامی واشنگتن (اکسپرس تریبون)
۱۴. ترامپ: من به دنبال تغییر رژیم در ایران نیستم، بلکه خواهان تغییر رفتار هستم (نیشن)
۱۵. حمله پهبادی در غرب تهران و واکنش‌ها در جریان برگزاری مراسم تشییع (نیوز)

گزارش وسیم بادامی مجری مشهور تلویزیون پاکستان از حضور میلیونی مردم ایران در آیین تشییع پیکر رهبر شهید در شهر مقدس قم

«نماز میت رهبر شهید اقامه شده و اینجا شهر قم است؛ شهری که صحنه‌هایی به مراتب پرشورتر و باورنکردنی‌تر از تهران را رقم زده است.

قرار بود مراسم در مسجد جمکران برگزار شود، اما جایی که من ایستادم تا آنجا فاصله زیادی دارد. مسجد جمکران از دیشب کاملاً از صدها هزار نمازگزار پر شده بود؛ به طوری که جمعیت انبوهی از مردم اصلاً نتوانستند به محل اصلی برسند و در خیابان‌های منتهی به آن نماز خواندند.

خود ما تمام این مسیر را پیاده آمديم و حتی در فاصله ۷ کیلومتری، مردم می‌گفتند به خاطر شلوغی مفرط دیگر امکان جلوتر رفتن نیست و همین‌جا نماز می‌خوانند. در طول مسیر، ایستگاه‌های پذیرایی متعددی برپا بود و مردم قم در خانه‌هایشان را به

روی زائران باز کرده بودند.

اکنون جمعیت سوگوار از مسجد جمکران به سمت حرم حضرت معصومه (س) در حال حرکت است و قم از هر نظر، صحنه‌هایی بی‌نظیر و احساسی را به تصویر کشیده است.»

شگفتی اسطوره سینمای پاکستان از طوفان جمعیت در تهران؛

ایوب کهوسا، بازیگر و پیشکسوت نام‌آشنای فیلم و سریال‌های پاکستانی، که به ایران سفر کرده است در تهران از مواجهه با اقیانوس بی‌انتهای مردم در آیین تشییع پیکر رهبر شهید، انگشت حیرت به دهان گرفت!

قاب مشترک رسانه‌های پاکستان؛ پوشش زنده تشییع پیکر آیت‌الله خامنه‌ای در قم

- شبکه‌های تلویزیونی و خبری مهم پاکستان امروز (سه‌شنبه، ۷ ژوئیه ۲۰۲۶) با توجه به ابعاد بی‌سابقه مراسم چند روزه تشییع پیکر آیت‌الله علی خامنه‌ای، به طور گسترده به پوشش آیین تشییع و اقامه نماز در شهر مقدس قم پرداختند.
- این شبکه‌ها با قطع برخی برنامه‌های عادی، پخش زنده یا گزارش‌های ویژه خبری، تصاویر خیابان‌های مملو از جمعیت قم (از مسجد جمکران به سمت حرم حضرت معصومه) و حضور هیئت‌های دیپلماتیک و مذهبی (از جمله هیئت کشور پاکستان) را بازتاب دادند.
- مهم‌ترین شبکه‌های تلویزیونی پاکستان که این رویداد را پوشش دادند عبارتند از:
- تلویزیون ملی پاکستان (PTV): این شبکه رسمی دولتی با تمرکز بر جنبه‌های وحدت بخش و ابعاد منطقه‌ای حضور میلیونی مردم، گزارش‌هایی از انتقال پیکر به قم و عزاداری شیفتگان را پخش کرد.
- سماء نیوز (Samaa TV): این شبکه با پخش زنده و انتشار کلیپ‌های ویژه، به اقامه نماز بر پیکر در قم، شعارهای حاضران در مراسم و حال و هوای سوگواری در این شهر پرداخت.
- ای‌آر‌وی نیوز (ARY News): بخش‌های خبری این شبکه با پخش مستقیم تصاویر هوایی و زمینی، شکوه حضور عزاداران در قم و همچنین آمادگی شهرهای بعدی (نجف و کربلا) برای میزبانی از این مراسم را در قالب بولتن‌های زنده پوشش دادند.
- دنیا نیوز (Dunya News): این شبکه برجسته پاکستانی به بررسی مسیر تشییع پیکر از تهران به قم و سپس برنامه انتقال آن به عتبات عالیات عراق و در نهایت مشهد پرداخت.
- اکسپرس نیوز (Express News): با پخش زنده و گزارش‌های تحلیلی، ورود کاروان پیکرها به قم و بازتاب‌های منطقه‌ای و بین‌المللی این وداع تاریخی را پیگیری کرد.
- پابلیک نیوز (Public News): این شبکه نیز در قالب خبرهای فوری (Breaking News) قاب‌هایی از حضور و اجتماع فشرده عزاداران را در خیابان‌های قم به تصویر کشید.
- بسیاری از این رسانه‌ها در گزارش‌های خود تأکید کردند که پس از قم، شهرهای نجف و کربلا در عراق ایستگاه‌های بعدی این مراسم بزرگ پیش از خاکسپاری در مشهد خواهند بود.

تیتیر صفحه نخست روزنامه‌های امروز پنجشنبه پاکستان ۹ ژوئیه

- پیکر رهبر فقید ایران به حرم امام رضا (ع) منتقل خواهد شد؛ پیش از آن میلیون‌ها عزادار در مراسم تشییع در شهرهای نجف و کربلا حضور یافتند / مقامات عراقی روز چهارشنبه را در کشور تعطیل رسمی اعلام کردند. (نیوز)
- حضور انبوه عزاداران در اطراف خودروی حامل تابوت خامنه‌ای در جریان مراسم تشییع در نجف (نیشن)
- شبکه تلویزیونی ملی پاکستان به همراه ده‌ها شبکه خبری دیگر این کشور از جمله جیو، اکسپرس، هم‌تی‌وی، ۹۹ نیوز، ۲۴ نیوز، ARY نیوز آیین برگزاری تشییع پیکر رهبر شهید حضرت آیت‌الله علی خامنه‌ای را در شهرهای کربلا، نجف و مشهد به صورت زنده، خبرهای کوتاه و فوری پوشش دادند.

- شبکه تلویزیون جیو پاکستان اعلام کرد: مراسم خاکسپاری رهبر شهید آیت الله خامنه‌ای تا دقایقی دیگر در حرم امام رضا (ع) آغاز می‌شود
- شبکه‌های خبری پاکستان از جمله شبکه اکسپرس لحظات پیش مراسم تشییع و خاکسپاری رهبر شهید در حرم امام رضا علیه السلام را به صورت زنده، خبرهای کوتاه و گزارش‌های ویژه پوشش دادند

تیتراژ مهم صفحه نخست روزنامه‌های امروز جمعه ۱۰ ژوئیه پاکستان

- آیت الله خامنه‌ای در میان حملات تازه ایالات متحده به ایران به خاک سپرده شد (نیوز)
- واشنگتن و تهران در چرخه جدیدی از اقدامات تلافی جویانه گرفتار شده‌اند (دان)
- ایران به اهداف نظامی آمریکا در خلیج [فارس] حمله کرد (اکسپرس تریبون)
- پیکر آیت الله خامنه‌ای در میان شعارهای ضد آمریکایی به خاک سپرده شد (اکسپرس تریبون)
- تشدید درگیری‌ها میان آمریکا و ایران، خاورمیانه را تکان داد (نیشن)
- پیکر رهبر شهید ایران در مشهد به خاک سپرده شد (نیشن)

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.



بازتاب مراسم تشییع پیکر آقای شهید آیت الله خامنه ای در مطبوعات برجسته پاکستان بررسی تحلیلی مقالات منتشر شده از ۴ ژوئیه ۲۰۲۶ تا ۱۱ ژوئیه ۲۰۲۶



مقدمه

با آغاز درگیری های نظامی میان ایران از یک سو و آمریکا و اسرائیل از سوی دیگر، نویسندگان و تحلیل گران پاکستانی در مطبوعات اردو و انگلیسی زبان، توجه ویژه ای به این موضوع داشته اند. اکثریت این نویسندگان با اتکا به مسائلی چون مظلومیت مردم فلسطین و حمایت بی قید و شرط آمریکا از اسرائیل، موضع ایران را مشروع و اقدامات آمریکا و اسرائیل را تجاوزکارانه توصیف کردند.

نکته قابل توجه در این میان، تغییر دیدگاه برخی از نویسندگان است؛ کسانی که پیش از این به ویژه در دوران جنگ داخلی سوریه بر اساس رویکردهای مذهبی و فرقه ای علیه محور مقاومت قلم می زدند، با مشاهده ایستادگی، شجاعت، وحدت ملی و جان فشانی رهبری ایران، موضع خود را تغییر داده و به حمایت علنی از جمهوری اسلامی ایران پرداختند. شهادت آیت الله علی خامنه ای در حملات فوریه ۲۰۲۶ و متعاقباً مراسم تشییع و تدفین طولانی مدت ایشان در ژوئیه ۲۰۲۶، تحلیل های زیادی را در صفحات دیدگاه ها و سرمقاله های روزنامه های برجسته پاکستان به خود اختصاص دادند.

۱. بازتاب در مطبوعات انگلیسی زبان پاکستان

• روزنامه «دیلی تایمز» (سجاد احمد رستماني - ۴ ژوئیه):

نویسنده با تمرکز بر ابعاد نظامی و راهبردی، اعلام کرد که ترور آیت الله خامنه ای در حملات ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ نه تنها نظام ایران را فرو نپاشید، بلکه تاب آوری نهادی آن را به تصویر کشید. در این یادداشت آمده است که رهبر ایران در طول دوران زعامت خود، کشور را به یک قدرت منطقه ای تزلزل ناپذیر تبدیل کرد که متکی بر چهار رکن تدافعی بود: برنامه موشکی بازدارنده، شبکه پهپادی کم هزینه و منعطف، قدرت نیروی دریایی در تنگه هرمز و شبکه نفوذ منطقه ای. پذیرش آتش بس و ورود آمریکا به مذاکرات صلح، نشان داد که ایران به عنوان یک نیروی منضبط و مقتدر در منطقه تثبیت شده است.

• روزنامه «دان» (سرمقاله - ۵ ژوئیه):

ارگان مطبوعاتی دان تاکید کرد حضور میلیونی مردم عادی در مراسم تشییع در تهران، خط بطلانی بر فرضیه غربی-اسرائیلی مبنی بر انزوا و فروپاشی نظام جمهوری اسلامی کشید.

بازتاب مراسم تشییع پیکر آقای شهید آیت الله خامنه ای در مطبوعات برجسته پاکستان

این روزنامه حضور هیئت های بلند پایه از پاکستان، روسیه، چین و عربستان سعودی را نشان دهنده اهمیت فراملی این رهبر مذهبی و سیاسی دانست.

همچنین انتقال آرام قدرت به جانشین جدید (سید مجتبی خامنه ای) ثابت کرد که ایران دچار خلأ قدرت نشده و آمریکا باید گزینه نظامی را رها کرده و به دیپلماسی روی آورد.

• روزنامه «پاکستان آبرور» (طارق عاقل - ۶ ژوئیه):

این مقاله به بررسی کارنامه ۳۶ ساله آیت الله خامنه ای پرداخت و ایشان را معمار توانمندی های هسته ای، تقویت کننده سپاه پاسداران و تثبیت کننده نظریه ولایت فقیه معرفی کرد. نویسنده با اشاره به پیشینه مبارزاتی ایشان در دوران شاه، مدیریت بحران تسخیر سفارت آمریکا و ترور قاسم سلیمانی، رهبر فقید ایران را یک آرمان گرای واقع بین توصیف کرد که هرگز تسلیم فشارهای واشنگتن نشد.

• روزنامه «نیوز» (سرمقاله - ۷ ژوئیه):

این روزنامه حضور بی نظیر مردم را پیامی جهانی علیه مداخله خارجی دانست. نیوز نوشت که بر خلاف محاسبات غربی که منتظر تغییر رژیم به دلیل اعتراضات داخلی گذشته بودند، این جنگ غیرقانونی باعث اتحاد تمام طیف های سیاسی ایران شد. همچنین مقاومت عربستان سعودی در برابر فشارهای آمریکا برای حمایت از اقدام نظامی، نشان دهنده شکل گیری یک همبستگی جدید منطقه ای با ایران است.

• روزنامه «دی نیشن» (سرمقاله - ۱۰ ژوئیه):

سرمقاله نویس این روزنامه معتقد است فرمول امپریالیستی «ترور و تهدید» که معمولاً باعث فروپاشی کشورها می شود، در ایران به دلیل ریشه دار بودن در ایدئولوژی و فرهنگ شهادت شکست خورد. شهادت رهبران ایران، ساختار حکومتی را سخت تر و منسجم تر می کند؛ شبیه به همان روحیه مقاومت ملی که در تاریخ ویتنام، کره و فلسطین دیده شده است.

۲. بازتاب در مطبوعات اردو زبان پاکستان

• روزنامه «ایکسپرس» (سرور منیر راؤ - ۵ ژوئیه):

نویسنده با اشاره به حضور حدود ۱۰۰ هیئت خارجی در مراسم تشییع، نوشت که در ایران، نظام سیاسی با مذهب و تاریخ ادغام شده است؛ از این رو، این تشییع جنازه صرفاً یک مراسم سوگواری نبود، بلکه تجدید عهد با یک ایدئولوژی و نماد مقاومت ملی در برابر چهار دهه تحریم و فشار بود. مشهد و حرم امام رضا (ع) به عنوان نقطه پایانی این سفر، ابعاد روحی این پیوند را برجسته کرد.

• روزنامه «پاکستان» (سرمقاله - ۵ ژوئیه / مقالات فوزیه تبسم و سرور حسین):

تحلیل گران این روزنامه به نقش میانجی گرانه پاکستان در برقراری آتش بس دو ماهه و تسهیل مذاکرات در قطر اشاره کردند. دکتر فوزیه تبسم به پیشینه زاهدانه و علایق فرهنگی رهبر ایران (شعر و باغبانی) و ایستادگی ایشان در برابر شاه اشاره کرد. افضل عاجز تبیین کرد که علی رغم مشکلات اقتصادی، مردم ایران به دلیل روحیه حسینی و باوقار رهبرشان که حاضر نشد پناهگاه خود را تغییر دهد و در کنار مردم ماند، جذب این مراسم شدند. دکتر سرور حسین نیز در ۱۱ ژوئیه نوشت که انتخاب هوشمندانه آیات قرآن برای خوش آمد گویی به وفود مختلف، یک «دیپلماسی قرآنی» بی نظیر بود که اصالت فرهنگی ایران را به رخ کشید.

• روزنامه «نوا وقت» (سرمقاله ها و یادداشت های مطلوب ورائج):

این روزنامه به جزئیات سفر نخست وزیر شهباز شریف و فیلد مارشال عاصم منیر (فرمانده ارتش پاکستان) به تهران برای ابراز

همدردی پرداخت. در این گزارش ها آمده است که امتناع آیت الله خامنه ای از انتقال به مکان امن (بر خلاف پیشنهاد مشاوران امنیت ملی) نشان از شجاعت ایشان داشت. همچنین حضور گروه های مقاومت مانند حماس و حزب الله در مراسم، رویای تغییر رژیم توسط آمریکا را نقش بر آب کرد. این روزنامه به دور سوم مذاکرات فنی ایران و آمریکا در اسلام آباد (۱۴ و ۱۵ ژوئیه) به عنوان ثمره این ایستادگی اشاره کرد.

• روزنامه «جنگ» (دکتر زاهد منیر عامر از تهران - ۷ ژوئیه):

نویسنده که خود در تهران حضور داشته، مشاهدات عینی خود را از ایستگاه های مترو و مصلی امام خمینی روایت کرده است. او از حضور پرشور زنان و جوانان با پرچم ایران در هوای شدیداً گرم، پایداری مردم، طنین شعارهای ضد آمریکایی و اسرائیلی و پلاکارد خیابان پاکستان گزارش داد. او تاکید کرد که تیترو روزنامه های تهران همگی نشان دهنده یک عزم استراتژی برای «انتقام» بود.

• روزنامه «دنیا» (رشید صافی - ۷ ژوئیه):

این مقاله یادآور شد که حضور فرماندهان نظامی نظیر امیر حاتمی و رئیس جمهور پزشکیان در کنار توده مردم با پرچم های سرخ، نشان دهنده زنده بودن محور مقاومت است. با این حال، نویسنده به موضع هوشمندانه باقر قالیباف (رئیس مجلس) نیز اشاره کرد که همزمان بر تداوم دیپلماسی عاقلانه برای حفظ منافع ملی تاکید داشته است.

• روزنامه «ایکسپرس» (بانو زاهده حنا - ۸ ژوئیه / تنویر قیصر شاهد - ۱۰ ژوئیه):

زاهده حنا با نگاهی تاریخی نوشت که «پیکرها نیز تاریخ را می نویسند»؛ او این رویداد را یادآور درس کربلا دانست که قدرت مادی رفتنی است اما فتح اخلاقی در دل ها باقی می ماند. تنویر قیصر شاهد در یادداشتی تند، به رفتار منافقانه هند پرداخت؛ او اشاره کرد که ایران به کشورهای حامی دشمن اجازه شرکت نداد، اما به هند اجازه داد، با این حال مودی با فرستادن مقامات دست پایی به ایران توهین کرد. وی همچنین افشا کرد که جاسوسان هندی در طول جنگ با لو دادن یک کشتی ایرانی باعث شهادت ۸۰ نفر نیروی دریایی ایران شده بودند و حضور مودی در تل آویو درست دو روز قبل از ترور رهبر ایران، نشان از همکاری شیطنت آمیز هند و اسرائیل دارد.

نتیجه گیری تحلیل مطبوعات پاکستان

مجموعه گزارش ها و سرمقاله های مطبوعات اصلی پاکستان نشان می دهد که رسانه های این کشور، مراسم تشییع پیکر رهبر ایران را فراتر از یک آیین مذهبی، به عنوان یک «فراندوم راهبردی و نماد تجدید حیات ملی ایران» ارزیابی کرده اند. از نظر تحلیلی، مطبوعات پاکستانی متفق القولند که ترورهای هدفمند نتوانسته اند ساختار سیاسی و دفاعی ایران را فلج کنند و برعکس، منجر به انسجام داخلی، تقویت مشروعیت جانشین جدید و مجبور شدن آمریکا به پذیرش قدرت چانه زنی ایران در میز مذاکرات شده است.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه های معتبر ایران و پاکستان؛ هم صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.



در بازه زمانی ۱ تیر ۱۴۰۵ الی ۳۱ تیر ماه ۱۴۰۵، بررسی ۳۶۲ مطلب منتشرشده در رسانه‌های مهم پاکستان نشان می‌دهد که تصویر رسانه‌ای ایران در این دوره با غلبه روایت مثبت و تداوم وزن بالای محتوای تحلیلی خنثی بازنمایی شده است. در مجموع، ۱۸۶ مطلب (۵۱.۴٪) دارای رویکرد مثبت، ۱۷۳ مطلب (۴۷.۸٪) خنثی و تنها ۳ مطلب (۰.۸٪) منفی بوده‌اند. این توزیع نشان می‌دهد که گفتمان رسانه‌ای پاکستان درباره ایران در تیرماه ۱۴۰۵ وارد مرحله‌ای از «مثبت‌گرایی کنترل‌شده همراه با تحلیل محوری» شده است؛ به گونه‌ای که ایران نه به عنوان یک موضوع بحران‌زا، بلکه به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای اثرگذار و دارای ظرفیت همکاری در معادلات ژئوپلیتیکی بازنمایی شده است.

در سطح رسانه‌ای، الگوی تفاوت میان رسانه‌های اردو و انگلیسی‌زبان همچنان عامل اصلی تعیین‌کننده نوع روایت است. رسانه‌های اردو مانند **روزنامه جنگ**، **روزنامه ایکسپریس**، **روزنامه دنیا**، **روزنامه نوائے وقت**، **روزنامه پاکستان** و **روزنامه اوصاف** بیشترین سهم را در تولید روایت‌های مثبت داشته‌اند و ایران را عمدتاً در چارچوب **قدرت منطقه‌ای**، **شریک بالقوه پاکستان**، **بازیگر مستقل در نظم منطقه‌ای** و **عامل مؤثر در تحولات خاورمیانه** بازنمایی کرده‌اند. در مقابل، رسانه‌های انگلیسی‌زبان مانند **Dawn**، **The News**، **The Nation**، **Daily Times** و **The Express Tribune** بیشتر رویکردی تحلیلی داشته و ایران را در چارچوب **سیاست خارجی**، **موازنه قدرت**، **امنیت منطقه‌ای** و **روابط میان قدرت‌های بزرگ** بررسی کرده‌اند. نکته مهم این دوره، تداوم حاشیه‌ای بودن روایت منفی و نبود یک جریان ضدایرانی سازمان‌یافته در فضای رسانه‌ای پاکستان است.

از نظر توزیع رسانه‌ای، چند رسانه نقش اصلی در شکل دهی تصویر ایران در تیرماه داشته‌اند. **روزنامه جنگ** با ۲۳ مطلب مثبت، ۱۵ مطلب خنثی و بدون محتوای منفی یکی از مهم‌ترین تولیدکنندگان روایت مثبت محسوب می‌شود.

روزنامه ایکسپریس با ۲۰ مطلب مثبت و ۲۱ مطلب خنثی الگویی متوازن اما متمایل به مثبت دارد. **روزنامه دنیا** نیز با ۲۰ مطلب مثبت، ۱۸ مطلب خنثی و تنها یک مطلب منفی همچنان در زمره رسانه‌های دارای گرایش مثبت قرار می‌گیرد. همچنین **روزنامه نوائے وقت** و **Pakistan Observer** با ترکیب ۱۶ مطلب مثبت و ۱۹ مطلب خنثی، نقش رسانه‌های تعدیل‌کننده را ایفا کرده‌اند؛ یعنی ضمن برجسته‌سازی ظرفیت‌های همکاری ایران و پاکستان، از ورود به روایت‌های احساسی و تقابلی فاصله گرفته‌اند.

در میان رسانه‌های انگلیسی‌زبان، روند کلی همچنان بر پایه تحلیل و ارزیابی سیاست خارجی است، اما سهم روایت مثبت در این گروه نیز افزایش یافته است. **The News** با ۱۲ مطلب مثبت و ۹ مطلب خنثی، **Dawn** با ۱۲ مطلب مثبت و ۶ مطلب خنثی و **The Nation** با ۱۱ مطلب مثبت و ۴ مطلب خنثی نشان می‌دهند که حتی رسانه‌های انگلیسی‌زبان نیز در این دوره بیشتر از گذشته بر نقش منطقه‌ای و ظرفیت‌های تعامل ایران تمرکز داشته‌اند.

در سطح نویسندگان و ستون‌نویسان، داده‌ها نشان می‌دهد که بخش اصلی تولیدگفتمان همچنان در اختیار «دیدگاه سردبیر» قرار دارد. این بخش با ۱۱۰ مطلب (۴۷ مثبت و ۶۳ خنثی) بزرگ‌ترین تولیدکننده محتوا بوده و نقش مهمی در تنظیم لحن کلی رسانه‌ها داشته است. ترکیب این بخش نشان می‌دهد که نگاه سردبیری در تیرماه ۱۴۰۵ نه کاملاً جانبدارانه، بلکه ترکیبی از تحلیل واقع‌گرایانه و گرایش مثبت نسبت به نقش منطقه‌ای ایران بوده است.

در میان نویسندگان فردی، **سمیع‌الله ملک** با ۱۰ مطلب مثبت از مجموع ۱۲ مطلب، یکی از مهم‌ترین چهره‌های دارای روایت مثبت درباره ایران است. همچنین نویسندگانی مانند **افتخار گیلانی**، **محمود شام**، **حفیظ‌الله نیازی**، **M Alam Brohi** و **تنویر قیصر شابد** عمدتاً رویکرد مثبت داشته‌اند. در مقابل، نویسندگانی مانند نصرت جاوید بیشتر در چارچوب تحلیل‌های خنثی و سیاست‌محور حرکت کرده‌اند.

تحلیل محتوایی

از نظر محتوایی، سه محور اصلی بر روایت رسانه‌ای تیرماه ۱۴۰۵ حاکم بوده است:

نخست، ایران به عنوان قدرت منطقه‌ای و بازیگر ژئوپلیتیکی:

بخش مهمی از مطالب، ایران را در چارچوب تحولات منطقه‌ای، رقابت قدرت‌ها و نقش آن در نظم امنیتی خاورمیانه بررسی کرده‌اند. در این روایت، ایران بیشتر به عنوان بازیگری دارای ظرفیت اثرگذاری و قدرت مانور منطقه‌ای معرفی شده است.

دوم، ایران به عنوان شریک بالقوه پاکستان در همکاری‌های منطقه‌ای:

موضوعاتی مانند روابط دوجانبه، همکاری اقتصادی، انرژی، امنیت منطقه‌ای و ارتباطات میان کشورهای آسیایی از مهم‌ترین محورهای روایت مثبت بوده‌اند.

سوم، حذف تقریباً کامل روایت تقابلی:

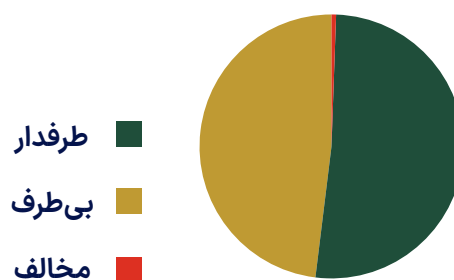
با ثبت تنها ۳ مورد محتوای منفی (۰.۸٪)، روایت ضدایرانی همچنان فاقد وزن رسانه‌ای است. موارد منفی موجود نیز پراکنده و فردی بوده و نتوانسته‌اند به یک جریان گفتمانی تبدیل شوند.

جمع‌بندی:

می‌توان گفت گفتمان رسانه‌ای پاکستان درباره ایران در تیرماه ۱۴۰۵ وارد مرحله‌ای از «غلبه روایت مثبت کنترل‌شده همراه با تحلیل محوری پایدار» شده است. سهم بالای محتوای مثبت (۵۱.۴٪) نشان‌دهنده تقویت نگاه همکاری‌محور و فرصت‌محور نسبت به ایران است، در حالی که سهم قابل توجه محتوای خنثی (۴۷.۸٪) بیانگر استمرار نگاه واقع‌گرایانه رسانه‌های پاکستانی است. در مقابل، سهم بسیار ناچیز محتوای منفی (۰.۸٪) نشان می‌دهد که ایران در فضای رسانه‌ای پاکستان همچنان خارج از چارچوب تهدیدسازی قرار دارد و بیشتر به عنوان یک «بازیگر منطقه‌ای اثرگذار، شریک بالقوه و متغیر ژئوپلیتیکی قابل مدیریت در سیاست منطقه‌ای پاکستان» بازنمایی می‌شود.

توزیع رویکرد رسانه‌های پاکستانی نسبت به ایران

درصد	تعداد	نوع رویکرد مقاله
۰.۸٪	۳	مخالف
۵۱.۴٪	۱۸۶	طرفدار
۴۷.۸٪	۱۷۳	بی‌طرف
۱۰۰٪	۳۶۲	جمع کل



این داده‌ها نشان می‌دهد که در بازه زمانی تیرماه ۱۴۰۵، گفتمان رسانه‌ای پاکستان درباره ایران وارد مرحله‌ای از «غلبه روایت مثبت کنترل‌شده همراه با تداوم تحلیل محوری» شده است. برخلاف دوره‌هایی که محتوای خنثی سهم غالب را در اختیار داشت، در این دوره محتوای مثبت با ۵۱.۴٪ به گفتمان غالب تبدیل شده و ایران بیشتر در چارچوب بازیگر منطقه‌ای اثرگذار، شریک بالقوه و عنصر مهم در معادلات ژئوپلیتیکی بازنمایی شده است.

در عین حال، سهم قابل توجه محتوای خنثی (۴۷.۸٪) نشان می‌دهد که این افزایش روایت مثبت به معنای حرکت رسانه‌ها به سمت حمایت احساسی یا ایدئولوژیک نیست؛ بلکه عمدتاً در قالب تحلیل‌های سیاست خارجی، همکاری منطقه‌ای، امنیت و موازنه قدرت شکل گرفته است. سهم بسیار پایین محتوای منفی (۰.۸٪) نیز بیانگر آن است که روایت تقابلی علیه ایران همچنان فاقد وزن ساختاری در رسانه‌های پاکستان است.

تحلیل محتوایی رویکردها

۱. محتوای ضد ایران (۰.۸٪)

محتوای منفی در تیرماه ۱۴۰۵ همچنان در سطح بسیار محدود و غیرساختاری باقی مانده است. تنها ۳ مورد از مجموع ۳۶۲ مطلب دارای رویکرد ضدایرانی بوده‌اند. این موارد عمدتاً در چارچوب:

- تحلیل‌های امنیتی منطقه‌ای
- اختلافات ژئوپلیتیکی
- بازتاب محدود برخی تنش‌های خاورمیانه مطرح شده‌اند و فاقد استمرار، انسجام یا جریان‌سازی رسانه‌ای هستند.

نکته مهم این است که حتی این موارد محدود نیز باعث شکل‌گیری تصویر «تهدید مستقیم ایران» نشده‌اند. رسانه‌های پاکستانی همچنان از امنیتی‌سازی گسترده ایران فاصله دارند و روایت منفی در حد مواضع پراکنده فردی یا تحلیل‌های موردی باقی مانده است.

۲. محتوای حامی ایران (۵۱.۴٪)

محتوای مثبت در این دوره برای نخستین بار به گفتمان غالب تبدیل شده و بیش از نیمی از کل مطالب را شامل می‌شود. با این حال، ویژگی مهم این روایت، ماهیت تحلیلی و ژئوپلیتیکی آن است، نه حمایت احساسی. محورهای اصلی این بخش عبارت‌اند از:

- نقش ایران در معادلات امنیتی و سیاسی منطقه
- ظرفیت توسعه روابط ایران و پاکستان در حوزه انرژی، تجارت و همکاری‌های منطقه‌ای
- جایگاه ایران در برابر فشارها و سیاست‌های یک‌جانبه غرب
- بازنمایی ایران به عنوان یک بازیگر مستقل و اثرگذار در نظم منطقه‌ای
- اهمیت ایران در تحولات خاورمیانه و آسیای جنوبی

در این چارچوب، ایران بیشتر به عنوان یک «بازیگر فرصت‌محور و شریک بالقوه» دیده می‌شود. روایت مثبت موجود کمتر ماهیت ایدئولوژیک دارد و بیشتر بر منافع مشترک، واقع‌گرایی سیاسی و ظرفیت‌های همکاری متمرکز می‌کند.

به بیان دیگر، رسانه‌های پاکستان در این دوره از «حمایت از ایران» به سمت «ارزیابی مثبت نقش ایران در معادلات منطقه‌ای» حرکت کرده‌اند.

۳. محتوای خنثی (۴۷.۸٪)

محتوای خنثی همچنان بخش بسیار مهمی از گفتمان رسانه‌ای پاکستان را تشکیل می‌دهد و فاصله آن با روایت مثبت بسیار کم است. این دسته عمدتاً شامل:

- گزارش‌های خبری
- تحلیل سیاست خارجی
- پوشش تحولات منطقه‌ای
- بررسی روابط ایران با قدرت‌های جهانی
- گزارش‌های مرتبط با مسائل داخلی ایران

است که بدون ارزش‌گذاری مستقیم منتشر شده‌اند. وجود سهم بالای محتوای خنثی نشان می‌دهد که حتی در دوره افزایش روایت مثبت، رسانه‌های پاکستانی همچنان تلاش کرده‌اند ایران را در چارچوب تحلیل واقع‌گرایانه و سیاست‌محور بررسی کنند.

در واقع، رسانه‌ها در تیرماه ۱۴۰۵ نه صرفاً از ایران حمایت کرده‌اند و نه علیه آن موضع گرفته‌اند؛ بلکه ایران را به عنوان یک متغیر ثابت در معادلات منطقه‌ای تحلیل کرده‌اند.

جمع‌بندی

در مجموع، گفتمان رسانه‌ای پاکستان درباره ایران در تیرماه ۱۴۰۵ دارای سه ویژگی اصلی است:

- غلبه روایت مثبت (۵۱.۴٪) به عنوان گفتمان غالب، با ماهیت همکاری‌محور و ژئوپلیتیکی
- حضور قدرتمند روایت خنثی (۴۷.۸٪) که نشان‌دهنده استمرار تحلیل‌گرایی و نگاه واقع‌گرایانه رسانه‌هاست
- حاشیه‌ای بودن کامل روایت منفی (۰.۸٪) بدون ایجاد جریان ضدایرانی پایدار

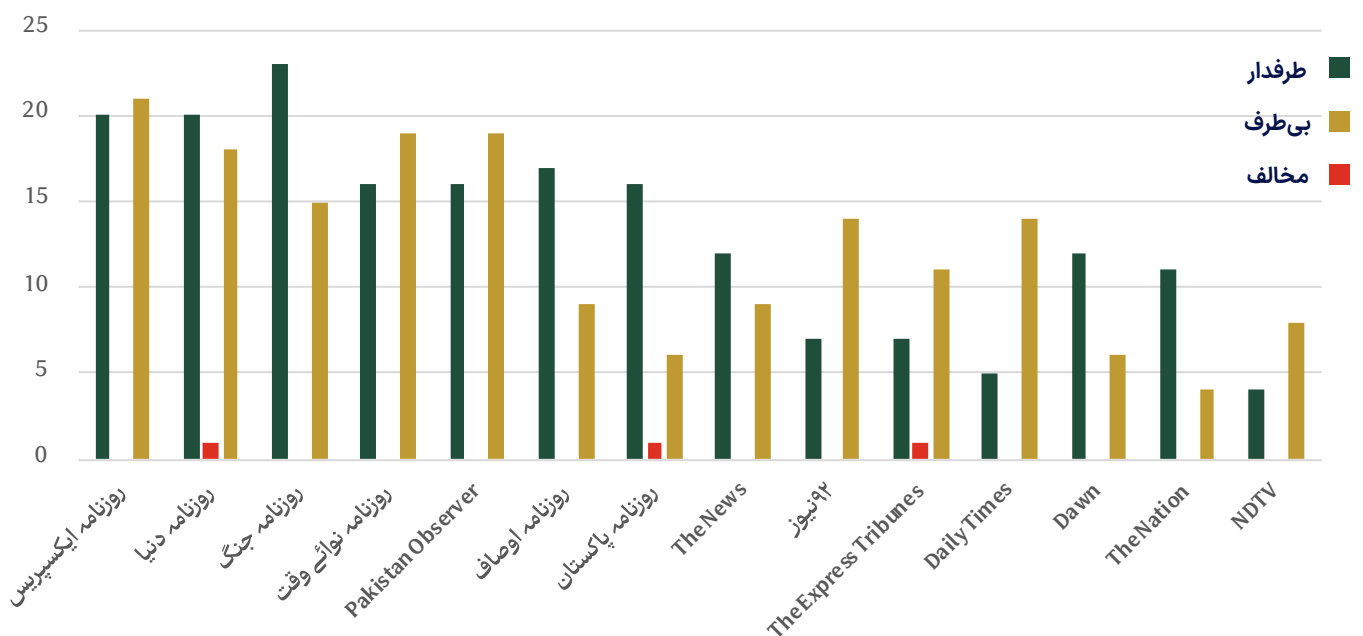
در نتیجه، ایران در رسانه‌های پاکستان در این دوره نه به عنوان یک موضوع بحران‌زا یا مناقشه‌ای، بلکه به عنوان یک «بازیگر منطقه‌ای اثرگذار، شریک بالقوه و عنصر مهم در نظم ژئوپلیتیکی جنوب آسیا و خاورمیانه» بازنمایی شده است.

الگوی تیرماه ۱۴۰۵ نشان می‌دهد که تصویر رسانه‌ای ایران در پاکستان به سمت مثبت‌گرایی مدیریت‌شده، کاهش تقابل و تقویت نگاه همکاری‌محور حرکت کرده، در حالی که چارچوب تحلیلی و واقع‌گرایانه همچنان بخش مهمی از این گفتمان را حفظ کرده است.

تحلیل تفکیکی رسانه‌ها و نویسندگان (پاکستان - ایران)

بازه زمانی: از تیر ۱۴۰۵ الی ۳۱ تیر ماه ۱۴۰۵

نام رسانه	مخالف	بی‌طرف	طرفدار	مجموع
روزنامه ایکسپریس	۰	۲۱	۲۰	۴۱
روزنامه دنیا	۱	۱۸	۲۰	۳۹
روزنامه جنگ	۰	۱۵	۲۳	۳۸
روزنامه نوائے وقت	۰	۱۹	۱۶	۳۵
Pakistan Observer	۰	۱۹	۱۶	۳۵
روزنامه اوصاف	۰	۹	۱۷	۲۶
روزنامه پاکستان	۱	۶	۱۶	۲۳
The News	۰	۹	۱۲	۲۱
۹۲ نیوز	۰	۱۴	۷	۲۱
The Express Tribunes	۱	۱۱	۷	۱۹
Daily Times	۰	۱۴	۵	۱۹
Dawn	۰	۶	۱۲	۱۸
The Nation	۰	۴	۱۱	۱۵
NDTV	۰	۸	۴	۱۲
جمع کل	۳	۱۷۳	۱۸۶	۳۶۲



رسانه‌های اردو

رسانه‌های اردو در تیرماه ۱۴۰۵ همچنان مهم‌ترین پایگاه تولید روایت مثبت درباره ایران در اکوسیستم رسانه‌ای پاکستان محسوب می‌شوند و بیشترین نقش را در شکل دهی به تصویر همدلانه و همکاری محور از ایران دارند. رسانه‌هایی مانند روزنامه جنگ، روزنامه ایکسپریس، روزنامه دنیا، روزنامه نوائے وقت، روزنامه اوصاف، روزنامه پاکستان، ۹۲ نیوز و Pakistan Observer همچنان ایران را عمدتاً در چارچوب همکاری‌های منطقه‌ای، ظرفیت‌های اقتصادی، روابط دوجانبه و نقش ژئوپلیتیکی ایران در تحولات منطقه بازنمایی می‌کنند.

با این حال، تفاوت مهم این دوره نسبت به دوره‌های گذشته، افزایش وزن روایت مثبت و تبدیل آن به گفتمان غالب است. در حالی که در برخی دوره‌ها رسانه‌های اردو میان روایت مثبت و خنثی در تعادل حرکت می‌کردند، در تیرماه ۱۴۰۵ محتوای مثبت در بسیاری از این رسانه‌ها سهم بیشتری پیدا کرده و نشان‌دهنده تقویت نگاه فرصت محور نسبت به ایران است.

در این چارچوب:

- ایران همچنان به عنوان «بازیگر مهم منطقه‌ای و شریک بالقوه پاکستان» بازنمایی می‌شود
- موضوعاتی مانند همکاری اقتصادی، انرژی، امنیت منطقه‌ای و نقش ایران در نظم چندقطبی جهانی برجسته شده‌اند
- روایت‌های حمایتی بیشتر در قالب تحلیل‌های ژئوپلیتیکی و منافع مشترک بیان می‌شوند، نه حمایت احساسی یا ایدئولوژیک
- در مجموع، رسانه‌های اردو در تیرماه ۱۴۰۵ همچنان موتور اصلی تولید روایت مثبت درباره ایران باقی مانده‌اند، اما این مثبت‌گرایی نسبت به گذشته بیشتر در چارچوب واقع‌گرایی سیاسی، منافع مشترک و همکاری منطقه‌ای بازتولید می‌شود. به بیان دیگر، ایران در این رسانه‌ها نه صرفاً به عنوان یک کشور نزدیک سیاسی، بلکه به عنوان یک بازیگر دارای ظرفیت تأثیرگذاری در معادلات منطقه‌ای معرفی می‌شود.

رسانه‌های انگلیسی‌زبان

رسانه‌های انگلیسی‌زبان در تیرماه ۱۴۰۵ همچنان نقش مهمی در تولید و تثبیت روایت تحلیلی درباره ایران ایفا کرده‌اند، اما برخلاف دوره‌های گذشته، در این دوره سهم روایت مثبت در میان برخی از این رسانه‌ها نیز افزایش یافته است.

رسانه‌هایی مانند Dawn، The News International، The Express Tribune و The Nation، Daily Times همچنان ایران را عمدتاً از زاویه: سیاست خارجی پاکستان و ملاحظات دیپلماتیک، رقابت قدرت‌های بزرگ در خاورمیانه، امنیت منطقه‌ای و موازنه قدرت، انرژی، تجارت و تحولات ژئوپلیتیکی بررسی می‌کنند. با این حال، ویژگی مهم این دوره آن است که حتی رسانه‌های انگلیسی‌زبان نیز در کنار تحلیل‌های خنثی، توجه بیشتری به نقش منطقه‌ای ایران و ظرفیت‌های تعامل با پاکستان نشان داده‌اند. در این رسانه‌ها:

- لحن تقابلی علیه ایران همچنان بسیار محدود است
- ایران بیشتر به عنوان «بازیگر مؤثر در ساختار منطقه‌ای» تحلیل می‌شود
- پوشش‌ها بیشتر بر ارزیابی نقش ایران در معادلات قدرت تمرکز دارند تا قضاوت ارزشی درباره آن
- بنابراین، رسانه‌های انگلیسی‌زبان همچنان ستون اصلی گفتمان تحلیل محور درباره ایران هستند، اما در تیرماه ۱۴۰۵ نشانه‌هایی از افزایش نگاه مثبت و فرصت محور نیز در آنها مشاهده می‌شود.

جمع‌بندی تفکیکی

- در مجموع، ساختار رسانه‌ای پاکستان درباره ایران در تیرماه ۱۴۰۵ دارای یک الگوی دوگانه اما هم‌جهت است:
- رسانه‌های اردو: تولیدکننده اصلی روایت مثبت و همکاری محور
- این رسانه‌ها ایران را بیشتر در قالب شریک منطقه‌ای، بازیگر مستقل و دارای ظرفیت همکاری با پاکستان بازنمایی می‌کنند.
- رسانه‌های انگلیسی‌زبان: تولیدکننده روایت تحلیلی با افزایش تدریجی نگاه مثبت
- این رسانه‌ها همچنان بر چارچوب‌های سیاست خارجی، امنیت و ژئوپلیتیک تمرکز دارند، اما ایران را کمتر در قالب بحران و بیشتر به عنوان یک عنصر مهم در نظم منطقه‌ای بررسی می‌کنند.
- در نتیجه، تصویر ایران در رسانه‌های پاکستان در تیرماه ۱۴۰۵ از یک موضوع صرفاً تحلیلی یا امنیتی به سمت یک متغیر ژئوپلیتیکی با ظرفیت همکاری و تعامل منطقه‌ای حرکت کرده است. تفاوت میان رسانه‌های اردو و انگلیسی همچنان وجود دارد، اما هر دو جریان در یک نقطه مشترک هم‌گرا هستند: کاهش تقابل، حذف روایت تهدید محور و تثبیت نگاه عمل‌گرایانه به ایران.

تحلیل نویسندگان پاکستانی در بازتاب چهره جمهوری اسلامی ایران

بازه زمانی: از تیر ۱۴۰۵ الی ۳۱ تیر ماه ۱۴۰۵

نام	مخالف	بی طرف	طرفدار	مجموع
دیدگاه سردبیران	۰	۶۳	۴۷	۱۱۰
سمیع الله ملک	۰	۲	۱۰	۱۲
نصرت جاوید	۰	۶	۱	۷
افتخار گیلانی	۰	۱	۴	۵
ڈاکٹر رشید احمد خان	۰	۳	۲	۵
محمد بلال غوری	۰	۳	۲	۵
M Alam Brohi	۰	۰	۴	۴
حفیظ الله نیازی	۰	۰	۴	۴
محمود شام	۰	۰	۴	۴
تنویر قیصر شاہد	۰	۰	۴	۴
ایم جے گوہر	۰	۱	۳	۴
قادر خان یوسف زئی	۰	۴	۰	۴
Inam Ul Haque	۱	۱	۱	۳
سید منیر حسین گیلانی	۰	۰	۳	۳
مصطفی کمال پاشا	۰	۰	۳	۳
رشید صافی	۰	۰	۳	۳
افضال ریحان	۰	۱	۲	۳
Aditi Bhaduri	۰	۱	۲	۳
Dr Muhammad Ali Ehsan	۰	۲	۱	۳
خورشید ندیم	۰	۲	۱	۳
ڈاکٹر فاروق عادل	۰	۲	۱	۳
محمد اکرم چوہدری	۰	۳	۰	۳
محمد افضل عاجز	۱	۰	۱	۲
افتخار احمد سندھو	۱	۱	۰	۲
عبدالغفور چوہدری	۰	۰	۲	۲

تحلیل نویسندگان پاکستانی در بازتاب چهره جمهوری اسلامی ایران

مجموع	طرفدار	بی طرف	مخالف	نام
۲	۲	۰	۰	مفتی منیب الرحمن
۲	۲	۰	۰	سلمان غنی
۲	۲	۰	۰	عثمان دموبی
۲	۲	۰	۰	ڈاکٹر زاہد منیر عامر
۲	۲	۰	۰	مجیب الرحمن شامی
۲	۲	۰	۰	حامد میر
۲	۲	۰	۰	Imran Malik
۲	۱	۱	۰	Sultan M Hali
۲	۱	۱	۰	جاوید قاضی
۲	۱	۱	۰	عظمی گل
۲	۱	۱	۰	Durdana Najam
۲	۱	۱	۰	Maleeha Lodhi
۲	۱	۱	۰	فیصل مسعود
۲	۱	۱	۰	Syed Qamar Afzal Rizvi
۲	۱	۱	۰	Shahzad Chaudhry
۲	۱	۱	۰	Dr Mehmood Ul Hassan Khan
۲	۱	۱	۰	T.M. Awan
۲	۱	۱	۰	خالد مسعود خان
۲	۰	۲	۰	Qamar bashir
۲	۰	۲	۰	Hussain H Zaidi
۲	۰	۲	۰	لقمان اسد
۲	۰	۲	۰	وسعت اللہ خان
۲	۰	۲	۰	Tariq Aqil
۲	۰	۲	۰	Kamran Yousaf
۱	۱	۰	۰	Shahid Javed Burki

مجموع	طرفدار	بی طرف	مخالف	نام
۱	۱	۰	۰	Owais Tohid
۱	۱	۰	۰	منصور آفاق
۱	۱	۰	۰	Hiba Javed
۱	۱	۰	۰	محمد محسن اقبال
۱	۱	۰	۰	چوہدری خادم حسین
۱	۱	۰	۰	Umme Haniya
۱	۱	۰	۰	Zahid Hussain
۱	۱	۰	۰	Asif Zaheer Gondal
۱	۱	۰	۰	Saba Abbasi
۱	۱	۰	۰	Raza Haider
۱	۱	۰	۰	ڈاکٹر سرور حسین
۱	۱	۰	۰	ڈاکٹر حسین احمد پراچہ
۱	۱	۰	۰	ڈاکٹر خالد جاوید جان
۱	۱	۰	۰	Kamran Hashmi
۱	۱	۰	۰	F.S. Aijazuddin
۱	۱	۰	۰	Ishrat Husain
۱	۱	۰	۰	زاہدہ حنا
۱	۱	۰	۰	ڈاکٹر محمد اسلم ڈوگر
۱	۱	۰	۰	مطلوب احمد وڑائچ
۱	۱	۰	۰	ڈاکٹر فوزیہ تبسم
۱	۱	۰	۰	Naveed Aman Khan
۱	۱	۰	۰	Brig Tariq Khalil
۱	۱	۰	۰	محمد نوید نواز
۱	۱	۰	۰	سرور منیر راؤ
۱	۱	۰	۰	M Abdullah Hamid Gul

تحلیل نویسندگان پاکستانی در بازتاب چهره جمهوری اسلامی ایران

نام	مخالف	بی طرف	طرفدار	مجموع
Sajjad Ahmed Rustamani	۰	۰	۱	۱
Shehzad Sharjeel	۰	۰	۱	۱
Javiad Hussain	۰	۰	۱	۱
جاوید حفیظ	۰	۰	۱	۱
Rana Zahid Iqbal	۰	۰	۱	۱
ثروت جمال اصمعی	۰	۰	۱	۱
Najm us saqib	۰	۰	۱	۱
میان عمران احمد	۰	۰	۱	۱
Brig Raja Shozab Majeed R	۰	۰	۱	۱
Farrukh Saleem	۰	۰	۱	۱
محمد عبدالله حمید گل	۰	۰	۱	۱
رسول بخش رئیس	۰	۰	۱	۱
Qasim A. Moini	۰	۰	۱	۱
Quatrina Hosain	۰	۰	۱	۱
چوہدری خالد محمود	۰	۰	۱	۱
حماد غزنوی	۰	۰	۱	۱
ڈاکٹر توصیف احمد خان	۰	۰	۱	۱
مزمّل سہروردی	۰	۰	۱	۱
Shashi Tharoor	۰	۰	۱	۱
Zahid ul Hassan	۰	۰	۱	۱
Yousaf Nazar	۰	۰	۱	۱
پروفیسر تنویر صادق	۰	۰	۱	۱
کرنل اعجاز تبسم	۰	۰	۱	۱
Mujtaba Arshad	۰	۰	۱	۱
Naresh Kaushik	۰	۰	۱	۱

تحلیل نویسندگان و ستون‌نویسان رسانه‌ای پاکستان درباره ایران

بررسی داده‌های ۱۰۰ نویسنده فعال در تیرماه ۱۴۰۵ نشان می‌دهد که گفتمان رسانه‌ای درباره ایران همچنان در چارچوبی نخبگانی، متمرکز و تحلیل‌محور تولید می‌شود. بخش عمده روایت ایران نه از مسیر اخبار روزمره، بلکه توسط سردبیران، ستون‌نویسان سیاسی و تحلیل‌گران ژئوپلیتیکی شکل می‌گیرد.

الگوی غالب این دوره را می‌توان «مثبت‌گرایی غالب همراه با تداوم تحلیل‌محوری و فقدان تقابل ساختاری» توصیف کرد؛ به‌گونه‌ای که ایران بیشتر به‌عنوان یک بازیگر منطقه‌ای و موضوع سیاست خارجی بازنمایی شده است.

۱. هسته دیدگاه سردبیران (مرکز ثقل گفتمان)
بزرگ‌ترین تولیدکننده محتوا در این دوره «دیدگاه سردبیران» با ۱۱۰ مطلب (۴۷ مثبت و ۶۳ خنثی) بوده است. این بخش نشان می‌دهد:

- نگاه مثبت نسبت به ایران در سطح مدیریتی رسانه‌ها افزایش یافته است
- روایت‌ها همچنان بر پایه تحلیل سیاسی و ژئوپلیتیکی شکل می‌گیرند
- هیچ نشانه‌ای از رویکرد ضدایرانی سازمان‌یافته وجود ندارد

در نتیجه، دیدگاه سردبیران نقش اصلی در تثبیت تصویر ایران به‌عنوان یک بازیگر منطقه‌ای قابل تعامل دارد.

۲. نویسندگان Pro-محور (روایت مثبت و همکاری‌محور)
در این دوره گروهی از نویسندگان بیشترین گرایش مثبت را نسبت به ایران داشته‌اند؛ از جمله:

- سمیع‌الله ملک
- افتخار گیلانی
- محمود شام
- حفیظ‌الله نیازی
- M Alam Brohi
- ویژگی اصلی این گروه:
- تمرکز بر همکاری منطقه‌ای، انرژی، تجارت و نقش ژئوپلیتیکی ایران
- نگاه فرصت‌محور به روابط ایران و پاکستان
- فاصله گرفتن از روایت‌های احساسی و حرکت به سمت تحلیل منافع مشترک

۳. نویسندگان خنثی‌محور (روایت تحلیلی)
بخش مهمی از نویسندگان همچنان رویکرد خنثی و تحلیلی دارند؛ از جمله:

- نصرت جاوید
- قادر خان یوسف زئی
- وسعت‌الله خان
- تارق عقیل
- این گروه عمدتاً ایران را در چارچوب:
- سیاست خارجی
- امنیت منطقه‌ای
- موازنه قدرت
- تحولات خاورمیانه
- تحلیل می‌کنند و ارزش‌گذاری مستقیم فاصله دارند.

۴. نویسندگان مخالف (حاشیه‌ای و غیرجریانی)
روایت ضدایران در این دوره بسیار محدود باقی مانده است. تنها چند مورد پراکنده ثبت شده که فاقد وزن گفتمانی هستند.

ویژگی این بخش:

- نبود هیچ جریان فکری ضدایرانی سازمان‌یافته

- محدود بودن موارد منفی به دیدگاه‌های فردی

- نداشتن اثرگذاری بر تصویر کلی ایران در رسانه‌ها

جمع‌بندی کلان

ساختار نویسندگان رسانه‌ای پاکستان درباره ایران در

تیرماه ۱۴۰۵ دارای سه ویژگی اصلی است:

- افزایش وزن روایت مثبت و همکاری‌محور

- تداوم نقش تحلیل‌گران و سردبیران در تولید روایت ژئوپلیتیکی

- فقدان تقریباً کامل جریان ضدایرانی ساختاری

نتیجه نهایی

گفتمان نویسندگان پاکستانی درباره ایران در این دوره را

می‌توان چنین توصیف کرد:

«مثبت‌گرایی ژئوپلیتیکی + تحلیل‌محوری پایدار + حذف

تقابل رسانه‌ای»

در این چارچوب، ایران نه یک موضوع مناقشه‌برانگیز،

بلکه یک بازیگر منطقه‌ای اثرگذار و قابل تعامل در

معادلات سیاست خارجی پاکستان بازنمایی می‌شود.

جمع‌بندی نهایی

برآیند داده‌های مربوط به رسانه‌ها و نویسندگان رسانه‌ای پاکستان درباره ایران در بازه زمانی تیرماه ۱۴۰۵ نشان می‌دهد که گفتمان رسانه‌ای این دوره وارد مرحله‌ای از «مثبت‌گرایی ژئوپلیتیکی همراه با تداوم تحلیل محوری و کاهش تقابل رسانه‌ای» شده است. از مجموع ۳۶۲ مطلب بررسی‌شده، ۵۱.۴٪ محتوای مثبت، ۴۷.۸٪ محتوای خنثی و تنها ۰.۸٪ محتوای منفی بوده است. این توزیع نشان می‌دهد که برخلاف دوره‌هایی که روایت خنثی غالب بود، در این بازه وزن روایت مثبت افزایش یافته و ایران بیشتر در قالب یک بازیگر منطقه‌ای قابل همکاری و دارای نقش ژئوپلیتیکی مهم بازنمایی شده است.

سه ویژگی اصلی این ساختار عبارت‌اند از:

نخست: افزایش وزن روایت مثبت و همکاری محور در سطح رسانه‌ای.

سهم ۵۱.۴ درصدی محتوای مثبت نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از رسانه‌های پاکستان، ایران را در چارچوب ظرفیت‌های همکاری منطقه‌ای، روابط دوجانبه، انرژی، تجارت، امنیت و موازنه قدرت بازنمایی کرده‌اند. رسانه‌هایی مانند روزنامه جنگ، روزنامه ایکسپریس، روزنامه دنیا، روزنامه اوصاف و Pakistan Observer نقش مهمی در تولید این روایت داشته‌اند. با این حال، این مثبت‌گرایی عمدتاً ماهیتی راهبردی و سیاسی دارد و کمتر به شکل حمایت احساسی یا ایدئولوژیک ظاهر می‌شود.

دوم: تداوم جایگاه مهم روایت خنثی و تحلیل محور.

اگرچه محتوای مثبت در این دوره سهم بیشتری دارد، اما حجم بالای محتوای خنثی (۴۷.۸ درصد) نشان می‌دهد که نگاه تحلیلی همچنان بخش جدایی‌ناپذیر از پوشش ایران در رسانه‌های پاکستان است. «دیدگاه سردبیران» با ۶۳٪ محتوای خنثی و ۴۷٪ محتوای مثبت همچنان نقش تنظیم‌کننده لحن رسانه‌ای را ایفا می‌کند. همچنین رسانه‌های انگلیسی‌زبان مانند Dawn، The News، Daily Times و The Nation بیشتر ایران را در قالب تحلیل سیاست خارجی، امنیت منطقه‌ای و تحولات ژئوپلیتیکی بررسی کرده‌اند.

سوم: حذف تقریباً کامل روایت ضدایرانی ساختاری.

محتوای منفی با تنها ۰.۸ درصد همچنان در سطح بسیار محدود باقی مانده است. موارد منفی ثبت‌شده عمدتاً پراکنده و فردی بوده و هیچ رسانه یا نویسنده‌ای نتوانسته یک جریان منسجم ضدایرانی ایجاد کند. این موضوع نشان می‌دهد که ایران در فضای رسانه‌ای پاکستان همچنان خارج از چارچوب تقابل مستقیم بازنمایی می‌شود.

از منظر نویسندگان نیز، داده‌ها نشان می‌دهد که تولید روایت درباره ایران همچنان در اختیار مجموعه‌ای از سردبیران، ستون‌نویسان سیاسی و تحلیل‌گران ژئوپلیتیکی است. چهره‌هایی مانند سمیع‌الله ملک، محمود شام، افتخار گیلانی، حفیظ‌الله نیازی و دیگر تحلیل‌گران فعال در شکل‌دهی به روایت مثبت نقش داشته‌اند، در حالی که نویسندگان خنثی محور همچنان ایران را بیشتر از زاویه سیاست خارجی و تحولات منطقه‌ای بررسی می‌کنند.

در مجموع، گفتمان رسانه‌ای پاکستان درباره ایران در تیرماه ۱۴۰۵ را می‌توان در قالب یک الگوی جدید توصیف کرد:

«مثبت‌گرایی ژئوپلیتیکی غالب + تحلیل محوری پایدار + فقدان تقابل ساختاری»

در این چارچوب، ایران در رسانه‌های پاکستان نه یک موضوع بحرانی یا مناقشه‌برانگیز، بلکه یک بازیگر منطقه‌ای اثرگذار و شریک بالقوه در معادلات سیاسی، اقتصادی و امنیتی منطقه بازنمایی می‌شود؛ موضوعی که رسانه‌ها عمدتاً از منظر منافع ملی پاکستان، همکاری منطقه‌ای و تحولات ژئوپلیتیکی به آن می‌پردازند.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.



نویسندگان اثرگذار در پوشش ایران
بازه زمانی: از تیر ۱۴۰۵ الی ۳۱ تیر ماه ۱۴۰۵



ڈاکٹر رشید احمد خان



افتخار گیلانی



نصرت جاوید



سمیع اللہ ملک



حفیظ اللہ نیازی



ام. عالم بروہی



محمود شام



محمد بلال غوری



انعام الحق



مصطفی کمال پاشا



قادر خان یوسف زئی



تنویر قیصر شاہد



آدیتی بھادوری



افضال ریحان



ایم جے گوہر



سید منیر حسین گیلانی



رشید صافی



خورشید ندیم



دکتر محمد علی احسان



سیاست



براشنیدن نسخه صوتی
مقاله اسکن کنید.

تحلیل تطبیقی نقش میانجی‌گرانه پاکستان در مناقشه ایران و آمریکا نوشته دکتر نوذر شفیعی



مقدمه

میانجی‌گری به عنوان یکی از کهن‌ترین و در عین حال کارآمدترین سازوکارهای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات، در عرصه روابط بین‌الملل جایگاهی راهبردی یافته است. این فرایند داوطلبانه که در آن کشور ثالث و بی‌طرف به طرفین درگیر کمک می‌کند تا به توافقی قابل قبول دست یابند، در دهه‌های اخیر شاهد تنوع رویکردی قابل توجهی بوده است. از میان مناقشات پیچیده معاصر، اختلافات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا بر سر برنامه هسته‌ای، تحریم‌های فراگیر و حضور نظامی آمریکا در غرب آسیا، همواره یکی از کانون‌های تنش‌زای نظام بین‌الملل محسوب شده است. در این فضای پرتنش، پاکستان به عنوان همسایه شرقی ایران و متحد سنتی آمریکا، بارها پیشنهاد میانجی‌گری رسمی داده یا به طور غیررسمی نقش واسطه را ایفا کرده است. تازه‌ترین دستاورد اسلام‌آباد، انعقاد «تفاهم‌نامه اسلام‌آباد» بود که به عنوان چارچوبی مقدماتی برای کاهش تنش‌ها مطرح گردید. در همین راستا، این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که میانجی‌گری پاکستان چگونه توانسته است تا این مرحله موفق عمل کند و گام‌های بعدی برای دستیابی به توافقی پایدار چیست؟ نوشتار حاضر با اتکا به سبک‌های چهارگانه میانجی‌گری

(تسهیل‌گرانه، ارزیابانه، روایت‌محور و تحول‌آفرین) بر این باور است که پاکستان برای نیل به موفقیت پایدار، ناگزیر به گذار از نقش تسهیل‌گر به تحول‌آفرین است.

پیشینه میانجی‌گری در مناقشه ایران و آمریکا

میانجی‌گری به مثابه یک فرایند داوطلبانه، مبتنی بر اصل بی‌طرفی و عدم تحمیل نتیجه، ریشه در سنت‌های کهن دیپلماتیک دارد، اما در نظریه‌های روابط بین‌الملل، به ویژه پس از جنگ سرد، به عنوان ابزاری کارآمد در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مورد توجه جدی قرار گرفته است. در دهه‌های اخیر، پژوهشگران چهار سبک اصلی را برای میانجی‌گری به رسمیت شناخته‌اند: تسهیل‌گرانه (هدایت فرایند و ارتباطات بدون ارائه نظر)، ارزیابانه (ارائه تحلیل تخصصی و پیشنهادهای مشورتی)، روایت‌محور (بازتعریف چارچوب درک طرفین از اختلافات به عنوان چالشی مشترک) و تحول‌آفرین (ترمیم بنیادین رابطه و توانمندسازی طرفین برای مدیریت آینده اختلافات). پیشینه میانجی‌گری در مناقشه ایران و آمریکا به دوران پس از انقلاب اسلامی بازمی‌گردد، اما نقش‌آفرینی کشورهای منطقه‌ای نظیر عمان، قطر و ترکیه در دهه‌های اخیر پررنگ‌تر بوده است. عمان با میانجی‌گری در مذاکرات محرمانه هسته‌ای و قطر با میزبانی از گفت‌وگوهای مستقیم، هرکدام سهمی در

کاهش تنش‌ها داشته‌اند.

با این حال، ویژگی منحصربه‌فرد پاکستان در این میان، موقعیت ژئوپلیتیک دوگانه آن است: همسایگی با ایران از یک سو و اتحاد راهبردی با آمریکا از سوی دیگر، که به آن ظرفیتی بی‌نظیر برای جلب اعتماد طرفین بخشیده است. برخلاف میانجی‌های پیشین که اغلب بریک بعد از اختلافات (معمولاً هسته‌ای) متمرکز بودند، پاکستان از ابتدا با رویکردی جامع، ابعاد نظامی، اقتصادی و منطقه‌ای اختلافات را نیز در دستور کار قرار داده است؛ رویکردی که در تفاهم‌نامه اخیر نیز مشهود است. افزون بر این، تجربه پاکستان در مدیریت بحران‌های داخلی (نظیر کشمیر) و نقش‌آفرینی در مذاکرات صلح افغانستان، باعث افزایش قابلیت‌های این کشور در عرصه میانجی‌گری شده که در روند مذاکرات اخیر نیز این قابلیت‌ها به وضوح مشهود بود.

وضعیت کنونی؛ از تسهیل‌گری تا تحول‌آفرینی

وضعیت کنونی میانجی‌گری پاکستان را می‌توان در قالب سبک‌های مختلف میانجی‌گری تحلیل کرد که هرکدام دستاوردها و محدودیت‌های خاص خود را دارند:

• میانجی‌گری تسهیل‌گرانه:

اقدامات پاکستان از ابتدای مذاکرات جاری تا انعقاد تفاهم‌نامه، به وضوح در چارچوب میانجی‌گری تسهیل‌گرانه قابل تعریف است. پاکستان با اعلام آمادگی برای میزبانی مذاکرات، انتقال پیام‌های محرمانه بین تهران و واشنگتن و فراهم‌سازی بستر لازم برای گفت‌وگوها، نقش کلاسیک یک تسهیل‌گر را ایفا کرده است. مهم‌ترین دستاورد این سبک، میزبانی از نخستین مذاکرات مستقیم میان ایران و آمریکا پس از سال ۱۹۷۹ بود که خود نقطه عطفی در تاریخ مناقشه محسوب می‌شود. حتی پیش از آغاز گفت‌وگوهای رسمی، پاکستان با استفاده از کانال‌های دیپلماتیک پشت‌پرده، موفق به اخذ موافقت دو طرف برای برقراری آتش‌بس دو هفته‌ای در منطقه شد که زمینه‌ساز کاهش فوری تنش‌ها و آغاز مذاکرات جدی گردید.

در گام بعدی، اسلام‌آباد از موقعیت ژئوپلیتیک منحصربه‌فرد خود بهره برد تا به عنوان کشوری بی‌طرف عمل کند؛ داشتن مرز مشترک با ایران، روابط نزدیک این کشور با آمریکا، چین، ایران و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، مجموعه عواملی بودند که در کنار هم باعث شدند تا اعتماد دو طرف برای

میانجی‌گری جلب شود. افزون بر این، پاکستان در رویکرد تسهیل‌گرانه خود، موفق به تشکیل یک «ائتلاف منطقه‌ای» پشتیبان شد. نخست‌وزیر پاکستان با سفر به عربستان سعودی، قطر و ترکیه و هماهنگی با مصر، حمایت این کشورها را برای فرایند مذاکرات جلب کرد و این هماهنگی با میانجی‌های دیگری مانند قطر نیز ادامه یافت. نتیجه نهایی این تلاش‌ها، امضای «تفاهم‌نامه اسلام‌آباد» بود که چارچوبی برای توقف درگیری‌ها، بازگشایی تنگه هرمز و ادامه مذاکرات در مورد مسائل هسته‌ای و رفع تحریم‌ها را تعیین کرد. با این حال، سبک تسهیل‌گرانه به دلیل عدم ورود به محتوای اختلافات و اکتفا به تسهیل ارتباطات، برای حل مسائل ساختاری و ریشه‌دار کافی نیست و پاکستان را ناگزیر به حرکت به سوی سبک‌های عمیق‌تر نمود.

• میانجی‌گری ارزیابانه:

مشارکت پاکستان در مذاکرات فنی میان ایران و آمریکا، به ویژه در موضوعات هسته‌ای، نویدبخش حرکت به سوی سبک میانجی‌گری ارزیابانه است. در این سبک، میانجی فراتر از یک «انتقال دهنده پیام» عمل کرده و با ارائه تحلیل‌های حقوقی و فنی، نقاط قوت و ضعف هر پرونده را ارزیابی کرده و نظر مشورتی می‌دهد. پاکستان با توجه به تخصص و داشتن تجربه و دانش کافی در عقد معاهدات هسته‌ای (معاهده ان پی تی، پروتکل الحاقی و قطعنامه‌های شورای امنیت) و نیز جایگاهش به عنوان یک کشور هسته‌ای، ظرفیت منحصربه‌فردی برای ورود به جزئیات فنی برنامه هسته‌ای ایران و ارائه تحلیل‌های کارشناسی درباره حق غنی‌سازی و هم‌چنین تضمین عدم اشاعه دارد.

در عمل، پاکستان با ارائه یک «بسته کامل» شامل آتش‌بس، بازگشایی تنگه هرمز و چارچوبی برای مذاکرات آتی، نشان داده است که می‌تواند پیشنهادهای سازنده‌ای را به عنوان راه حلی میانی مطرح کند. این بسته، اگرچه هنوز در مراحل اولیه ارزیابی‌های فنی است، اما می‌تواند مبنایی برای تبدیل پاکستان به یک بازیگر فعال در شکل‌دهی به محتوای توافق نهایی باشد. با این حال، چالش اساسی در این سبک، نیاز به بی‌طرفی کامل و نیز پذیرش نظرات کارشناسی از سوی دو طرف اصلی مناقشه است که به یکدیگر بی‌اعتمادند. پاکستان برای موفقیت در این نقش، باید از هرگونه سوگیری آشکار پرهیز کرده و تحلیل‌های خود را بر پایه موازین حقوقی

چالش‌های فراروی اسلام‌آباد؛ موانع و تنگناها

مسیر پاکستان برای ارتقای نقش میانجی‌گرانه با چالش‌های متعددی روبه‌روست که برخی از آنها ریشه در ماهیت مناقشه دارند و برخی دیگر ناشی از محدودیت‌های ذاتی این کشور است:

- بی‌اعتمادی عمیق تاریخی میان ایران و آمریکا: این امر هرگونه پیشنهاد فنی یا راهبردی را در هاله‌ای از شک و تردید قرار می‌دهد و نیازمند اقدامات اعتمادساز گسترده و زمان‌بر است.

- فشارهای داخلی در هر دو کشور: در ایران، برخی طیف‌های سیاسی و نظامی هرگونه توافق با آمریکا را به مثابه عقب‌نشینی تلقی می‌کنند و در آمریکا، کنگره و گروه‌های فشار حامی اسرائیل، به شدت نسبت به هرگونه امتیازدهی به ایران حساس هستند.

- رقابت میانجی‌گرانه سایر بازیگران: کشورهایی همچون قطر، عمان و حتی عراق که هرکدام به دنبال حفظ یا افزایش نقش خود در این پرونده هستند، ممکن است در این زمینه وارد رقابت مخرب با پاکستان شوند.

- چالش‌های اقتصادی-سیاسی داخلی پاکستان: وجود برخی بحرانهای اساسی در داخل پاکستان مانند بحران بدهی‌ها، ناامنی‌های مرزی و تنش با هند، ممکن است تمرکز دولت را از میانجی‌گری بین‌المللی منحرف کند یا اعتبار آن را به عنوان یک میانجی بی‌طرف، خدشه‌دار سازد.

- وابستگی دوگانه اسلام‌آباد: وابستگی استراتژیک پاکستان به آمریکا و چین به طور هم‌زمان ممکن است این کشور را در موضعی شکننده و فاقد استقلال راهبردی قرار دهد؛ به گونه‌ای که هرگونه اقدام میانجی‌گرانه، می‌تواند به عنوان بازتابی از منافع یکی از این دو قدرت تلقی شود و اعتبار بی‌طرفی آن را خدشه‌دار سازد.

- پیچیدگی ذاتی موضوعات مورد اختلاف: موضوعات مورد اختلاف دوطرف صرفاً به مسئله هسته‌ای محدود نمی‌شود و شامل مسائل موشکی، نفوذ منطقه‌ای، تحریم‌های فراسرزمینی و حضور نظامی آمریکا در منطقه است و حل هم‌زمان همه مسائل، نیازمند بسته‌ای جامع و فراگیر است.

سناریوها و افق‌های پیش‌رو

با در نظر گرفتن روند کنونی و توانمندی‌ها و محدودیت‌های پاکستان، می‌توان سه سناریوی محتمل را برای آینده

و فنی بین‌المللی، نه منافع راهبردی خود، استوار سازد.

• میانجی‌گری روایت‌محور:

پاکستان با ارائه چارچوبی که بر منافع مشترک منطقه‌ای (مانند امنیت انرژی، ثبات اقتصادی و مقابله با تروریسم) تأکید دارد، توانسته است روایت جدیدی از مناقشه را ترسیم کرده و گفتمان غالب را به چالش بکشد. برخلاف رویکردهای سنتی که اغلب بر تقابل هسته‌ای متمرکز بودند، پاکستان بر روایت «صلح به مثابه یک ضرورت اقتصادی» تمرکز کرده و نشان داده است که ادامه مناقشه به زیان همه بازیگران منطقه‌ای است. این تغییر روایت از «رقابت هسته‌ای» به «همزیستی مسالمت‌آمیز»، فضای مذاکره را به طور محسوسی بهبود بخشیده است.

نکته کلیدی دیگر، اقدام پاکستان در هماهنگی با ترکیه، مصر، عربستان سعودی و قطر برای ایجاد یک اجماع منطقه‌ای در کاهش تنش میان دو طرف است. این هماهنگی به پاکستان اجازه داده است تا روایت خود را نه به عنوان اقدامی یک‌جانبه، بلکه به عنوان «اراده جمعی کشورهای منطقه برای صلح» ترسیم نماید، امری که مشروعیت بیشتری به این فرایند بخشیده و فشار مضاعفی بر ایران و آمریکا برای پذیرش گفت‌وگو تحمیل می‌کند. با این حال، این سبک همچنان برای حل اختلافات بنیادین و بی‌اعتمادی دیرینه ناکارآمد است و نیاز به گذار به سبک تحول‌آفرین دارد.

• میانجی‌گری تحول‌آفرین:

تحقق کامل میانجی‌گری تحول‌آفرین، که بر ترمیم اساسی روابط و توانمندسازی دوطرف برای مدیریت اختلافات آینده تأکید دارد، نیازمند تعهد بلندمدت و فراتر از اقدامات موقتی است. پاکستان در بحبوحه تحولات اخیر نشان داده است که گام‌هایی در این مسیر برداشته، اما برای موفقیت پایدار، باید از رویکرد «حل بحران» به «بازتعریف کلی مناسبات» حرکت کند. این به معنای سرمایه‌گذاری بر نهادهای مشترک، تقویت اعتماد متقابل از طریق دیپلماسی عمومی، تبادلات فرهنگی و علمی، و نیز ایجاد سازوکارهای نظارت بر اجرای توافق‌هاست. پاکستان می‌تواند با پیشنهاد ایجاد یک «کمیته نظارت منطقه‌ای» متشکل از کشورهای عضو ائتلاف صلح، و نیز برگزاری گفت‌وگوهای دوره‌ای در سطوح مختلف (کارشناسی، وزرا و سران)، به نهادینه‌سازی این تحول کمک کند.

میانجی‌گری این کشور تصور کرد:

- **سناریوی اول (ادامه وضعیت موجود):** در این سناریو پاکستان در نقش تسهیل‌گر و روایت‌محور باقی می‌ماند. در این حالت، تفاهم‌نامه اسلام‌آباد به توافقی موقتی و شکننده تبدیل خواهد شد که با هر بحران جدید (نظیر درگیری‌های مقطعی یا تشدید تحریم‌ها) فرو می‌پاشد و پاکستان را در موقعیت انفعالی قرار می‌دهد.
- **سناریوی دوم (ارتقای ناقص):** در این سناریو پاکستان به نقش ارزیابانه نیز وارد می‌شود، اما از ورود به عرصه تحول‌آفرین خودداری می‌کند. در این حالت، توافقات فنی و هسته‌ای حاصل می‌شود، اما فضای بی‌اعتمادی و تنش‌های منطقه‌ای همچنان پابرجا می‌ماند و هرگونه اختلاف جدید، دوباره بحران‌آفرین خواهد بود.
- **سناریوی سوم (تحول‌آفرینی موفق):** در این سناریو پاکستان با اتخاذ رویکردی بلندمدت، به تدریج به سمت بهبود روابط ایران و آمریکا حرکت می‌کند. در این حالت، اسلام‌آباد با ایجاد نهادهای مشترک نظارت بر اجرای توافق، برگزاری منظم گفت‌وگوهای امنیتی منطقه‌ای (با حضور ایران، آمریکا و کشورهای حاشیه خلیج فارس)، و تمرکز بر دیپلماسی عمومی و تبادلات علمی-فرهنگی، به تثبیت صلح میان دو طرف کمک می‌کند. تحقق این سناریو، نیازمند عزم سیاسی بالا، منابع دیپلماتیک کافی و هماهنگی مستمر با سایر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی است. نکته کلیدی در این مسیر، «نهادینه‌سازی» موفقیت‌های موقتی و جلوگیری از بازگشت به وضعیت پیشین از طریق طراحی سازوکارهای حل اختلاف سریع و مؤثر است. پاکستان می‌تواند با الگوگیری از تجربه میانجی‌گری در ایرلند شمالی یا آفریقای جنوبی، به جای اتکا بر توافقات مقطعی، بر فرایندهای تحول‌آفرین تکیه کند.

نتیجه‌گیری

تحلیل تطبیقی نقش میانجی‌گرانه پاکستان در مناقشه ایران و آمریکا نشان می‌دهد که این کشور در گام نخست، موفق به ایفای نقش تسهیل‌گرانه مؤثری شده و با انعقاد تفاهم‌نامه اسلام‌آباد، زمینه‌کاهش تنش و آغاز مذاکرات مستقیم میان دو طرف را فراهم کرده است. با این حال، برای دستیابی به توافقی پایدار و فراگیر، ناگزیر از گذار به سبک‌های عمیق‌تر میانجی‌گری است. حرکت به سوی میانجی‌گری ارزیابانه، با بهره‌گیری از تخصص هسته‌ای و حقوقی پاکستان، می‌تواند به ارائه راه‌حل‌های فنی و موفق کمک کند. هم‌زمان، تقویت رویکرد روایت‌محور با تأکید بر منافع مشترک منطقه‌ای و ایجاد اجماع صلح، مشروعیت و فشار مضاعفی بر طرفین وارد می‌آورد، اما گام نهایی و تعیین‌کننده، حرکت به سوی میانجی‌گری تحول‌آفرین است؛ رویکردی که با ترمیم بنیادین روابط ایران و آمریکا و توانمندسازی آن‌ها برای مدیریت اختلافات آینده، می‌تواند صلحی پایدار را جایگزین آتش‌بس‌های موقتی کند. پاکستان نشان داده است که از ظرفیت‌های ژئوپلیتیک، تخصصی و ائتلاف‌سازی لازم برای این تحول برخوردار است، اما موفقیت نهایی در گرو تعهد بلندمدت، پرهیز از رقابت‌های میانجی‌گرانه و تمرکز بر نهادینه‌سازی دستاوردهاست. اگر اسلام‌آباد بتواند از این فرصت تاریخی به درستی بهره‌گیرد، نه تنها نام خود را به عنوان یک میانجی بزرگ در تاریخ دیپلماسی منطقه ثبت خواهد کرد، بلکه به امنیت و ثبات پایدار در غرب آسیا نیز خدمتی شایان خواهد نمود.

دکتر نوذر شفيعی

دکترای روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران؛ عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و نماینده پیشین مجلس شورای اسلامی. سخنگوی اسبق کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی و پژوهشگر برجسته حوزه سیاست خارجی، آسیا-پاسفیک، چین، جنوب آسیا و امنیت منطقه ای با سابقه گسترده تألیف و تحلیل در مجامع علمی و رسانه‌ای





براشنیدن نسخه صوتی
مقاله اسکن کنید.

نقش پاکستان در روند توافق احتمالی میان ایران و آمریکا

نوشته مهدی هندروست



مقدمه

منطقه جنوب غرب آسیا در دهه‌های اخیر همواره شاهد مناقشات پیچیده و چندلایه‌ای بوده که ریشه در رقابت‌های ژئوپلیتیک، تفاوت‌های ایدئولوژیک و منافع متضاد قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دارد. در این میان، مناقشه تاریخی میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا به عنوان یکی از طولانی‌ترین و تأثیرگذارترین اختلافات بین‌المللی، همواره نقشی تعیین‌کننده در معادلات امنیتی-سیاسی خاورمیانه ایفا کرده است. با آغاز دور جدید گفت‌وگوهای غیرمستقیم میان تهران و واشنگتن در چند هفته اخیر، بار دیگر امیدها برای کاهش تنش‌ها و دستیابی به چارچوبی پایدار جهت حل و فصل اختلافات دو طرف، افزایش یافته است. در این بستر، کشورهای منطقه تلاش کرده‌اند تا با ایفای نقش فعال دیپلماتیک، زمینه لازم را برای پیشبرد مذاکرات و حصول توافق احتمالی فراهم آورند. در میان این بازیگران، پاکستان به عنوان کشوری با موقعیت ژئوپلیتیک ممتاز، داشتن روابط مطلوب با هر دو طرف مناقشه و سابقه طولانی در میانجی‌گری‌های منطقه‌ای، جایگاهی منحصر به فرد دارد. آنچه نقش پاکستان را از تلاش‌های معمول دیپلماتیک متمایز می‌سازد، رویکرد خاص این کشور است که فراتر از منافع کوتاه‌مدت و با اتکا به نگاهی راهبردی، در پی برقراری صلح و ثبات پایدار در حوزه پیرامونی خود است. بر این

اساس، مقاله حاضر در صدد است تا ضمن تبیین چرایی و چگونگی ورود پاکستان به فرآیند کاهش تنش میان ایران و آمریکا، ابعاد مختلف نقش آفرینی این کشور را در سطوح دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد واکاوی قرار داده و چشم‌انداز پیش روی آن را ترسیم نماید.

زمینه‌های تاریخی

روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا از زمان وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ میلادی، دستخوش فرازونشیب‌های فراوانی بوده و همواره با بی‌اعتمادی عمیق و تقابل در حوزه‌های مختلف سیاسی، امنیتی و اقتصادی همراه بوده است. قطع روابط دیپلماتیک، تحریم‌های یکجانبه و چندجانبه، و همچنین تنش‌های لفظی و عملیاتی در عرصه‌های مختلف منطقه‌ای، از جمله ویژگی‌های بارز این مناقشه طولانی به شمار می‌رود. با این وجود، در مقاطع خاصی نظیر امضای برجام در سال ۲۰۱۵، زمینه برای کاهش تنش و تعامل سازنده فراهم گردید که متأسفانه با خروج یکجانبه آمریکا از این توافق در سال ۲۰۱۸، بار دیگر فضای تقابل و دشمنی بر روابط دو طرف حاکم شد.

در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از روی کار آمدن دولت جدید در ایران، مجدداً مذاکرات غیرمستقیم میان دو طرف با میانجی‌گری کشورهای منطقه‌ای از سر گرفته شده است. در این میان، پاکستان به عنوان همسایه شرقی ایران و متحد

های اساسی اسلام‌آباد محسوب می‌شود؛ زیرا هرگونه تقابل نظامی میان تهران و واشنگتن می‌تواند به گسترش ناامنی و تشدید بحران انسانی در افغانستان منجر شده و موجب افزایش ورود پناهجویان و نفوذ گروه‌های تروریستی به خاک پاکستان می‌گردد.

از سوی دیگر، امنیت انرژی و پروژه‌های اقتصادی کلان منطقه ای، از جمله "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" که به عنوان شاهراه حیاتی اقتصاد پاکستان و نماد همکاری راهبردی با جمهوری خلق چین شناخته می‌شود، به شدت تحت تأثیر ثبات و امنیت منطقه‌ای قرار دارد. هرگونه تنش و ناامنی در خلیج فارس و تنگه هرمز که مسیر اصلی انتقال انرژی به پاکستان و دیگر کشورهای جنوب آسیا است، می‌تواند قیمت تمام‌شده انرژی را به نحو چشمگیری افزایش داده و ضمن مختل‌سازی زنجیره تأمین، تداوم اجرای پروژه‌های عظیم اقتصادی همچون "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" را با مخاطرات جدی مواجه سازد. لذا پاکستان به عنوان یکی از بزرگ‌ترین واردکنندگان انرژی از منطقه خلیج فارس، به طور مستقیم از هرگونه توافقی که منجر به کاهش تنش‌ها و تضمین امنیت مسیرهای انتقال انرژی شود، منتفع خواهد شد.

افزون بر این، سیاست خارجی متوازن و عمل‌گرایانه اسلام‌آباد در قبال کشورهای عربی منطقه نیز به عنوان یک عامل مثبت در تقویت وزن و جایگاه پاکستان به عنوان میانجی و تسهیل‌کننده مذاکرات، می‌باشد. پاکستان با برخورداری از روابط نزدیک با عربستان سعودی، امارات متحده عربی و قطر، قادر است نظرات و دیدگاه‌های این کشورها را به طرفین مناقشه منتقل نموده و زمینه را برای جلب حمایت‌های منطقه‌ای از توافق احتمالی فراهم نماید. در مجموع می‌توان گفت که پاکستان در وضعیت کنونی، با درک صحیح از هزینه‌های تنش و منافع حاصل از صلح، مسیر دیپلماسی و میانجی‌گری را در پیش گرفته و همگام با کشورهای نظیر عمان و قطر، از طریق دیدار با مقامات عالی‌رتبه دو طرف مناقشه، رایزنی‌های منطقه‌ای و حمایت از ابتکارات دیپلماتیک، نقش مؤثر خود را در ایجاد فضای مساعد برای گفت‌وگو و انتقال پیام‌های طرفین به خوبی ایفا نموده است.

چالش‌های پیش روی اسلام‌آباد

با وجود اراده سیاسی موجود در پاکستان برای ایفای نقش مؤثر در روند کاهش تنش میان ایران و آمریکا، این مسیر با چالش‌های متعددی مواجه است که می‌تواند منجر به کاهش

سنتی آمریکا، همواره در تلاش بوده تا با اتخاذ رویکردی متوازن و عمل‌گرایانه، خود را به عنوان یک میانجی قابل اعتماد در این مناقشه معرفی کند. سابقه همکاری‌های امنیتی و اطلاعاتی اسلام‌آباد با واشنگتن در موضوع افغانستان از یک سو، و روابط عمیق فرهنگی، اقتصادی و مرزی با ایران از سوی دیگر، پاکستان را در موقعیتی منحصربه‌فرد قرار داده است تا بتواند نقش پل ارتباطی را میان طرفین ایفا نماید. از سوی دیگر، تجارب موفق پاکستان در میانجی‌گری میان عربستان سعودی و ایران در سال‌های اخیر و همچنین نقش این کشور در گفت‌وگوهای حکومت قبلی افغانستان با طالبان، نشان از ظرفیت بالای دیپلماتیک اسلام‌آباد در حل و فصل مناقشات منطقه‌ای داشته است. لذا می‌توان مدعی شد که پیشینه تاریخی روابط پاکستان با ایران و آمریکا و همچنین کارنامه موفق این کشور در میانجی‌گری‌های منطقه‌ای، بستری مناسب برای نقش‌آفرینی مؤثر در روند توافق احتمالی میان تهران و واشنگتن فراهم ساخته است.

انگیزه‌های راهبردی یک میانجی

در وضعیت کنونی، مناقشه ایران و آمریکا نه تنها بر روابط دوجانبه، بلکه بر کل معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی سایه افکنده و تداوم آن، هزینه‌های فزاینده‌ای را برای تمامی بازیگران منطقه از جمله پاکستان در پی داشته است. بر این اساس، تصمیم رهبران پاکستان برای ورود فعالانه به فرآیند کاهش تنش و تلاش در جهت برقراری آتش‌بس و آغاز مذاکرات سازنده میان تهران و واشنگتن را باید در چارچوب ملاحظات کلان امنیت ملی این کشور و تأثیرات مثبت توافق احتمالی بر صلح و ثبات منطقه‌ای مورد بررسی قرار داد.

یکی از مهم‌ترین عواملی که پاکستان را به حمایت از هرگونه توافق میان ایران و آمریکا سوق می‌دهد، نگرانی عمیق اسلام‌آباد از پیامدهای امنیتی تشدید تنش در مرزهای غربی خود می‌باشد. پاکستان به عنوان کشوری که با ایران بیش از ۹۰۶ کیلومتر مرز مشترک دارد، هرگونه بی‌ثباتی در مناطق مرزی و افزایش تنش‌های نظامی میان تهران و واشنگتن را به منزله تهدیدی مستقیم علیه امنیت ملی خود تلقی می‌نماید. تجربه سال‌های اخیر نشان داده است که تشدید تنش‌ها در خلیج فارس و دریای عمان، همواره با افزایش قاچاق سلاح و مواد مخدر، حضور گروه‌های افراطی و ناامنی در مناطق مرزی مشترک همراه بوده و این امر، هزینه‌های گزافی را بر پاکستان تحمیل کرده است. همچنین، وضعیت ناپایدار افغانستان به عنوان همسایه مشترک ایران و پاکستان، یکی دیگر از دغدغه

اقتصادی پاکستان و نیاز مبرم این کشور به حمایت‌های مالی صندوق بین‌المللی پول و کشورهای غربی، از دیگر عواملی است که می‌تواند استقلال عمل اسلام‌آباد در میانجی‌گری را تحت تأثیر قرار داده و آن را در مسیری همسو با خواسته‌های آمریکا سوق دهد. به رغم موارد ذکر شده، می‌توان گفت که هرچند مسیر پیش‌روی پاکستان برای ایفای نقشی مؤثر و پایدار در روند توافق احتمالی، هموار نیست، اما با مدیریت صحیح و بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود، می‌تواند به نتیجه مطلوب برسد.

افق‌های پیش‌رو

با نگاهی به تحولات جاری و روندهای موجود، می‌توان چشم اندازی نسبتاً روشن را برای نقش‌آفرینی پاکستان در فرآیند توافق احتمالی میان ایران و آمریکا ترسیم نمود. در صورت تداوم اراده سیاسی طرفین و حمایت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی، پاکستان می‌تواند به عنوان یک تسهیل‌گر کارآمد، نقش مهمی در پیشبرد مذاکرات و حصول توافقی پایدار ایفا نماید.

یکی از مهم‌ترین افق‌های پیش‌رو، تقویت همکاری‌های سه جانبه میان ایران، پاکستان و چین در حوزه‌های انرژی، حمل و نقل و امنیت مرزی است. چین به عنوان شریک استراتژیک پاکستان و یکی از بازیگران کلیدی در معادلات خاورمیانه، از ثبات منطقه و امنیت مسیرهای انتقال انرژی حمایت می‌کند و بدیهی است که در صورت تحقق توافق میان تهران و واشنگتن، زمینه برای همکاری‌های گسترده اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های مشترک میان این سه کشور به مراتب بیشتر از گذشته فراهم خواهد شد. به‌ویژه آنکه ایران و پاکستان هر دو نقشی حیاتی در تأمین امنیت کریدورهای ترانزیتی چین در چارچوب ابتکار کمربند و راه ایفا می‌کنند و هرگونه کاهش تنش، می‌تواند به تسریع اجرای پروژه‌های زیرساختی و افزایش ترانزیت کالا از مسیر ایران به پاکستان و سپس به چین منجر شود. از سوی دیگر، در صورت موفقیت پاکستان در این امر، این کشور قادر خواهد بود تا جایگاه بین‌المللی خود را به عنوان یک کشور صلح‌ساز و ثبات‌آفرین در منطقه جنوب غرب آسیا ارتقاء بخشیده و از این ظرفیت برای جلب سرمایه‌گذاری خارجی، کاهش فشارهای دیپلماتیک و گسترش تعاملات اقتصادی بهره‌مند گردد. این موفقیت همچنین می‌تواند به تقویت نقش پاکستان در نهادها و مجامع منطقه‌ای و بین‌المللی منجر شده و یک برگ برنده در معادلات دیپلماتیک آینده این کشور محسوب شود.

موفقیت پاکستان در این زمینه گردد.

نخستین و مهم‌ترین چالش، فشارهای ناشی از روابط راهبردی پاکستان با ایالات متحده آمریکا است. اسلام‌آباد اگرچه همواره کوشیده است تا در مناقشه ایران و آمریکا موضعی متوازن اتخاذ نماید، اما وابستگی‌های امنیتی و نظامی این کشور به واشنگتن، به‌ویژه در حوزه تجهیزات نظامی و همکاری‌های اطلاعاتی، همواره این نگرانی را ایجاد کرده که پاکستان نتواند به‌طور کامل از منافع ایران در این مناقشه دفاع نماید. این امر می‌تواند منجر به بی‌اعتمادی تهران نسبت به نقش تسهیل‌گرانه پاکستان شده و مانع از پیشرفت مذاکرات گردد.

چالش دوم، وجود رقابت‌های منطقه‌ای در حوزه میانجی‌گری است. کشورهای نظیر عمان و قطر سابقه طولانی‌تری در تسهیل گفت‌وگوهای ایران و آمریکا داشته و به‌نوعی به عنوان میانجی‌های سنتی این مناقشه شناخته می‌شوند. پاکستان برای تثبیت جایگاه خود در این عرصه، نیازمند ارائه ابتکارات نوآورانه و کارآمدی است که بتواند این کشور را از سایر رقبا متمایز سازد.

سومین چالش، مشکلات و تنش‌های مرزی میان ایران و پاکستان به‌ویژه در منطقه سیستان و بلوچستان است که گاه منجر به حوادث تلخ و درگیری‌های مرزی شده است. این حوادث می‌تواند فضای اعتماد میان دو کشور را تحت‌الشعاع قرار داده و تصویر پاکستان را به عنوان یک میانجی صادق و بی‌طرف، خدشه‌دار سازد.

چالش چهارم، فشارهای بین‌المللی بر پاکستان برای همراهی با سیاست‌های تحریمی آمریکا علیه ایران است. اسلام‌آباد در سال‌های اخیر به‌رغم علاقه فراوان برای گسترش روابط تجاری و اقتصادی با ایران، به دلیل ترس از اعمال تحریم‌های ثانویه از سوی واشنگتن، نتوانسته روابط خود با تهران را به سطح مطلوبی برساند. این محدودیت‌ها، عملاً توانایی پاکستان برای ارائه مشوق‌های اقتصادی و تجاری به ایران در چارچوب توافق احتمالی را کاهش می‌دهد.

چالش پنجم که نباید از آن غافل شد، ملاحظات داخلی پاکستان است. با توجه به فضای سیاسی این کشور، هرگونه اقدام در جهت نزدیکی به ایران ممکن است با مخالفت برخی جناح‌های سیاسی و محافل امنیتی-نظامی که داشتن روابط راهبردی با عربستان و آمریکا را یک اولویت می‌دانند، مواجه شود. این مخالفت‌ها می‌تواند روند نقش‌آفرینی پاکستان را با کندی و تردید همراه سازد. همچنین، وضعیت متزلزل

با وجود چالش‌های متعددی همچون فشارهای آمریکا، رقابت‌های منطقه‌ای، مشکلات مرزی، محدودیت‌های اقتصادی و ملاحظات داخلی، به نظر می‌رسد که اراده سیاسی رهبران پاکستان برای تداوم نقش آفرینی در این عرصه همچنان پابرجا بوده و این کشور با اتکا بر روابط راهبردی خود با چین و هماهنگی با دیگر کشورهای میانجی نظیر عمان و قطر، در تلاش است تا به عنوان یک بازیگر مثبت و سازنده در معادلات منطقه‌ای باقی بماند. تحقق توافقی پایدار میان ایران و آمریکا، نه تنها به نفع پاکستان بوده و زمینه‌های همکاری‌های گسترده اقتصادی، امنیتی و ترانزیتی را برای این کشور فراهم می‌سازد، بلکه می‌تواند اسلام‌آباد را در جایگاه یک قدرت منطقه‌ای صلح‌ساز و ثبات‌آفرین تثبیت نماید.

در مجموع می‌توان گفت که پاکستان یکی از حامیان جدی منطقه‌ای توافق احتمالی محسوب می‌شود و نقش این کشور، مکمل تلاش‌های دیپلماتیک سایر میانجی‌های منطقه‌ای بوده است. چنانچه روند گفت‌وگوهای ایران و آمریکا به توافقی پایدار منجر شود، پاکستان به عنوان همسایه شرقی ایران و متحد راهبردی غرب، بیش از پیش از ثبات و آرامش حاکم بر منطقه بهره‌مند شده و می‌تواند نقش خود را به عنوان پل ارتباطی میان شرق و غرب و نیز میان ایران و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، تثبیت و تعمیق بخشد. از این رو، انتظار می‌رود که اسلام‌آباد در آینده نیز حمایت خود را از راه‌حل‌های دیپلماتیک و حفظ کانال‌های گفت‌وگو میان تهران و واشنگتن ادامه داده و از هرگونه فرصت و ابتکاری که به کاهش تنش‌ها و ارتقای صلح و ثبات در منطقه جنوب غرب آسیا بینجامد، استقبال نماید. بدیهی است که تداوم این رویکرد، علاوه بر تأمین منافع ملی پاکستان، موجب می‌گردد که این کشور نقشی سازنده در معماری جدید امنیتی منطقه ایفا نماید و می‌تواند الگویی موفق از همکاری منطقه‌ای برای حل و فصل مناقشات دیرینه را به نمایش بگذارد.

نکته حائز اهمیت دیگر اینکه، با فرض حصول توافق، پاکستان می‌تواند به عنوان پل ارتباطی میان ایران و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، زمینه‌ساز شکل‌گیری همکاری‌های جدید اقتصادی و امنیتی در منطقه گردد. این همکاری‌ها می‌تواند شامل ایجاد کریدورهای جدید انرژی، توسعه بنادر و مناطق آزاد تجاری و افزایش مبادلات تجاری میان ایران و پاکستان باشد که به نوبه خود به رونق اقتصادی هر دو کشور کمک خواهد نمود. البته برای تحقق این چشم‌انداز، لازم است که پاکستان ضمن حفظ سیاست متوازن خود، بر ظرفیت‌های داخلی و دیپلماسی فعال خود تکیه نموده و با هماهنگی با دیگر کشورهای منطقه، از هرگونه اقدام یکجانبه و شتاب‌زده که ممکن است به شکست مذاکرات منجر شود، پرهیز نماید. همچنین، پاکستان باید با تقویت همکاری‌های امنیتی و اطلاعاتی با ایران، اقداماتی در راستای کاهش تنش‌های مرزی و اعتمادسازی بیشتر انجام داده و بستر لازم را برای همکاری‌های بلندمدت فراهم آورد.

نتیجه‌گیری

بررسی جامع نقش پاکستان در روند توافق احتمالی میان ایران و آمریکا نشان می‌دهد که این کشور به لحاظ ژئوپلیتیکی، دیپلماتیک و امنیتی، ظرفیت‌های قابل توجهی برای ایفای نقش یک میانجی و تسهیل‌گر مؤثر را دارا می‌باشد. همسایگی با ایران، روابط راهبردی با آمریکا، عضویت در نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی، و نیز تجربه موفق در میانجی‌گری‌های پیشین، همگی دست‌به‌دست هم داده تا پاکستان به عنوان یکی از گزینه‌های اصلی برای کاهش تنش میان تهران و واشنگتن مطرح گردد. آنچه بیش از هر عامل دیگری، انگیزه‌های اسلام‌آباد را در این مسیر تبیین می‌سازد، دغدغه‌های امنیت ملی و نگرانی از پیامدهای تشدید تنش بر حوزه پیرامونی، پروژه‌های اقتصادی کلان، امنیت مرزها و ثبات منطقه‌ای است. از این منظر، پاکستان منافع راهبردی خود را در گرو صلح و ثبات منطقه‌ای تعریف نموده و بر این اساس، سیاست خارجی خود را در جهت حمایت از راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز و دیپلماتیک سامان داده است.

مهدی هندروست

دیپلمات ارشد وزارت امور خارجه، سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و یونان. تجربه ی مسئولیت‌های کلیدی از جمله مدیرکل تشریفات، معاون مدیرکل اروپا، مدیرکل اداری و ریاست اداره شرق آسیا. همچنین سرکنسول ایران در بمبئی و کاردار و معاون سفیر در پکن بوده است.





برای شنیدن نسخه صوتی
مقاله اسکن کنید.

بحران در کشمیر تحت کنترل پاکستان (ژوئن ۲۰۲۶) تلاقی تنش‌های فرامرزی و فروپاشی مشروعیت داخلی نوشته دکتر شهرام پیرانی



مقدمه

بحران کشمیر به عنوان یک مناقشه قدیمی و حل نشده، در ژوئن ۲۰۲۶ وارد فازی جدید و هشداردهنده شده است. آنچه این بحران را از بحران‌های قبلی متمایز می‌سازد، نه تنها تداوم تنش‌های نظامی و دیپلماتیک میان پاکستان و هند بر سر تمامیت ارضی این منطقه است، بلکه ظهور یک بحران عمیق درونی در بخش تحت کنترل پاکستان (منطقه آزاد جامو و کشمیر) می‌باشد. هم‌اکنون، منطقه مذکور با دو جبهه کاملاً مجزا اما مرتبط مواجه است: نخست، تشدید درگیری‌های نظامی در خط کنترل مرزی و رویارویی دیپلماتیک در نهادهای بین‌المللی، و دوم، ناآرامی‌های سیاسی-اجتماعی بی‌سابقه علیه دولت محلی وابسته به اسلام‌آباد. این مقاله با رویکردی تحلیلی و با بهره‌گیری از گزارش‌های معتبر بین‌المللی، وضعیت کنونی بحران را مورد بررسی قرار می‌دهد. استدلال اصلی نوشتار حاضر آن است که تداوم سیاست‌های سرکوبگرانه داخلی در کنار ناتوانی در مدیریت دیپلماتیک مناقشه با هند، پاکستان را در معرض آسیب‌پذیری راهبردی قرار داده و پیامد آن، خطر گسترش ناآرامی‌ها به سراسر منطقه جنوب آسیا خواهد بود.

ریشه‌های یک مناقشه تاریخی

ریشه‌های مناقشه کشمیر به سال‌های ۱۹۴۷-۱۹۴۸ بازمی‌گردد، زمانی که اصل الحاق ایالات به پاکستان یا هند بر اساس رأی‌گیری عمومی (همه‌پرسی) در چارچوب قانون استقلال هند تدوین نشد. این خلأ حقوقی به همراه تهاجم قبایل پشتون به کشمیر با چراغ سبز ارتش پاکستان و متعاقب آن امضای سند الحاق کشمیر به هند توسط "مহারاجه هری سینگ"، زمینه‌ساز نخستین جنگ هند و پاکستان گردید. آتش‌بس ژانویه ۱۹۴۹ تحت نظارت سازمان ملل، این منطقه را به دو بخش تحت کنترل هند (حدود ۴۵ درصد شامل جامو، دره کشمیر و لاداخ) و تحت کنترل پاکستان (حدود ۳۵ درصد شامل منطقه آزاد جامو و کشمیر و سرزمین‌های شمالی به نام گلگت-بلتستان) تقسیم کرد. شورای امنیت سازمان ملل متحد در قطعنامه‌های خود (به ویژه قطعنامه ۴۷ مصوب ۱۹۴۸) همواره بر برگزاری همه‌پرسی تحت نظارت این سازمان، به عنوان سازوکاری معتبر برای تحقق اراده مردم کشمیر در تعیین سرنوشت خویش، تأکید داشته است، اما هند همواره اجرای آن را مشروط به عقب‌نشینی کامل پاکستان از مناطق تحت اشغال خود نموده است. در سوی دیگر، پاکستان با بهره‌گیری از انگاره «ملت دوکشوری»، کشمیر را شاه‌رگ حیاتی

حمایت همه جانبه چین (که در ازای همکاری در پروژه کمربند-جاده و راه اندازی بندر گوادر آن را به دست آورده است)، بار دیگر خواستار تشکیل جلسه ویژه برای بررسی آنچه «نسل کشی خاموش در کشمیر تحت اشغال هند» خوانده شد، گردید. نماینده پاکستان در حالی به آمار بازداشت های خودسرانه و تغییر عمدی ترکیب جمعیتی از طریق اعطای شهروندی به مهاجران غیرهندو اشاره کرد که نماینده هند با رد کامل این اتهامات، حضور هرگونه ناظر بین المللی در منطقه را «تجاوز به حاکمیت ملی» توصیف کرد. موضع آمریکا و بریتانیا در این نشست «دعوت طرفین به حفظ خویشتن داری و احترام به حقوق بشر» بود، اما هیچ اقدام عملی برای الزام هند به اجرای قطعنامه های پیشین صورت نگرفت. کارشناسان "مؤسسه مطالعات جنوب آسیا" در سنگاپور تحلیل کرده اند که سیاست خارجی پاکستان در این مقطع با دو تناقض روبه روست: از یک سو، اسلام آباد به شدت به حمایت چین وابسته است و از سوی دیگر، تشدید لفاظی های ضدآمریکایی (به دلیل حمایت واشنگتن از همکاری های دفاعی هند) امکان میانجی گری مؤثر غرب را کاهش داده است.

اما عمیق ترین و بی سابقه ترین بخش بحران، سطح سیاسی-اجتماعی آن است. در ماه های مه و ژوئن ۲۰۲۶، اعتراضات گسترده ای در شهرهای اصلی منطقه آزاد جامو و کشمیر (به ویژه مظفرآباد و راولاکوت) علیه دولت محلی وابسته به حزب مسلم لیگ نواز شریف شکل گرفت. هسته مرکزی جنبش های اعتراضی در منطقه، ائتلاف موسوم به «کمیته اقدام مشترک عوام» است که توانسته مطالبات پراکنده را ذیل یک ساختار واحد سازماندهی کند و در عین حال خواستار لغو ۱۲ کرسی اختصاصی مجلس منطقه برای پناهندگان کشمیری ساکن پاکستان می باشد. استدلال معترضان این است که این کرسی های ذخیره که به نفع مهاجران اوتار پرداش و پنجاب هند ایجاد شده، اصل «نماینده گی بدون رأی گیری» را نهادینه کرده و عملاً منجر به حاشیه راندن کشمیری های بومی شده است. در واکنش، دولت محلی ضمن ممنوع کردن فعالیت «کمیته اقدام مشترک عوام»، نیروهای ارتش را برای متفرق کردن تجمعات به خیابان ها فرستاد.

خود توصیف کرده و خروج آن از حاکمیت هند را ضروری می داند. لغو ماده ۳۷۰ قانون اساسی هند در اوت ۲۰۱۹ (که خودمختاری ویژه کشمیر را لغو کرد) نقطه عطفی در تشدید تنش ها به شمار می رود. متعاقباً، پاکستان نقشه سیاسی خود را تغییر داد و مناطق تحت کنترل خود را به عنوان واحدهای اداری مجزا به رسمیت شناخت. با این حال، آنچه در تاریخ نگاری بحران اغلب نادیده گرفته می شود، وضعیت حقوقی مبهم «منطقه آزاد جامو و کشمیر» در پاکستان محسوب می شود (زیرا مجلس فدرال پاکستان حق اعمال حاکمیت مستقیم بر آن را ندارد) و نه یک کشور مستقل یا خودمختار واقعی است. این ابهام ساختاری، زمینه ساز بحران مشروعیت داخلی در ژوئن ۲۰۲۶ شده است.

سه جبهه، یک بحران

وضعیت کنونی (ژوئن ۲۰۲۶) در منطقه کشمیر تحت کنترل پاکستان را می توان در سه سطح مجزا تحلیل کرد: نظامی-امنیتی، دیپلماتیک، و سیاسی-اجتماعی. در سطح نظامی-امنیتی، داده های منتشرشده توسط وزارت امور کشمیر پاکستان نشان می دهد که از اول ژانویه ۲۰۲۶ تا اوایل ژوئن، ۵۸۰ مورد نقض آتش بس توسط نیروهای هندی در خط کنترل ثبت شده است که نسبت به دوره مشابه در سال ۲۰۲۵ افزایشی ۴۲ درصدی را نشان می دهد. تبادل آتش سنگین در هفته اول ژوئن منجر به کشته شدن یک سرباز ارتش پاکستان و دو غیرنظامی در "منطقه نیلیوم" شد. این حوادث در حالی روی می دهد که دو طرف هیچ پیشرفتی در اجرای کامل توافق آتش بس ۲۰۲۳ (که با میانجی گری روسیه حاصل شد) نشان نداده اند. "یگان حافظ صلح سازمان ملل در هند و پاکستان" در گزارش محرمانه خود که در دهم ژوئن به شورای امنیت ارائه داد، نسبت به «افزایش قبل توجه نیروهای دو طرف در دو سوی خط کنترل و استفاده از مهمات ممنوعه به ویژه گلوله های فسفوری» هشدار داده است.

در سطح دیپلماتیک، مهم ترین رویداد نشست شورای امنیت در ۵ ژوئن ۲۰۲۶ بود. پاکستان با بهره گیری از

چالش سوم، فرسایش مشروعیت نهادهای محلی است. کابینه منطقه آزاد جامو و کشمیر که عملاً از طریق اسلام آباد (پایتخت اداری پاکستان) منصوب می‌شود، نه در بین کشمیری‌های بومی محبوبیت دارد و نه ابزاری برای پاسخگویی به مطالبات آن‌ها می‌باشد. چالش چهارم، تحرکات گسترده و همزمان هند در فضای سایبری و اطلاعاتی است. سرویس‌های اطلاعاتی هند از سال ۲۰۲۵ کمپین گسترده‌ای را با هدف برجسته‌سازی سرکوب معترضان در کشمیر پاکستان در شبکه‌های اجتماعی راه اندازی کرده‌اند تا از این طریق شکاف میان اسلام آباد و ساکنان منطقه را عمیق‌تر کنند.

افق‌های محتمل در کشمیر

پیش‌بینی مسیر آینده بحران مستلزم بررسی دو سناریوی محتمل است. در سناریوی خوش‌بینانه، فشار مضاعف اعتراضات داخلی و تهدید هند به کاهش آب رود سند (در صورت تعلیق پیمان آب‌های سند ۱۹۶۰) دولت پاکستان را به سمت مذاکره با معترضان و اصلاح تدریجی قانون اساسی منطقه آزاد کشمیر سوق خواهد داد. در این سناریو، پاکستان تلاش می‌کند تا با اعطای امتیازاتی همچون کاهش نفوذ مستقیم وزارت امور کشمیر و برگزاری انتخابات آزاد محلی، مشروعیت داخلی خود را بازسازی کند. سناریوی بدبینانه اما محتمل‌تر آن است که اسلام‌آباد با توسل به سرکوب گسترده‌تر، فضای منطقه را بیش از پیش امنیتی کند که در نتیجه آن، نه تنها ناآرامی‌ها به گلگت-بلتستان (که ساکنان آن مطالبات سیاسی مشابهی دارند) سرایت خواهد کرد، بلکه هند نیز از این فرصت برای انجام عملیات محدود نظامی در راستای «برخورد با گروه‌های شورشی» استفاده خواهد نمود. بر اساس تحلیل "مرکز مطالعات استراتژیک کشمیر"، محتمل‌ترین سناریو در میان مدت تداوم وضعیت کنونی است: تبادل آتش نقطه‌ای در خط کنترل، رویارویی لفظی در سازمان ملل، و سرکوب ادواری اعتراضات داخلی. اما آنچه این وضعیت را شکننده می‌سازد، غفلت از نسل جدید کشمیری‌ها است که نه مرزهای سال ۱۹۴۹ و نه مشروعیت حکومت‌های دست‌نشانده اسلام‌آباد را نمی‌پذیرند.

گزارش‌های تأییدشده از کشته شدن یک معترض به نام "شاهد محمود" در شهر باغ و بازداشت بیش از ۲۰۰ نفر، حکایت دارند که نشانه تشدید رویکرد امنیتی در منطقه است. دیوان عالی منطقه آزاد جامو و کشمیر در رأی صادر شده در تاریخ ۲ ژوئن، اعلام داشت که این کرسی‌های مطابق قانون اساسی اختصاص یافته و هرگونه تغییر صرفاً از طریق اصلاح قانون اساسی منطقه امکان‌پذیر است. با این حال، دولت فدرال پاکستان که مستقیماً از طریق وزارت امور کشمیر بر منطقه حاکمیت دارد، تاکنون از پذیرش مذاکره با معترضان خودداری کرده و رهبران "کمیته اقدام مشترک عوام" را «عوامل خارجی» توصیف نموده است. در یک تحول قابل توجه، «مشعال حسین ملک» (همسر یاسین ملک، رهبر زندانی جبهه آزادبیش جامو و کشمیر) پیشنهاد میانجی‌گری میان طرفین را مطرح نمود و هشدار داده که تداوم سرکوب داخلی، به مثابه یک برگ برنده برای هند در عرصه بین‌المللی خواهد بود.

از تناقض تا بن‌بست؛ چهار لایه بحران

در مدیریت بحران کنونی، دولت پاکستان با چهار چالش بزرگ ساختاری روبه‌رو است.

چالش نخست، شکاف بین گفتمان رسمی و واقعیت‌های داخلی پاکستان است. اسلام‌آباد در مجامع بین‌المللی خود را مدافع تمام عیار حقوق کشمیری‌ها معرفی می‌کند، اما در عمل با توسل به زور، اعتراضات سیاسی در بخش تحت کنترل خود را سرکوب می‌نماید. این رویکرد دوگانه به تدریج منجر به کاهش اعتبار دیپلماتیک پاکستان در محافل بین‌المللی خواهد گردید.

چالش دوم، وابستگی امنیتی به چین در مقابل وابستگی اقتصادی به نهادهای مالی غرب است. چین خواهان بی‌ثباتی در مرزهای جنوب غربی خود نیست و ممکن است اسلام‌آباد را تحت فشار بگذارد تا تمرکز بر مناقشه با هند را کاهش دهد. از سوی دیگر، صندوق بین‌المللی پول در ازای پرداخت وام‌های جدید، خواستار اصلاحات اقتصادی (شامل کاهش یارانه‌ها در کشمیر) شده که همین امر می‌تواند بستر مناسبی برای بروز اعتراضات جدید را فراهم نماید.

نتیجه‌گیری

بررسی جامع بحران کشمیر تحت کنترل پاکستان در ژوئن ۲۰۲۶ نشان می‌دهد که این مناقشه از یک اختلاف مرزی ساده فراتر رفته و به بحرانی چندلایه تبدیل شده است که ابعاد گسترده نظامی، دیپلماتیک، حقوقی و سیاسی-اجتماعی دارد. نکته حائز اهمیت آنکه پاکستان در حالی بر اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل و حق تعیین سرنوشت کشمیری‌ها تأکید می‌کند که در عمل با الگویی شبیه به شیوه حکمرانی دولت‌های استعماری (اعمال حاکمیت مستقیم از طریق وزارت فدرال و نادیده گرفتن خواست عمومی) در قلمرو تحت کنترل خود رفتار می‌نماید. این تناقض بنیادین، مؤثرترین ابزار تبلیغاتی را در اختیار هند قرار داده است. از منظری کلان‌تر، تداوم این وضعیت نه تنها امنیت منطقه جنوب آسیا را به مخاطره می‌اندازد، بلکه اساس نظم حقوقی بین‌المللی که بر پایه اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت استوار است، را تضعیف می‌کند. تا زمانی که بازیگران بین‌المللی (به ویژه ایالات متحده و چین) منافع ژئوپلیتیک کوتاه‌مدت خود را بر اصول حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت ترجیح دهند، ساکنان کشمیر (در هر دو بخش تحت کنترل هند و پاکستان) قربانیان اصلی این مناقشه بی‌پایان خواهند بود.

دکتر شهرام پیرانی

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه رازی کرمانشاه؛ عضو هیئت علمی و کارمند با سابقه دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه با ۲۴ سال تجربه. ایشان فعال در حوزه سیاست‌پژوهی با تخصص پاکستان و عضو تیم تحریریه اندیشکده اقبال است.





مقدمه

در دنیای کنونی، زیرساخت‌های حمل و نقل نه صرفاً به مثابه ابزارهای اقتصادی، بلکه به عنوان سازوکارهایی برای بازتوزیع قدرت، بازتعریف قلمروی نفوذ دولت‌ها و شکل دهی به هندسه قدرت در مناطق مختلف جهان مطرح می‌باشند. مسیرهای ریلی، بنادر و کریدورهای زمینی، علاوه بر تسهیل جریان تجارت، معادلات امنیتی، موازنه قدرت و ظرفیت بازیگران را برای اعمال نفوذ در محیط پیرامونی خود دگرگون می‌سازند. راه‌آهن خواف-هرات که پس از نزدیک به دو دهه عملیات اجرایی، اکنون به مراحل پایانی خود نزدیک شده است، معمولاً در چارچوب همکاری‌های دوجانبه ایران و افغانستان بررسی می‌شود، حال آنکه این پروژه از همان مرحله نخست، به مثابه یک کریدور فراقاره‌ای ترسیم شده بود که قرار است از طریق دالان واخان یا خطوط فرعی شمال افغانستان به سین‌کیانگ چین متصل شود و بدین ترتیب خلیج فارس را بی‌نیاز از قلمرو پاکستان به چین پیوند بزند.

ارزش ژئوپلیتیکی این پروژه به مراتب فراتر از طول مسیر یا حجم مبادلات ابتدایی آن است و اهمیت آن بیش از هر چیز ناشی از امکان ادغام آن در معماری آینده اتصال اوراسیا می‌باشد. اتصال تدریجی راه‌آهن خواف-هرات به

شبکه ریلی شمال افغانستان و در افق بلندمدت، پیوند آن با سین‌کیانگ چین، می‌تواند یکی از تعیین‌کننده‌ترین تحولات ژئوپلیتیکی در نقشه حمل و نقل اوراسیا محسوب شود؛ تحولی که برای نخستین بار امکان دسترسی زمینی میان خلیج فارس و غرب چین را بدون عبور از قلمرو پاکستان فراهم می‌آورد.

برای پاکستان، موضوع صرفاً به ظهور یک مسیر جدید محدود نمی‌شود، بلکه مسئله اساسی، احتمال بازتعریف جایگاهی است که طی چند دهه به عنوان مهم‌ترین مزیت راهبردی این کشور تلقی شده است. توسعه بندر گوادر، سرمایه‌گذاری گسترده چین در "کریدور اقتصادی چین-پاکستان" و تلاش مستمر اسلام‌آباد برای تبدیل شدن به دروازه اصلی اتصال آسیای مرکزی و چین به آب‌های آزاد، همگی بر این پیش‌فرض استوار بوده‌اند که موقعیت جغرافیایی پاکستان همچنان بدون جایگزین باقی خواهد ماند. بنابراین، هراتکاری که بتواند بخشی از این کارکرد را به مسیرهای دیگر منتقل کند، در محاسبات امنیت ملی پاکستان به عنوان یک متغیر ژئوپلیتیکی بسیار مهم ارزیابی می‌شود.

پرسشی که نوشتار حاضر در پی پاسخ‌گویی به آن است و در ادبیات موجود کمتر بدان پرداخته شده، این است که آیا

قرار دارد و اهمیت آن بیش از هر چیز به قابلیت اتصال آن به مسیرهای شمال افغانستان و در افق بلندمدت، شبکه های حمل و نقل غرب چین وابسته است. اتصال احتمالی این خط به شبکه های ریلی آسیای مرکزی و سپس چین، حوزه ترانزیتی منطقه را وارد مرحله تازه ای خواهد کرد؛ مرحله ای که در آن دسترسی زمینی میان خلیج فارس و آسیای شرقی لزوماً از مسیر پاکستان تعریف نخواهد شد. برای پاکستان، این تحول مستقیماً به یکی از پایه های اصلی سیاست ژئواکونومیک این کشور گره خورده است. طی دو دهه گذشته، اسلام آباد کوشیده است موقعیت جغرافیایی خود را به سرمایه ای راهبردی تبدیل کند. توسعه بندر گوادر، گسترش زیرساخت های حمل و نقل داخلی و شکل گیری کریدور اقتصادی چین-پاکستان همگی بر این فرض استوار بوده اند که مسیر عبور از خاک پاکستان، اقتصادی ترین و مطمئن ترین راه دسترسی چین و آسیای مرکزی به آب های آزاد خواهد بود. بنابراین، هر گونه تغییر در نقشه اتصال منطقه ای که این مزیت را کاهش دهد، در محاسبات امنیت ملی پاکستان نه یک رقابت اقتصادی، بلکه تغییری در موازنه قدرت منطقه ای محسوب می شود.

بررسی گزارش های منتشر شده از سوی مؤسسات راهبردی پاکستان نظیر "مؤسسه مطالعات راهبردی اسلام آباد" و "مؤسسه اقتصاد توسعه پاکستان" نشان می دهد که درک نخبگان پاکستانی از مفهوم «اتصال منطقه ای» دستخوش تحول شده است. اگر در سال های نخست آغاز به کار "ابتکار کمربند و راه"، اتصال بیشتر به عنوان یک فرصت اقتصادی محسوب می شد، اکنون مسئله اصلی، حفظ جایگاه پاکستان در میان شبکه های رقیب است. نگرانی اصلی نه از توسعه زیرساخت ها در ایران یا افغانستان، بلکه از احتمال کاهش نقش پاکستان در معماری آینده حمل و نقل اوراسیاست که به تدریج از الگوی خطی یک طرفه فاصله گرفته و به سوی شبکه ای متکثر از کریدورها در حال حرکت است. در سوی دیگر این معادله، ایران راهبردی متفاوت را دنبال می کند. سیاست تهران بر اصل تنوع بخشی به مسیرهای ترانزیتی استوار بوده و توسعه هم زمان کریدور شمال-جنوب، سرمایه گذاری در بندر چابهار، تکمیل خطوط ریلی شرق کشور و تقویت پیوندهای حمل و نقلی با

محاسبات راهبردی پاکستان اساساً امکان تحقق این کریدور را فراهم می آورد؟ همچنین، اسلام آباد از چه ابزارهایی برای شکل دهی، به تأخیر انداختن یا بی اثر نمودن این پروژه برخوردار است؟ این نوشتار به جای اتخاذ رویکردی دوگانه در قبال موضع پاکستان، چارچوبی تحلیلی تحت عنوان «سه راهه ترانزیتی» ارائه می دهد که در آن هر یک از سه گزینه متعارف یعنی ممانعت، تأیید، یا سکوت راهبردی، هزینه ای متمایز در پی دارد. افزون بر این، تحول در روابط پاکستان و طالبان بر پیچیدگی معادله افزوده است. بازگشت طالبان به قدرت نه به تثبیت همکاری های ترانزیتی انجامید و نه محیط امنیتی مرزهای غربی پاکستان را باثبات تر ساخت. تشدید اقدامات تروریستی "تحریک طالبان پاکستان"، اختلاف عمیق دو کشور بر سر خط دیورند، درگیری های مرزی، بسته شدن مکرر گذرگاه های تجاری و اخراج گسترده مهاجران افغان، سطح بی اعتمادی میان کابل و اسلام آباد را به نقطه ای رسانده است که افغانستان در نگاه بسیاری از تصمیم گیران پاکستانی، نه به عنوان یک مسیر مطمئن برای اتصال منطقه ای، بلکه به مثابه محیطی با ریسک امنیتی مزمن تلقی می شود.

دگرگونی در هندسه ژئوپلیتیکی اتصال اوراسیا

جایگاه راه آهن خواف-هرات را صرفاً با بررسی مسیر فیزیکی آن نمی توان تبیین کرد. ارزش راهبردی این پروژه از موقعیتی نشئت می گیرد که در شبکه در حال تحول کریدورهای اوراسیا به دست می آورد؛ شبکه ای که در آن، خطوط ریلی دیگر مسیرهای منفرد نیستند، بلکه حلقه هایی از سامانه های گسترده حمل و نقل، انرژی و تجارت محسوب می شوند. تجربه یک دهه گذشته نشان داده است که اهمیت ژئوپلیتیکی زیرساخت ها معمولاً پس از اتصال به سایر شبکه های منطقه ای آشکار می شود. کریدور بین المللی شمال-جنوب، کریدور میانی و کریدور اقتصادی چین-پاکستان نیز پیش از آنکه به مسیرهای راهبردی تبدیل شوند، پروژه هایی محدود به نظر می رسیدند، اما با ادغام تدریجی در شبکه های فرامنطقه ای، به عناصری تعیین کننده در معادلات ژئوپلیتیکی اوراسیا بدل شدند. راه آهن خواف-هرات نیز در مسیر چنین تحولی

برای بهره‌گیری از موقعیت جغرافیایی خود در تعاملات راهبردی نیز کاهش خواهد یافت.

موقعیت سوم، یعنی انتظار و پرهیز از اعلام موضع روشن، در سال‌های اخیر بیش از سایر گزینه‌ها در رفتار رسمی اسلام‌آباد مشاهده شده است. این سیاست، انعطاف لازم را برای سازگاری با تحولات آینده فراهم می‌کند و از ورود زود هنگام به تقابل‌های پرهزینه جلوگیری می‌نماید. با این حال، تعویق تصمیم‌گیری برای پاکستان نیز خالی از هزینه نیست، زیرا شبکه‌های ترانزیتی پس از شکل‌گیری، الگوهای سرمایه‌گذاری و مسیرهای تجاری را تثبیت می‌کنند. از این منظر، سکوت راهبردی اگر بیش از اندازه ادامه یابد، می‌تواند به کاهش تدریجی قدرت اثرگذاری پاکستان بر آینده معماری اتصال منطقه‌ای بینجامد.

سه گزینه یادشده از منظر اسلام‌آباد انتخاب‌هایی مستقل نیستند و هر یک مستقیماً بر دو حوزه دیگر نیز اثر می‌گذارند. به همین دلیل، تصمیم‌گیران پاکستانی با وضعیتی مواجه‌اند که می‌توان آن را «معمای راهبردی چندسطحی» توصیف کرد؛ وضعیتی که در آن، بهینه‌سازی یک مؤلفه به بهای افزایش آسیب‌پذیری مؤلفه‌های دیگر حاصل می‌شود. این مفهوم، رفتار پاکستان را از چارچوب تحلیل‌های دوقطبی خارج می‌سازد و نشان می‌دهد که چرا سیاست این کشور در قبال راه‌آهن خواف-هرات گاه متناقض یا محتاطانه به نظر می‌رسد.

پاکستان در میانه بازطراحی محیط راهبردی خویش

یکی از بنیادی‌ترین تحولات ژئوپلیتیکی جنوب آسیا در سال‌های اخیر، فروپاشی تدریجی این تصور است که افغانستان، صرف‌نظر از نوع حکومت مستقر در کابل، در نهایت بخشی از محیط راهبردی پاکستان باقی خواهد ماند. رخدادهای سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ نشان داد که تغییر رژیم سیاسی در کابل الزاماً منجر به همگرایی منافع دو طرف نمی‌گردد و اشتراکات ایدئولوژیک نیز جایگزین ملاحظات ژئوپلیتیکی دولت‌ها نخواهد شد. با امتناع طالبان از به رسمیت شناختن مرزهای مورد ادعای پاکستان، استمرار فعالیت "تحریک طالبان پاکستان" در خاک افغانستان، افزایش حملات فرامرزی و ناتوانی مذاکرات امنیتی در ایجاد سازوکاری پایدار برای مهار خشونت‌ها، فضای بی‌اعتمادی

آسیای مرکزی، همگی بیانگر آن است که ایران در پی ایفای نقش یک «گره ارتباطی» در شبکه‌های اوراسیایی و نه صرفاً یک مسیر عبور است.

امنیت و وابستگی در تقاطع ژئوپلیتیک

مهم‌ترین خطای تحلیلی در بررسی واکنش پاکستان به راه آهن خواف-هرات، تقلیل رفتار اسلام‌آباد به دوگانه موافقت یا مخالفت است. سیاست خارجی این کشور در قبال کریدورهای منطقه‌ای برآیند منافع اقتصادی، الزامات امنیتی، ملاحظات ژئوپلیتیکی و تعهدات ناشی از مشارکت راهبردی با چین است. راه‌آهن خواف-هرات دقیقاً در نقطه تلاقی این مؤلفه‌ها قرار گرفته و به همین دلیل، هر انتخاب، بخشی از منافع پاکستان را تقویت و هم‌زمان بخشی دیگر را با مخاطره مواجه خواهد کرد.

مخالفت آشکار با این پروژه در نگاه نخست گزینه‌ای منطقی به نظر می‌رسد، اما این ابراز مخالفت با محدودیت‌هایی جدی مواجه است.

نخست آنکه اسلام‌آباد دیگر از نفوذ سیاسی و امنیتی پیشین خود در افغانستان برخوردار نیست و روابط پرتنش این کشور با طالبان، ظرفیت اثرگذاری پاکستان بر سیاست‌های کابل را به میزان محسوسی کاهش داده است.

دوم آنکه هرگونه تلاش آشکار برای اخلاف در پروژه‌ای که ایران آن را بخشی از راهبرد اتصال منطقه‌ای خود می‌داند، می‌تواند روابط دو کشور را در حوزه‌های مرزی، امنیتی و اقتصادی پیچیده‌تر کند. افزون بر این، در صورت حمایت چین از توسعه این مسیر در آینده، مخالفت مستقیم پاکستان این ریسک را در پی خواهد داشت که اسلام‌آباد را در تقابل با شریک راهبردی خود قرار دهد.

در مقابل، همراهی کامل با این پروژه نیز عاری از مخاطره نیست. حمایت از کریدوری که در بلندمدت بتواند بخشی از مزیت انحصاری پاکستان را کاهش دهد، با منطق ژئوپلیتیکی حاکم بر سیاست منطقه‌ای این کشور همخوانی ندارد. نگرانی اصلی تصمیم‌گیران پاکستانی به کاهش درآمدهای ترانزیتی محدود نمی‌شود؛ آنچه اهمیت بیشتری دارد، تأثیر این تحول بر قدرت چانه‌زنی پاکستان در برابر چین و سایر بازیگران منطقه‌ای است. هر اندازه تعداد مسیرهای قابل اتکا افزایش یابد، توان پاکستان

منطق تصمیم‌گیری چین بر افزایش تاب‌آوری شبکه‌ای استوار است و توسعه مسیرهای جایگزین به معنای کاهش اهمیت "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" نیست. راهبرد پکن، ایجاد شبکه‌ای متنوع از مسیرهای مکمل است که در شرایط بحرانی، جریان تجارت و حمل کالا همچنان برقرار باشد.

سناریوهای محتمل

چشم‌انداز راه‌آهن خواف-هرات تابع برهم‌کنش چهار متغیر تعیین‌کننده است: پایداری امنیتی افغانستان، راهبرد چین در قبال تنوع بخشی به مسیرهای اتصال، ظرفیت ایران برای تکمیل حلقه‌های مفقوده شبکه ریلی شرق کشور، و نحوه بازآرایی سیاست ترانزیتی پاکستان. بر اساس روندهای کنونی، سه سناریو بیش از همه قابلیت تحقق دارند:

در سناریوی نخست، وضعیت امنیتی افغانستان همچنان شکننده باقی می‌ماند و بی‌اعتمادی میان کابل و اسلام‌آباد تداوم می‌یابد. در چنین شرایطی، اگرچه راه‌آهن خواف-هرات به فعالیت خود ادامه خواهد داد، اما مخاطرات امنیتی مانع از آن خواهد شد که این مسیر به کریدور اصلی اتصال چین و خلیج فارس تبدیل شود. در مقابل، پاکستان با توسعه زیرساخت‌های مرتبط با "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" و افزایش ظرفیت بندر گوادر، خواهد کوشید تا مزیت نسبی مسیرهای عبوری از قلمرو خود را حفظ کند. این سناریو با روندهای کنونی بیشترین همخوانی را دارد. در سناریوی دوم، کاهش نسبی تنش‌های امنیتی در افغانستان، همراه با مشارکت فعال چین در توسعه زیرساخت‌های این کشور، شرایط را برای اتصال تدریجی شبکه ریلی ایران-افغانستان به غرب چین فراهم خواهد کرد. در این وضعیت، راه‌آهن خواف-هرات از یک پروژه مرزی به بخشی از شبکه حمل و نقل اوراسیا ارتقا خواهد یافت. با این حال، چنین تحولی به معنای کاهش اهمیت "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" نخواهد بود؛ بلکه چین احتمالاً هر دو مسیر را به عنوان کریدورهای مکمل مدیریت خواهد کرد تا انعطاف‌پذیری راهبردی خود را افزایش دهد. سناریوی سوم بر شکل‌گیری یک نظم ترانزیتی چندلایه استوار است؛ نظمی که در آن هیچ مسیر واحدی جایگاه

به سطحی رسید که بسیاری از محافل امنیتی پاکستان، افغانستان را از فهرست شرکای قابل اتکای ژئوپلیتیکی خارج کردند.

همین تغییر در ادراک امنیتی، منطق سیاست ترانزیتی پاکستان را نیز دگرگون کرد. تا چند سال پیش، بسیاری از طرح‌های اتصال آسیای مرکزی به بنادر پاکستان بر این فرض استوار بودند که افغانستان مسیر طبیعی و اجتناب ناپذیر این ارتباط خواهد بود، اما زمانی که افغانستان از دیدگاه سیاست‌گذاران پاکستانی به یک متغیر پرریسک تبدیل شد، رقابت بر سر آینده اتصال منطقه‌ای از کنترل مسیر افغانستان به کاهش وابستگی به افغانستان تغییر نمود. این تغییر، شاید مهم‌ترین دگرگونی راهبردی اسلام‌آباد پس از بازگشت طالبان به قدرت باشد، چراکه برای نخستین بار، پاکستان به جای تلاش برای مدیریت ژئوپلیتیک افغانستان، در پی طراحی شبکه‌ای است که بتواند آثار بی‌ثباتی این کشور را بر منافع راهبردی خود به حداقل برساند.

در این نقطه، مفهوم «جایگزینی رقابتی» اهمیت تحلیلی می‌یابد. مقصود از این مفهوم، تلاش برای حذف یا متوقف ساختن یک کریدور رقیب نیست، بلکه افزایش مزیت نسبی مسیرهای جایگزین به گونه‌ای باشد که بازیگران اقتصادی و ژئوپلیتیکی، بدون اعمال فشار سیاسی، آنها را به گزینه مطلوب خود تبدیل کنند. این رویکرد، تفاوتی بنیادین با راهبردهای سنتی رقابت ژئوپلیتیکی دارد. در محیط کنونی که شبکه‌های حمل و نقل به سرمایه‌گذاری‌های چندملیتی و منافع قدرت‌های بزرگ گره خورده‌اند، ممانعت مستقیم نه عملی است و نه از کارایی لازم برخوردار است. از این رو، رقابت به سمت افزایش جذابیت اقتصادی، امنیتی و لجستیکی مسیرهای خودی سوق یافته است.

رفتار پاکستان در قبال توسعه "کریدور اقتصادی چین و پاکستان"، ارتقای ظرفیت بندر گوادر و تلاش برای پیوند دادن این زیرساخت‌ها به بازارهای خلیج فارس و آسیای مرکزی، در همین چارچوب قابل تفسیر است. این اقدامات را نباید واکنشی مقطعی به راه‌آهن خواف-هرات تلقی کرد، بلکه بخشی از راهبردی گسترده‌تر برای حفظ جایگاه پاکستان در نظم ترانزیتی آینده محسوب می‌شوند. نقش چین نیز در این معادله نیازمند بازنگری تحلیلی است.

اسلام‌آباد شد. راهبرد «جایگزینی رقابتی» که در این مقاله معرفی شد، مهم‌ترین تحول در سیاست ترانزیتی پاکستان محسوب می‌شود که بر افزایش جذابیت مسیرهای موازی به جای تقابل با مسیرهای رقیب استوار است.

رفتار چین، هند و جمهوری‌های آسیای مرکزی نیز از تغییر منطق رقابت در اوراسیا حکایت دارد. سیاست پکن بر افزایش تاب‌آوری شبکه‌های حمل‌ونقل از طریق تنوع بخشی به مسیرهای مواصلاتی استوار است و هند همچنان چابهار را به عنوان گزینه‌ای راهبردی برای کاهش وابستگی به پاکستان حفظ کرده است. این روندها نشان می‌دهند که نظم آینده منطقه احتمالاً نه بر محور یک کریدور غالب، بلکه بر پایه شبکه‌ای از مسیرهای مکمل شکل خواهد گرفت؛ شبکه‌ای که در آن انعطاف‌پذیری و قابلیت جایگزینی، به اندازه ظرفیت فیزیکی زیرساخت‌ها اهمیت خواهد داشت.

از این منظر، مهم‌ترین دستاورد این پژوهش آن است که آینده راه‌آهن خواف-هرات را باید در فرآیند گسترده‌تر بازتعریف ژئوپلیتیک اتصال اوراسیا تحلیل نمود. سرنوشت این پروژه به این پرسش گره خورده است که کدام بازیگر خواهد توانست قواعد سازمان‌دهی شبکه‌های ترانزیتی منطقه را تعیین کند و دیگران را به انطباق با آن وادارد. در سال‌های پیش رو، رقابت میان دولت‌ها کمتر بر سر تصرف مسیرهای منفرد خواهد بود و بیش از هر زمان دیگری بر توانایی آن‌ها در شکل‌دهی به شبکه‌های چندلایه‌ای متمرکز می‌شود که تجارت، سرمایه، فناوری و نفوذ سیاسی را به یکدیگر پیوند می‌زنند. در چنین محیطی، راه‌آهن خواف-هرات صرفاً یک خط ریلی نیست، بلکه یکی از آزمون‌های تعیین‌کننده برای سنجش آرایش قدرت در چشم‌انداز آینده اوراسیا محسوب می‌شود.

مسلط را پیدا نمی‌کند و بازیگران منطقه‌ای از وابستگی انحصاری به یک کریدور پرهیز خواهند کرد. در چنین محیطی، راه‌آهن خواف-هرات، «کریدور اقتصادی چین و پاکستان»، کریدور میانی، کریدور شمال-جنوب و چابهار هر یک بخشی از شبکه گسترده اتصال اوراسیا را تشکیل خواهند داد. احتمال تحقق این سناریو، با توجه به تجربه سال‌های اخیر و تمایل قدرت‌های منطقه‌ای به توزیع ریسک ژئوپلیتیکی، بسیار زیاد است.

جمع‌بندی

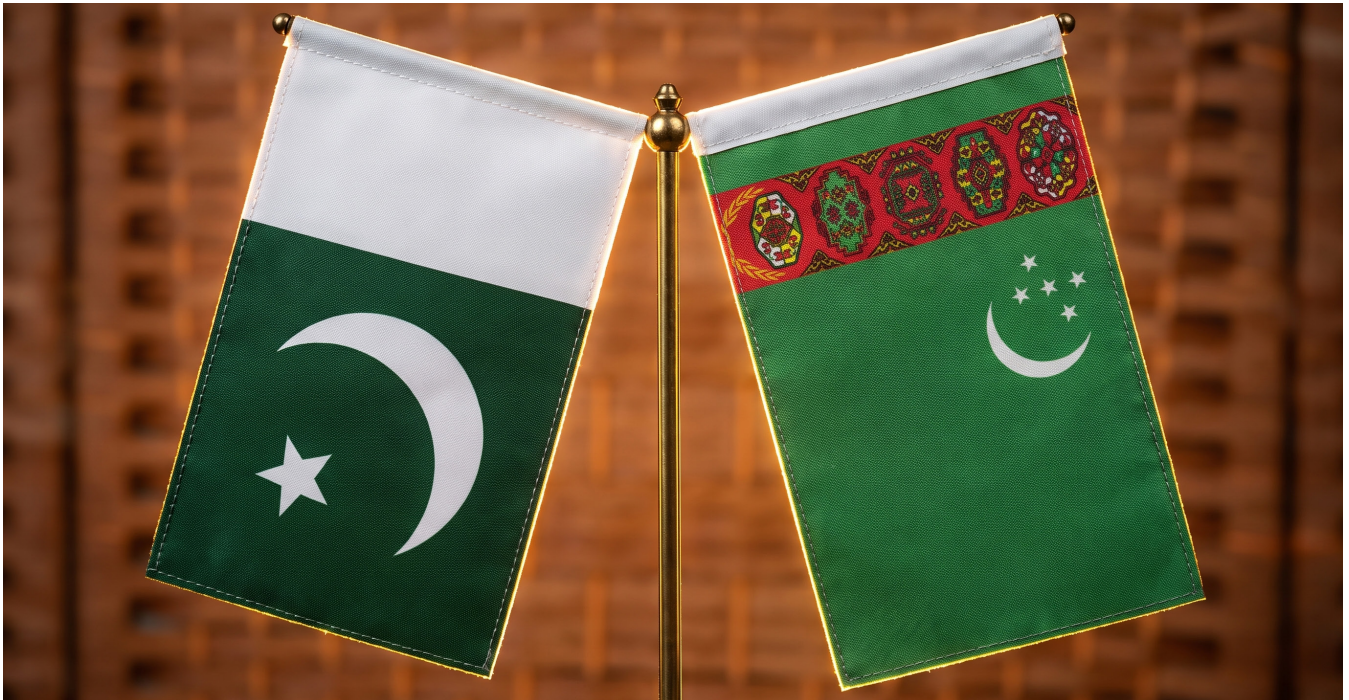
ارزیابی راه‌آهن خواف-هرات در چارچوب یک پروژه حمل‌ونقل یا حتی همکاری دوجانبه ایران و افغانستان، تصویر کاملی از جایگاه واقعی آن در تحولات منطقه را ارائه نمی‌دهد. اهمیت این مسیر از آنجا ناشی می‌شود که در مقطع حساسی از بازاریابی ژئوپلیتیکی اوراسیا قرار گرفته است؛ فرآیندی که در آن، شبکه‌های اتصال به تدریج جایگزین مرزهای سنتی به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع تولید قدرت شده‌اند. تحلیل ارائه شده نشان می‌دهد که واکنش پاکستان به این پروژه را نمی‌توان با الگوهای کلاسیک مخالفت یا حمایت تبیین کرد. آنچه سیاست اسلام‌آباد را پیچیده ساخته، هم‌زمانی سه الزام راهبردی است: حفظ جایگاه «کریدور اقتصادی چین و پاکستان»، مدیریت مخاطرات امنیتی برآمده از افغانستان، و صیانت از مشارکت بلندمدت با چین.

مفهوم «سه‌راهه ترانزیتی» به عنوان چارچوبی برای فهم معمای تصمیم‌گیری پاکستان مطرح شد؛ معمایی که در آن مسئله اصلی، انتخاب میان گزینه‌های مطلوب نیست، بلکه مدیریت تعارض میان منافع است. تحول در روابط پاکستان و طالبان، نقطه عطف این معادله به شمار می‌رود و ادراک افغانستان به عنوان محیطی با ریسک ساختاری بالا، مبنای بازنگری در بسیاری از سیاست‌های منطقه‌ای

دکتر ویدا یاقوتی

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات؛ پژوهشگر روابط بین‌الملل و مطالعات استراتژیک با تمرکز بر ژئوپلیتیک آسیای جنوبی، افغانستان-پاکستان و تعاملات منطقه‌ای ایران. استاد مهمان علوم سیاسی در دانشگاه علوم و تحقیقات و مدیر گروه‌های «مطالعات استراتژیک افپاک» و «شبه‌قاره» در مراکز پژوهشی معتبر کشور.





مقدمه

روابط ترکمنستان و پاکستان در دو دهه گذشته عمدتاً با یک طرح راهبردی شناخته شده است: خط لوله گاز "ترکمنستان-افغانستان-پاکستان-هند" که به اختصار «تاپی» نامیده می‌شود. این طرح با پیش‌بینی ظرفیت انتقال سالانه ۳۳ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی، نه تنها مهم‌ترین پروژه انرژی میان آسیای مرکزی و جنوب آسیا به شمار می‌رود، بلکه نماد پیوند ژئوپلیتیکی این دو منطقه نیز محسوب می‌شود. از این رو، هرگونه تحول در روابط عشق‌آباد و اسلام‌آباد معمولاً از دریچه پیشرفت یا توقف پروژه تاپی تفسیر شده است. با این حال، تحولات سال ۲۰۲۶ نشان می‌دهد که این چارچوب تحلیلی دیگر برای تبیین روابط دو کشور کافی نیست. مجموعه‌ای از رویدادها همچون دیدارهای دیپلماتیک، توافقات اقتصادی، رایزنی‌های دانشگاهی، همکاری‌های بخش خصوصی، مذاکرات بانکی، تعاملات لجستیکی و برنامه‌های سرمایه‌گذاری، همگی بیانگر آن هستند که روابط دو کشور وارد مرحله نوینی از تنوع بخشی کارکردی شده است. البته این روند به معنای کنار گذاشتن پروژه تاپی نیست، بلکه نشان می‌دهد که عشق‌آباد در حال ایجاد پایه‌های جدیدی است تا آینده روابط با پاکستان صرفاً به سرنوشت یک پروژه وابسته

نباشد. در همین چارچوب، دیدار سفیر ترکمنستان در اسلام‌آباد و رئیس شرکت پاکستانی «ترانشولد» در ۹ ژانویه ۲۰۲۶ را باید حلقه‌ای از راهبرد بزرگ‌تر «دیپلماسی اتصال» ترکمنستان به شمار آورد. این دیدار که در فضایی سازنده و با محوریت توسعه همکاری‌های لجستیکی برگزار شد، نشان از عزم جدی دو طرف برای فراتر رفتن از چارچوب‌های سنتی همکاری دارد و می‌توان آن را به منزله یک نقطه عطف در مناسبات دوجانبه تلقی کرد.

از دیپلماسی انرژی تا دیپلماسی اتصال

واقعیت این است که دیپلماسی اقتصادی ترکمنستان در سال‌های اخیر دستخوش تحولی تدریجی و بنیادین شده است. تا یک دهه پیش، صادرات گاز طبیعی محور اصلی دیپلماسی اقتصادی این کشور به شمار می‌رفت؛ اما کاهش نسبی عواید حاصل از صادرات انرژی، تغییرات پرشتاب بازارهای جهانی، رقابت فزاینده بر سر مسیرهای انتقال انرژی و ظهور کریدورهای جدید تجاری، همگی عشق‌آباد را به سمت اتخاذ راهبردی چندبعدی سوق داده‌اند. در این راهبرد جدید، ترکمنستان تلاش می‌کند تا علاوه بر حفظ جایگاه خود به عنوان یکی از بزرگ‌ترین صادرکنندگان گاز جهان، به یک قطب اتصال منطقه‌ای نیز تبدیل شود.

بازرگانان پاکستانی به کریدورهای ترانزیتی جدید را فراهم آورد. این هم‌افزایی منافع، زمینه‌ساز شکل‌گیری روابطی عمیق‌تر و پایدار میان دو کشور شده است.

لجستیک؛ حلقه جدید همکاری

در این میان، مذاکرات سفیر ترکمنستان با رئیس شرکت پاکستانی «ترانشولد» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این شرکت یکی از بازیگران مهم صنعت حمل‌ونقل بین‌المللی، ترخیص کالا، انبارداری و مدیریت زنجیره تأمین در پاکستان به شمار می‌رود و ریاست آن را «بابر بدات»، رئیس پیشین "فدراسیون بین‌المللی انجمن‌های حمل‌ونقل بین‌المللی کالا"، بر عهده دارد. تمرکز گفت‌وگوهای انجام‌شده بر ارتقای کارایی کریدورهای حمل‌ونقل، تبادل تجارب لجستیک و توسعه ابتکارات مشترک نشان می‌دهد که عشق‌آباد در کنار سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های فیزیکی، در پی اتصال به شبکه‌های بین‌المللی مدیریت زنجیره تأمین نیز است.

این رویکرد هوشمندانه با سیاست کلان ترکمنستان برای تقویت کریدور میانی، کریدور شمال-جنوب و مسیرهای منتهی به جنوب آسیا کاملاً هم‌سو است و نشان از درک عمیق این کشور از الزامات ژئواکونومیک نوین دارد. شرکت «ترانشولد» نیز با بهره‌گیری از تجارب گسترده خود در عرصه حمل‌ونقل بین‌المللی، می‌تواند نقش مؤثری در تسهیل ترانزیت کالا میان دو کشور ایفا کند و به عنوان پلی ارتباطی میان بخش‌های خصوصی ترکمنستان و پاکستان عمل نماید. این همکاری می‌تواند الگویی برای سایر شرکت‌های منطقه‌ای باشد و به گسترش شبکه‌های لجستیک فرامنطقه‌ای کمک شایانی کند.

بخش خصوصی؛ بازیگر نوظهور

یکی دیگر از ویژگی‌های اصلی مرحله جدید روابط، ورود جدی بخش خصوصی به عرصه همکاری‌ها است. حضور هیئت اقتصادی پاکستان به سرپرستی «میان محمد منشا»، رئیس گروه اقتصادی «نیشات» و بانک «ام‌سی‌بی»، در نمایشگاه بین‌المللی نساجی عشق‌آباد و ارائه پیشنهادهایی همچون سرمایه‌گذاری صنعتی، ایجاد مرکز داده، افتتاح شعب بانکی، توسعه حمل‌ونقل هوایی بار و

توسعه بندر بین‌المللی ترکمن‌باشی، نوسازی شبکه ریلی، دیجیتالی‌سازی رویه‌های گمرکی، گسترش مراکز لجستیک و مشارکت فعال در کریدور میانی، کریدور شمال-جنوب و سایر مسیرهای ترانزیتی، همگی اجزای این سیاست نوین را تشکیل می‌دهند.

بنابراین، پروژه تاپی دیگر تنها ابزار تحقق اهداف ژئواکونومیک عشق‌آباد نیست، بلکه یکی از مؤلفه‌های راهبرد جدید این کشور به شمار می‌رود که هدف نهایی آن تبدیل موقعیت جغرافیایی ممتاز ترکمنستان به یک مزیت اقتصادی و ژئوپلیتیکی پایدار است. این رویکرد نشان می‌دهد که عشق‌آباد به خوبی دریافته است که در جهان امروز، تکیه بر یک منبع یا یک مسیر، راهبردی آسیب‌پذیر و ناکارآمد است و تنوع‌بخشی به همکاری‌های منطقه‌ای، تنها راه تضمین منافع ملی در بلندمدت محسوب می‌شود.

اهمیت پاکستان در راهبرد نوین عشق‌آباد

در این چارچوب نوین، پاکستان جایگاهی فراتر از یک خریدار بالقوه گاز می‌یابد. دسترسی این کشور به بنادر مهمی همچون کراچی، قاسم و گوادر، ظرفیت‌های لجستیک رو به رشد، بازار بزرگ و پویای داخلی، و نیز موقعیت راهبردی آن در اتصال جنوب آسیا به آب‌های گرم اقیانوس هند، همگی پاکستان را به یکی از شرکای کلیدی ترکمنستان در سیاست اتصال منطقه‌ای تبدیل کرده است. از این رو، طی ماه‌های اخیر شاهد افزایش قابل توجهی در تعاملات دو کشور بوده‌ایم. این تعاملات طیفی وسیع از همکاری‌ها را در بر می‌گیرد که شامل مذاکره با وزیر بازرگانی پاکستان و مسئولان آموزش عالی، همکاری در حوزه سلامت، دیپلماسی پارلمانی و رایزنی با فعالان اقتصادی و دانشگاهی می‌شوند.

این روند پرشتاب نشان می‌دهد که دستورکار روابط دوجانبه به تدریج از همکاری‌های تک‌بعدی به همکاری‌های چندبخشی در حال گسترش است و دو کشور بر لزوم عبور از چارچوب‌های سنتی همکاری تأکید دارند. از سوی دیگر، پاکستان نیز به خوبی آگاه است که همکاری با ترکمنستان می‌تواند نیازهای این کشور در بخش انرژی را تأمین کند و در عین حال، شرایط لازم برای دسترسی

احیای پروازهای مستقیم میان دو کشور، همگی نشان می‌دهند که همکاری‌های اقتصادی دو کشور در حال ورود به مرحله عملیاتی‌تر هستند.

افزوده شدن شرکت‌هایی مانند «ترانشولد» به این روند، بیانگر آن است که موتور محرکه روابط دیگر صرفاً دولت‌ها نیستند و شرکت‌های بزرگ خصوصی نیز به تدریج به بازیگرانی اثرگذار و تعیین‌کننده در عرصه مناسبات دوجانبه تبدیل شده‌اند. این تحول، نوید دهنده تعمیق و تداوم روابط اقتصادی دو کشور است؛ امری که در سایه مشارکت بخش خصوصی از تداوم و استحکام بیشتری نسبت به توافقات صرفاً دولتی برخوردار است. علاوه بر این، حضور فعال بخش خصوصی به شفافیت بیشتر مبادلات تجاری، کاهش هزینه‌های ترانزیت و افزایش سرعت جابه‌جایی کالا کمک می‌کند و در نتیجه، منافع ملموسی برای مردم دو کشور به همراه خواهد آورد. انتظار می‌رود در ماه‌های آینده، شاهد افزایش چشمگیر سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی در دو کشور باشیم؛ امری که خود گامی بلند در جهت تحقق دیپلماسی اتصال ترکمنستان به شمار می‌رود.

"تاپی" و همکاری‌های نوظهور

آیا تحولات یادشده به معنای پایان نقش و اهمیت "پروژه تاپی" است؟ پاسخ به این پرسش قاطعانه منفی است. "تاپی" همچنان مهم‌ترین پروژه راهبردی میان دو کشور محسوب می‌شود. این پروژه در بخش ترکمنستان به اتمام رسیده و عملیات اجرایی در افغانستان نیز نسبت به گذشته پیشرفت قابل توجهی داشته است؛ اما پروژه مذکور همچنان با چالش‌هایی همچون تأمین مالی، تضمین امنیت، تکمیل زیرساخت‌های باقی‌مانده و هماهنگی میان چهار کشور عضو، مواجه است. به همین دلیل، سیاست کنونی عشق‌آباد را باید نه «عبور از تاپی»، بلکه «کاهش وابستگی روابط دوجانبه به یک پروژه خاص» تفسیر کرد. در واقع، ترکمنستان در حال ایجاد سبده متنوع از همکاری‌های اقتصادی، تجاری، لجستیکی و نهادی است تا در صورت بروز هرگونه تأخیر در بهره‌برداری کامل از پروژه تاپی، روند رو به رشد روابط این کشور با

پاکستان متوقف نشود و همکاری‌های استراتژیک دو کشور آسیب‌پذیری کمتری داشته باشند. شایان ذکر است که تکمیل و بهره‌برداری از پروژه تاپی نه تنها منافع کلانی برای ترکمنستان و پاکستان خواهد داشت، بلکه می‌تواند به عنوان پروژه‌ای شاخص در عرصه همکاری‌های انرژی در سطح منطقه، الهام‌بخش طرح‌های مشابه باشد. بنابراین، حمایت از تاپی و در عین حال توسعه سایر عرصه‌های همکاری، راهبرد عاقلانه‌ای است که عشق‌آباد با دقت تمام آن را دنبال می‌کند.

پیامدهای منطقه‌ای و جایگاه ایران

گسترش همکاری‌های همه‌جانبه ترکمنستان و پاکستان، بخشی از رقابت‌های ژئواکونومیک در عرصه کریدورهای اوراسیا به شمار می‌رود. این روند می‌تواند به تقویت پیوندهای اقتصادی میان آسیای مرکزی و جنوب آسیا، تنوع بخشی به مسیرهای تجاری و افزایش تاب‌آوری اقتصادی منطقه کمک شایانی کند. برای جمهوری اسلامی ایران نیز این تحولات صرفاً جنبه رقابتی و تهدیدآمیز ندارد. اگر تهران بتواند توسعه کریدور شمال-جنوب، ظرفیت‌های بندر شهید رجایی، بندر چابهار و شبکه ریلی شرق کشور را با سیاست اتصال ترکمنستان هماهنگ و هم‌راستا سازد، امکان شکل‌گیری همکاری‌های مکمل و سودمند میان ایران، ترکمنستان و پاکستان به خوبی وجود خواهد داشت. با این حال، تحقق این امر مستلزم رفع موانع زیرساختی، تسهیل رویه‌های گمرکی، انجام هماهنگی‌های حقوقی، و ایجاد سازوکارهای مشترک حمل‌ونقل و لجستیکی است. همچنین، فعال‌سازی دیپلماسی اقتصادی در سطوح استانی و شهری و تشویق بخش خصوصی به حضور در این کریدورهای نوظهور، می‌تواند به تسریع این فرایند کمک کند و منافع ملموسی برای سه کشور به همراه آورد. ایران با توجه به موقعیت منحصربه‌فرد جغرافیایی خود، می‌تواند نقش پل ارتباطی میان ترکمنستان و پاکستان را ایفا کند و از این طریق، سهم قابل توجهی از ترانزیت منطقه‌ای را به خود اختصاص دهد. البته تحقق این چشم‌انداز نیازمند اراده سیاسی قوی و همکاری نزدیک نهادهای مرتبط در هر سه کشور است.

جمع بندی

شواهد و قرائن موجود به روشنی نشان می‌دهد که روابط ترکمنستان و پاکستان وارد مرحله نوینی از همکاری‌ها شده است. پروژه تاپی همچنان ستون اصلی این روابط باقی مانده، اما دیگر تنها روایت و محور مناسبات دوجانبه نیست. عشق‌آباد با توسعه همکاری‌ها در حوزه‌های لجستیک، تجارت، سرمایه‌گذاری، بانکداری، آموزش و تعاملات بخش خصوصی، در حال طراحی نوعی معماری گسترده‌تر برای همکاری با پاکستان است که با راهبرد کلان «دیپلماسی اتصال» این کشور هم‌خوانی کامل دارد و نشان از بلوغ دیپلماسی اقتصادی ترکمنستان دارد. اگر این روند پرشتاب با پیشرفت تدریجی پروژه تاپی، توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل و تقویت همکاری‌های منطقه‌ای همراه شود، روابط عشق‌آباد و اسلام‌آباد می‌تواند از یک مشارکت مبتنی بر انرژی به الگویی چندبعدی و پایدار از همکاری ژئواکونومیک میان آسیای مرکزی و جنوب آسیا تبدیل شود. در چنین شرایطی، موفقیت این راهبرد هوشمندانه نه در جایگزینی تاپی، بلکه در تکمیل و پشتیبانی آن از طریق ایجاد شبکه‌ای متنوع، منعطف و پایدار از همکاری‌های اقتصادی و ترانزیتی خواهد بود. از این رو، آینده روابط دو کشور بیش از هر زمان دیگری به توانایی آن‌ها در مدیریت هم‌زمان پروژه‌های کلان انرژی و توسعه کریدورهای نوین حمل‌ونقل و تجارت گره خورده است. بی‌تردید، اگر هر دو طرف با همین عزم و اراده پیش بروند، منطقه آسیای جنوبی و مرکزی شاهد تحولی بنیادین در الگوی همکاری‌های اقتصادی و ترانزیتی خود خواهد بود که دستاوردهای آن نه تنها به نفع دو کشور، بلکه به سود تمام کشورهای همسایه و حتی فراتر از آن خواهد بود.

مصطفی زندیه

رایزن درجه یک وزارت امور خارجه؛ دارای کارشناسی تاریخ از دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد روابط بین الملل از دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی. دارای سابقه مأموریت‌های دیپلماتیک در کراچی، اسلام‌آباد، مینسک و عشق‌آباد در حوزه‌های سیاسی، دیپلماسی عمومی، امور کنسولی و اقتصادی است.





براشنیدن نسخه صوتی
مقاله اسکن کنید.

دیپلماسی تقابلی پاکستان در برابر هند: کارزار کشمیر، پرونده سامجوتا اکسپرس و معمای بحران آب در ژوئن ۲۰۲۶ نوشته تیم تحریریه



مقدمه

قوا در عرصه دیپلماسی عمومی، چالش‌های پیش روی هر دو طرف و چشم‌انداز آتی این منازعه تبیین خواهند شد.

ریشه‌های یک تقابل بی پایان

ریشه‌های تقابل پاکستان و هند را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن فرایند تقسیم شبه‌قاره در سال ۱۹۴۷ و میراث تلخ آن درک کرد. مناقشه بر سر منطقه کشمیر، که تا امروز دست مایه پنج جنگ تمام عیار (۱۹۴۸، ۱۹۶۵، ۱۹۷۱، ۱۹۹۹ و ۲۰۲۵) میان دو کشور بوده است، هسته سخت این خصومت دیرینه را تشکیل می‌دهد. قطعنامه ۴۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ که بر لزوم برگزاری همه پرسی برای تعیین سرنوشت مردم کشمیر تأکید داشت، هرگز به طور کامل اجرایی نشد. در دهه‌های اخیر، سیاست‌های هند در تغییر بافت جمعیتی و ساختار سیاسی کشمیر، به ویژه پس از لغو ماده ۳۷۰ قانون اساسی هند در اوت ۲۰۱۹ که خودمختاری ویژه جامو و کشمیر را ملغی کرد، به اوج خود رسید. این اقدامات یک جانبه، از سوی پاکستان نقض آشکار قوانین بین‌المللی و قطعنامه‌های سازمان ملل تلقی شد.

در عرصه میدانی، اقدامات تروریستی فرامرزی نیز همواره مناسبات دو طرف را تیره‌تر ساخته است. حمله به "قطار سامجوتا اکسپرس" در فوریه ۲۰۰۷ که منجر به کشته شدن

ژوئن ۲۰۲۶ را باید نقطه عطفی در سیاست خارجی پاکستان به ویژه در قبال همسایه شرقی خود، هند، تلقی کرد. هم‌زمان با ایفای نقش بی‌سابقه اسلام‌آباد به عنوان میانجی در مناقشه ایران و آمریکا و تقویت وجهه بین‌المللی این کشور، بُعد دیگری از سیاست خارجی پاکستان با شدت تمام در حال دنبال شدن است: کارزار فشرده و چندلایه علیه هند در عرصه‌های دیپلماتیک، حقوقی و امنیتی. در ماه گذشته، اسلام‌آباد یک جبهه سه ضلعی را علیه دهلی‌نو گشوده است که شامل محکومیت روند «تعیین حدود» در جامو و کشمیر، اعتراض به ترفیع یک مظنون پرونده تروریستی "قطار سامجوتا اکسپرس"، و هشدار درباره تشدید بحران فرامرزی آب می‌شود. این مقاله در پی آن است تا با اتخاذ رویکردی تحلیلی و با استناد به جدیدترین تحولات رخ داده در ژوئن ۲۰۲۶، ابعاد گوناگون این رویارویی دیپلماتیک را مورد واکاوی قرار دهد. پرسش اصلی این نوشتار آن است که دلیل فشار حداکثری پاکستان بر هند در شرایط کنونی چه می‌باشد و ابزارهای اسلام‌آباد در این مسیر چیست و این سیاست با چه چالش‌ها و چشم‌اندازی روبه‌رو است؟ در این راستا، ضمن بررسی پیشینه مناقشات دو کشور، وضعیت کنونی موازنه

یک الگوی رفتاری از سوی هند توصیف می‌کنند که در آن خشونت علیه شهروندان پاکستانی نه تنها پاسخ کیفری نمی‌یابد، بلکه پاداش نهادی و سازمانی دریافت می‌کند. دولت پاکستان با انتشار یک یادداشت دیپلماتیک شدیدالحن، خواستار محاکمه فوری عاملان این حمله و به اشتراک گذاری نتایج تحقیقات شده است. در مقابل، دولت هند موضعی انفعالی اتخاذ کرده و اعلام داشته که هنوز «زمان مناسبی برای به اشتراک گذاری اطلاعات» فرارسیده است. این موضع‌گیری، از نگاه اسلام‌آباد، به معنای تأیید ضمنی ادعای تروریسم دولتی است.

سومین و شاید حیاتی‌ترین جبهه، بحران آب است. مقامات هندی در واپسین روزهای ماه می ۲۰۲۶ اعلام کرده اند که قصد دارند ظرفیت مخازن موجود را افزایش داده و سدهای جدیدی را بر روی رودهای غربی بسازند. یکی از مقامات بلندپایه هندی در بیانیه‌ای که بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های پاکستان داشت، گفته است: «اطمینان می‌دهیم که در سال‌های آینده حتی یک قطره آب به پاکستان نرود.» پاکستان بلافاصله این اظهارات را نقض آشکار پیمان آب‌های سند (۱۹۶۰) خواند و آن را مصداق «اعلام جنگ آبی» تلقی کرد. وزارت خانه‌های منابع آب و امور برق پاکستان با تشکیل جلسات اضطراری، ضمن تهیه یک پرونده کامل حقوقی، خواستار مداخله فوری ضامنان این معاهده (از جمله بانک جهانی) شدند.

در سطح قدرت‌های بزرگ، واکنش‌ها متفاوت اما عمدتاً محتاطانه بوده است. ایالات متحده آمریکا که خود مدیون میانجی‌گری پاکستان در مناقشه با ایران است، در بیانیه‌ای از هر دو طرف خواسته است تا ضمن حفظ خویشتن‌داری، اختلافات را از طریق گفتگو حل و فصل کنند. چین به عنوان شریک استراتژیک پاکستان در «کریدور اقتصادی چین و پاکستان»، ضمن ابراز نگرانی از تشدید تنش‌ها، مستقیماً هند را مورد سرزنش قرار نداده است. تحلیلگران این سکوت نسبی را ناشی از منافع اقتصادی پکن در هر دو کشور ارزیابی می‌کنند. روسیه نیز که در سال‌های اخیر روابط خود با هند را عمیقاً تقویت کرده است، موضعی بی‌طرفانه اتخاذ کرده و بر لزوم پایبندی به قوانین بین‌المللی تأکید کرده است. اتحادیه اروپا نیز در چارچوب گفتگوی استراتژیک خود با پاکستان، به «حمایت از حل و فصل

ده‌ها غیرنظامی پاکستانی شد، یکی از نقاط عطف در این زمینه است. ترفیع اخیر یکی از مظنونان این پرونده در نیروهای مسلح هند، اسلام‌آباد را بر آن داشت تا بار دیگر ادعای «تروریسم دولتی» از سوی هند را مطرح کند. همچنین، بحران آب و «معاهده آب‌های سند» (۱۹۶۰) که به واسطه آن استفاده از آب رودهای شرقی به هند و رودهای غربی به پاکستان اختصاص یافته است، بُعد حقوقی دیگری از این منازعه را شکل می‌دهد. پروژه‌های جدید آبی هند در حوزه رودهای غربی، پاکستان را با تهدید «سلاح آب» و خطر خشکسالی عمده روبه‌رو ساخته است. این پیشینه پیچیده نشان می‌دهد که سیاست پاکستان در ژوئن ۲۰۲۶ نه یک واکنش مقطعی، که ادامه یک راهبرد کلان‌مبنی بر مهار و محدودسازی قدرت منطقه‌ای هند از کانال افکار عمومی جهانی و نهادهای بین‌المللی است.

تحلیل وضعیت کنونی؛ سه جبهه یک کارزار

در ژوئن ۲۰۲۶، پاکستان یک کارزار دیپلماتیک هماهنگ و پرشتاب را در سه جبهه مرتبط و در عین حال مجزا علیه هند به راه انداخته است.

اولین و نمادین‌ترین جبهه، موضوع جامو و کشمیر است. وزارت خارجه پاکستان به صراحت روند «تعیین حدود» توسط هند در این منطقه را کاملاً غیرقانونی و فاقد ارزش سیاسی دانسته است. سخنگوی این وزارت‌خانه تأکید کرده که سرنوشت کشمیر تنها از طریق اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت و برگزاری همه‌پرسی زیر نظر سازمان ملل تعیین می‌شود. فراتر از اعلامیه‌های سیاسی، پاکستان موفق شده است در جلسات اخیر مجمع عمومی سازمان ملل و شورای امنیت، بندهایی در انتقاد از اقدامات هند در کشمیر را به اسناد نهایی از جمله مقدمه گزارش سالانه شورای امنیت اضافه نماید. هر چند این توفیقات بیشتر نمادین هستند، اما از منظر افکار عمومی بین‌المللی ارزش راهبردی بالایی دارند؛ چرا که روایت تاریخی پاکستان را در محافل چندجانبه زنده نگه می‌دارند.

دومین جبهه، احیای پرونده امنیتی «قطار سامجوتا اکسپرس» است. اعلام ترفیع «سرهنک پروهیت»، متهم اصلی این حادثه تروریستی، در نیروهای مسلح هند، خشم اسلام‌آباد را برانگیخته است. تحلیلگران سیاسی در پاکستان این اقدام را نه یک حرکت مقطعی، که بخشی از

مسالمت‌آمیز مناقشات از طریق گفتگو و دیپلماسی» اشاره کرده است.

آنچه پیچیدگی وضعیت کنونی را دوچندان می‌کند، موفقیت‌های موازی پاکستان در عرصه دیپلماسی منطقه ای است. این کشور در حالی که به عنوان «صلح‌ساز» در مناقشه ایران و آمریکا شناخته می‌شود، در قبال هند شدیدترین لحن و عمل را در پیش گرفته است. این دوگانگی ناشی از درک پاکستان از تهدید وجودی ناشی از سیاست‌های خصمانه دهلی نو است.

در یک ارزیابی جامع بایستی گفت که پاکستان در وضعیت کنونی سعی دارد تا از سرمایه سیاسی به دست آمده از نقش میانجی‌گرانه خود برای جلب حمایت بازیگران بین المللی علیه هند استفاده کند، هرچند تاکنون موفقیت چندانی در تغییر موازنه قدرت به نفع خود به دست نیاورده است. همچنین باید به نقش ارتش پاکستان در شکل دهی به این کارزار اشاره کرد. "فیلد مارشال عاصم منیر"، فرمانده ارتش پاکستان، در جلسات متعدد کابینه امنیت ملی بر ضرورت حفظ فشار دیپلماتیک بر هند تأکید کرده است. در نظام سیاسی پاکستان، ارتش همواره متولی اصلی سیاست خارجی به ویژه در قبال هند بوده است و وضعیت کنونی نیز از این قاعده مستثنی نیست.

تنگناهای راهبردی

سیاست فشار حداکثری پاکستان علیه هند در ژوئن ۲۰۲۶ با چالش‌های عمده و بعضاً بنیادینی روبه‌رو است.

نخستین و مهم‌ترین چالش، عدم تقارن قدرت سخت و نرم میان دو کشور است. هند با بهره‌مندی از رشد اقتصادی سالانه بالای ۷ درصد و تولید ناخالص داخلی بیش از ۴ هزار میلیارد دلار، موقعیت خود را به عنوان یک قطب نوظهور اقتصادی در نظام بین‌الملل تثبیت کرده است. در مقابل، اقتصاد پاکستان با تولید ناخالص داخلی حدود ۳۵۰ میلیارد دلار و وابستگی شدید به صندوق بین المللی پول، از آسیب‌پذیری بالایی برخوردار است. هند همچنین حمایت استراتژیک قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا و روسیه را جلب نموده است، در حالی که پاکستان به طور فزاینده‌ای به چین متکی شده است. این عدم توازن قوا به دهلی نو اجازه می‌دهد تا بدون نگرانی از تحریم یا فشار جدی، سیاست‌های یک‌جانبه خود در کشمیر و حوزه

آب را دنبال کند.

دومین چالش، ناکارآمدی نسبی نهادهای بین‌المللی در مناقشات دوجانبه است. شورای امنیت سازمان ملل که زمانی بستر اصلی حل و فصل مناقشه کشمیر بود، به دلیل حق وتوی قدرت‌های بزرگ و فقدان اراده سیاسی جمعی، عملاً از ارائه هرگونه راهکار الزام‌آور عاجز مانده است. پاکستان حتی اگر موفق به تصویب قطعنامه‌ای در مجمع عمومی شود، قدرت اجرایی آن در برابر مخالفت هند ناچیز خواهد بود. بحران آب نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ "پیمان آب‌های سند" هرچند یک معاهده حقوقی معتبر است، اما سازوکارهای نظارتی آن فاقد ضمانت اجرایی کافی برای جلوگیری از نقض آن از سوی هند می‌باشد. بانک جهانی به عنوان ضامن اصلی معاهده، در عمل نقش حداقلی ایفا کرده و نتوانسته است مانع از ساخت سدهای جدید در هند شود.

سومین چالش جدی، وضعیت نابسامان سیاست داخلی پاکستان است. هم‌زمان با فشرده‌ترین روزهای کارزار دیپلماتیک علیه هند، صحنه سیاسی داخلی پاکستان نیز با بحرانی عمیق مواجه است. "حزب تحریک انصاف" به رهبری "عمران خان" بازداشت شده، تهدید کرده است که فرآیند تدوین بودجه را در ایالت خیبر پختونخوا فلج خواهد کرد. این وضعیت، پیام ضعف حاکمیت و دوپارگی ملی را به جامعه بین‌المللی مخابره می‌کند و چهره یکپارچه و مصمم پاکستان در برابر هند را خدشه دار می‌سازد. دولت اسلام آباد برای اثبات اعتبار کارزار خارجی، ناچار است نخست ثبات داخلی خود را بیشتر کند.

چالش چهارم به افغانستان و تداوم حمایت طالبان از گروه‌های تروریستی همچون تحریک طالبان پاکستان (TTP) بازمی‌گردد. هند از دیرباز از ناامنی در مرزهای غربی پاکستان به عنوان ابزاری برای فشار بر این کشور استفاده کرده است. تا زمانی که اسلام‌آباد نتواند کنترل کاملی بر مرز ۲۳۰۰ کیلومتری خود با افغانستان برقرار کند، هند همواره این نقطه آسیب‌پذیر را هدف قرار خواهد داد.

چالش پنجم، فشار فزاینده اقتصادی ناشی از هزینه‌های دیپلماسی است. حفظ یک کارزار دیپلماتیک گسترده در سطح بین‌المللی مستلزم صرف منابع مالی قابل توجهی است. در شرایطی که بودجه سالانه پاکستان با کسری جدی

بیشتری دنبال کند. در مورد کشمیر نیز به نظر نمی‌رسد دولت هند عقب‌نشینی محسوسی انجام دهد. دهلی نوروند یک جانبه تعیین حدود و تغییر ساختار سیاسی این منطقه را مطابق میل خود ادامه خواهد داد و پاکستان نیز در واکنش به آن، از تریبون‌های بین‌المللی برای افشای نقض آشکار حقوق بشر توسط دولت هند، استفاده خواهد کرد.

سناریوی سوم (سناریوی بدبینانه)، «تشدید غیرمنتظره» بحران است. در این سناریو، تشدید بحران کم‌آبی در فصول گرم سال‌های آینده، همراه با یک حادثه امنیتی در کشمیر یا یک حمله تروریستی بزرگ در خاک پاکستان که ردپای هند در آن شناسایی شود، می‌تواند موازنه شکننده موجود را برهم بزند. در چنین شرایطی، امکان درگیری نظامی محدود یا رویارویی نیابتی تشدید شده در افغانستان وجود دارد. هر چند هر دو کشور به دلیل برخورداری از تسلیحات هسته‌ای، از هرگونه درگیری تمام عیار اجتناب می‌کنند، اما احتمال تشدید تنش‌های فرعی و جنگ‌های نیابتی بسیار بالاست.

در سطح کلان‌تر، شاید مهم‌ترین تحول آتی، نقش‌آفرینی قدرت‌های خارجی به ویژه چین باشد. چین به عنوان شریک استراتژیک حیاتی پاکستان و در عین حال رقیب اصلی هند در آسیا، می‌تواند نقش میانجی‌گری یا حتی حامی پاکستان را ایفا کند. پکن تاکنون سیاست متعادلی را دنبال کرده، اما تشدید بحران آب در رودهای غربی که به مرزهای چین نیز نزدیک هستند، ممکن است محاسبات این کشور را تغییر دهد. در سطح منطقه‌ای، موفقیت پاکستان در میانجی‌گری مناقشه ایران و آمریکا، این کشور را به یک بازیگر غیرقابل انکار در ترتیبات امنیتی جنوب آسیا تبدیل کرده است. اسلام‌آباد احتمالاً سعی خواهد کرد از این سرمایه سیاسی برای باز کردن فضاها برای دیپلماتیک علیه هند استفاده کند، اما تحقق این مهم منوط به حفظ انسجام داخلی و بهبود وضعیت اقتصادی است. همچنین، مقایسه وضعیت پاکستان با هند نشان می‌دهد که دهلی نو با سرعت بیشتری در حال تبدیل شدن به یک هاب لجستیکی و تولیدی جهانی است. هند با جذب مقادیر عظیم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (بیش از ۸۰ میلیارد دلار در سال)، توانسته است جایگاه خود را به عنوان یکی از قدرت‌های برتر اقتصادی جهان تثبیت کند. در مقابل،

روبه‌روست، این کشور ناچار است هزینه‌های لابی‌گری در مراکز تصمیم‌گیری جهانی را تأمین کند. برخی تحلیلگران اقتصادی هشدار داده‌اند که ادامه این سیاست با اولویت دادن به دیپلماسی تقابلی به جای دیپلماسی اقتصادی، می‌تواند روند جذب سرمایه‌گذاری خارجی توسط پاکستان را بیش از پیش کاهش دهد. در نهایت، جامعه بین‌المللی از پاکستان انتظار دارد تا نقش «صلح‌ساز منطقه‌ای» خود را حفظ کند. هرگونه تشدید غیرضروری تنش با هند، به ویژه با استناد به پرونده‌های تروریستی قدیمی، می‌تواند اعتبار تازه‌کسب شده اسلام‌آباد در خاورمیانه را خدشه دار کند. لذا دولت پاکستان در تنگنای راهبردی میان «مهار هند» و «حفظ وجهه میانجی‌گر» گرفتار شده است.

افق‌ها و سناریوهای پیش‌رو

چشم‌انداز آینده روابط پاکستان و هند در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، حاکی از تداوم وضعیت موجود با شدت و ضعف‌های تاکتیکی است. برای ترسیم دقیق‌تر مسیر پیش‌رو، می‌توان سه سناریوی اصلی را مطرح کرد. **سناریوی نخست**، سناریوی خوش‌بینانه است. در این سناریو، امکان دارد که فشار دیپلماتیک مستمر پاکستان همراه با میانجی‌گری قدرت‌های بزرگ به ویژه چین و آمریکا، سرانجام دهلی نو را به پای میز مذاکره بکشاند. در این حالت، احتمال دستیابی به یک تفاهم حداقلی درباره مدیریت بحران آب و توقف تشدید حملات یک جانبه در کشمیر وجود دارد. هر چند با توجه به مواضع کنونی هند، وقوع این سناریو در کوتاه‌مدت بسیار بعید به نظر می‌رسد. **سناریوی دوم** (محتمل‌ترین سناریو) «تداوم تنش سرد» است. وضعیتی که در آن نه جنگی تمام عیار رخ می‌دهد و نه گفتگوی معناداری آغاز می‌شود. پاکستان به کارزار دیپلماتیک خود در نهادهای بین‌المللی، به ویژه در مورد بحران آب، ادامه خواهد داد و سعی خواهد کرد تا با کمک کارشناسان حقوقی بین‌المللی، نقض پیمان سند از سوی هند را در محافل قضایی جهان پیگیری کند. با این حال، به دلیل نبود مرجع قضایی الزام‌آور برای حل اختلافات آب‌های فرامرزی، احتمال موفقیت قاطع پاکستان اندک است. در عوض، انتظار می‌رود که پاکستان پروژه‌های جایگزین برای تأمین امنیت آبی خود، از جمله ذخیره‌سازی آب‌های سطحی و مدیریت مصرف در بخش کشاورزی را با جدیت

پاکستان با وجود پتانسیل‌های فراوان، به دلیل بی‌ثباتی سیاسی و چالش‌های امنیتی، نتوانسته است سهم قابل توجهی از جریان سرمایه‌گذاری جهانی را به خود جذب کند. این شکاف اقتصادی، قدرت چانه‌زنی پاکستان را در بلندمدت کاهش خواهد داد.

نتیجه‌گیری

کارزار دیپلماتیک چندلایه پاکستان علیه هند در ژوئن ۲۰۲۶ را باید در چارچوب یک راهبرد بلندمدت برای مهار قدرت منطقه‌ای دهلی نو و زنده نگه داشتن پرونده‌های تاریخی تعریف کرد. اسلام‌آباد با هوشمندی تمام، سه جبهه به ظاهر متفاوت اما عمیقاً مرتبط با یکدیگر (مناقشه کشمیر، پرونده حادثه تروریستی سامجوتا اکسپرس و بحران آب) را به طور هم‌زمان به پیش می‌برد. این راهبرد چندبعدی نشان دهنده درک صحیح پاکستان از ماهیت سیاست در نظام بین‌الملل معاصر است که در آن قدرت نرم، روایت‌سازی حقوقی و بسیج افکار عمومی اهمیت روزافزونی یافته‌اند. با این حال، موفقیت این کارزار تا کنون عمدتاً در سطح نمادین باقی مانده و نتوانسته است در عمل تغییرات اساسی در سیاست‌های یک‌جانبه هند در کشمیر یا برنامه‌های آبی آن ایجاد کند. مانع اصلی، عدم تقارن عمیق قدرت اقتصادی دو کشور و ناکارآمدی سازوکارهای بین‌المللی در منازعات دوجانبه است. گذشته از این، چالش‌های داخلی پاکستان از جمله بی‌ثباتی سیاسی، بحران اقتصادی و ناامنی در مرزهای غربی، کارآیی سیاست خارجی دولت را به شدت کاهش داده است. واکنش محتاطانه قدرت‌های بزرگ به جز اعلامیه‌های کلی، نشان می‌دهد که دهلی نواز حمایت ضمنی یا لاقابل عدم مخالفت جدی جامعه بین‌المللی برای ادامه سیاست‌های خود برخوردار است.

فارغ از این موانع، آنچه در تحلیل نهایی حائز اهمیت است، تداوم نقش‌آفرینی پاکستان به عنوان صدای

اعتراض نسبت به تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌های ساختاری در نظم منطقه‌ای جنوب آسیاست. این کشور با وجود همه محدودیت‌ها، نشان داده است که تسلیم فشارهای خارجی نمی‌شود و با ابتکار عمل، دستور کار سیاست خارجی خود را تدوین می‌کند. اما اگر قرار باشد این سیاست به نتایج ملموس و مؤثر دست یابد، چاره‌ای جز تمرکز بر اصلاحات داخلی و بازسازی پایه‌های اقتصادی و امنیتی خود ندارد. اگر پاکستان نتواند مشکلات اقتصادی-سیاسی داخلی را رفع کند، در رویارویی با هند حرف چندان برای گفتن نخواهد داشت. در میان مدت، سناریوی محتمل تداوم تنش سرد است؛ وضعیتی که در آن پاکستان به فشار دیپلماتیک ادامه می‌دهد، هند بر سیاست‌های یک‌جانبه خود اصرار می‌ورزد و جامعه بین‌المللی نظاره‌گر می‌ماند. تنها یک شوک خارجی بزرگ (مانند خشکسالی شدید ناشی از قطع آب، یا یک حمله تروریستی بی‌سابقه) می‌تواند این وضعیت ایستا را تغییر دهد. از این رو، باید منتظر ماند و دید که آیا اسلام‌آباد می‌تواند در ماه‌های پیش رو، موفقیت‌های دیپلماتیک خود را به دستاوردهای پایدار راهبردی تبدیل کند یا اینکه این کارزار نیز همچون تلاش‌های گذشته، در تنگنای تضادهای خارجی و بحران‌های داخلی به فراموشی سپرده خواهد شد. آنچه مسلم است، آینده روابط دو کشور بیش از هر عامل دیگری به تحولات داخلی پاکستان وابسته است؛ تحولاتی که امروز در میدان سیاست، اقتصاد و امنیت این کشور در حال رقم خوردن است.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





براشنیدن نسخه صوتی
مقاله اسکن کنید.

معمای بقا در سایه پوپولیسم قضایی؛ تحلیل بحران سیاسی پاکستان در ژوئن ۲۰۲۶ نوشته تیم تحریریه



مقدمه

در سپهر سیاسی پاکستان، ژوئن ۲۰۲۶ نه صرفاً یک برهه تقویمی، که نقطه عطفی در بازتعریف موازنه قدرت میان نهادهای مدنی، ارتش و دستگاه قضایی به شمار می‌رود. آنچه این بحران را از بحران‌های سیاسی پیشین این کشور متمایز می‌سازد، نه صرفاً شدت اعتراضات خیابانی یا عمق شکاف‌های حزبی، بلکه ورود عنصری جدید به معادله سنتی قدرت است: «پوپولیسم قضایی». انتشار یک ویدئوی جنجالی از مذاکرات پشت پرده یک مقام ارشد قضایی، پرونده فساد ۱۹۰ میلیون پوندی علیه "عمران خان"، نخست‌وزیر پیشین را در هاله‌ای از تردید فرو برد و به مثابه چاشنی انفجاری عمل کرد که کل ساختار حقوقی و سیاسی کشور را به لرزه درآورد. این مقاله به واکاوی این دگردیسی می‌پردازد که چگونه یک بحران قضایی می‌تواند کلیت یک نظم سیاسی شکننده را در آستانه فروپاشی قرار دهد. استدلال اصلی نوشتار حاضر آن است که بن‌بست کنونی، محصول برخورد سه نیروی گریز از مرکز است: ارتش که به دنبال بقای هژمونیک خود از طریق مدیریت بحران‌های کنترل‌شده است، "حزب تحریک انصاف" که با تکیه بر روایت «مظلومیت قضایی عمران خان» به دنبال تسخیر

مجدد قدرت است، و ائتلاف حاکم که میان تبعیت از دستور کار نظامیان و حفظ بقای سیاسی خود درمانده است. در این میان، نظریه «معامله بزرگ» به مثابه شبی در راهروهای قدرت سرگردان است و پرسش بنیادین این است: آیا پاکستان به سوی یک مصالحه نخبگانی تحمیلی حرکت می‌کند، یا این بحران زمینه‌ساز یک گسست نهادی بازگشت‌ناپذیر خواهد شد؟

ریشه‌های بحران

برای درک عمق بحران ژوئن ۲۰۲۶، ناگزیر از بازگشت به ریشه‌های حقوقی و سیاسی پرونده‌ای هستیم که اینک به محور اصلی منازعه ملی بدل شده است. پرونده ۱۹۰ میلیون پوندی که در ادبیات سیاسی پاکستان به نماد فساد مالی دوران نخست‌وزیری "عمران خان" تبدیل شده، به بازگرداندن مبلغی هنگفت از سوی "آژانس ملی جرایم بریتانیا" به خزانه پاکستان مربوط می‌شود. دولت "عمران خان" مدعی بود که این مبلغ، پول‌های قاچاق شده توسط یک غول املاک پاکستانی است که در قالب یک توافق، به کشور بازگردانده شده و به جای واریز به خزانه ملی، به عنوان تسویه بدهی‌های همان تاجر به دولت، مورد استفاده قرار گرفته است.

درآورد و موجی از خشم و بی‌اعتمادی سراسر کشور را فرا گرفت.

وضعیت کنونی را می‌توان بر اساس سه محور اصلی تحلیل کرد. نخست، کاهش چشمگیر مشروعیت و اعتبار دستگاه دادگستری است. فارغ از اصالت یا عدم اصالت ویدئو، نفس انتشار آن نشان‌دهنده شکافی عمیق در درون نهادهای حاکمیتی است که دیگر قادر به حفظ اسرار خود نیستند. این رویداد، نظریه «دولت سایه» را که همواره در گفتمان سیاسی پاکستان وجود داشته، از سطح یک باور عمومی به یک احتمال ملموس و مستند ارتقا داده و این پرسش را مطرح کرده است که آیا حاکمیت قانون در پاکستان، صرفاً نقابی بر چهره حاکمیت نظامیان است؟

دومین محور، «بسیج پوپولیستی» حزب تحریک انصاف است. تعلیق دادگاه، نه به عنوان یک پیروزی حقوقی، که به مثابه یک پیروزی سیاسی عظیم جشن گرفته شد. میلیون‌ها نفر از هواداران این حزب به خیابان‌ها آمدند و شعار «استقلال قوه قضائیه» سر دادند. تناقض نمایان در این شعار، گویای عمق بحران است: آنها خواستار آزادی قوه قضائیه از چنگال نظامیان هستند، اما در همان حال، تنها به دادگاهی اعتماد دارند که به نفع رهبر آن‌ها (عمران خان) رأی دهد. این جنبش، توده‌ها را حول محور «مظلومیت مضاعف» (مظلومیت عمران خان در برابر نظامیان و مظلومیت قضات شریف در برابر مداخله ارتش) متحد کرده است. اینجاست که پوپولیسم قضایی معنای خود را می‌یابد: توسل به نمادها و احساسات حقوقی برای اهداف کاملاً سیاسی و حزبی.

سومین و پیچیده‌ترین محور، «انفعال استراتژیک» دولت ائتلافی است. دولت شریف که در برابر این سونامی سیاسی کاملاً غافلگیر شده، در وضعیت فلج‌گونه‌ای قرار گرفته است. از یک سو، نمی‌تواند محتویات این ویدئو را توجیه کند، زیرا این کار به معنای تأیید ضمنی مداخله نظامیان خواهد بود. از سوی دیگر، محکوم کردن آن نیز به معنای رویارویی با همان نهادی است که ضامن بقای دولت او بوده است. این بن‌بست، دولت را به یک تماشاگر منفعل در میدان نبرد قدرت میان دستگاه قضایی، ارتش و توده‌های تحت رهبری پوپولیستی عمران خان تبدیل کرده است. در چنین شرایطی، خلأ قدرت به وجود آمده، زمینه را برای تئوری‌های

مخالفتان سیاسی و دستگاه قضایی، این اقدام را مصداق بارز سوءاستفاده از قدرت و تضاد منافع می‌دانند و استدلال می‌کنند که این توافق، خسارتی معادل ۱۹۰ میلیون پوند به خزانه ملی وارد کرده است.

این پرونده از بدو تشکیل یک ابزار سیاسی قدرتمند در دست ائتلاف حاکم جدید به رهبری "شهباز شریف" بوده است. با این حال، آنچه این پرونده را از سایر پرونده‌های فساد در تاریخ سیاسی پاکستان متمایز می‌کند، شخص عمران خان نیست، بلکه واکنش‌های اجتماعی گسترده نسبت به آن است. برخلاف پرونده‌های مشابه که معمولاً با عدم توجه جدی توسط اکثر مردم مواجه می‌گردید، پیگرد قانونی عمران خان، به ویژه پس از سقوط دولت او در آوریل ۲۰۲۲، به یک عامل بسیج‌گر توده‌ای تبدیل شد. "حزب تحریک انصاف" با موفقیت، چارچوب این پرونده را از قالبی حقوقی به روایتی سیاسی از «انتقام جویی و توطئه» تغییر داد. این بازنمایی، دستگاه قضایی را از جایگاه یک داور بی‌طرف به یک بازیگر فعال و مغرض در میدان سیاست تنزل داد و زنجیره‌ای از تقابل‌های خیابانی و حقوقی را رقم زد که نقطه اوج آن در ژوئن ۲۰۲۶ و با انتشار یک ویدئوی جنجالی رقم خورد. از این‌رو، این بحران فقط یک اختلاف مالی نیست، بلکه نشان‌دهنده فرسایش تدریجی اعتماد نسبت به نهاد قضایی کشور است: نهادی که به جای حل منازعه، خود به بزرگ‌ترین موضوع منازعه بدل شده است.

تحلیل وضعیت کنونی: ویدئوی جنجالی و نظریه «دولت سایه»

در تاریخ ۱۲ ژوئن ۲۰۲۶، سپهر سیاسی پاکستان با انتشار یک فایل ویدئویی در شبکه‌های اجتماعی به طور کامل دگرگون شد. این ویدئو که ادعا می‌شود ضبط یک مکالمه خصوصی میان یک قاضی ارشد دادگاه عالی و یک ژنرال بازنشسته ارتش است، حاوی اشاراتی به ضرورت «مدیریت سیاسی» پرونده ۱۹۰ میلیون پوندی برای جلوگیری از ناآرامی‌های اجتماعی است. انتشار این ویدئو که بلافاصله از سوی نهادهای رسمی «جعلی و مونتاز شده» خوانده شد، تأثیری ویرانگر بر جای گذاشت. در پی این افشاگری، دادگاه این پرونده، به طور ناگهانی رسیدگی به آن را به حالت تعلیق

رادیكال تری مانند «معامله بزرگ» فراهم می‌کند.

سناریوی «معامله بزرگ»: کالبدشکافی یک سناریوی محتمل

در نبود اطلاعات کافی و سردرگمی سیاسی ناشی از بحران، زمزمه‌های «معامله بزرگ» از محافل دیپلماتیک و سیاسی اسلام‌آباد به گوش می‌رسد. این سناریو که شباهت‌هایی به توافقات پشت پرده گذشته در تاریخ پاکستان دارد، بر مبنای یک مصالحه نخبگانی برای خروج از بحران طراحی شده است. کالبدشکافی این نظریه نشان می‌دهد که این توافق احتمالی دارای سه ضلع اصلی است: ارتش، حزب تحریک انصاف، و دولت ائتلافی.

بر اساس این سناریو، ارتش به عنوان معمار اصلی این توافق، به این نتیجه رسیده است که تداوم زندانی بودن عمران خان، هزینه‌های امنیتی-اجتماعی سنگینی به بار آورده و به جای تضعیف، منجر به تقویت روایت مظلومیت و افزایش سرمایه اجتماعی او شده است. در نتیجه، ارتش حاضر است با آزادی عمران خان و مختومه کردن پرونده‌های کلیدی او موافقت کند. در مقابل، "حزب تحریک انصاف" باید جنبش اعتراضی خیابانی خود را برای مدتی معین (احتمالاً یک تا دو سال) به طور کامل متوقف کند و در عین حال، فشار برای برگزاری انتخابات زودهنگام را کنار بگذارد و به طور تلویحی، وضعیت سیاسی کنونی و ساختار قدرت به رهبری نظامیان را به رسمیت بشناسد. دولت شریف نیز به عنوان ضلع سوم این معامله، باید این توافق را بپذیرد و انتخابات را در موعد مقرر قانونی برگزار نماید، بدون آنکه بتواند از مزایای حذف رقیب بهره‌مند شود.

این سناریو اگرچه در نگاه اول جذاب و راهگشا به نظر می‌رسد، اما با موانع و تناقض‌های درونی متعددی روبروست. مهم‌ترین مانع، شخص عمران خان است. سیاستمداری که تمام هویت سیاسی خود را بر «مبارزه با فساد و نظامیان» بنا نهاده، آیا می‌تواند بدون از دست دادن پایگاه اجتماعی پوپولیستی خود، تن به معامله با همان نهادهایی بدهد که آن‌ها را عامل سقوط خود می‌دانند؟ در صورت تحقق چنین سناریویی، وجهه عمومی عمران خان به شدت خدشه‌دار شده و در افکار عمومی به عنوان یک سیاستمدار سازشکار

شناخته خواهد شد. مانع دوم، ارتش است. جناح‌های تندرو در ارتش که عمران خان را تهدیدی وجودی برای این نهاد می‌دانند، به راحتی با چنین توافقی که به مثابه یک عقب نشینی تاکتیکی تلقی می‌شود، موافقت نخواهند کرد. آن‌ها بیم آن دارند که این آزادی، مقدمه‌ای برای یک تسویه حساب بزرگ در آینده باشد. بنابراین، «معامله بزرگ» نه یک راه حل قطعی، که صرفاً یک سناریوی پرخطر با احتمال موفقیت اندک است که خود می‌تواند منجر به ایجاد شکاف‌های جدید در درون هر سه ضلع قدرت شود.

چالش‌های پیش رو: شکنندگی نهادی و اقتصاد بحران زده
فراتر از پیامدهای سیاسی، بحران کنونی مجموعه‌ای از چالش‌های ساختاری را پیش روی پاکستان قرار داده که بی توجهی به آن‌ها می‌تواند هرگونه راه حل سیاسی را بی اعتبار سازد.

نخستین و حیاتی‌ترین چالش، «شکنندگی نهادی» است. نهادهای واسط میان دولت و ملت، از جمله مجلس، احزاب سیاسی و رسانه‌ها، در این منازعه به شدت قطبی شده و توانایی خود برای ایجاد اجماع ملی را از دست داده‌اند. مجلس ملی که باید محل اصلی حل اختلافات باشد، به عرصه منازعات حزبی تبدیل شده و حتی طرح موضوع «عدم کفایت» رئیس‌جمهور، نشان از نبود همکاری‌های حداقلی در درون ائتلاف شکننده حاکم دارد. این فروپاشی داخلی در شرایطی رخ داده که کشور برای چانه‌زنی با نهادهای بین المللی، نیاز مبرم به یک جبهه متحد دارد.

دومین چالش بزرگ، «اقتصاد شکننده» پاکستان است. برنامه نجات بخش صندوق بین‌المللی پول که تنها روزنه امید برای جلوگیری از نکول بدهی‌ها بود، اجرای اصلاحات دردناکی مانند افزایش سرسام‌آور مالیات‌ها و حذف یارانه‌های انرژی را الزامی کرده است. در فضای ملتهب سیاسی و اعتراضات خیابانی، دولت شریف نه توان اجرا و نه شهامت توقف اصلاحات را دارد، زیرا توقف اصلاحات به معنای قطع کامل کمک‌های خارجی و فروپاشی اقتصادی فوری خواهد بود. در این میان، بازیگران خارجی نیز اعتماد چندانی به دولت پاکستان ندارند. چین، به عنوان بزرگ‌ترین شریک اقتصادی پاکستان، ثبات سیاسی را پیش شرط هرگونه

فشار برای روی کار آمدن یک دولت تکنوکرات کاملاً مطیع و غیرسیاسی عملی شود. پیامد این سناریو، تعمیق شکاف دولت-ملت، انزوای بین‌المللی شدیدتر و احتمال بروز خشونت‌های پراکنده خواهد بود.

سناریوی سوم و بدبینانه‌ترین حالت، «گسست نهادی و فروپاشی سیاسی» است. این سناریو زمانی محقق می‌شود که هیچ‌یک از طرفین نتوانند یا نخواهند عقب‌نشینی کنند. ادامه اعتراضات فلج‌کننده، فروپاشی کامل اقتصاد، نافرمانی مدنی و از دست رفتن یکپارچگی ارتش در برابر فشارهای داخلی و خارجی، می‌تواند به وضعیتی منجر شود که در آن، حاکمیت ملی به شدت تضعیف شده و کنترل امور از دست نهادهای رسمی خارج گردد. در این فضا، تهدیدات امنیتی از سوی گروه‌های افراطی نیز ابعاد خطرناک‌تری خواهد یافت. محتمل‌ترین مسیر در کوتاه‌مدت، تداوم وضعیت «نه جنگ، نه صلح» و حرکت پاندولی میان سناریوی اول و دوم است؛ یعنی نه مصالحه کامل رخ دهد و نه ارتش به سرعت وارد فاز حکومت مستقیم شود، بلکه بحران با فراز و نشیب‌های مکرر ادامه یابد و کشور را در آستانه فروپاشی اقتصادی - اجتماعی نگاه دارد.

نتیجه‌گیری

بحران سیاسی پاکستان در ژوئن ۲۰۲۶، بسیار فراتر از یک منازعه حقوقی بر سر یک پرونده فساد یا یک کشمکش حزبی برای کسب قدرت است. آنچه در این برهه تاریخی شاهد آن هستیم، یک نبرد بنیادین بر سر تعریف مجدد منبع مشروعیت سیاسی است. در نظام‌های دموکراتیک، مشروعیت از خلال روندهای قانونی و نهادینه شده‌ای همچون انتخابات و آرای قضایی به دست می‌آید، اما در پاکستان وضعیت به گونه‌ای دیگر است. دستگاه قضایی، به عنوان دژ اصلی مشروعیت قانونی، با بحران بی‌اعتمادی دست‌وپنجه نرم می‌کند. در مقابل، عمران خان و جنبش تحت رهبری وی، با بهره‌برداری ماهرانه از این بحران، در حال تثبیت «مشروعیت کاریزماتیک و پوپولیستی» مبتنی بر ارتباط مستقیم و عاطفی با توده‌ها هستند؛ مشروعیتی که برای بقای خود، نیازی به میانجی‌گری نهادهای فرسوده رسمی نمی‌بیند و این نهادها را موانعی فاسد در برابر اراده

همکاری اقتصادی جدید می‌داند و در آخرین تحولات، حتی پیشنهادهای بحث‌برانگیزی مانند واگذاری مدیریت امنیتی بندر گوادر را مطرح کرده که خود می‌تواند به یک بحران حاکمیتی جدید تبدیل شود.

چالش سوم، «بحران امنیتی» است که هم‌زمان با تشدید ناامنی‌ها در مرز افغانستان، تمرکز عمده ارتش را به خود معطوف نموده است و توانایی آن برای مقابله با اعتراضات داخلی را به شدت کاهش داده است. این هم‌زمانی بحران‌ها، فرصت هرگونه راه‌حل سیاسی پایدار را به شدت محدود می‌کند.

سناریوهای آینده سیاسی پاکستان

با توجه به پیچیدگی و تلاقی بحران‌های ذکرشده، می‌توان سه سناریوی اصلی را برای آینده سیاسی پاکستان در ماه‌های آتی متصور شد. این سناریوها طیفی از خوش‌بینانه‌ترین تا بدبینانه‌ترین حالت را در بر می‌گیرند و هر یک پیامدهای خاص خود را دارند.

سناریوی اول، «مصالحه نخبگانی مدیریت‌شده» است. این سناریو تحقق همان «معامله بزرگ» با اندکی تعدیل است. در این حالت، با وساطت ضمنی برخی قدرت‌های خارجی یا چهره‌های بانفوذ داخلی، توافق پشت پرده میان ارتش و "حزب تحریک انصاف" شکل می‌گیرد. نتیجه آن، آزادی مشروط "عمران خان"، کاهش تنش‌های خیابانی و بازگشت نسبی ثبات سیاسی خواهد بود. پیامد این سناریو، حفظ ساختار فعلی قدرت با جابجایی محدود بازیگران اصلی و خرید زمان تا انتخابات بعدی است. با این حال، این مصالحه زخم‌های نهادی را درمان نمی‌کند و صرفاً بحران را به تعویق می‌اندازد.

سناریوی دوم، «اقتدارگرایی تمام‌عیار» است. در صورتی که معامله بزرگ بنا به دلایلی همچون کارشکنی جناح‌های تندرو در هر دو سوی میدان شکست بخورد و اعتراضات خیابانی از کنترل خارج شود، ارتش ممکن است به این نتیجه برسد که تنها راه حفظ ثبات، کنار گذاشتن کامل دموکراسی هدایت‌شده و ورود به فاز حکومت نظامی است. این سناریو می‌تواند به شکل اعلام «شرایط اضطراری اقتصادی» و به تعلیق درآوردن موقت قانون اساسی، یا

ملت تعریف می‌کند. در این میان، ارتش به عنوان منبع سنتی «مشروعیت مبتنی بر زور و اجبار»، نظاره‌گر این جدال است و تلاش می‌کند تا با دخالت‌های تاکتیکی، توازن قوا را به نحوی مدیریت کند که هیچ‌یک از این دو منبع مشروعیت، به تهدیدی برای هژمونی تاریخی آن تبدیل نشوند. بازی پایانی این بحران هنوز مشخص نیست، اما آنچه مسلم است، اینست که معادله سنتی قدرت در پاکستان برای همیشه تغییر کرده و بازگشت به وضعیت پیشین، دیگر نه ممکن و نه مطلوب است. آینده پاکستان در گرو یافتن راهی برای آشتی دادن این سه منبع متعارض مشروعیت در چارچوبی جدید و باثبات است، در غیر این صورت، این برزخ بقا و فروپاشی، تا اطلاع ثانوی ادامه خواهد یافت.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





براشنیدن نسخه صوتی
مقاله اسکن کنید.

بررسی تطبیقی پایگاه قومی - ایالتی احزاب اصلی پاکستان؛ ریشه‌ها، واقعیت‌ها و چشم‌انداز نوشته تیم تحریریه



مقدمه

سیاست در پاکستان، کشوری که در سال ۱۹۴۷ بر پایه هویت دینی مشترک از هند جدا شد، همواره پیچیده و چندلایه بوده است. برخلاف شالوده ایدئولوژیک مدنظر بنیان‌گذاران اولیه، ساختار سیاسی این کشور بیش از هر چیز تحت تأثیر واقعیت‌های قومی و جغرافیایی شکل گرفته است. چهار ایالت اصلی پاکستان (پنجاب، سند، خیبر پختونخوا و بلوچستان) هر یک دارای بافت قومی، زبانی و فرهنگی متمایزی هستند که به طور مستقیم بر گرایش‌های انتخاباتی و پایگاه اجتماعی احزاب سیاسی تأثیر گذاشته است. این مقاله با رویکردی توصیفی - تحلیلی به بررسی تطبیقی پایگاه قومی - ایالتی سه حزب اصلی پاکستان یعنی «مسلم لیگ پاکستان (نواز)»، «حزب مردم پاکستان» و «تحریک انصاف پاکستان» می‌پردازد و ریشه‌های تاریخی شکل‌گیری، وضعیت کنونی، چالش‌های پیش رو و چشم‌انداز آینده آن‌ها را در چارچوب نظام سیاسی فدرال این کشور مورد واکاوی قرار می‌دهد.

ریشه‌های شکل‌گیری احزاب اصلی پاکستان

بستر تاریخی پیدایش هر یک از این احزاب، نقشی اساسی در شکل‌گیری هویت و پایگاه کنونی آن‌ها ایفا کرده است که

در ادامه به تفکیک، مورد بررسی قرار می‌گیرند. نخستین حزب، «مسلم لیگ (نواز)» است که کهن‌ترین حزب سیاسی فعال در پاکستان محسوب می‌شود. ریشه‌های این حزب به «مسلم لیگ» اولیه بازمی‌گردد که در سال ۱۹۰۶ و در دوران مبارزات استقلال طلبانه بر علیه امپراتوری بریتانیا شکل گرفت و بعدها به رهبری «محمد علی جناح»، نقشی محوری در تأسیس کشور پاکستان ایفا کرد. با این حال، شاخه نواز آن در دوران معاصر، بیش از آنکه وارث صرف آن ایدئولوژی بنیادین باشد، به عنوان حزب «خانواده شریف» و نماینده طبقه متوسط شهری و بازاریان ایالت پنجاب شناخته می‌شود و نماد انتخاباتی آن نیز «ببر» است. این حزب به طور سنتی با بدنه ارتش و ساختارهای قدرت در مرکز کشور ارتباط نزدیکی داشته است.

دومین حزب مطرح، «حزب مردم پاکستان» است که در سال ۱۹۶۷ توسط «ذوالفقار علی بوتو» بنیان نهاده شد. این حزب با شعارهای چپ‌گرایانه و سوسیالیستی خود، به ویژه شعار معروف «نان، پوشاک و سرپناه»، توانست پایگاه گسترده‌ای در میان طبقات محروم و روستایی ایجاد کند. اصول چهارگانه این حزب یعنی «اسلام دین ماست، دموکراسی سیاست ماست، سوسیالیسم روش اقتصادی ماست و مردم سرچشمه قدرند» بازتابی از ماهیت توده‌ای و فرا قومیتی

حزب بعدی، "حزب تحریک انصاف" است که پایگاه اصلی آن در ایالت خیبر پختونخوا و طبقه متوسط شهری قرار دارد. مهم ترین دستاورد این حزب، شکستن انحصار دوقطبی احزاب مسلم لیگ و حزب مردم بود. این حزب ابتدا با تکیه بر پایگاه قومی پشتون ها در ایالت خیبر پختونخوا، موفق به تثبیت جایگاه خود شد، سپس با جذب رأی طبقه متوسط شهری، به ویژه جوانان تحصیل کرده و ناراضی از فساد، نفوذ خود را در مناطق شهری پنجاب و حتی سند گسترش داد. این موفقیت، "حزب تحریک انصاف" را به نخستین حزب ملی به معنای واقعی نزدیک کرده است، اما هسته قومی - ایالتی آن همچنان در ایالت خیبر پختونخوا متمرکز است.

چالش ها و موانع پیش روی احزاب پاکستان

سیستم مبتنی بر قومیت و ایالت، چالش های ساختاری عظیمی را پیش روی احزاب و نظام سیاسی پاکستان قرار داده است.

نخستین و مهم ترین چالش، بافت ناهمگون قومی و شکاف های اجتماعی ناشی از آن است. تاریخ سیاسی پاکستان نشان می دهد که این کشور همواره با بحران های ناشی از رشد قوم گرایی و افزایش شکاف های اجتماعی دست به گریبان بوده است. ناسیونالیسم قومی در ایالت هایی مانند بلوچستان و سند، به طور مداوم سیاست های دولت مرکزی را به چالش کشیده و گاه منجر به شکل گیری جنبش های تجزیه طلبانه شده است. این وضعیت، به منزله تهدیدی برای انسجام ملی این کشور بوده و تمرکز بر توسعه متوازن را با مشکل مواجه ساخته است.

چالش دوم، «بی ثباتی سیاسی» ناشی از این ساختار است. از آنجا که هیچ حزبی به تنهایی قادر به کسب اکثریت مطلق در مجلس ملی نیست، دولت ها ناگزیر به تشکیل ائتلاف های شکننده میان احزاب با پایگاه های قومی متضاد می شوند. این ائتلاف ها غالباً بر اساس منافع کوتاه مدت و سهم خواهی ایالتی شکل می گیرند و ثبات و کارآمدی دولت را تضعیف می کنند. در چنین شرایطی، انتقال قدرت به ندرت مسالمت آمیز بوده و تاریخ پاکستان مملو از کودتاهای نظامی و مداخلات ارتش در سیاست است که خود ریشه در همین مشکلات ساختاری دارد.

سومین چالش، «نفوذ نظامیان و امنیتی سازی سیاست»

این حزب بود، هرچند در عمل، ایالت سند به هسته مرکزی قدرت و پایگاه انتخاباتی این حزب تبدیل شد.

"حزب تحریک انصاف پاکستان"، سومین حزب مطرح در این کشور است که در سال ۱۹۹۶ توسط "عمران خان"، کاپیتان سابق تیم ملی کریکت، تأسیس شد. این حزب با شعار مبارزه با فساد و ایجاد «دولت رفاه» و با نماد انتخاباتی «چوب کریکت»، توانست خود را به عنوان یک نیروی ضدسیستم و گزینه سوم در برابر دو حزب سنتی مطرح کند. مرامنامه این حزب که ترکیبی از لیبرالیسم، عوام گرایی و دولت گرایی است، در جذب اقشار جدید به ویژه جوانان و طبقه متوسط شهری که از وضعیت موجود ناراضی بودند، بسیار مؤثر بود.

پایگاه قومی - ایالتی احزاب

واقعیت های سیاسی کنونی پاکستان نشان می دهد که علی رغم تلاش ها برای ملی گرایی فراگیر، هر یک از این احزاب به شدت به یک ایالت یا گروه قومی خاص وابسته هستند و این وابستگی، مهم ترین متغیر در تحلیل آرایش سیاسی کشور است.

مسلم لیگ (ن) و پایگاه پنجابی این حزب عمیقاً با هژمونی سیاسی و اقتصادی ایالت پنجاب گره خورده است. پنجاب به عنوان پرجمعیت ترین ایالت پاکستان، نقشی تعیین کننده در نتایج انتخابات سراسری دارد و حزب مسلم لیگ (ن) با اتکا به شبکه های قدرتمند خود در این ایالت، به ویژه در شهرهای بزرگی مانند لاهور، به عنوان صدای قوم پنجابی شناخته می شود. هرچند این حزب پایگاه گسترده ای در میان طبقه متوسط شهری، زمین داران سنتی و بدنه بوروکراسی دولتی نیز دارد.

حزب بعدی، "حزب مردم پاکستان" است که هسته اصلی قدرت این حزب در ایالت سند است و از حمایت گسترده اقوام مختلف ایالت سند همچون بلوچ ها و جامعه مهاجر (اردو زبانان) این ایالت برخوردار است. با این حال، این حزب علی رغم داشتن پایگاه گسترده در ایالت سند، تلاش می کند خود را به عنوان یک حزب با جذابیت و پایگاه فراقومی معرفی کند و در مناطق روستایی پنجاب نیز پایگاه قابل توجهی دارد. نماد انتخاباتی این حزب «شمشیر» است که اشاره به شجاعت و سنت های محلی دارد.

ضلع اصلی قدرت یعنی «نظامیان»، «دولت» و «اسلام‌گرایان» بر معادلات سیاسی پاکستان است. این رقابت که گاه با خشونت همراه بوده، مانع از نهادینه شدن یک ساختار سیاسی مبتنی بر اصول و قواعد دموکراسی و فارغ از مداخلات نظامی می‌شود. لذا، در کوتاه مدت، الگوی کنونی که در آن احزاب با اتکا به پایگاه‌های قومی و ایالتی خود در یک رقابت دائمی برای کسب سهم بیشتر از قدرت با در نظر گرفتن نفوذ ارتش هستند، همچنان تداوم خواهد یافت.

نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی سه حزب اصلی پاکستان نشان می‌دهد که سیاست در این کشور را نمی‌توان فارغ از واقعیت‌های قومی و جغرافیایی تحلیل نمود. احزاب مسلم لیگ (ن)، مردم و تحریک انصاف هرچند دارای ایدئولوژی و شعارهای ملی گرایانه هستند، اما هسته اصلی قدرت آن‌ها به ترتیب در ایالت‌های پنجاب، سند و خیبر پختونخوا ریشه دارد. این ویژگی که ریشه در تاریخ شکل‌گیری و ساختار اجتماعی این کشور دارد، به عنوان یک «میراث سیاسی» هم فرصت‌هایی برای مشارکت گروه‌های مختلف فراهم آورده و هم چالش‌هایی عظیم در مسیر انسجام ملی و دموکراسی پایدار ایجاد کرده است. در نهایت، به نظر می‌رسد آینده سیاسی پاکستان نه در گرو حذف این ساختار قومی، که در توانایی بازیگران سیاسی برای مدیریت آن و حرکت به سوی گفتمان‌های فراقومی با تمرکز بر توسعه، عدالت و امنیت پایدار رقم خواهد خورد.

است. حضور سنگین ارتش در عرصه سیاسی و ترس از تهدیدات خارجی (به ویژه هند)، همواره سیاست‌گذاری‌های کلان کشور را تحت الشعاع قرار داده و امکان شکل‌گیری یک دموکراسی اصیل و فارغ از وابستگی‌های قومی - ایالتی را از بین برده است. در چنین فضایی، احزاب سیاسی ناگزیر از تعامل با نهادهای نظامی هستند و این تعامل، هویت و استقلال آن‌ها را دچار چالش می‌کند.

چشم‌انداز آینده احزاب پاکستان

با وجود این چالش‌های عمیق، تحولات اخیر نشان از تغییراتی در الگوهای رأی‌دهی و پویایی سیاسی دارد که می‌تواند چشم‌انداز آینده را رقم بزند.

پدیده «شخص‌محوری» در سیاست پاکستان که با ظهور عمران خان و جذابیت فراقومی او شتاب گرفت، نشان داد که در صورت اتخاذ یک رویکرد مناسب، می‌توان تا حدی از چارچوب‌های قومی - ایالتی عبور کرد. حزب تحریک انصاف با ارائه روایتی از عدالت و مبارزه با فساد فراتر از وابستگی‌های قومی - ایالتی، موفق شد آرای رأی‌دهندگان جدید را جذب کند. این الگو می‌تواند به تدریج نقش پایگاه‌های سنتی قومی را کمزنگ کند و رقابت را به سمت گفتمان‌های اقتصادی و ایدئولوژیک سوق دهد.

از سوی دیگر، در چند سال اخیر روند تشکیل «دولت‌های ائتلافی» نهادینه شده است. ائتلاف‌هایی که در سال‌های اخیر میان احزاب سنتی مانند مسلم لیگ و حزب مردم برای تشکیل دولت شکل گرفته است، نشان می‌دهد که بازیگران سیاسی به این نتیجه رسیده‌اند که برای کسب قدرت به ناچار باید از مرزهای قومی خود فراتر رفته و به جای تقابل، با هم همکاری نمایند. اگرچه این ائتلاف‌ها شکننده و مبتنی بر سهم‌خواهی هستند، اما به مرور زمان می‌توانند به یک هنجار سیاسی تبدیل شده و زمینه‌ساز همکاری‌های گسترده‌تر شوند.

با این حال، آنچه مسلم به نظر می‌رسد، تداوم سیطره سه

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





تجارت



مقدمه

شبکه‌های حمل‌ونقل میان ایران و پاکستان، فراتر از یک موضوع صرفاً فنی یا همکاری اقتصادی دوجانبه، بخشی از معادله بزرگ‌تر ژئوپلیتیک جنوب غرب آسیا، اقیانوس هند، آسیای مرکزی و جنوب آسیا به شمار می‌آیند. دو کشور از یک سو همسایگانی با مرزهای مشترک طولانی، پیوندهای عمیق تاریخی، فرهنگی و مذهبی و منافع اقتصادی مشترک هستند و از سوی دیگر، روابط آن‌ها همواره تحت تأثیر عواملی همچون ناامنی‌های مرزی، وضعیت پیچیده بلوچستان در دو سوی مرز، تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران، رقابت‌های منطقه‌ای و نقش‌آفرینی قدرت‌های فرامنطقه‌ای قرار داشته است. از این منظر، ایجاد یک کریدور راهبردی میان دو کشور مستلزم مدیریت هم‌زمان سه مؤلفه اساسی است: نخست، تأمین امنیت مرزها و مسیرهای حمل‌ونقل؛ دوم، توسعه زیرساخت‌های فنی و تسهیل فرآیندهای گمرکی؛ و سوم، فراهم‌سازی امکانات مالی، بانکی و سیاسی پروژه‌ها. تجربه سال‌های اخیر نشان می‌دهد که با وجود اعلام آمادگی دو طرف برای افزایش تجارت، فعال‌سازی بازارچه‌های مرزی و احیای مسیرهای ریلی، همچنان شکاف معناداری میان وعده‌ها و اقدامات عملی وجود دارد. این گزارش با رویکردی تحلیلی و با بهره‌گیری از

داده‌های تاریخی، فنی و اقتصادی، به بررسی ابعاد گوناگون اتصالات ریلی، جاده‌ای و دریایی دو کشور پرداخته و ضمن شناسایی فرصت‌ها و تهدیدها، چشم‌انداز همکاری‌های آتی را ترسیم می‌کند.

سیر تکوین اتصالات ریلی و جاده‌ای ایران و پاکستان

نخستین گام‌های عملی برای اتصال ریلی میان ایران و پاکستان به اوایل قرن بیستم میلادی بازمی‌گردد. در سال ۱۹۰۲، طرح احداث این خط ریلی توسط حاکمان انگلیسی هند به تصویب رسید و طی دو مرحله عملیاتی گردید. نهایتاً در سال ۱۹۲۲، شهر کوئته در پاکستان امروزی از طریق این خط آهن به زاهدان در ایران متصل شد. این مسیر ریلی در دورانی احداث شد که قدرت‌های جهانی برای نفوذ در آسیای مرکزی رقابتی تنگاتنگ داشتند و دولت هند بریتانیا با هدفی کاملاً استراتژیک، یعنی تقویت کنترل نظامی بر مناطق مرزی و ایجاد مسیری سریع برای جابه‌جایی نیروها در راستای مقابله با نفوذ احتمالی روسیه تزاری در جنوب آسیا، به ساخت آن مبادرت ورزید. بنابراین، این ریل از همان ابتدا با رویکردی نظامی-امنیتی طراحی شد تا دسترسی سریع به مرزهای ایران و مناطق دوردست بلوچستان را فراهم آورد. پس از استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷، ماهیت این خط ریلی دستخوش تغییر شد و از یک ابزار نظامی استعماری به

در عرصه دریایی نیز، بندر گوادر در چارچوب "کریدور اقتصادی چین-پاکستان" جایگاه ویژه‌ای یافته و بندر چابهار نیز به‌عنوان مسیری برای دسترسی هند به افغانستان و آسیای مرکزی، بدون عبور از پاکستان، تعریف شده است. این دو بندر اگرچه به‌طور طبیعی می‌توانند رقیب یکدیگر تلقی شوند، اما در صورت وجود چارچوب سیاسی مناسب، امکان تبدیل آن‌ها به دو بندر مکمل در شمال اقیانوس هند نیز وجود دارد.

در سطح سیاست‌گذاری نیز، دو کشور در سال‌های اخیر گام‌هایی اساسی برای تسهیل تجارت دوجانبه برداشته‌اند، از جمله معرفی ایستگاه تفتان به‌عنوان گمرک زمینی توسط "سازمان درآمد فدرال پاکستان" که به‌طور بالقوه زمان توقف محموله‌ها را کاهش می‌دهد. همچنین، در جریان سفر رئیس‌جمهور فقید ایران (آیت‌الله رئیسی) به پاکستان در آوریل ۲۰۲۴، افزایش تجارت دوجانبه به ۱۰ میلیارد دلار در سال مطرح شد، هرچند تحقق این هدف منوط به حل مسائل بانکی، گمرکی و زیرساختی است.

شایان ذکر است که با وجود تأکید مکرر کارشناسان مربوطه دال بر انتخاب مسیر ایران برای صادرات کالاهای پاکستان به آسیای مرکزی، آمارهای عملیاتی نشان می‌دهد که مرز میرجاوه با وجود آمادگی پذیرش ۸۰۰ کامیون در شبانه‌روز، در ماه‌های اخیر به‌طور میانگین تنها شاهد تردد ۲۰۰ کامیون بوده است که بیانگر فاصله میان ظرفیت‌های موجود و عملکرد جاری است.

چالش‌های ساختاری و عملیاتی

اتصالات حمل‌ونقلی ایران و پاکستان با مجموعه‌ای از چالش‌های ساختاری، فنی، امنیتی و سیاسی مواجه است که تحقق یک کریدور راهبردی را با دشواری همراه ساخته است. نخستین و مهم‌ترین چالش، شکاف عمیق میان سیاست‌های اعلامی و اقدامات عملی است. دو کشور بارها درباره افزایش تجارت، فعال‌سازی و تقویت بازارچه‌ها و زیرساخت‌های مرزی توافق کرده‌اند، اما این توافقات بنا به دلایل متعددی همچون ضعف زیرساخت‌ها، ناامنی‌های گسترده، تحریم‌های بین‌المللی، محدودیت‌های بانکی، بوروکراسی ناکارآمد و تفاوت در اولویت‌های راهبردی، به نتیجه مطلوب نرسیده‌اند.

چالش دوم، مسئله تحریم‌ها و نبود کانال‌های مالی شفاف و

یک شریان حیاتی ملی تبدیل گردید. دولت پاکستان با درک اهمیت این اتصال برای دسترسی به بازارهای غربی و تقویت روابط با ایران، تداوم فعالیت این خط را در اولویت قرار داد و آن را به مسیری تجاری برای تبادل کالا و مسافر تبدیل کرد. در بخش جاده‌ای نیز، محور "ان-۴۰" پاکستان که از کویته به سمت دالبندین و تفتان امتداد می‌یابد، به‌عنوان یکی از مسیرهای اصلی اتصال زمینی به مرز ایران شناخته می‌شود. در حوزه دریایی نیز، بندر گوادر پاکستان به دلیل نزدیکی به مرزهای ایران و اتصال به "کریدور اقتصادی چین-پاکستان"، به نقطه‌ای استراتژیک تبدیل شده و در کنار آن، بندر چابهار در ایران نیز با هدف دسترسی به آب‌های آزاد و توسعه شرق کشور، جایگاهی کلیدی یافته است. بدین ترتیب، شبکه‌های حمل‌ونقل دو کشور، میراث رقابت‌های استعماری گذشته و در عین حال، بازتاب نیازهای ژئوپلیتیک معاصر هستند.

ارزیابی شبکه‌های حمل‌ونقل فعلی

در شرایط کنونی، اتصالات حمل‌ونقلی ایران و پاکستان در سه سطح ریلی، جاده‌ای و دریایی قابل بررسی است. در بخش ریلی، محور زاهدان-کویته به طول ۶۵۰ کیلومتر، مهم‌ترین خط‌آهن میان دو کشور محسوب می‌شود. این مسیر از ویژگی‌های فنی و جغرافیایی منحصربه‌فردی برخوردار است که از جمله آن‌ها می‌توان به عبور از دشت‌های مسطح و پهناور اشاره کرد که هزینه‌های احداث و نگهداری آن‌ها را کاهش داده و امکان افزایش سرعت قطارها را فراهم می‌سازد. با این حال، یکی از چالش‌های اساسی این مسیر، تفاوت در عرض ریل‌هاست؛ به‌گونه‌ای که شبکه ریلی ایران براساس استاندارد جهانی با عرض ۱۴۳۵ میلی‌متر بنا شده، در حالی که شبکه ریلی پاکستان عمدتاً از ریل‌های عریض با عرض ۱۶۷۶ میلی‌متر استفاده می‌کند. این ناهمگونی فنی، ضرورت ایجاد پایانه‌های مدرن برای تغییر محور یا تخلیه و بارگیری مجدد کالا را در نقاط مرزی برجسته می‌سازد.

در بخش جاده‌ای، مسیرهای مرزی نظیر "تفتان-میرجاوه"، "گبد-ریمدان" و "مند-پیشین" از اهمیت راهبردی ویژه‌ای برخوردارند، اما هنوز با استانداردهای یک کریدور بین‌المللی فاصله دارند و عواملی چون ظرفیت پایین، نبود خدمات بین‌راهی مناسب و چالش‌های امنیتی، کارایی آن‌ها را به شدت محدود کرده است.

وضعیت به‌طور طبیعی می‌تواند منجر به رقابت پنهان کشورهای ذکرشده گردد. در غیاب چارچوبی روشن برای همکاری‌های چندجانبه، هرکدام از این بنادر بیش از آنکه در یک شبکه مکمل منطقه‌ای جای گیرند، کارکرد خود را در چارچوب راهبردهای بازیگران ثالث تعریف می‌کنند.

افق‌های پیش‌رو

با وجود چالش‌های متعدد، چشم‌انداز همکاری‌های ترابری ایران و پاکستان در چند محور حاوی فرصت‌های راهبردی است.

نخستین و مهم‌ترین محور، تبدیل مرزهای مشترک دو کشور به یک منطقه اقتصادی پویا است. این مرزها در صورت تقویت زیرساخت‌ها، استقرار نظام گمرکی کارآمد، تأمین امنیت مسیرها و تدوین سازوکارهای مالی شفاف، می‌توانند به گذرگاهی حیاتی برای تجارت، ترانزیت انرژی و تبادل کالا میان جنوب و غرب آسیا تبدیل شوند.

دومین محور، احیای کریدور ریلی اسلام آباد-تهران-استانبول (قطار اکو) است. این مسیر (در صورت بهره‌برداری)، می‌تواند پاکستان را از وابستگی به مسیرهای دریایی رهایی بخشد و نقش ایران را نیز به‌عنوان پل ارتباطی میان جنوب آسیا، غرب آسیا و اروپا تثبیت نماید. هرچند تردد در این مسیر در سال‌های گذشته بیشتر مقطعی و ناپیوسته بوده، اما تحولات اخیر و توجه به مسیرهای جایگزین در پی ناامنی‌های منطقه‌ای، فرصتی دوباره برای احیای آن را فراهم آورده است.

سومین محور، بهبود وضعیت اقتصادی ساکنین مناطق مرزی به‌واسطه گسترش تجارت قانونی است. تجربه نشان داده که هرگاه با رویکرد صرفاً امنیتی به مرزها نگریده شود، اقتصاد غیررسمی و قاچاق کالا تقویت می‌شود. اما فعال سازی بازارچه‌های مرزی و بهبود مسیرهای دسترسی می‌تواند بخش قابل توجهی از ظرفیت‌های اقتصادی محلی را وارد مدار رسمی کند و هم‌زمان، زمینه‌های اجتماعی ناامنی را کاهش دهد.

چهارمین محور، توسعه حمل‌ونقل ترکیبی و پیوند بندر با پس‌کرانه است. با وجود رقابت طبیعی میان چابهار و گوادر، در صورت حصول توافق سیاسی، این بنادر می‌توانند به عنوان دو نقطه مکمل در شمال اقیانوس هند عمل کنند و با اتصال به شبکه‌های جاده‌ای و ریلی، مسیرهای ترکیبی

مطمئن برای مبادلات ارزی است. تکمیل مسیرهای مواصلاتی اگرچه گامی ضروری است، اما در غیاب نظام بانکی کارآمد و سازوکارهای مالی مطمئن، امکان رشد پایدار تجارت فراهم نخواهد شد. نمونه بارز این مسئله، پروژه خط لوله گاز ایران-پاکستان است که سال‌ها با مشکل تأمین مالی روبه‌رو بوده و پاکستان همواره به دنبال کسب معافیت تحریمی از آمریکا برای پیشبرد و تکمیل آن بوده است.

چالش سوم، ناامنی در منطقه بلوچستان، به‌ویژه در مناطق مرزی مشترک است. فعالیت گروه‌های مسلح، شبکه‌های قاچاق سوخت و کالا و تنش‌های مرزی، مسیرهای حمل و نقل را به شدت آسیب‌پذیر می‌سازد. حادثه ژانویه ۲۰۲۴ که به حملات متقابل ایران و پاکستان انجامید، به‌خوبی نشان داد که مرز دو کشور هم ظرفیت همکاری و هم ظرفیت بحران‌آفرینی را دارد. اگرچه دو کشور پس از آن حادثه، مسیر کاهش تنش‌ها را در پیش گرفتند، اما این رویداد ثابت کرد که توافقات سیاسی برای استمرار جریان ترانزیت کالا و خدمات درکریدور کافی نیستند و امنیت باید در سطوح محلی و عملیاتی تضمین گردد.

چالش چهارم، موانع فنی و استانداردهای ناهمگون است. در بخش ریلی، تفاوت در استانداردهای ریلی دو کشور، فرسودگی بخشی از خطوط ریلی، نیاز به ارتقای استانداردهای ایمنی و آسیب‌پذیری امنیتی در بلوچستان پاکستان، همگی از موانع جدی به شمار می‌روند. در بخش ترابری جاده‌ای نیز کمبود ناوگان حمل و نقل، محدودیت‌های تردد یک‌طرفه برای کامیون‌های ایرانی در خاک پاکستان و انحصار عملیات حمل‌ونقل توسط شرکت‌های پاکستانی، منجر به افزایش نجومی نرخ حمل‌ونقل شده است؛ به‌گونه‌ای که نرخ کرایه یک کانتینر تا مرز میرجاوه بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ دلار گزارش شده است، در حالی که نرخ کرایه کانتینر از بندر مرسین ترکیه تا تهران حدود ۲۵۰۰ دلار است. این شرایط، کارایی اقتصادی کریدور زمینی ایران-پاکستان را زیرسؤال برده و نشان می‌دهد که در غیاب ملاحظات اقتصادی، حتی انگیزه‌های راهبردی نیز برای رونق بخشی به این کریدور کافی نیستند.

چالش پنجم، رقابت‌های ژئوپلیتیکی مرتبط با بنادر استراتژیک دو کشور است. گوادر برای پاکستان و چین و چابهار برای ایران و هند اهمیت راهبردی دارند و این

کارآمدی را برای تجارت منطقه‌ای ایجاد نمایند. محور پنجم، بهره‌گیری از فرصت‌های ایجاد شده ناشی از تحولات ژئوپلیتیکی منطقه است. در شرایطی که مسیرهای سنتی تجاری به دلیل تنش‌های سیاسی یا ناامنی دچار اختلال شوند، کریدور زمینی-دریایی پاکستان-ایران می‌تواند به عنوان یک مسیر جایگزین مطمئن مورد توجه قرار گیرد. با این حال، تحقق این چشم‌اندازها منوط به رفع موانع ساختاری از جمله هماهنگی درباره استانداردهای فنی، اصلاح مقررات ترابری، افزایش ناوگان حمل‌ونقل، شفاف‌سازی فرآیندهای گمرکی و ایجاد سازوکارهای بانکی جایگزین نظیر تهاتر است. همچنین، لازم است دو کشور با اتخاذ رویکردی واقع‌بینانه، به جای رقابت بر سر جذب سرمایه‌های خارجی، بر تکمیل زنجیره حمل‌ونقل ترکیبی و افزایش بهره‌وری مسیرهای موجود تمرکز کنند تا بتوانند از ظرفیت‌های بالقوه خود در راستای منافع ملی و منطقه‌ای بهره‌برداری نمایند.

نتیجه‌گیری

کریدورهای ریلی، جاده‌ای و دریایی میان ایران و پاکستان، هم میراثی از رقابت‌های استعماری‌اند و هم بازتاب نیازهای ژئوپلیتیکی و اقتصادی دو کشور در عصر کنونی هستند. این کریدورها با وجود پیشینه‌ای طولانی و ظرفیت‌های قابل توجه، همچنان با چالش‌های جدی در حوزه‌های امنیتی، فنی، اقتصادی و سیاسی مواجه هستند که تحقق یک کریدور کارآمد و پرتراфик را با دشواری همراه ساخته است. تجربه سال‌های اخیر نشان می‌دهد که اراده سیاسی دو کشور برای گسترش همکاری‌ها وجود دارد، اما این اراده تا زمانی که به رفع موانع عملیاتی نظیر ناهمگونی استانداردهای ریلی، انحصار در حمل‌ونقل جاده‌ای، نبود سازوکارهای مالی مطمئن و تأمین امنیت مسیرها منجر نشود، در سطح شعار باقی خواهد ماند. از سوی دیگر، تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی نظیر ناامنی در مسیرهای سنتی ترانزیتی و افزایش هزینه‌های حمل‌ونقل دریایی، فرصتی مغتنم برای دو کشور فراهم آورده تا با نگاهی راهبردی و عملیاتی، به احیای کریدورهای موجود و توسعه مسیرهای جدید بپردازند. در این میان، نقش بازیگران ثالث به‌ویژه چین، هند و آمریکا، همواره به عنوان یک متغیر تأثیرگذار بر روابط دو کشور باقی خواهد ماند و مدیریت هوشمندانه این امر، از الزامات موفقیت هرگونه پروژه مشترک است. در نهایت، آینده کریدورهای حمل‌ونقلی ایران و پاکستان به توانایی دو کشور در تبدیل تهدیدها به فرصت‌ها، مدیریت توأمان اقتصاد و امنیت و ایجاد اعتماد متقابل در سطوح مختلف سیاسی، اقتصادی و محلی بستگی دارد. بدون شک، گذار از وضعیت موجود به یک کریدور کارآمد و مؤثر، نیازمند عزمی فراتر از اعلامیه‌های سیاسی و سرمایه‌گذاری‌هایی فراتر از پروژه‌های مقطعی است و تنها در سایه برنامه‌ریزی بلندمدت، همکاری نهادی منسجم و نگاه به منافع مشترک منطقه‌ای، می‌توان به تحقق این مهم امیدوار بود.

ماشالله شاکری

دبیرکل سابق و سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد پاکستان. سرپرست سابق سفارت ایران در توکیو و سارایوو. مشاور دیپلماسی اقتصادی و معاونت آسیا و اقیانوسیه. ایشان پیش‌تر مدیرکل حوزه هیأت عامل و تحقیقات سازمان بنادر و دریانوردی بوده و تجربه طولانی در حوزه‌های ترانزیت، اقتصاد دریایی و همکاری‌های منطقه‌ای دارد. او فارغ‌التحصیل مهندسی مکانیک از دانشگاه رورکی هند و مسلط به زبان‌های انگلیسی، اردو و هندی می‌باشد.





براشنیدن نسخه صوتی
مقاله اسکن کنید.

توسعه هوش مصنوعی در اکوسیستم دیجیتال پاکستان در عصر ژئواکونومیک نوشته دکتر مریم وریج کاظمی



مقدمه

اقتصاد جهانی در آستانه دورانی نو قرار دارد که در آن، قدرت ملی کشورها بیش از هر زمان دیگری به پیشرفت‌های تکنولوژیک، به ویژه در زمینه کنترل منابع محاسباتی، تولید نیمه‌هادی‌ها و توسعه مراکز داده، گره خورده است. در این عصر که با عنوان «عصر ژئواکونومیک» شناخته می‌شود، شرکت‌های فناوری به سطحی بی‌سابقه از قدرت اقتصادی دست یافته‌اند که ستون‌های اصلی آن را اکوسیستم‌های هوش مصنوعی تشکیل می‌دهند.

از سال ۲۰۲۵، کشورهای جهان، به ویژه ایالات متحده و چین، رقابتی فشرده را بر سر توسعه هوش مصنوعی مولد در پیش گرفته‌اند. با این حال، این رقابت تنها به پیشرفت فناوریانه محدود نمی‌شود، بلکه به عرصه‌ای مهم برای اعمال قدرت ملی تبدیل شده است. برخلاف فناوری‌های هسته‌ای و فضایی در دوران جنگ سرد که عمدتاً در انحصار دولت‌ها بود، فناوری هوش مصنوعی عمدتاً توسط بخش خصوصی هدایت می‌شود و دولت‌ها، دانشگاه‌ها و سرمایه‌گذاران در قالب یک اکوسیستم نوآورانه پیچیده با یکدیگر همکاری می‌کنند.

با وجود چالش‌های ساختاری در زمینه ارائه خدمات عمومی، فشارهای مالی و تنش‌های زیست‌محیطی،

پاکستان از اکوسیستم دیجیتالی رو به رشدی برخوردار است. جمعیت جوان و فعال این کشور، همراه با طرح‌های آزمایشی امیدوارکننده، می‌تواند به تقویت ظرفیت‌های نهادی، اصلاح ساختارهای حاکمیتی و توسعه اکوسیستم‌های داده کمک شایانی کند. به طور کلی، اکوسیستم هوش مصنوعی پاکستان در سال ۲۰۲۶ در یک نقطه عطف واقعی قرار گرفته است. صادرات این بخش روندی صعودی دارد، شرکت‌های مرتبط از حمایت جهانی برخوردارند و دولت نیز ضمن داشتن تعهد رسمی، بودجه معینی را به حمایت از شرکت‌های نوپا در این حوزه تخصیص داده است.

نقش دولت در اکوسیستم هوش مصنوعی

پاکستان در تلاش است تا «کریدور اقتصادی چین و پاکستان» را به سمت همکاری‌های صنعتی-معدنی، فناوری هوش مصنوعی و توسعه مناطق ویژه اقتصادی سوق دهد. در این چارچوب، برنامه‌ریزی‌های لازم برای توسعه فناوری‌های مرتبط با هوش مصنوعی (به عنوان یکی از اولویت‌های راهبردی) در دولت "شهباز شریف" انجام شده است. دولت پاکستان پیوسته در حال بهبود چارچوب سیاست اقتصاد دیجیتال خود بوده و از طریق ایجاد مناطق ویژه اقتصادی و فناوری، مشوق‌های مالیاتی و پشتیبانی

به طور کلی، پاکستان به دنبال افزایش همکاری با چین در زمینه هوش مصنوعی است و برنامه‌هایی برای ایجاد بستری مشترک با محوریت نوآوری در بخش‌هایی همچون کشاورزی و پزشکی در دست اجرا دارد. هدف از این طرح، بهره‌گیری از تخصص و پیشرفت‌های فناورانه چین در جهت پیاده‌سازی هوش مصنوعی در صنایع مختلف پاکستان عنوان شده است.

چرخش سرمایه به سمت ارزش افزوده بیشتر

در پنج ماه نخست سال ۲۰۲۶، مجموعاً مبلغ ۹۳.۵ میلیون دلار سرمایه از طریق پنج دور تأمین مالی از طریق سهام، جذب شرکت‌های نوپای پاکستانی شده است. اگرچه این رقم چندان قابل توجه نیست، اما نشانه یک روند معنادار و جهت دار است. سرمایه‌ی خطرپذیر به تدریج به سمت شرکت‌هایی با محصولات و درآمد واقعی، و نه صرفاً طرح‌های فاقد پشتوانه، در حال حرکت است.

رشد پیش‌بینی شده در سال ۲۰۲۶ به نفع شرکت‌هایی خواهد بود که به جای توسعه سریع یا معیارهای سطحی، بر عمق محصول و قابلیت مقیاس‌پذیری در سطح منطقه‌ای سرمایه‌گذاری می‌کنند؛ چراکه اکوسیستم دیجیتال وارد مرحله‌ای شده که اولویت کسب‌وکار بر اولویت جمع‌آوری سرمایه غلبه دارد.

ذکر این نکته ضروری است که جامعه توسعه‌دهندگان پاکستان یکپارچه نیست. در یک سوی این طیف، افرادی قرار دارند که سایت‌های ساده برای مشتریان خارجی می‌سازند و در سوی دیگر، متخصصینی قرار دارند که در زیرساخت‌های بنیادین هوش مصنوعی و در شرکت‌های کمترشناخته شده فعالیت می‌کنند.

برای نمونه، بنیان‌گذار و مدیرعامل شرکت «تکس‌جی‌تی» گزارش داد که این شرکت نوپا مبلغ ۴.۶ میلیون دلار را به توسعه ابزارهای هوش مصنوعی در زمینه‌های مالیاتی و حسابداری اختصاص داده است. همچنین بنیان‌گذار شرکت «ریموت‌بیس» از جذب ۳.۵ میلیون دلار برای کمک به توسعه‌دهندگان بومی و همکاری با شرکت‌های نوپا در ایالات متحده خبر داد و صریحاً اعلام کرد که هدف، گذار از "مدل سنتی صادرات خدمات نرم‌افزاری" به سمت خلق محصولات

زیرساختی لازم را در این زمینه ارائه می‌دهد. همچنین سیاست‌های رقابتی در زمینه تحقیق و توسعه، صادرات و انتقال فناوری، زمینه مناسبی برای توسعه صنعت دیجیتال فراهم کرده است.

در همین راستا، دولت پاکستان اعلام کرده که قصد دارد تا سال ۲۰۳۰ مبلغ یک میلیارد دلار در زمینه هوش مصنوعی سرمایه‌گذاری کند و بخش‌هایی همچون کشاورزی، مراقبت‌های بهداشتی، امور مالی و زیرساخت‌های هوشمند را تقویت نماید. این اقدام در ادامه «سیاست ملی هوش مصنوعی ۲۰۲۵» است که در آن ۳۰ درصد از صندوق تحقیق و توسعه به طور دائمی به حوزه هوش مصنوعی اختصاص یافته و در همین راستا، «صندوق ملی توسعه هوش مصنوعی» نیز ایجاد شده است.

نقش چین در اکوسیستم هوش مصنوعی پاکستان

پاکستان به دلیل موقعیت جغرافیایی ممتاز خود در تقاطع خلیج فارس، چین و قاره آفریقا، پتانسیل بالایی برای ایفای نقش به عنوان قطب منطقه‌ای در زمینه تجارت دیجیتال، تجارت الکترونیک فرامرزی و خدمات فناوری دارد. در این بستر، همسویی سیاست‌ها و همکاری صنعتی میان چین و پاکستان در بخش دیجیتال به طور مستمر در حال تعمیق است که زمینه ادغام کارآمدتر فناوری، سرمایه و نیروی کار را فراهم می‌آورد.

این همکاری برای پاکستان از اهمیتی راهبردی برخوردار است؛ از یک سو به افزایش ظرفیت تولید داخلی و ارزش افزوده صنعتی این کشور کمک می‌کند و از سوی دیگر، فرصت‌های جدیدی نیز برای اشتغال و کارآفرینی جوانان ایجاد می‌نماید. شرکت‌های کوچک و متوسط نیز به عنوان نقاطی کلیدی در همکاری‌های گسترده دو کشور مطرح هستند.

از منظر چین نیز این مشارکت دارای اهمیت استراتژیک فراوانی است. با گسترش فناوری‌ها و سیستم‌های تولیدی دیجیتال به بازارهای خارجی، شرکت‌های چینی ضمن تقویت قابلیت‌های بومی‌سازی خود در بازارهای جدید، به ارتقای سطح فناوری و بهینه‌سازی مدل‌های کسب‌وکار در محیط‌های تازه دست می‌یابند.

اشتغال دیجیتال مشارکت دارند. این کشور با داشتن نقاط قوت در توسعه نرم افزارها، پشتیبانی و خدمات خلاقانه، به دومین تأمین کننده بزرگ نیروی کار دیجیتال در جهان تبدیل شده است.

مزیت های رقابتی و ظرفیت های مغفول

پاکستان قصد دارد تا سال ۲۰۳۰ یک میلیارد دلار در صنعت هوش مصنوعی و در بخش های کلیدی همچون کشاورزی، مراقبت های بهداشتی، مالی و زیرساخت های هوشمند سرمایه گذاری کند. هوش مصنوعی برای این کشور فرصتی برای جهش از خدمات پایه به محصولات با ارزش افزوده محسوب می شود و شرکت های پاکستانی را قادر می سازد تا بر اساس تخصص، نوآوری و توانایی های حل مسئله و نه صرفاً هزینه های نیروی کار، رقابت کنند.

شرکت های کوچک و متوسط پاکستانی، یکی از جذاب ترین بازارها برای پذیرش هوش مصنوعی در آسیا به شمار می آیند. برای این شرکت ها، هوش مصنوعی یک کالای لوکس نیست، بلکه ابزاری برای بقا محسوب می شود.

اگرچه صنعت نرم افزار پاکستان همواره بر سر قیمت رقابت می کرد، اکنون به تدریج بر سر توانایی ساخت و تولید رقابت می کند. تقاضای جهانی به سمت خدماتی همچون ادغام هوش مصنوعی، تحلیل داده ها، انطباق با امنیت سایبری و مهاجرت ابری تغییر یافته و خریداران بین المللی به دنبال متنوع سازی سبد خرید خود و کاهش وابستگی به یک کشور خاص هستند.

در سال ۲۰۲۵، پاکستان در شاخص جهانی استعداد های نیروی کار دیجیتال، در میان ۱۹۳ کشور، رتبه ۱۶ را کسب کرد و در زمره کشورهای برتر جهان قرار گرفت. این جایگاه ممتاز، همراه با توسعه هوش مصنوعی، توان رقابتی شرکت های پاکستانی را در بازارهای بین المللی به نحو چشمگیری افزایش داده است؛ به گونه ای که بنگاه هایی که از این مزیت ترکیبی بهره برده اند، با سرعت بیشتری در حال رشد هستند. ۶۴ درصد از جمعیت پاکستان را جوانان تشکیل می دهند، مزیتی که این کشور را برای گسترش فناوری های مرتبط با هوش مصنوعی در موقعیتی ممتاز قرار داده است. نیروی کار جوان، دقیقاً همان چیزی است که در زمان تغییرات

نوآورانه است. شهرهایی همچون لاهور، کراچی و اسلام آباد نیز به اکوسیستم های کامل نرم افزاری (شامل پارک های فناوری، مراکز رشد و زیرساخت های همکاری دیجیتال) تبدیل شده اند.

اکوسیستم کنونی هوش مصنوعی در پاکستان

اکوسیستم هوش مصنوعی پاکستان در حال گذار از مدل سنتی صادرات خدمات نرم افزاری به سمت توسعه محصولات بومی و شرکت های نوپای هوش مصنوعی است. پیش بینی می شود صادرات فناوری اطلاعات در سال مالی ۲۰۲۶-۲۰۲۷ بین ۴.۵ تا ۴.۶ میلیارد دلار باشد. شرکت های نوپای هوش مصنوعی نیز در حال جذب سرمایه های خطرپذیر بین المللی از صندوق های مطرخی همچون «ای اندزد» و «وای کامبیناتور» هستند.

برای نمونه، شرکت «متریک متال» با پشتیبانی این دو صندوق، در حال ساخت یک سیستم عامل هوش مصنوعی برای جمع آوری کمک های مالی است. شرکت «نیوتون» نیز ابزارهای مالی مبتنی بر هوش مصنوعی را برای شرکت های کوچک و متوسط توسعه می دهد و «تکس جی تی» از هوش مصنوعی برای ساده سازی گردش های کاری در حوزه مراقبت های بهداشتی استفاده می کند. این شرکت ها از جمله فعال ترین شرکت های پاکستانی هوش مصنوعی هستند که هم اکنون در بازارهای جهانی نیز فعالند.

برنامه هایی همچون «مهارت های دیجیتال» و شبکه در حال توسعه مراکز رشد ملی با پشتیبانی «ایگنایت» (بازوی نوآوری وزارت فناوری اطلاعات)، از دیگر ظرفیت های فناورانه این کشور به شمار می روند. همچنین پاکستان میزبان شرکت های نوپای متعددی در حوزه های "فین تک"، آموزش و فناوری سلامت است و صادرات فناوری اطلاعات در سال های ۲۰۲۴-۲۰۲۵ رشد ۲۳.۷ درصدی را تجربه کرده است.

تا اواسط سال مالی ۲۰۲۶، آزادکاران (فریلنسرها) پاکستانی بیش از ۵۰۰ میلیون دلار درآمد ارزی کسب کردند که نشان دهنده رشد ۵۸ درصدی نسبت به سال پیش است. پاکستان هم اکنون در میان پنج بازار برتر آزادکاری جهان قرار دارد و بیش از ۲.۳ میلیون آزادکار فعال در صادرات و

حوزه فناوری پاکستان است. با وجود اینکه مدیران شرکت های نوپا به طور فزاینده ای به تیم های مهندسی و توسعه محصولات بومی روی آورده اند، اما همچنان شمار زیادی از متخصصین، پس از طی دوران آموزشی خود در پاکستان، به مناطقی همچون سان فرانسیسکو، لندن و دبی مهاجرت می کنند. در این میان، اگرچه بخشی از درآمد آنان از طریق حواله های ارزی به کشور بازمی گردد اما مهم ترین دستاورد آن ها یعنی مالکیت معنوی و دارایی های فکری تولید شده، همچنان در خارج از مرزها باقی می ماند. با این حال، چندین شرکت پاکستانی موفق شده اند که سیستم های اختصاصی هوش مصنوعی را در مقیاس جهانی توسعه دهند؛ رویدادی که به وضوح گویای ظرفیت بالای این کشور در خلق و تولید مالکیت معنوی است.

در مجموع، استعداد در پاکستان وجود دارد، اما اکوسیستم ها خود به خود شکل نمی گیرند. شکاف های زیرساختی واقعی هستند و کمبود مهارت های هوش مصنوعی نیز به همان اندازه جدی است. همچنین چارچوب نظارتی هنوز در حال تدوین است و فاصله معناداری میان سیاست ملی هوش مصنوعی و واقعیت های عینی زیست بوم شرکت های نوپا در شهرهایی مانند لاهور وجود دارد.

نتیجه گیری

مشخصه عصر ژئواکونومیک، استفاده از هوش مصنوعی و ابزارهای دیجیتال برای گسترش در بازارها و اعمال نفوذ اقتصادی است. در این دوران، قدرت بی سابقه گول های فناوری، رقابت استراتژیک برای دستیابی به داده ها و دانش مرتبط، تجارت جهانی و زنجیره های تأمین، همگی می توانند قدرت ملی و حاکمیت کشورها را تحت تأثیر قرار دهند. هوش مصنوعی، شکلی نوین از قدرت را معرفی کرده که با قدرت محاسباتی در مقیاس گسترده سنجیده می شود.

پاکستان با سرمایه گذاری در بخش های متنوع هوش مصنوعی و از همه مهم تر، همکاری با شرکت های چینی نظیر "هواوی"، گام های مؤثری برای تحکیم حاکمیت اقتصادی خود برداشته است، هرچند همچنان به تنوع بخشی در مشارکت های فناورانه با دیگر کشورها نیز توجه دارد.

اگرچه پاکستان هنوز در مراحل ابتدایی توسعه هوش

فناورانه و نیاز به یادگیری سریع مهارت های جدید، می تواند مزیت رقابتی ایجاد کند.

چالش ها و شکاف های ساختاری

با وجود فرصت های فراوان، پاکستان برای توسعه پایدار هوش مصنوعی با سه چالش ساختاری مواجه است:

- شکاف زیرساختی: کمبود برق و ظرفیت محاسباتی محدود، به ویژه با توجه به انرژی بر بودن مراکز داده هوش مصنوعی.

- کمبود نیروی متخصص: در حال حاضر تنها ۱۰ درصد از متخصصان فناوری اطلاعات کشور از مهارت های مرتبط با هوش مصنوعی برخوردارند و این شکاف، یکی از موانع اصلی توسعه هوش مصنوعی در پاکستان محسوب می شود.

- محدودیت در دسترسی به داده های باز: پاکستان در رتبه بندی باز بودن داده های دولتی، جایگاه یکمصد و چهل و نهم را در میان کشورهای جهان به خود اختصاص داده است که این امر دسترسی به داده های با کیفیت را با محدودیت های جدی مواجه می سازد.

بر اساس آخرین شاخص آمادگی هوش مصنوعی دولت ها که توسط «آکسفورد اینسایت» محاسبه شده، پاکستان در میان ۱۷ کشور آسیای جنوبی و مرکزی در رتبه هشتم قرار دارد و در رتبه پایین تری نسبت به کشورهای همچون هند، بنگلادش و سری لانکا قرار دارد. این شاخص کشورها را بر اساس پارامترهایی همچون چشم انداز دولت، ظرفیت دیجیتال و زیرساخت داده ها مورد ارزیابی قرار می دهد.

علاوه بر این، اکوسیستم دیجیتال پاکستان همچنان توسعه نیافته است. داده های اداری در سازمان های دولتی نظیر ادارۀ ملی پایگاه داده و ثبت، هنوز به طور کامل دیجیتالی نشده و مقررات مربوط به اشتراک گذاری داده های بین سازمانی محدود است. تا سال ۲۰۲۵، حدود ۱۱۶ میلیون پاکستانی به اینترنت دسترسی داشتند که نشان دهنده نرخ نفوذ ۴۵.۷ درصدی در این کشور است. و بیانگر آن است که بیش از نیمی از جمعیت هنوز به اینترنت دسترسی مناسب ندارند.

مسئله فرار مغزها نیز یکی از نگران کننده ترین مباحث در

مصنوعی مولد قرار دارد، اما دیگر نمی‌توان صرفاً از «پتانسیل» آن سخن گفت. توسعه‌دهندگان اکوسیستم دیجیتال این کشور محصولات واقعی ساخته‌اند و از آنها در بازارهای ملی و جهانی درآمدزایی کرده‌اند. آنها در زمینه‌هایی همچون توسعه نرم افزارها، فرآیندهای تجاری، خدمات آزاد و تقویت شرکت‌های نوپای هوش مصنوعی به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته‌اند. با وجود این، پاکستان هنوز سه رکن کلیدی برای اقتصاد هوش مصنوعی خود را به طور کامل در اختیار ندارد: زیرساخت‌های کافی برای اجرای سیستم‌ها، نیروی متخصص کافی برای ساخت و استقرار آنها، و ظرفیت‌های نهادی برای مدیریت مسئولانه این فناوری. با این حال، تلاش برای ارتقای داده‌های باز، توسعه محاسبات پایدار، تقویت نیروی کار ماهر و تدوین مقررات مناسب، همگی در چارچوب سیاست ملی توسعه هوش مصنوعی مورد حمایت دولت قرار دارند و می‌توانند پاکستان را برای تقویت اقتصاد دیجیتال و همگام‌سازی با بازیگران نوظهور در اکوسیستم جهانی دیجیتال آماده کنند.

در عین حال، نباید نگرانی‌ها در زمینه حاکمیت دیجیتال و تهدیدات امنیتی همچون نقض امنیت داده‌ها، حملات سایبری، پویایی‌های ژئوپلیتیکی و خطرات نظارتی را نادیده گرفت. مدیریت این مخاطرات، به‌ویژه در همکاری با قدرت‌های بزرگ فناوری، نیازمند چارچوبی شفاف و نظارتی پویا خواهد بود که بتواند هم‌زمان با توسعه فناوری، از منافع ملی و حاکمیت دیجیتال پاکستان نیز صیانت کند.

دکتر مریم وریج کاظمی

دارای دکترای جغرافیای سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات تهران؛ پژوهشگر حوزه‌های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و بنیادگرایی اسلامی با تمرکز ویژه بر مسائل پاکستان، و نویسنده چندین کتاب و مقاله تخصصی در این حوزه‌ها.





براشنیدن نسخه صوتی
مقاله اسکن کنید.

بودجه ۲۰۲۶-۲۰۲۷ پاکستان: آزمون سخت تعادل میان انضباط مالی و الزامات امنیتی نوشته تیم تحریریه



مقدمه

بودجه سال مالی ۲۰۲۶-۲۰۲۷ پاکستان که در ژوئن ۲۰۲۶ توسط "محمد اورنگزیب"، وزیر دارایی این کشور، به مجلس ملی ارائه شد، صرفاً یک سند مالی سالانه نیست؛ بلکه نموداری از تعارضات ساختاری و اولویت‌های متناقض یک دولت در حال توسعه با بار امنیتی سنگین است. این بودجه در شرایطی تدوین شده که اقتصاد پاکستان پس از بحران عمیق سال ۲۰۲۳، نشانه‌هایی از تثبیت شکننده را تجربه می‌کند: ذخایر ارزی به بیش از ۱۷ میلیارد دلار رسیده، نرخ تورم از سطوح بالای ۳۰ درصد به حدود ۱۲ درصد کاهش یافته و صندوق بین‌المللی پول حمایت مشروط خود را از اقتصاد کشور اعلام کرده است. با این حال، بودجه پیشنهادی با حجم ۱۸.۷۷ تریلیون روپیه (معادل ۶۷.۵ میلیارد دلار) در بطن خود سه چالش لاینحل دارد: نخست، سهم سرسام‌آور پرداخت بدهی‌ها با رقم ۸.۰۵۴ تریلیون روپیه که نزدیک به نیمی از هزینه‌های جاری را به خود اختصاص داده است؛ دوم، افزایش ۱۸ درصدی بودجه دفاعی در پاسخ به تنش‌های نظامی با هند در سال ۲۰۲۵؛ و سوم، وعده ایجاد ۲ میلیون شغل در شرایطی که بودجه توسعه‌ای تنها معادل یک‌دهم هزینه بدهی‌هاست. این مقاله با رویکردی تحلیلی و مبتنی بر داده، به بررسی ظرفیت این بودجه برای تحقق

اهداف رشد ۴ درصدی، کسری ۳.۶ درصدی و تورم ۸.۲ درصدی می‌پردازد و در نهایت، چشم‌انداز اقتصاد پاکستان را در افق میان‌مدت ترسیم می‌کند.

ریشه‌های بحران مالی پاکستان

برای درک اهمیت بودجه ۲۰۲۶-۲۰۲۷، ناگزیر باید به ریشه‌های بحران مالی پاکستان بازگشت. این کشور از ابتدای دهه ۲۰۲۰ با توالی بی‌سابقه‌ای از بحران‌ها مواجه بوده است: همه‌گیری کووید-۱۹ در سال ۲۰۲۰ که رشد اقتصادی کشور را به منفی ۰.۹ درصد رساند؛ سیلاب‌های ویرانگر سال ۲۰۲۲ که یک سوم خاک این کشور را زیر آب برد و خسارتی بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار به بار آورد؛ و سپس بحران تراز پرداخت‌ها در اوایل سال ۲۰۲۳ که ذخایر ارزی را تا مرز ۳ میلیارد دلار (معادل تنها سه هفته واردات) کاهش داد. در آن مقطع، پاکستان تنها با دریافت برنامه نجات‌بخش ۳ میلیارد دلاری از صندوق بین‌المللی پول از فروپاشی اقتصادی قریب‌الوقوع نجات یافت. بودجه‌های سال‌های ۲۰۲۴-۲۰۲۵ و ۲۰۲۵-۲۰۲۶ عملاً با نظارت صندوق بین‌المللی پول نوشته شدند: کاهش یارانه‌ها، آزادسازی نرخ ارز، ایجاد مازاد اولیه (یعنی مازاد بودجه پیش از احتساب هزینه بهره بدهی‌ها) و مهار کسری بودجه زیر ۴ درصد. اگرچه این سیاست‌ها موفق شدند تورم را مهار و ذخایر ارزی را احیا کنند، اما بهای سنگینی برای اقشار آسیب‌پذیر به

۴۳ روپیه صرف بازپرداخت وام‌های گذشته می‌شود. دومین بخش، هزینه‌های دفاعی با ۳ تریلیون روپیه (۱۰.۸ میلیارد دلار) است که رشد ۱۸ درصدی نسبت به سال قبل دارد. این افزایش در حالی رخ می‌دهد که میزان بودجه توسعه‌ای با ۱ تریلیون روپیه، عملاً بدون رشد واقعی نسبت به سال قبل و تنها معادل ۵.۳ درصد از کل بودجه است. برای درک این مقیاس، کافی است اشاره کنیم که هزینه پرداخت سود بدهی‌ها هشت برابر بودجه توسعه‌ای و سه برابر بودجه دفاعی است. حقوق بازنشستگان نیز با ۱.۱۶۹ تریلیون روپیه، چهارمین بخش عمده بودجه را تشکیل می‌دهد که نشان دهنده بار فزاینده تعهدات بازنشستگی دولت در جامعه‌ای با میانگین سنی پایین اما ساختار اداری پیر است.

- شاخص‌های کلان اقتصادی: دولت پیش‌بینی کرده که کسری بودجه به ۳.۶ درصد از تولید ناخالص داخلی محدود شود و مازاد اولیه (پیش از احتساب بهره بدهی‌ها) به ۲ درصد برسد. هر دو رقم منطبق با توافقات صورت پذیرفته با صندوق بین‌المللی پول است. افزایش قابل توجه ذخایر ارزی به ۱۷ میلیارد دلار نیز، نفس تازه‌ای به اقتصاد کشور داده است. با این حال، باید توجه داشت که بیش از ۴۰ درصد از این ذخایر از محل وام‌های کوتاه‌مدت چین و عربستان سعودی و نه از طریق مازاد تجاری پایدار تأمین شده است. کسری حساب جاری نیز اگرچه بهبود یافته، اما همچنان در بازه منفی ۱ تا ۱.۵ درصد از تولید ناخالص داخلی در حال نوسان است.

در مجموع، تحلیل وضعیت کنونی نشان می‌دهد که بودجه ۲۰۲۶-۲۰۲۷ در بهترین حالت، بودجه‌ای شکننده است: قابلیت اجرایی دارد، اما هر شوک خارجی نظیر افزایش قیمت نفت، کاهش کمک‌های بین‌المللی، یا تشدید تنش‌های نظامی، می‌تواند کل معادله را برهم زند.

موانع و چالش‌های بودجه ۲۰۲۶-۲۰۲۷

بودجه مذکور با چالش‌هایی جدی روبه‌روست که در سه دسته کلی قابل طبقه‌بندی هستند:

- چالش‌های مالی و درآمدی: نخستین و مهم‌ترین چالش، ظرفیت ناکافی سازمان درآمدهای فدرال برای تحقق بودجه ۱۵.۲۶ تریلیون روپیه‌ای است. نسبت مالیات به تولید ناخالص داخلی در پاکستان حدود ۹.۵ درصد است که در مقایسه با نسبت ۱۷ درصدی در بنگلادش و ۲۱ درصدی در هند، بسیار پایین است. بخش‌های زیادی از اقتصاد کشور (از جمله

همراه داشت: نرخ بیکاری به بیش از ۸ درصد رسید، قدرت خرید خانوارها کاهش یافت و اعتراضات صنفی در شهرهای بزرگ گسترش یافت. در این بستر تاریخی، تشدید ناآرامی‌های تنش‌های مرزی با هند در اواخر سال ۲۰۲۵ و درگیری‌های نظامی در کشمیر، معادله را به نحو بارزی تغییر داد. دولت پاکستان ناگزیر شد مجدداً توسعه برنامه‌های دفاعی را در اولویت خود قرار دهد و بودجه سال مالی ۲۰۲۶-۲۰۲۷ را در فضای «جنگ سرد منطقه‌ای» تدوین کند. از این رو، این بودجه را باید نقطه عطفی در تداوم سیاست‌های تثبیت مالی با چرخشی محسوس به سوی بازدارندگی نظامی دانست.

وضعیت بودجه یک اقتصاد در حال گذار

ارقام کلان بودجه سال مالی ۲۰۲۶-۲۰۲۷ به وضوح نشانه یک اقتصاد در حال گذار با تضادهای درونی است. از یک سو، نرخ رشد ۴ درصدی هدف‌گذاری شده نسبت به ۳.۷ درصد سال قبل نشان‌دهنده نوعی خوش‌بینی محتاطانه است، و از سوی دیگر، نرخ تورم هدف‌گذاری شده ۸.۲ درصدی در کشوری که میانگین تورم ده‌ساله آن ۱۱ درصد بوده، بلندپروازانه به نظر می‌رسد. در ادامه به تفکیک مؤلفه‌های اصلی این بودجه مورد واکاوی قرار می‌گیرد:

- منابع و مصارف بودجه: کل درآمدهای پیش‌بینی‌شده ۲۰.۶۰ تریلیون روپیه است که ۱۵.۲۶ تریلیون آن از محل مالیات‌ها و ۵.۳۴ تریلیون از محل درآمدهای غیرمالیاتی (شامل سود سهام شرکت‌های دولتی، عواید نفت و گاز و فروش تجهیزات مخابراتی) تأمین می‌شود. اما نکته ظریف آنجاست که سازمان درآمدهای فدرال در سه سال گذشته به‌طور میانگین تنها ۸۵ درصد از اهداف مالیاتی خود را محقق ساخته است. بنابراین، تحقق درآمد مالیاتی ۱۵.۲۶ تریلیون روپیه‌ای مستلزم افزایش کارایی مکانیسم وصول مالیات به میزان حداقل ۱۸ درصد نسبت به سال قبل است (رقمی که تحقق آن با توجه به کم بودن بودن پایه مالیاتی (تنها ۲.۵ میلیون مودی در جمعیت ۲۴۰ میلیونی) و میزان بالای اقتصاد غیررسمی (حدود ۳۵ درصد تولید ناخالص داخلی)، بسیار دشوار به نظر می‌رسد).

- هزینه‌ها، تصویر یک مثلث فشار: بزرگ‌ترین بخش هزینه بودجه، پرداخت سود بدهی‌ها با ۸.۰۵۴ تریلیون روپیه است. این رقم معادل ۴۲.۹ درصد از کل بودجه فدرال و بیش از مجموع هزینه‌های دفاعی، توسعه‌ای و حقوق بازنشستگان است. به عبارت دیگر، از هر ۱۰۰ روپیه بودجه دولت، نزدیک به

(بازرگانان، کشاورزان بزرگ و برخی صنایع) در برابر پرداخت مالیات بسیار بالاست. تجربه دهه‌های گذشته نشان داده که اصلاحات مالیاتی در پاکستان اغلب در مرحله اجرا خنثی می‌شوند.

- چالش‌های ژئوپلیتیکی و وابستگی خارجی: اقتصاد پاکستان همچنان به شدت به کمک‌های مالی خارجی از ناحیه صندوق بین‌المللی پول، چین (تحت ابتکار کمربند و جاده)، بانک توسعه اسلامی و عربستان سعودی وابسته است. تغییر در سیاست‌های هر یک از این شرکا، می‌تواند بودجه را از مسیرهای تعیین شده خارج کند، به‌ویژه تنش‌های آمریکا و چین و بی‌ثباتی در افغانستان، دوریسک بزرگ خارجی در این زمینه هستند.

چشم‌انداز آینده بودجه پاکستان

چشم‌انداز بودجه ۲۰۲۶-۲۰۲۷ و به‌طور کلی اقتصاد پاکستان در افق پنج‌ساله (تا ۲۰۳۰)، به تعامل پیچیده‌ای از متغیرهای داخلی و خارجی بستگی دارد. در اینجا سه سناریوی محتمل مورد بررسی قرار می‌گیرند:

- سناریوی پایه، رشد شکننده با تورم کنترل‌شده: در این سناریو، فرض می‌شود که تنش‌های نظامی با هند تشدید نمی‌شود، قیمت نفت در محدوده ۷۰ تا ۸۰ دلار باقی می‌ماند و صندوق بین‌المللی پول الزامات مالی جدیدی را تصویب می‌کند. در چنین حالتی، دولت پاکستان قادر خواهد بود از فروپاشی اقتصادی خود جلوگیری کند و رشد اقتصادی بین ۳ تا ۳.۷ درصد (کمی پایین‌تر از رشد هدف‌گذاری شده ۴ درصدی) محقق می‌شود. نرخ تورم احتمالاً بین ۱۰ تا ۱۲ درصد تثبیت خواهد شد، اما بودجه توسعه‌ای همچنان تحت فشار خواهد ماند و امکان ایجاد اشتغال گسترده محقق نخواهد شد.

- سناریوی خوش‌بینانه، تثبیت موفق و آغاز رشد پایدار: این سناریو منوط به تحقق هم‌زمان چند شرط است: (الف) اصلاحات مالیاتی ساختاری که پایه مالیاتی را ظرف سه سال در حدود ۵۰ درصد گسترش دهد؛ (ب) کاهش تنش‌های منطقه‌ای و انحراف منابع از امور دفاعی به سمت توسعه؛ (ج) سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی گسترده (حدود ۱۵ میلیارد دلار در سال) توسط چین و کشورهای حاشیه خلیج فارس؛ و (د) شفافیت و کاهش فساد در دستگاه‌های دولتی. در این حالت، پاکستان می‌تواند از سال ۲۰۲۸ به بعد، رشد ۵ تا ۶ درصدی را تجربه کند و به تدریج از تله بدهی‌ها خارج شود. اما

بخش کشاورزی که بیش از ۲۰ درصد از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهد) عملاً از پرداخت مالیات معاف هستند. تلاش برای وصول این میزان مالیات بدون ایجاد فشار تورمی جدید، معضلی حل‌نشده است.

- چالش‌های امنیتی-توسعه‌ای: افزایش ۱۸ درصدی بودجه دفاعی در حالی که بودجه توسعه‌ای تغییر چندانی نکرده، به وضوح نشان‌دهنده اولویت امنیت کوتاه‌مدت بر رشد بلندمدت است. سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های حمل و نقل، انرژی‌های تجدیدپذیر، آموزش و سلامت عملاً قربانی مسابقه تسلیحاتی منطقه‌ای شده است. تجربه نشان داده که کشورهایی که در تله هزینه‌های نظامی بالا گرفتار می‌شوند، نرخ رشد پایدار بالای ۵ درصد را تجربه نمی‌کنند.

- چالش بدهی و ریسک فروپاشی: با وجود مازاد اولیه ۲ درصدی، نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی پاکستان همچنان بالای ۷۰ درصد است. سررسید بدهی‌های خارجی در سال ۲۰۲۶-۲۰۲۷ حدود ۲۵ میلیارد دلار برآورد می‌شود که تقریباً معادل کل ذخایر ارزی فعلی است. هرگونه اختلال در بازپرداخت این بدهی‌ها یا کاهش اعتماد بازارهای بین‌المللی، می‌تواند اقتصاد پاکستان را بار دیگر در آستانه فروپاشی قرار دهد.

- چالش تورم و معیشت: تورم ۸.۲ درصدی هدف‌گذاری شده در شرایطی تعیین‌گشته که افزایش مخارج دفاعی و احتمال رشد نقدینگی ناشی از استقراض دولت از بانک مرکزی، می‌توانند موجب بازگشت فشارهای تورمی گردند؛ به ویژه آنکه افزایش قیمت حامل‌های انرژی در سه ماهه دوم سال مالی اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. این مسائل می‌توانند منجر به کاهش قدرت خرید دهک‌های پایین و افزایش شکاف درآمدی گردند.

- چالش بیکاری و نارضایتی‌های اجتماعی: وعده ایجاد ۲ میلیون شغل جدید در بودجه، بدون تخصیص منابع کافی به بخش‌های کارآفرین و صنایع کوچک و متوسط، بیشتر شبیه یک شعار انتخاباتی است. نرخ بیکاری جوانان (۱۵ تا ۲۴ سال) در پاکستان حدود ۱۱ درصد است که در صورت عدم تحقق رشد فراگیر اقتصادی، به سرعت به کانون ناآرامی‌های اجتماعی تبدیل خواهد شد.

- چالش اجرای اصلاحات ساختاری: بودجه امسال شامل بندهایی برای دیجیتالی‌سازی نظام مالیاتی و حذف برخی معافیت‌هاست، اما مقاومت گروه‌های ذی‌نفع سنتی

با توجه به پیشینه سیاسی و ساختار قدرت در پاکستان، احتمال تحقق این سناریو بسیار دور از ذهن است.

• سناریوی بدبینانه، بازگشت به بحران: این سناریو محتمل ترین سناریو است. تشدید تنش ها با هند، افزایش قیمت نفت به بالای ۱۰۰ دلار، اختلال در بازپرداخت بدهی ها یا قطع کمک های صندوق بین المللی پول می توانند بار دیگر پاکستان را به ورطه بحران بیندازند. در این صورت، ذخایر ارزی کشور در کمتر از شش ماه به زیر ۱۰ میلیارد دلار سقوط می کند، تورم به بالای ۲۰ درصد بازمی گردد و رشد اقتصادی صفر یا منفی می شود. احتمال اعتراضات گسترده شهری و بی ثباتی سیاسی نیز در این سناریو بسیار بالاست.

صرف نظر از سناریوهای مذکور، چهار متغیر در مسیر بودجه پاکستان تعیین کننده خواهند بود: متغیر نخست، نرخ جایگزینی بدهی ها است، بدین معنی که آیا پاکستان می تواند وام های جدید را با شرایط بهتر جایگزین وام های گران قبلی کند؟ متغیر دوم، نرخ مشارکت بخش خصوصی می باشد و اینکه آیا دولت جسارت و اگذاری بنگاه های دولتی زیان ده را دارد؟ متغیر بعدی مربوط به مدیریت تقاضای انرژی و توجه با این نکته است که با توجه به کمبود گاز طبیعی و وابستگی به واردات نفت، هرگونه جهش قیمت جهانی حامل های انرژی مستقیماً بودجه را هدف می گیرد. مورد چهارم در رابطه با حفظ انسجام سیاسی است. اگر دولت نتواند اجماع ملی بر سر اصلاحات مالی (حذف یارانه ها، افزایش مالیات بر درآمدهای بالای کشاورزی) را ایجاد کند، بودجه های آتی نیز با همین تناقض ها روبه رو خواهند شد.

در چشم انداز بلندمدت (تا ۲۰۳۰)، پاکستان ناگزیر به انجام اصلاحات ساختاری زیر است: گذار از اقتصاد غیررسمی به رسمی، گذار از دریافت وام های خارجی به جذب سرمایه گذاری خارجی، و گذار از سیاست خارجی وابسته به سیاستی متوازن تر. بودجه ۲۰۲۶-۲۰۲۷ را باید نخستین آزمون جدی اراده سیاسی برای این اصلاحات تلقی کرد (آزمونی که تاکنون نشانه های متناقضی از آن دیده می شود).

نتیجه گیری

بودجه سال مالی ۲۰۲۶-۲۰۲۷ پاکستان، با چندین چالش اساسی مواجه است. چالش بدهی های خارجی که ۴۳ درصد منابع مربوطه را می بلعد، چالش امنیتی که منجر به افزایش ۱۸ درصدی بودجه دفاعی شده است، چالش توسعه ای که بودجه زیرساخت ها را به حاشیه می راند و چالش های اجتماعی که وعده ایجاد ۲ میلیون شغل در تناقض با بودجه کنونی است و تبعات اجتماعی ویرانگری را به همراه خواهد داشت. این بودجه اگرچه در ظاهر ارقام قابل قبولی را مطابق استانداردهای مطرح شده توسط صندوق بین المللی پول (کسری ۳.۶ درصدی، مازاد اولیه ۲ درصدی) ارائه می دهد، اما در عمل فاقد یک استراتژی روشن برای خروج از چرخه معیوب "بدهی - هزینه های دفاعی - تورم" است.

از یک منظر و با توجه به تثبیت شاخص های کلان اقتصادی در شرایط بحرانی منطقه، می توان بودجه کنونی را یک موفقیت تاکتیکی برای تیم اقتصادی دولت ارزیابی کرد. اما از منظر راهبردی، نشانه های نگران کننده ای در آن وجود دارد: ناتوانی در کاهش سهم بدهی ها، افزایش هزینه های دفاعی به جای بازتوزیع آن به سمت توسعه، و اتکای بیش از حد به درآمدهای غیرمالیاتی و وعده های صندوق بین المللی پول. واقعیت آن است که پاکستان برای عبور از این موانع، نیاز به یک بازاندیشی بنیادین در مدل اقتصاد سیاسی خود دارد: تغییر از الگوی «دولت رانتیر» که متکی بر وام و کمک های خارجی است، به الگوی «دولت توسعه گرا» که متکی بر تولید، مالیات گیری عادلانه و سرمایه گذاری در منابع انسانی باشد.

در نهایت، آنچه بودجه ۲۰۲۶-۲۰۲۷ را از بودجه های قبلی متمایز می کند، حضور پررنگ متغیرهایی خارج از کنترل وزارت دارایی همچون تنش های نظامی، بازارهای جهانی انرژی و نرخ بهره بین المللی است. بودجه به خودی خود نه کشور را نجات می دهد و نه به بحران می کشاند؛ بلکه نحوه اجرای آن، میزان انعطاف پذیری در برابر شوک های داخلی و خارجی و توانایی دولت در ایجاد اجماع سیاسی حول اصلاحات مالی است که سرنوشت اقتصاد پاکستان را در سال های پیش رو رقم خواهد زد.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه های معتبر ایران و پاکستان؛ هم صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





برای شنیدن نسخه صوتی
مقاله اسکن کنید.

بودجه ۲۰۲۶-۲۷ بلوچستان؛ گامی به سوی تعادل مالی و توسعه مردم محور در سایه چالش های ساختاری

نوشته تیم تحریریه



مقدمه

تصویب بودجه ۱,۰۸۹ تریلیون روپیه ای ایالت بلوچستان در مجلس ایالتی، در شرایطی صورت گرفت که این ایالت پهناور از حیث شاخص های توسعه انسانی، همواره در مرتبه ای پایین تر از سایر ایالت های پاکستان قرار داشته است. بودجه ای که دولت ایالتی آن را «مازاد»، «مردم محور» و «توسعه گرا» توصیف می کند، با وعده هایی نظیر افزایش ۷ درصدی حقوق کارمندان، ایجاد ۵۰۰۰ شغل جدید، تمرکز بر احیای مدارس و مراکز بهداشتی و همچنین معافیت های مالیاتی برای خودروهای برقی و حمل و نقل عمومی، در بستری از پیچیدگی های اقتصادی، تنش های سیاسی و چالش های امنیتی به تصویب رسیده است. این مقاله با رویکردی تحلیلی و چندبعدی، درصدد است تا ضمن واکاوی لایه های پنهان این سند مالی، به ویژه در حوزه های گفتمان سیاسی، اقتصاد کلان و تجربه های تاریخی، چشم انداز پیش روی آن را با نگاهی نقادانه و واقع گرایانه ترسیم نماید.

پیشینه تاریخی فرایند تدوین بودجه در بلوچستان

بررسی بودجه های چند سال گذشته بلوچستان نشان می دهد که این ایالت از بدو تشکیل پاکستان، با یک «شکاف ساختاری» مزمن میان درآمدهای ایالتی و هزینه های جاری

مواجهه بوده است. مهم ترین علت این ناترازی، وابستگی شدید به بودجه تخصیص یافته از سوی دولت مرکزی بر اساس فرمول کمیسیون مالی ملی (NFC) است. این فرمول که هر پنج سال یک بار توسط کمیسیونی متشکل از دولت فدرال و نمایندگان ایالت ها بازنگری می شود، سهم هر ایالت از کل درآمدهای ملی را تعیین می کند. مطابق آمارهای منتشر شده، این وابستگی در سال های اخیر نه تنها کاهش نیافته، بلکه با افزایش هزینه های جاری ناشی از رشد جمعیت و توسعه ناموزون زیرساخت ها، عمیق تر نیز شده است. در سال های ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۱، به طور میانگین بیش از ۷۰٪ از بودجه عمرانی این ایالت عملاً به دلیل موانع اداری، کمبود نیروی متخصص و ناامنی های منطقه ای، به مرحله اجرا نمی رسید و این امر، شکاف عمیقی میان برنامه های توسعه ای و واقعیت های میدانی ایجاد کرده بود. با این حال، در سال مالی منتهی به ۲۰۲۶، دولت ایالتی از بهبود چشمگیر میزان جذب بودجه عمرانی خبر داد و اعلام کرد که عملکرد اجرایی پروژه ها در این سال، در مقایسه با سال های قبل، رشد قابل توجهی داشته است. اگر این آمار مورد تأیید نهادهای نظارتی مستقل قرار گیرد، می توان از آن به عنوان نقطه ی عطفی در مدیریت پروژه های عمرانی یاد کرد. همچنین، تجربه بودجه های سال های اخیر نشان می دهد که همواره کشمکش

مدرسه تعطیل شده و احداث ۳۰۰۰ کلاس درس جدید است. در بخش بهداشت، بودجه ۹۶ میلیارد روپیه‌ای با افزایش ۳۰ درصدی نسبت به سال قبل، شامل توسعه برنامه‌ی کارت سلامت برای مناطق روستایی و عشایری و تأمین رایگان دارو برای مناطق محروم است. از سوی دیگر، ایجاد ۵۰۰۰ شغل جدید در بخش دولتی، پاسخی به مطالبات جدی جوانان تحصیل کرده است که نرخ بیکاری در میان آن‌ها به‌طور مداوم دو رقمی باقی مانده است. همچنین، اختصاص بودجه به بخش کشاورزی از طریق برنامه «کارت کشاورز» و تبدیل چاه‌های آب به انرژی خورشیدی، گامی مؤثر در جهت حمایت از معیشت روستاییان و کاهش مهاجرت به مراکز شهری محسوب می‌شود. با این حال، باید توجه داشت که تخصیص بودجه به تنهایی کافی نیست و اثربخشی هزینه‌ها، شفافیت در مناقصات و نظارت بر اجرای پروژه‌ها، نقشی تعیین‌کننده در تحقق این اهداف ایفا می‌کند.

اجرای برنامه‌های عمرانی و زیرساختی

بودجه عمرانی ایالتی مبلغ ۲۰۶ میلیارد روپیه تعیین شده و سهم پروژه‌های فدرال و خارجی نیز به ترتیب ۴۴ و ۴۰ میلیارد روپیه می‌باشد. مجموع این ارقام نشان از عزم دولت برای تکمیل پروژه‌های نیمه‌تمام و آغاز طرح‌های جدید در حوزه های انتقال آب، راه‌سازی و انرژی دارد. دولت بر بهبود روند اجرا تأکید دارد و از دیجیتالی‌سازی مالیات‌ها و استفاده از هوش مصنوعی برای جذب نیروهای کارآمد در دستگاه‌های اجرایی سخن گفته است. این اقدامات، هرچند در مراحل ابتدایی خود قرار دارند، اما نشان از تغییر نگاه مدیریتی به سوی بهره‌وری و شفافیت هرچه بیشتر دارد. با این حال، نگرانی‌هایی درباره کافی نبودن بودجه تخصیص یافته به پروژه‌های عظیم زیرساختی مانند سدها و شبکه‌های آبیاری وجود دارد که نیازمند سرمایه‌گذاری بلند مدت و مداوم است.

گفتمان سیاسی پیرامون بودجه

فرآیند تصویب این بودجه در مجلس ایالتی، فارغ از اعداد و ارقام، بستری برای بروز گفتمان‌های سیاسی متفاوت بود. دولت ایالتی با تکیه بر شعار «توسعه متوازن» و «عدالت اجتماعی»، سعی داشت بودجه را به‌عنوان سندی برای پاسخگویی به حساسیت‌های قومی و منطقه‌ای معرفی کند. از سوی دیگر، مخالفان، به‌ویژه احزاب ملی‌گرای بلوچ، با طرح

میان دولت ایالتی و دولت مرکزی بر سر سهم بلوچستان از درآمدهای نفت و گاز طبیعی (به‌ویژه گاز سویی و پروژه‌ی سیندک) به‌عنوان یکی از محورهای اصلی مناقشات سیاسی باقی مانده است و بودجه جدید نیز از این قاعده مستثنا نیست.

ساختار مالی و منابع درآمدی

جمع کل منابع بودجه سال مالی ۲۰۲۶-۲۷ بالغ بر ۱,۱۳۴ تریلیون روپیه برآورد شده که در برابر مصارف ۱,۰۸۹ تریلیون روپیه‌ای، مازادی معادل ۴۵ میلیارد روپیه را نشان می‌دهد. این مازاد، در نگاه نخست، نماد انضباط مالی نسبی دولت ارزیابی می‌شود، اما بررسی دقیق‌تر ترکیب منابع، تصویر پیچیده‌تری را آشکار می‌سازد. بودجه تخصیص یافته از سوی دولت فدرال با رقم ۸۰۰ میلیارد روپیه، بیش از ۷۰٪ از کل منابع را به خود اختصاص داده است، درحالی‌که درآمدهای ایالتی (شامل مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم، عوارض و درآمدهای حاصل از منابع طبیعی) تنها ۱۷۰ میلیارد روپیه برآورد شده است. این میزان وابستگی، نقطه آسیب‌پذیر جدی برای این ایالت محسوب می‌شود، زیرا هرگونه تغییر در سیاست‌های مالی دولت فدرال، کاهش سهم بلوچستان در بودجه ملی یا تأخیر در پرداخت‌های ماهیانه، می‌تواند توازن بودجه را برهم زند. از سوی دیگر، دولت ایالتی با هدف توسعه اقتصادی و جلب سرمایه‌گذاری، از وضع هرگونه مالیات جدید خودداری کرده و حتی نرخ مالیات بر نقل و انتقال املاک را کاهش داده است. این سیاست انبساط مالی، هرچند در کوتاه‌مدت می‌تواند به رونق بازار املاک و حمل‌ونقل کمک کند، اما در بلندمدت ممکن است منابع درآمدی این ایالت را کاهش داده و آسیب‌پذیری مالی آن را افزایش دهد، به‌ویژه آن‌که اقتصاد غیررسمی در بلوچستان وزن قابل توجهی دارد و گسترش پایه مالیاتی نیازمند اراده‌ای فراتر از معافیت‌های مقطعی است.

الگوی ترجیحات هزینه‌ای دولت در بخش‌های کلیدی

دولت ایالتی در تخصیص بودجه، رویکردی مردم‌محور و همسو با اولویت‌های عمومی را دنبال کرده است. بخش آموزش با اختصاص ۱۵۸ میلیارد روپیه (شامل ۱۲۷ میلیارد برای آموزش ابتدایی و ۳۱ میلیارد برای آموزش عالی و فنی)، در صدر اولویت‌ها قرار دارد و هدف آن، فعال‌سازی ۱۲۰۰

- وابستگی شدید به بودجه فدرال: وابستگی شدید به بودجه فدرال، با توجه به انتقادات مکرر مخالفان مبنی بر کاهش سهم بلوچستان در بودجه مرکزی، یک ریسک اساسی است. در صورت عدم پرداخت کامل سهم این ایالت از درآمدهای نفت و گاز طبیعی (مانند گاز سویی) و پروژه‌هایی مانند سیندک، احتمال کسری بودجه بسیار محتمل خواهد بود.

- نگرانی‌های امنیتی و توسعه: تأمین امنیت پایدار به عنوان پیش‌نیاز بنیادین برای تحقق موفقیت‌آمیز پروژه‌های عمرانی در مناطق دوردست محسوب می‌شود. با این حال، کارشناسان حوزه امنیت بر این باورند که به‌رغم اتخاذ تدابیر جدی در راستای مقابله با گروه‌های تروریستی و تخصیص سهم قابل توجهی از بودجه‌های جاری به این مهم، کماکان شاهد استمرار عملیات‌های تروریستی در ایالت بلوچستان هستیم؛ این موضوع نه تنها امنیت منطقه را با مخاطرات جدی مواجه ساخته، بلکه به منزله یک مانع اساسی در فرآیند تکمیل و توسعه زیرساخت‌های عمرانی تلقی گردیده و به تبع آن، اجرای این طرح‌ها را با چالش‌های عمیق ساختاری روبرو نموده است.

- کمبود بودجه برای تکمیل پروژه‌های جاری: پیمانکاران و نمایندگان مردم در مجلس هشدار داده‌اند که بودجه تخصیص‌یافته برای پروژه‌های نیمه‌تمام (به‌ویژه در حوزه آبرسانی به مناطق خشک مانند ژوب و مستونگ) کافی نیست و عدم تأمین اعتبار کامل، منجر به توقف کارها، افزایش قیمت‌ها و تحمیل هزینه‌های اضافی به دولت خواهد شد.

- ناکافی بودن مشاغل عمومی: با وجود وعده ایجاد ۵۰۰۰ شغل، مخالفان این رقم را در برابر جمعیت جوان جویای کار این ایالت (که تخمین زده می‌شود بیش از ۲۰۰ هزار نفر باشند) ناچیز می‌دانند و خواستار برنامه‌های کارآموزی، حمایت از کسب‌وکارهای خرد و مهارت‌آموزی گسترده‌تر شده‌اند.

- چالش‌های زیست‌محیطی و اقلیمی: با توجه به خشکسالی‌های پی‌درپی در بلوچستان، بودجه اندکی به مدیریت منابع آب، مقابله با ریزگردها و احیای مراتع اختصاص یافته است که در بلندمدت می‌تواند به بحرانی بزرگ‌تر از بحران مالی تبدیل شود.

این استدلال که سهم واقعی بلوچستان از درآمدهای نفت و گاز در بودجه دولت فدرال لحاظ نشده، این بودجه را «نمایشی» و «فاقد کارآمدی» خواندند. آن‌ها بر این باورند که تا زمانی که دولت مرکزی اجازه بهره‌برداری مستقل این ایالت از منابع زیرزمینی خود را صادر نکند، هرگونه بودجه‌ریزی صرفاً به معنای مدیریت فقر و نه ریشه‌کنی آن خواهد بود. همچنین، برخی نمایندگان نسبت به عدم اختصاص بودجه کافی برای ساماندهی مهاجران افغانی و تأثیر آن بر امنیت و اقتصاد مناطق مرزی هشدار دادند. این گفتمان‌های متعارض نشان می‌دهد که بودجه، فراتر از یک سند مالی، عرصه چانه‌زنی‌های سیاسی و هویتی نیز هست و موفقیت آن، در گرو ایجاد اجماع سیاسی و اعتمادسازی میان دولت و مخالفان است.

تأثیر اقتصاد کلان پاکستان بر بودجه بلوچستان

نمی‌توان بودجه بلوچستان را فارغ از وضعیت اقتصاد کلان پاکستان تحلیل کرد. نرخ تورم نسبتاً بالا، نوسانات شدید ارزش روپیه در برابر دلار، افزایش قیمت‌های جهانی نفت و کالاهای اساسی و همچنین بدهی‌های خارجی دولت فدرال، همگی عواملی هستند که به‌طور مستقیم بر وضعیت بودجه ایالتی تأثیر می‌گذارند. با افزایش نرخ تورم، هزینه‌های جاری (مانند حقوق کارمندان و یارانه‌ها) به‌طور خودکار افزایش می‌یابد و بخش بزرگی از بودجه عمرانی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. همچنین، هرگونه کاهش در کمک‌های بین‌المللی یا افزایش نرخ بهره وام‌های خارجی، می‌تواند تأمین مالی پروژه‌های عمرانی را با چالش مواجه سازد. اگرچه در بودجه کنونی، دولت بلوچستان با پیش‌بینی مازاد ۴۵ میلیارد روپیه‌ای تلاش کرده است که تا حدی خود را در برابر این شوک‌های خارجی مصون نماید، اما این مازاد برای جبران تمام پیامدهای احتمالی نوسانات اقتصادی کافی نیست و لازم است برنامه‌های جایگزین را برای شرایط بحرانی (مانند کاهش قیمت نفت یا وقوع خشکسالی) تدوین نماید.

چالش‌ها و موانع؛ از کسری پنهان تا ناامنی‌های مزمن علی‌رغم نقاط قوت و رویکردهای مثبت، این بودجه با مجموعه‌ای از چالش‌های ساختاری و عملیاتی مواجه است که می‌تواند مسیر تحقق اهداف آن را با دشواری‌های جدی روبه‌رو سازد:

نتیجه‌گیری

بودجه‌ی ۱۰۸۹ تریلیون روپیه‌ای بلوچستان برای سال مالی ۲۰۲۶-۲۷ را می‌توان یک سند مالی واقع‌گرایانه، اما همچنان آسیب‌پذیر، و در عین حال گامی رو به جلو در جهت بهبود شاخص‌های توسعه انسانی و زیرساختی این ایالت محسوب کرد. تأکید بر معافیت‌های مالیاتی، افزایش حقوق کارمندان، سرمایه‌گذاری در آموزش و بهداشت و توجه به دیجیتال سازی، نشان از عزم دولت برای پاسخ به مطالبات عمومی و حرکت به سوی حکمرانی کارآمد دارد. با این حال، موفقیت این بودجه در گرو عبور از برخی موانع ساختاری همچون وابستگی به مرکز، چالش‌های امنیتی، ناکافی بودن اعتبارات پروژه‌های جاری و ایجاد اجماع سیاسی میان گروه‌های مختلف است. در صورتی که دولت ایالتی بتواند با جذب حداکثری منابع فدرال، اولویت‌دهی به تکمیل پروژه‌های نیمه‌تمام، کاهش هزینه‌های جاری غیرضروری (از طریق کوچک‌سازی دولت) و ارتقای شفافیت، انضباط مالی را حفظ کند، این بودجه می‌تواند سرآغاز دوره‌ای از توسعه پایدار، کاهش شکاف توسعه‌ای میان بلوچستان و سایر ایالت‌ها و ارتقای سطح رفاه عمومی باشد. در غیر این صورت، شکاف میان اهداف ترسیمی و واقعیت‌های میدانی، نه تنها چالش‌های پیشین را بازتولید خواهد کرد، بلکه ممکن است منجر به بی‌اعتمادی عمومی و تشدید گفتمان‌های واگرا در این ایالت راهبردی شود. نظارت مستمر، ارزیابی شفاف و انعطاف‌پذیری در برابر شرایط متغیر اقتصادی، سه رکن اساسی برای تبدیل این بودجه از یک سند اداری به یک برنامه عملیاتی موفق خواهد بود.

فرصت‌ها و افق‌های پیش‌روی بودجه ۲۰۲۶-۲۷

چشم‌انداز تحقق بودجه ۲۰۲۶-۲۷ بلوچستان به چند عامل کلیدی گره خورده است که برخی از آن‌ها نویدبخش و برخی نیازمند برنامه‌ریزی راهبردی هستند:

- افزایش خودکفایی مالی از طریق دیجیتال‌سازی: موفقیت برنامه‌هایی نظیر دیجیتال‌سازی مالیات، شفاف سازی درآمدهای معادن (که به دلیل عدم شفافیت همواره محل مناقشه بوده) و جذب سرمایه‌گذاری در بخش املاک و کشاورزی با استفاده از معافیت‌های مالیاتی، می‌تواند به تدریج وابستگی به دولت مرکزی را کاهش دهد و انعطاف‌پذیری مالی این ایالت را افزایش دهد.
- انضباط در اجرا و نظارت: دولت می‌تواند با تداوم روند بهبود جذب بودجه عمرانی (که سال گذشته ۱۵ درصد افزایش داشت) و استفاده از سامانه‌های نظارت الکترونیکی، اعتماد عمومی را جلب کرده و اطمینان دهد که پروژه‌های کلیدی در نهایت تکمیل می‌شوند. همچنین، مشارکت بخش خصوصی در اجرای پروژه‌های زیرساختی می‌تواند بار مالی دولت را کاهش دهد.
- تعامل سیاسی و وفاق ملی: پاسخگویی به نگرانی‌های مخالفان درباره تأمین مالی پروژه‌های جاری، توزیع عادلانه منابع میان شهرستان‌ها و ارائه گزارش‌های دوره‌ای از پیشرفت کار، به کاهش تنش‌های سیاسی و افزایش همبستگی ملی کمک خواهد کرد. در غیر این صورت، چالش‌های سیاسی می‌تواند روند اجرا را مختل کند و بودجه در حد یک سند آرمانی باقی بماند.
- تمرکز بر اقتصاد سبز و انرژی‌های تجدیدپذیر: با توجه به پتانسیل‌های بالای انرژی‌های بادی و خورشیدی در بلوچستان، سرمایه‌گذاری در این حوزه نه تنها می‌تواند به خودکفایی این ایالت در بخش انرژی کمک کند، بلکه زمینه اشتغال‌زایی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی را نیز فراهم می‌کند. در بودجه کنونی، گام‌های اولیه در این مسیر برداشته شده، اما برای رسیدن به نتایج مطلوب، نیاز به برنامه‌ریزی بلندمدت است.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





برای شنیدن نسخه صوتی
مقاله اسکن کنید.

احیای کریدور شرق به غرب؛ تحلیل اقتصادی-ژئوپلیتیکی پروژه راه آهن «ام‌ال-۳» پاکستان نوشته تیم تحریریه



مقدمه

در دوران معاصر، کریدورهای حمل و نقل ریلی نه تنها به عنوان زیرساخت‌های اقتصادی، بلکه بسترهای ژئوپلیتیکی تعیین کننده‌ای برای همگرایی منطقه‌ای به شمار می‌روند. پروژه بازسازی خط اصلی راه آهن پاکستان (موسوم به «ام‌ال-۳») به طول ۹۹۶ کیلومتر در مسیر "روه‌ری-سیبی-کوئته-تفتان"، از جمله طرح‌های زیرساختی راهبردی است که می‌تواند معادلات ترانزیتی در جنوب غرب آسیا را دستخوش تحول سازد. خطوط ریلی این مسیر که روه‌ری در ایالت سند را از طریق سیبی و کوئته به تفتان در نزدیکی مرز ایران متصل می‌کند، بسیار کهنه و فرسوده هستند که باعث شده که خط آهن مذکور کارایی چندانی نداشته باشد، به نحوی که هرگونه حمل و نقل تجاری در این مسیر، هزینه‌های سنگینی به همراه دارد. آنچه این پروژه را از دیگر طرح‌های عمرانی پاکستان متمایز می‌سازد، شیوه نوین تأمین مالی آن است. "شرکت معدنی ریکودیک" که سرمایه‌گذار اصلی یکی از بزرگ‌ترین ذخایر کشف نشده مس و طلای جهان در منطقه "چاگی بلوچستان" به شمار می‌رود، با تصویب وام ۳۹۰ میلیون دلاری، پیش‌ران اصلی این بازسازی است. مجموع هزینه‌های این پروژه بالغ بر ۸۹۲ میلیون دلار برآورد شده است که

در دو فاز تا سال ۲۰۳۳ پرداخت خواهد شد. با بازسازی خط ریلی مذکور، سرعت قطارها به ۱۰۰ کیلومتر در ساعت و ظرفیت تردد قطار در این خط به ۲۶ قطار در روز افزایش خواهد یافت. مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی-آکادمیک، ضمن بررسی ابعاد فنی، مالی و امنیتی پروژه مذکور، چالش‌های پیش‌روی آن را در سطوح نهادی، حقوقی و اقتصادی مورد واکاوی قرار داده و چشم‌انداز این طرح را در راستای منافع منطقه‌ای ایران و پاکستان ترسیم می‌نماید تا از این طریق بتواند تصویری شفاف از فرصت‌ها و تهدیدهای پیش‌روی این کریدور راهبردی ارائه دهد.

بستر تاریخی و محرک‌های اقتصادی پروژه

راه آهن "ام‌ال-۳" در دوران استعمار بریتانیا و به عنوان بخشی از شبکه ارتباطی شبه قاره هند با مناطق غربی، از جمله ایران و افغانستان، احداث شد و به دلیل موقعیت استراتژیک خود، همواره مورد توجه برنامه‌ریزان نظامی و تجاری قرار داشت. اما در طول دهه‌های بعد به دلیل عدم سرمایه‌گذاری مستمر، جنگ‌های منطقه‌ای و بی‌توجهی دولت‌های مختلف، به تدریج کارایی خود را از دست داد و به حاشیه رانده شد. در سال‌های اخیر، به دلیل فرسودگی شدید خطوط ریلی و زیرساخت‌ها، تردد قطارهای مسافری در بخش کوئته-تفتان عملاً متوقف شده و تنها یک یا دو قطار باری در

از طریق انتشار اوراق قرضه پیگیری خواهد شد که این امر نشان دهنده شکنندگی ساختار مالی پروژه است.

در بعد ژئوپلیتیکی، پروژه «ام ال-۳» صرفاً یک طرح عمرانی داخلی محسوب نمی شود، بلکه حلقه ای از کریدور ترانزیتی شرق-غرب است که پاکستان را از طریق ایران به ترکیه، قفقاز، آسیای مرکزی و اروپا متصل می کند. علاوه بر آن، اتصال "نوک کندی" به بندر گوادر، مسیر صادراتی کوتاه تری برای انتقال مواد معدنی ریکودیک فراهم می آورد که رقابت پذیری صادراتی پاکستان را در بازارهای جهانی به طور چشم گیری افزایش خواهد داد و علاوه بر آن، نقش ایران به عنوان یک شریک ترانزیتی کلیدی، بیش از پیش برجسته می شود.

چالش های مالی-امنیتی

مهم ترین چالش فراروی این پروژه، ریسک سنگین بازپرداخت وام ۳۹۰ میلیون دلاری در بازه زمانی سه ساله (ژوئن ۲۰۲۸) است و کمیسیون برنامه ریزی پاکستان به صراحت هشدار داده که این فشار مالی می تواند به بحران نقدینگی دولت فدرال منجر شود، زیرا دولت در شرایط کنونی با کسری بودجه مزمن و کاهش ذخایر ارزی مواجه است. افزون بر این، فقط ۲۵٫۸۷ میلیارد روپیه (حدود ۹ درصد هزینه کل) برای نخستین سال اجرا (۲۰۲۵-۲۰۲۶) تخصیص داده شده که این رقم برای یک پروژه هفت ساله بسیار ناچیز است و ریسک تأخیر در پرداخت و افزایش هزینه ها را به طور قابل توجهی تشدید می کند. کمیسیون برنامه ریزی تأکید کرده که در صورت تأخیر در تأمین منابع، این پروژه نیز سرنوشتی مشابه سایر پروژه های ریلی قبلی (افزایش هزینه های سرسام آور) خواهد داشت.

یکی دیگر از مشکلات این پروژه، هزینه های امنیتی آن است؛ برآورد اولیه هزینه های تأمین امنیت در طول دوره ساخت، ۴۶٫۳۸ میلیارد روپیه (حدود ۱۶۲ میلیون دلار) است که معادل ۱۷ درصد کل هزینه پروژه می باشد. کمیسیون برنامه ریزی این رقم را بسیار بالا ارزیابی کرده و پرسش هایی جدی در این زمینه مطرح ساخته است؛ از جمله اینکه چرا هزینه های امنیتی در بودجه عمرانی پروژه لحاظ شده است، درحالی که تأمین امنیت یک فعالیت عمرانی محسوب نمی شود؟ پرسش دیگر اینست که آیا دولت ایالتی بلوچستان برای تأمین امنیت از طریق پلیس محلی مورد مشورت قرار گرفته است و چگونه امنیت طول مسیر در مناطق حساس و ناآرام بلوچستان پس از اتمام پروژه تأمین خواهد شد؟ با

ماه میان کویته و تفتان حرکت می کنند که این وضعیت، نشان دهنده بحرانی عمیق در شبکه ریلی غرب پاکستان است. با این حال، نقطه عطف این پروژه در دسامبر ۲۰۲۲ رقم خورد، زمانی که مطابق یک توافق نامه میان دولت پاکستان، ایالت بلوچستان و شرکت کانادایی "باریک گلد"، ساختار مالکیت پروژه عظیم معدنی "ریکودیک" بازتعریف شد. بر اساس این توافق، شرکت باریک گلد ۵۰ درصد و دولت مرکزی پاکستان و ایالت بلوچستان هرکدام ۲۵ درصد از سهام این پروژه را در اختیار گرفتند.

هزینه نهایی این پروژه معدنی با افزایش ۱ میلیارد دلاری به ۷٫۷ میلیارد دلار رسیده و انتظار می رود تولید تجاری آن از سال ۲۰۲۸ آغاز شود، اما اهمیت راه آهن برای این پروژه از آنجا ناشی می شود که حجم عظیم کنسانتره مس و طلا (بیش از ۸ میلیون تن در سال) نیازمند یک کریدور ریلی کارآمد برای انتقال به بندر کراچی یا گوادر است، زیرا جاده های موجود ظرفیت حمل این حجم از بار را ندارند. از این رو، پروژه «ام ال-۳» به عنوان تنها گزینه عملی برای بهره برداری تجاری از "معدن ریکودیک" شناخته می شود و همین الزام اقتصادی، دولت پاکستان را به پذیرش طرح تأمین مالی از سوی این شرکت معدنی ترغیب کرده است.

واقعیت های میدانی و مالی

وضعیت فعلی خط «ام ال-۳» بحرانی ارزیابی می شود و ریل ها به شدت فرسوده و از عمر مفید خود خارج شده اند، و بنا به دلایلی که ذکر شده، این راه آهن در شرایط کنونی، کارایی چندانی ندارد. از منظر تأمین مالی، کل هزینه پروژه ۸۹۲ میلیون دلار برآورد شده که در دو فاز اجرا می شود؛ فاز نخست به ارزش ۵۸۵ میلیون دلار شامل بازسازی زیرساخت های حیاتی تا سال ۲۰۳۰ و فاز دوم به ارزش ۳۰۷ میلیون دلار شامل تکمیل اولویت های باقی مانده تا سال ۲۰۳۳ خواهد بود. در همین راستا، وام ۳۹۰ میلیون دلاری از سوی "شرکت ریکودیک" با نرخ بهره شناور و با بازپرداخت سه ساله، برای تکمیل این پروژه تصویب شده است.

نکته قابل توجه آنکه دولت پاکستان به عنوان ضامن این وام عمل می کند و بازپرداخت اصل و سود آن می بایست به صورت یکجا در سررسید آن در ژوئن ۲۰۲۸ انجام گیرد. اما با وجود این تعهدات، تنها ۲۵۰ میلیون روپیه در برنامه توسعه بخش عمومی سال مالی ۲۰۲۵-۲۰۲۶ برای این پروژه اختصاص یافته و تأمین مالی نهایی پروژه از سوی دولت و

پاکستان تبدیل شود. در این میان، ایران با بهره‌گیری از ظرفیت‌های بندر چابهار و شبکه ریلی داخلی خود، می‌تواند نقشی محوری در تکمیل این زنجیره ترانزیتی ایفا کند.

نتیجه‌گیری

پروژه بازسازی خط «ام‌ال-۳» راه‌آهن پاکستان، نمونه‌ای بارز از هم‌افزایی میان بخش معدن و زیرساخت‌های حمل‌ونقل است که می‌تواند به عنوان الگویی برای سرمایه‌گذاری‌های مشارکتی در منطقه قلمداد شود. تأمین مالی این پروژه از طریق وام اعطایی توسط شرکت ریکودیک، هرچند خلاقانه و گره‌گشاست، اما ریسک‌های مالی و امنیتی قابل توجهی را نیز به همراه دارد که می‌بایست از سوی دولت پاکستان و نهادهای بین‌المللی مدیریت شود. چالش‌هایی همچون بازپرداخت سنگین وام، هزینه‌های امنیتی ۱۷ درصدی و کمبود بودجه سالانه، اجرای این پروژه را با چالش‌هایی مواجه ساخته است که در صورت عدم مدیریت صحیح، ممکن است کل طرح با شکست مواجه شود و سرمایه‌گذاری‌های انجام‌شده به هدر رود. باین‌حال، در صورت اجرای موفق، این کریدور می‌تواند به عنوان شاهراه شرق-غرب، پاکستان را به ایران، ترکیه و بازارهای اروپا متصل کند و زمینه ساز همکاری‌های گسترده اقتصادی در منطقه شود. برای ایران نیز این پروژه از دو منظر حائز اهمیت است؛ نخست، تکمیل کریدور ریلی شرق-غرب که ایران را به عنوان قلب ترانزیتی منطقه تثبیت می‌کند و دوم، ایجاد ظرفیت‌های جدید برای همکاری‌های ریلی، ترانزیتی و معدنی با پاکستان که می‌تواند منجر به افزایش سهم ایران از ترانزیت منطقه‌ای و تقویت روابط دوجانبه شود. در نهایت، به نظر می‌رسد توسعه این همکاری‌ها، در چارچوب همگرایی منطقه‌ای و با در نظر گرفتن منافع متقابل، می‌تواند به نفع هر دو کشور و همه کشورهای منطقه غرب آسیا باشد و زمینه‌ساز صلح و توسعه پایدار در یکی از حساس‌ترین نقاط جهان گردد، مشروط بر اینکه دولت‌های ذی‌نفع با شفافیت، برنامه‌ریزی دقیق و همکاری همه‌جانبه، موانع موجود را از سر راه بردارند.

توجه به حملات تروریستی اخیر در بخش‌هایی از مسیر «ام‌ال-۳» این نگرانی‌ها کاملاً جدی است. از سوی دیگر، وزارت راه‌آهن پاکستان توافق‌نامه توسعه خطوط ریلی را با وزارت دارایی به اشتراک نگذاشته بود که این موضوع، نگرانی‌هایی جدی درباره شفافیت قرارداد ایجاد کرده است و کمیته هماهنگی اقتصادی از وزارت راه‌آهن خواسته است تا برنامه جامع اجرا و تأمین مالی مجدد را تا مارس ۲۰۲۶ ارائه دهد، در غیر این صورت، امکان توقف یا تجدید نظر در طرح مذکور وجود خواهد داشت.

افق تحول و همگرایی منطقه‌ای

در صورت تحقق کامل بازسازی این پروژه تا سال ۲۰۳۳، خط آهن «ام‌ال-۳» متحول خواهد شد و سرعت قطارها از ۱۵ به ۱۰۰ کیلومتر در ساعت افزایش می‌یابد، ظرفیت تردد قطار از این خط از ۲ به ۲۶ قطار در روز ارتقاء می‌یابد و تردد قطارهای باری از یک یا دو قطار در ماه به هشت قطار در ماه افزایش خواهد یافت. این تحول، صادرات روزانه ۸ میلیون تن کنسانتره مس و طلا از طریق کراچی و گوادر را امکان‌پذیر می‌سازد و موجب ارتقاء جایگاه پاکستان در زنجیره تأمین جهانی مواد معدنی می‌گردد. در سطح منطقه‌ای، وزیر راه آهن پاکستان اعلام کرده که تلاش‌هایی برای راه‌اندازی مجدد سرویس قطار اسلام‌آباد-تهران-استانبول تا دسامبر ۲۰۲۶ در جریان است. با بازسازی راه آهن «ام‌ال-۳»، حلقه مفقوده این کریدور تکمیل خواهد شد و پاکستان از طریق ایران به ترکیه و از آنجا به اروپا متصل می‌شود. علاوه بر آن، توافقاتی با قزاقستان و ازبکستان برای ترانزیت کالا از این مسیر در حال نهایی‌سازی است که این امر می‌تواند منجر به احیای جاده تاریخی ابریشم در مسیر جنوبی شود. یکی دیگر از مؤلفه‌های کلیدی این پروژه، دسترسی به بندر گوادر در دریای عمان و همچنین نزدیکی به بندر چابهار ایران است. با ایجاد اتصال ریلی "نوک‌کندی" به گوادر، مسیر صادراتی مواد معدنی به میزان قابل توجهی کوتاه‌تر از مسیر فعلی به کراچی خواهد شد که می‌تواند به یک مزیت رقابتی برای ترانزیت کالاهای پاکستان و حتی افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی از طریق بنادر جنوبی ایران و

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





برای شنیدن نسخه صوتی
مقاله اسکن کنید.

شاه میوه‌ها در خدمت سیاست خارجی؛ واکاوی دیپلماسی انبه پاکستان نوشته تیم تحریریه



مقدمه

در عرصه روابط بین‌الملل، دیپلماسی عمومی به عنوان مکمل دیپلماسی رسمی، نقشی فزاینده در شکل‌دهی به ادراکات و تقویت پیوندهای فراملی ایفا می‌کند. دولت‌ها در عصر کنونی دریافته‌اند که ابزارهای سخت‌افزاری و قدرت نظامی به تنهایی نمی‌توانند منافع ملی را در بلندمدت تأمین کنند، بلکه ظرفیت‌های نمادین و فرهنگی نیز می‌توانند به عنوان اهرم‌هایی مؤثر در تعاملات بین‌المللی به کار گرفته شوند. در این میان، هدایای دیپلماتیک از دیرباز به عنوان ابزاری برای ایجاد و تداوم روابط اجتماعی میان دولت‌ها به کار رفته‌اند و کارکردی فراتر از مبادله کالا دارند. انبه به عنوان محصولی نمادین و با ارزش فرهنگی عمیق در جنوب آسیا، مورد توجه ویژه سیاست‌گذاران پاکستانی قرار گرفته است تا جایی که اصطلاح «دیپلماسی انبه» در ادبیات سیاسی این کشور رواج یافته و به مجموعه اقداماتی اطلاق می‌شود که در آن از این میوه به عنوان کارت دعوتی شیرین برای ارسال پیام‌های حسن‌نیت، تقویت مناسبات دوجانبه و نمایش ظرفیت‌های اقتصادی کشور استفاده می‌شود.

با وجود جذابیت نمادین این ابتکار، دیپلماسی انبه در سال‌های اخیر با موانع ساختاری و چالش‌های ژئوپلیتیکی متعددی مواجه شده است که کارآمدی آن را تحت تأثیر قرار داده است. افزایش سرسام‌آور هزینه‌های حمل‌ونقل بین

المللی، وابستگی شدید به بازارهای ناپایدار منطقه‌ای، کاهش تقاضا در بازارهای داخلی و خارجی، و فقدان زیرساخت‌های مناسب، همگی باعث شده‌اند تا کارایی این ابتکار در هاله‌ای از ابهام قرارگیرد. این مقاله در پی آن است تا با نگاهی جامع و تحلیلی، ابعاد مختلف دیپلماسی انبه پاکستان را از منظر تاریخی، کارکردی و تحلیلی بررسی کرده و چشم‌انداز آن را در پرتو تحولات منطقه‌ای و ضرورت‌های اقتصادی ترسیم نماید. پرسش اصلی این است که دیپلماسی انبه تا چه حد توانسته است به اهداف خود در ارتقای تصویر بین‌المللی پاکستان و توسعه صادرات این کشور دست یابد و چه مسیرهایی برای کارآمدتر ساختن آن در آینده قابل تصور است؟

بستر تاریخی و چارچوب مفهومی

هدیه دادن انبه، پیشینه‌ای کهن در فرهنگ جنوب آسیا دارد. در دوره گورکانیان، به ویژه در زمان امپراتور اکبر در قرن شانزدهم میلادی، کشت انبه رونق یافت و این میوه به عنوان خراج به دربار تقدیم می‌شد. در شبه‌قاره هند، انبه نه تنها نماد تابستان و میوه‌ای محبوب در میان همه طبقات اجتماعی است، بلکه به عنوان «شاه میوه‌ها» شناخته شده و با فرهنگ و هویت منطقه پیوندی عمیق یافته است. انبه، میوه ملی پاکستان و هند و درخت ملی بنگلادش محسوب می‌شود و این جایگاه نمادین، زمینه‌ساز بهره‌گیری از آن در مناسبات

سیاسی و دیپلماتیک گردیده است.

در دوران معاصر، رهبران سیاسی جنوب آسیا از این سنت برای مقاصد دیپلماتیک بهره گرفته‌اند. به عنوان نمونه، در سال ۲۰۱۵، نخست‌وزیر وقت پاکستان، "نواز شریف"، با ارسال محموله‌هایی از انبه برای رئیس‌جمهور هند، تلاش نمود تا کانال‌های ارتباطی دو کشور به‌رغم تشدید تنش‌های دوجانبه، حفظ گردد. این اقدامات نشان می‌دهد که هدیه انبه، حتی در شرایط سیاسی دشوار، می‌تواند به عنوان ابزاری برای ابراز تمایل به ادامه گفتگو و کاهش تنش‌ها عمل کند. از سوی دیگر، در دهه‌های اخیر دولت‌های مختلف پاکستان به تدریج این سنت فرهنگی را به یک راهبرد نسبتاً منسجم در سیاست خارجی خود تبدیل کرده‌اند و هر ساله با آغاز فصل برداشت، ارسال محموله‌های تشریفاتی از مرغوب‌ترین گونه‌های انبه به کشورهای مختلف را در دستورکار خود قرار می‌دهند. این رویه در طول زمان نهادینه شده و به بخشی از تقویم دیپلماتیک پاکستان تبدیل گردیده است.

در پژوهش‌های دانشگاهی، دیپلماسی انبه به عنوان نمونه‌ای از دیپلماسی عمومی مورد بررسی قرار گرفته است. مطالعات تطبیقی نشان می‌دهد که کشورهای صادرکننده انبه در جنوب آسیا، از جمله بنگلادش، هند و پاکستان، از این میوه به عنوان ابزاری برای افزایش حسن‌نیت و توسعه صادرات بهره می‌برند. در این میان، پاکستان با داشتن راهبردی گسترده‌تر از جمله برگزاری نمایشگاه‌ها و جشنواره‌های بین‌المللی انبه، به عنوان بازیگری شاخص در این عرصه شناخته می‌شود. از دیدگاه نظری، هدایای دیپلماتیک مانند انبه، فراتر از ارزش مادی خود، حامل پیام‌هایی از جنس حسن‌نیت، دوستی و تمایل به همکاری هستند و می‌توانند به تسهیل مذاکرات و کاهش تنش‌های سیاسی کمک کنند. با این حال، ادبیات نظری موجود بر این نکته نیز تأکید دارد که کارایی چنین ابزارهایی به شدت به بستر سیاسی-اقتصادی حاکم بر روابط دوجانبه وابسته است و در غیاب اراده جدی برای گسترش همکاری‌ها، این هدایا بیش از یک حرکت نمادین کارکردی نخواهند داشت.

جایگاه انبه در سیاست خارجی و اقتصاد پاکستان

دولت پاکستان سالانه با آغاز فصل برداشت انبه، کارزار دیپلماسی انبه را با ارسال محموله‌های تشریفاتی از مرغوب‌ترین گونه‌های این میوه، به ویژه سندری و چونسا، به سران کشورهای مختلف به اجرا می‌گذارد. در سال جاری، این ابتکار

با ارسال حدود ۵/۳۴ تن انبه باکیفیت به ۷۶ کشور جهان انجام شده که شامل ۶,۸۹۶ جعبه پنج کیلوگرمی است. محموله‌های اصلی به شرکای استراتژیک و اقتصادی کلیدی نظیر چین، عربستان سعودی، ترکیه و بریتانیا ارسال شده است. این انتخاب هوشمندانه نشان می‌دهد که پاکستان نه تنها به دنبال تقویت روابط با متحدان سنتی خود است، بلکه می‌کوشد از این ابزار برای نفوذ در بازارهای جدید و جلب توجه قدرت‌های اقتصادی بزرگ نیز بهره گیرد.

اهداف اصلی این کارزار را می‌توان در سه سطح ترسیم کرد. نخستین هدف، بهبود تصویر این کشور در محافل بین‌المللی است؛ با ارائه محصولی نمادین و باکیفیت، پاکستان تلاش می‌کند چهره‌ای مهمان‌نواز و صلح‌طلب از خود به نمایش بگذارد و دیدگاه‌های منفی نسبت به این کشور را خنثی نماید. هدف دوم، تقویت روابط دوجانبه با کشورهای دیگر است؛ ارسال انبه که نشان‌دهنده حسن‌نیت این کشور است، درهای گفتگو را گشوده و بستری برای تعاملات اقتصادی و سیاسی فراهم می‌آورد. هدف سوم، گسترش بازارهای صادراتی است؛ نمایش ظرفیت‌های بخش کشاورزی و معرفی گونه‌های مرغوب انبه، به عنوان ابزاری برای جذب سرمایه‌گذاران و بازرگانان بین‌المللی و توسعه صادرات غیرنفتی عمل می‌کند.

برگزاری جشنواره‌های انبه در کشورهای هدف، از دیگر اقدامات دیپلماسی عمومی پاکستان محسوب می‌شود. به عنوان نمونه، سفارت پاکستان در پکن در سال ۲۰۲۵، جشنواره‌ای با عنوان «انبه‌های جاده ابریشم طلایی: گنجینه‌ای شرقی» برگزار کرد که با استقبال گسترده دیپلمات‌ها، فعالان اقتصادی و رسانه‌ها مواجه شد. همچنین، کنسولگری پاکستان در استانبول با برگزاری رویداد «شاه میوه‌ها، انبه پاکستانی»، گامی در جهت معرفی این محصول به بازار ترکیه و ایجاد پیوندهای فرهنگی و تجاری با این کشور برداشت. این رویدادها نشان می‌دهد که دیپلماسی انبه تنها به ارسال هدایای تشریفاتی محدود نمی‌شود، بلکه ابعاد گسترده‌تری از تعاملات فرهنگی و تجاری را نیز در بر می‌گیرد که می‌تواند به تدریج منجر به ایجاد شبکه‌هایی از منافع مشترک گردد.

پاکستان با تولید بیش از ۲۰۰ نوع انبه و صادرات ۱۱۰ میلیون دلار در سال، چهارمین صادرکننده بزرگ انبه در جهان محسوب می‌شود. این محصول نه تنها منبع ارزآوری و اشتغال‌زایی در مناطق روستایی است، بلکه به عنوان یکی از معدود

محصولات پاکستانی با ارزش واقعی در خارج از کشور، دارای اعتبار ویژه‌ای است. دیپلماسی انبه، با بهره‌گیری از این سرمایه نمادین، تلاش می‌کند تا مزیت‌های اقتصادی را با اهداف سیاسی پیوند دهد و از این رهگذر، به ارتقای جایگاه بین‌المللی پاکستان کمک کند. با این حال، تحلیل وضعیت کنونی نشان می‌دهد که دیپلماسی انبه در عمل با چالش‌های عمده‌ای دست‌به‌گریبان است که برخی از آنها ریشه در وابستگی‌های ساختاری اقتصاد پاکستان دارد و برخی دیگر ناشی از تحولات ژئوپلیتیکی منطقه و جهان است.

آسیب‌شناسی موانع

اولین و مهم‌ترین چالش فراروی دیپلماسی و صادرات انبه پاکستان، آسیب‌پذیری ژئوپلیتیکی و اختلال در زنجیره تأمین است. تقریباً ۸۰ درصد صادرات انبه پاکستان به کشورهای حوزه خلیج فارس، ایران و افغانستان انجام می‌شود. تنش‌های نظامی و بسته شدن مرزها در این مناطق، به طور مستقیم بر روند تجارت تأثیر می‌گذارد. به عنوان مثال، بسته شدن مرز افغانستان و ناآرامی‌های اخیر در خاورمیانه، باعث توقف یا کاهش چشمگیر صادرات به این بازارهای حیاتی شده است. این وابستگی شدید به بازارهای منطقه‌ای که ذاتاً ناپایدار هستند، یکی از نقاط ضعف جدی راهبرد صادراتی پاکستان محسوب می‌شود و هرگونه تنش سیاسی یا امنیتی در مجاورت مرزهای این کشور، به سرعت زنجیره صادرات این محصول را مختل می‌کند.

دومین چالش اساسی، افزایش سرسام‌آور هزینه‌های حمل و نقل است. بر اساس گزارش‌های منتشر شده، هزینه حمل یک کانتینر ۲۵ تنی انبه از حدود ۱,۴۰۰ دلار در سال گذشته به ۶,۰۰۰ تا ۷,۰۰۰ دلار در سال جاری افزایش یافته است. این افزایش بی‌سابقه که عمدتاً ناشی از اختلالات ژئوپلیتیکی در دریای سرخ و تنگه هرمز و همچنین افزایش قیمت حامل‌های انرژی است، حاشیه سود صادرکنندگان را به شدت کاهش داده و رقابت‌پذیری انبه پاکستان را در بازارهای جهانی در مقایسه با رقبایی نظیر هند، تایلند و برزیل تضعیف کرده است. در چنین شرایطی، بسیاری از صادرکنندگان کوچک و متوسط عملاً از بازار خارج شده‌اند و این امر به تمرکز صادرات در دست معدودی از بازیگران بزرگ منجر شده است که خود به معنای کاهش تنوع و افزایش ریسک در این صنعت است. **سومین چالش**، کاهش تقاضا در بازارهای داخلی و خارجی است. کارشناسان مربوطه پیش‌بینی می‌کنند که صادرات انبه

پاکستان در سال جاری حداقل ۳۰ درصد کاهش یابد و به حدود ۸۰,۰۰۰ تن برسد. از سوی دیگر، افزایش تورم و کاهش قدرت خرید خانوارها در بازارهای هدف، به ویژه در کشورهای حوزه خلیج فارس که تحت تأثیر نوسانات قیمت نفت قرار دارند، باعث شده تا بازارهای خارجی نیز نتوانند این کاهش صادرات را جبران کنند. به گفته یکی از فعالان صنعت انبه، مردم در پاکستان نیز با افزایش هزینه‌های زندگی مواجه‌اند و بسیاری از خانوارها میان خرید کالاهای اساسی و خرید انبه به عنوان میوه‌ای لوکس، اولی را انتخاب می‌کنند که این امر منجر به کاهش مصرف داخلی و در نتیجه کاهش انگیزه تولیدکنندگان برای سرمایه‌گذاری در بهبود کیفیت و افزایش تولید شده است.

چهارمین چالش ساختاری، ضعف‌های زیرساختی است. بخش کشاورزی پاکستان با چالش‌هایی نظیر تنش‌های گرمایی، تغییرات اقلیمی، کمبود آب و فشار آفات مواجه است که عملکرد محصول را تحت تأثیر قرار می‌دهد. علاوه بر این، نبود زیرساخت‌های کافی برای نگهداری در سردخانه، بسته بندی استاندارد و فرآوری انبه، باعث شده تا قسمت عمده صادرات به صورت فله‌ای و با ارزش افزوده پایین انجام شود. کارشناسان تأکید دارند که پاکستان باید بر توسعه صادرات محصولات فرآوری شده مانند پوره، پالپ، انبه خشک و محصولات بسته‌بندی شده تمرکز کند تا از وابستگی به صادرات خام فاصله بگیرد و در برابر نوسانات قیمت جهانی آسیب‌پذیری کمتری داشته باشد. با این حال، سرمایه‌گذاری در این بخش نیازمند حمایت جدی دولت و ایجاد مشوق‌های مالی مناسب است که تاکنون به میزان کافی محقق نشده است.

چشم‌اندازها و راهبردها

با توجه به چالش‌های موجود، صاحب‌نظران بر این باورند که پاکستان باید رویکرد خود را از دیپلماسی صرفاً تشریفاتی به «دیپلماسی تجاری» تغییر دهد. به عبارت دیگر، ارسال انبه به عنوان هدیه دیپلماتیک، اگر با راهبردهای عملی برای توسعه بازارها، رفع موانع تعرفه‌ای و ارتقای کیفیت همراه نباشد، تأثیری محدود و گذرا خواهد داشت. دیدارهای مقامات بلندپایه، مذاکرات تجاری و توافق‌های دوجانبه باید به گونه‌ای طراحی شوند که منافع اقتصادی پاکستان در حوزه صادرات کشاورزی را تضمین کنند و هدیه انبه صرفاً به عنوان نمادی از این اراده جدی، نه جایگزینی برای آن، به کار گرفته شود. در

نتیجه‌گیری

دیپلماسی انبه پاکستان، نمونه‌ای جالب توجه از تلفیق فرهنگ، اقتصاد و سیاست خارجی است که نشان می‌دهد چگونه یک محصول کشاورزی می‌تواند به عنوان ابزاری مناسب برای دیپلماسی عمومی و ارتقای تصویر کشور در محافل بین‌المللی به کار گرفته شود. در سال‌های اخیر، این ابتکار با ارسال گونه‌های مرغوب انبه به سران کشورهای مختلف، به بخشی از هویت دیپلماتیک پاکستان تبدیل شده و توانسته است تا حدی به اهداف خود در زمینه بهبود تصویر بین‌المللی این کشور و تقویت روابط دوجانبه دست یابد. با این حال، بررسی دقیق وضعیت کنونی نشان می‌دهد که دیپلماسی انبه در عمل با چالش‌های ژئوپلیتیکی، اقتصادی و ساختاری عمده‌ای مواجه است که کارایی آن را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. افزایش هزینه‌های حمل و نقل، وابستگی به بازارهای محدود و ناپایدار، کاهش تقاضا و ضعف زیرساخت‌های صادراتی، همگی عواملی هستند که نشان می‌دهند این دیپلماسی بدون پشتوانه‌ای قوی از راهبردهای تجاری و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، نمی‌تواند به اهداف خود در زمینه توسعه صادرات و بهبود تصویر بین‌المللی پاکستان، به شکل پایدار دست یابد.

چشم‌انداز آینده این ابتکار، مستلزم گذار از رویکرد تشریفاتی به رویکردی راهبردی و تجاری محور است. تنوع بخشی به بازارهای هدف، توسعه صنایع فرآوری، بهبود زنجیره تأمین و بهره‌گیری از دیپلماسی انبه در چارچوب مذاکرات تجاری و سیاسی، می‌تواند به کارآمدی بیشتر این ابزار کمک کند. پاکستان برای آنکه بتواند از «شاه میوه‌ها» به عنوان اهرمی مؤثر در سیاست خارجی بهره گیرد، نیازمند بازتعریف جدی راهبردهای خود و حرکت به سمت دیپلماسی تجاری است که در آن، شیرینی انبه با منافع اقتصادی ملموس و مبادلات تجاری پایدار همراه شود. در نهایت، موفقیت این ابتکار در گرو هماهنگی میان نهادهای دیپلماتیک، بخش کشاورزی، فعالان صنعت صادرات و نهادهای مالی کشور است تا این امر از یک اقدام نمادین به یک راهبرد منسجم برای توسعه اقتصادی و ارتقای جایگاه بین‌المللی پاکستان تبدیل شود.

این چارچوب، دولت پاکستان نیازمند بازتعریف راهبرد خود در قبال شرکای تجاری کلیدی است و باید از انبه به عنوان اهرمی برای گشودن درهای مذاکرات تجاری جدی تر استفاده نماید. دولت پاکستان با همکاری بخش خصوصی، برنامه‌هایی را برای کاهش وابستگی به بازارهای سنتی و ورود به بازارهای جدید از جمله شرق آسیا، آسیای مرکزی و اروپا در دستور کار قرار داده است. در این راستا، اقداماتی نظیر بهبود استانداردها، اخذ گواهی‌های بین‌المللی، توسعه زیرساخت‌های زنجیره سرد و حمایت از صادرات از طریق ارائه یارانه حمل و نقل، در حال پیگیری است. با این حال، کارشناسان تأکید دارند که یک راهبرد جامع صادرات میوه، باید بر تنوع بخشی به بازارهای هدف، سرمایه‌گذاری گسترده در زنجیره سرد، ایجاد سیستم‌های صدور گواهی قابل اعتماد و گسترش صادرات محصولات با ارزش افزوده متمرکز باشد و بدون تحقق این مؤلفه‌ها، هر گونه تلاش برای توسعه صادرات با موانع جدی مواجه خواهد شد.

در عین حال، دیپلماسی انبه همچنان می‌تواند در کاهش تنش‌های سیاسی منطقه‌ای مؤثر باشد. ارسال انبه به کشورهای همسایه در دوره‌های بحران، به عنوان اقدامی نمادین، می‌تواند به بازگشایی کانال‌های دیپلماتیک کمک کند و بستری برای تبادل پیام‌های غیررسمی فراهم آورد. با این حال، اثربخشی این اقدام به فضای کلی روابط سیاسی بستگی دارد و نمی‌توان انتظار داشت که صرفاً با ارسال هدایای تشریفاتی، اختلافات ساختاری حل و فصل شود. در شرایط کنونی که پاکستان خود میانجی‌گر بحران‌های منطقه ای و نقش آفرینی در تحولات افغانستان و خاورمیانه است، بهره‌گیری هوشمندانه از دیپلماسی انبه می‌تواند به عنوان مکملی برای دیپلماسی رسمی، اعتبار این کشور را در عرصه بین‌المللی افزایش دهد و نشان دهد که پاکستان خواهان تعامل سازنده و صلح آمیز با همه کشورهاست.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





براشنیدن نسخه صوتی
مقاله اسکن کنید.

بقای استقراضی و تله حاکمیتی؛ تحلیل ژئواکونومیک بحران اقتصادی پاکستان در ژوئن ۲۰۲۶ نوشته تیم تحریریه



مقدمه

در ژوئن ۲۰۲۶، اقتصاد پاکستان به نقطه عطفی بی‌سابقه رسیده است؛ نقطه‌ای که در آن، دیگر نمی‌توان بحران را صرفاً در قالب شاخص‌های تورمی، کسری بودجه یا نوسانات نرخ ارز توضیح داد. آنچه اکنون در اسلام‌آباد جریان دارد، فرایندی عمیق‌تر از یک بحران مالی متعارف است: اینک پای «حاکمیت اقتصادی» در میان است. در شرایطی که برنامه کمک هفت میلیارد دلاری صندوق بین‌المللی پول به پاکستان در آستانه شکست قرار گرفته و فشارهای مالیاتی، جامعه را به نقطه جوش رسانده، ورود ناگهانی و کم‌سابقه چین با پیشنهادی بحث‌برانگیز برای مدیریت امنیتی بندر گوادر، ماهیت بحران را از سطح «اقتصادی» به سطح «امنیت ملی و حاکمیت سرزمینی» تغییر داده است. این مقاله با تحلیل هم‌زمان متغیرهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، به دنبال پاسخ به این پرسش محوری است که چگونه درماندگی مالی یک دولت می‌تواند به اهرمی برای بازتعریف ژئوپلیتیک منطقه بدل شود؟ استدلال اصلی نوشتار حاضر آن است که دولت پاکستان در ژوئن ۲۰۲۶، نه صرفاً با خطر نکول بدهی‌ها، بلکه با خطر «نکول حاکمیتی» مواجه است؛ وضعیتی که

در آن، استقراض خارجی و تبعیت از دستورالعمل‌های اقتصادی صندوق بین‌المللی پول، به تدریج مرز میان سیاست‌گذاری داخلی و فشارهای خارجی را محو کرده و کشور را در برابر یک انتخاب تراژیک تاریخی قرار داده است: پذیرش قیمومیت اقتصادی چین برای بقای مالی، یا ریسک فروپاشی اقتصادی تمام‌عیار برای حفظ استقلال سیاسی.

ریشه‌های بحران: از چرخه مزمن استقراض تا تله بدهی‌ها
برای درک وضعیت وخیم کنونی، ابتدا باید ساختار آسیب‌پذیر اقتصاد پاکستان را که زمینه‌ساز بحران امروز شده است، مورد واکاوی قرار داد. اقتصاد پاکستان دهه‌هاست که در یک چرخه معیوب گرفتار شده است: کسری تجاری مزمن، کاهش شدید ذخایر ارزی، مراجعه اضطراری به صندوق بین‌المللی پول جهت دریافت وام، اجرای نیم‌بند اصلاحات، خروج از برنامه و بازگشت دوباره به نقطه اول. این چرخه که از دهه ۱۹۹۰ تاکنون بیست و سومین برنامه نجات مالی این کشور با همکاری صندوق بین‌المللی پول را رقم زده، نشان‌دهنده یک بیماری ساختاری در اقتصاد پاکستان است. در قلب این آسیب‌پذیری، دو مشکل بنیادین قرار دارد: نخست، الگوی رشد اقتصادی متکی بر واردات که

مشروط صندوق بین‌المللی پول، اعتراضات گسترده اجتماعی، و پیشنهاد غیرمنتظره چین که معادلات را به هم ریخته است.

محور نخست این سه‌گانه، فروپاشی تدریجی برنامه صندوق است. در ژوئن ۲۰۲۶، دولت شریف خود را در موقعیتی متناقض می‌بیند. از یک سو، سررسید اقساط سنگین بدهی‌های خارجی بدون تأیید دور بعدی وام از سوی هیئت مدیره صندوق، ذخایر ارزی بانک مرکزی (که اکنون کمتر از یک ماه واردات را تأمین می‌کند) را به سرعت تحلیل برده است. از سوی دیگر، شروط جدید صندوق برای آزادسازی وام بعدی، یعنی افزایش ۴۵ درصدی مالیات بر درآمد حقوق‌بگیران و اجرای کامل تعرفه‌گذاری پلکانی انرژی که عملاً به معنای حذف کامل هرگونه یارانه است، جامعه‌ای را هدف قرار داده که دیگر کشتش پذیرش ریاضت بیشتر را ندارد. دولت اینک میان دو نیروی متعارض گرفتار شده است: نکول فوری بدهی‌ها در صورت نافرمانی از شروط صندوق بین‌المللی پول، و وقوع اعتراضات خیابانی گسترده در صورت اجرای کامل دستورات آن.

محور دوم، گسترش نارضایتی‌های اجتماعی است. اعتصاب اتحادیه‌های تجار و بازرگانان در دو قطب اقتصادی کشور، یعنی کراچی و لاهور، که از اوایل ژوئن آغاز شده، دیگر یک اعتراض صنفی صرف نیست و در حال تبدیل شدن به یک جنبش سیاسی علیه کلیت سیاست‌های اقتصادی دولت است. نکته قابل تأمل این است که این اعتراضات، به دلیل ماهیت فراطبقاتی بحران (از کارگران کارخانه‌ها تا صاحبان کسب‌وکارهای متوسط)، پتانسیل ایجاد یک ائتلاف اجتماعی گسترده علیه دولت را دارد. در فضای ملتهب سیاسی پس از جنجال پرونده عمران خان، این نارضایتی اقتصادی می‌تواند به مثابه بنزین بر آتش اعتراضات سیاسی عمل کند و نظم اجتماعی موجود را به کلی مختل سازد.

اما آنچه وضعیت را از یک بحران کلاسیک فراتر می‌برد، محور سوم است: ورود ناگهانی چین به صحنه با پیشنهادی غیرمنتظره که وضعیت را پیچیده‌تر نموده است. سفر اعلام نشده معاون نخست‌وزیر چین به اسلام‌آباد در ۱۶ ژوئن ۲۰۲۶، پیامی روشن با خود داشت: پکن حاضر به بازپرداخت

سهم اندک صادرات آن هرگز نتوانسته هزینه واردات انرژی و کالاهای اساسی را پوشش دهد و دوم، ساختار سیاسی رانتی که در آن نخبگان حاکم، به دلیل برخورداری از معافیت‌های مالیاتی گسترده و مالکیت بخش‌های کلیدی اقتصاد، هیچ انگیزه‌ای برای گسترش پایه مالیاتی و اصلاح نظام توزیع ثروت ندارند.

جدیدترین دور مذاکرات نجات اقتصادی با صندوق بین‌المللی پول که در سپتامبر ۲۰۲۵ کلید خورد، بر دو رکن اصلی استوار بود: "چشم‌انداز و سوسه‌انگیز واپسین برنامه در تاریخ پاکستان" از یک سو، و التزام سیاسی دولت به انجام اصلاحاتی بنیادین که دهه‌ها به تعویق افتاده بود، از سوی دیگر. افزایش قیمت حامل‌های انرژی، حذف یارانه‌های پنهان، و شناورسازی نرخ ارز، محورهای اصلی این برنامه بودند.

با این حال، آنچه در ماه‌های اخیر رخ داد، شکاف عمیق میان «این تعهدات» و «واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی» را آشکار ساخت. برنامه خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی زیان‌ده، با مقاومت اتحادیه‌های قدرتمند کارگری و نگرانی‌های امنیتی ارتش متوقف شد. افزایش مالیات‌ها، به جای آنکه گشایشی در منابع دولت ایجاد کند، موجب فرار سرمایه‌ها، تعطیلی بنگاه‌های کوچک و متوسط، و گسترش اقتصاد غیررسمی شد. در نتیجه، دولت برای عمل به شروط صندوق، مجبور به تشدید فشار بر کارمندان دولتی و اقشار آسیب‌پذیر شد؛ اقدامی که در ژوئن ۲۰۲۶ منجر به اعتصابات گسترده در کراچی و لاهور شد. این پیشینه نشان می‌دهد که بحران کنونی، انفجار نهایی یک بمب ساعتی است که سال‌ها با سیاست‌های کوتاه‌بینانه و فساد سیستماتیک تغذیه شده و اکنون در بدترین زمان ممکن، یعنی هم‌زمان با یک بحران عمیق سیاسی داخلی، منفجر شده است.

تحلیل وضعیت کنونی: فشردگی سه‌سویه

وضعیت کنونی اقتصاد پاکستان در ژوئن ۲۰۲۶ را می‌توان به مثابه اقتصاد شکننده‌ای دانست که در آن، سه نیروی مستقل اما به هم پیوسته، دولت را از درون و بیرون تحت فشار قرار داده‌اند. این سه نیرو عبارتند از: فشارهای

الگوهای مشابهی از حفاظت از پروژه‌های خود توسط شرکت های امنیتی خصوصی را اجرا کرده است.

با این حال، بعد ژئوپلیتیک و سیاسی این پیشنهاد برای پاکستان بسیار پیچیده تر است. پذیرش این شرط، به منزله اعتراف رسمی دولت پاکستان به ناتوانی در اعمال حاکمیت مؤثر بر بخشی از قلمرو خود و دعوت از یک قدرت خارجی برای پر کردن این خلأ است. این اقدام، ضمن ایجاد یک بدعت خطرناک، می تواند منجر به افزایش خشم ملی گرایان بلوچ، نگرانی های امنیتی هند و ایران، و همچنین ایجاد تنش در روابط با متحدان سنتی غربی و عربی شود که همواره نسبت به نفوذ فزاینده نظامی چین در منطقه بدبین بوده اند.

دولت شریف در برابر این پیشنهاد، در یک «تله ژئواکونومیک» گرفتار شده است. رد این پیشنهاد، تقریباً به معنای از دست دادن آخرین برگ برنده برای مذاکره با صندوق بین المللی پول یا دریافت کمک فوری از چین است و می تواند منجر به فروپاشی اقتصادی سریع پاکستان شود. پذیرش آن نیز اگرچه به طور موقت موجب کاهش فشارهای اقتصادی می گردد، اما حاکمیت ملی را بیش از پیش خدشه دار می سازد و می تواند موجب خشم و نارضایتی گسترده گروه های مختلف در داخل کشور گردد. این دوگانه تراژیک، نماد کامل ورشکستگی پاکستان در عرصه های اقتصادی و سیاسی است.

چالش ها و موانع: از تورم افسارگسیخته تا حاکمیت وابسته

فرا تر از بحران فوری بدهی ها و موضوع گواذر، اقتصاد پاکستان در ماه های آتی با مجموعه ای از چالش های به هم پیوسته روبرو خواهد بود که چشم انداز ثبات اقتصادی-سیاسی در این کشور را به شدت تیره و تاریک می سازد. مهم ترین این چالش ها عبارتند از:

نخست، تورم افسارگسیخته که پیش بینی می شود در صورت عدم کنترل، تا پایان تابستان از مرز ۵۰ درصد عبور کند. این تورم، که ریشه در افزایش قیمت جهانی حامل های انرژی، کاهش ارزش روپیه و مالیات های جدید دارد، به سرعت در حال فرسایش قدرت خرید طبقه متوسط و فقیر است و می

فوری وام دومیلیارد دلاری یا ارائه کمک بلاعوض نیست، اما در عوض، آماده است با یک پیشنهاد استراتژیک، گره اقتصادی را باز کند. این پیشنهاد، واگذاری «مدیریت امنیتی» بندر گواذر به یک شرکت امنیتی چینی است. این لحظه، به مثابه یک نقطه عطف است؛ جایی که اقتصاد و امنیت ملی در هم می آمیزند و پاکستان را در برابر یک دوراهی تاریخی قرار می دهند.

چین؛ قیم اقتصادی یا شریک استراتژیک اجتناب ناپذیر؟

پیشنهاد چین برای مدیریت امنیتی بندر گواذر را نمی توان صرفاً در چارچوب روابط دو کشور تحلیل کرد. برای درک عمق این پیشنهاد، باید آن را در بستر استراتژی کلان «ابتکار کمربند و جاده» و نگرانی های فزاینده امنیتی پکن در منطقه مورد بررسی قرار داد. بندر گواذر، به عنوان نقطه اتصال "کریدور اقتصادی چین-پاکستان" به آب های آزاد اقیانوس هند، نه یک پروژه اقتصادی معمولی، بلکه مهم ترین گره ژئواستراتژیک این طرح عظیم است. با این حال، از دیدگاه چین، این گره حیاتی در سال های اخیر با سه تهدید مواجه بوده است: نخست، حملات پراکنده شبه نظامیان بلوچ به پروژه های سرمایه گذاری چین و تأسیسات بندری که تلفات انسانی و خسارات مالی گسترده ای را به بار آورده؛ دوم، ناکارآمدی و فساد در مدیریت این بندر که باعث کندی توسعه آن شده و سوم، بی ثباتی سیاسی فزاینده در پاکستان که هرگونه برنامه ریزی بلندمدت را غیرممکن ساخته است.

در این زمینه، پیشنهاد چین مبنی بر واگذاری مدیریت امنیتی بندر به یک شرکت امنیتی چینی، یک «جهش پارادایمی» در مناسبات دو کشور است. این پیشنهاد، از مرزهای سنتی سرمایه گذاری اقتصادی فرا تر رفته و به معنای «حضور امنیتی مستقیم» یک قدرت خارجی در خاک پاکستان می باشد. تحلیل این پیشنهاد، دو بعد متفاوت را آشکار می کند. از منظر تجاری و عملیاتی، این پیشنهاد برای پکن کاملاً منطقی است: حفاظت از سرمایه گذاری های عظیم در شرایطی که دولت میزبان توانایی تأمین امنیت را ندارد، یک ضرورت اقتصادی محسوب می شود. چین پیشتر نیز در برخی کشورهای آفریقایی،

از دست می‌دهد. این امر به نکول قریب‌الوقوع بدهی‌های خارجی، سقوط کامل ارزش پول ملی، و ابرتورم منجر خواهد شد. در این شرایط، فروپاشی اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی را تشدید کرده و ممکن است کشور را به سوی خشونت‌های داخلی و حتی تجزیه سوق دهد. مشخصه این سناریو، وقوع هم‌زمان بحران‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی بدون وجود یک قدرت مرکزی برای مدیریت آن‌ها خواهد بود.

سناریوی دوم، «قیمومیت چین و بقای حداقلی» است. این سناریو، محتمل‌ترین سناریو در صورت تداوم روند کنونی است. بر این اساس، دولت پاکستان، تحت فشارهای سنگین اقتصادی، به تدریج، بخش‌هایی از حاکمیت اقتصادی و امنیتی خود را در ازای دریافت کمک‌های مالی و تضمین سرمایه‌گذاری، به چین واگذار می‌کند. این روند با پذیرش مدیریت امنیتی بندر گوادر آغاز شده و ممکن است به واگذاری مدیریت سایر پروژه‌های کلیدی و حتی دادن امتیازات ویژه حقوقی و امنیتی به اتباع و شرکت‌های چینی منجر شود. در این سناریو، دولت پاکستان از فروپاشی فوری نجات می‌یابد، اما به یک «دولت وابسته» با حاکمیت مشروط تبدیل خواهد شد. این مسیر، اگرچه در کوتاه‌مدت از هرج و مرج جلوگیری می‌کند، اما در بلندمدت، استقلال سیاسی کشور را به شدت تضعیف خواهد کرد.

سناریوی سوم که احتمال وقوع آن کم است، «اصلاحات اقتدارگرایانه و خوداتکایی اجباری» است. در این مسیر، یک دولت قدرتمند با پشتوانه کامل ارتش، فارغ از فشارهای سیاسی-اجتماعی و با اعلام وضعیت اضطراری اقتصادی، برنامه ریاضت اقتصادی شدید را اجرا کرده، به شکلی جدی با فساد و فرار مالیاتی نخبگان مبارزه می‌کند و منابع ملی را به سوی تولید و صادرات هدایت می‌نماید. این سناریو نیازمند عزم سیاسی بی‌سابقه، انسجام نخبگان حاکم، و سرکوب شدید مخالفان است و با توجه به شکاف‌های کنونی در درون ساختار قدرت پاکستان، احتمال تحقق آن در کوتاه‌مدت بسیار اندک است.

محتمل‌ترین چشم‌انداز، تلفیقی از سناریوهای اول و دوم است: حرکت تدریجی به سمت «قیمومیت چین» همراه با جرقه‌های مکرر «فروپاشی نرم» که به صورت امواج متناوب تورم، اعتراضات خیابانی، و نکول فنی ظاهر خواهد شد.

تواند به ناآرامی‌های اجتماعی گسترده‌تری منجر شود. دوم، بحران انرژی قریب‌الوقوع در فصل گرماست که با توجه به کمبود منابع مالی برای واردات نفت و گاز، خاموشی‌های طولانی‌مدت را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد و به تعطیلی صنایع و افزایش بیکاری دامن خواهد زد. سوم، پدیده فرار مغزها و سرمایه‌ها است که با توجه به فضای ناامنی اقتصادی و سیاسی، شدت گرفته و نیروی کار ماهر و کارآفرینان را به ترک کشور واداشته است.

اما چالش اساسی‌تر، موردی است که می‌توان از آن با عنوان «حاکمیت وابسته» یاد کرد. در این وضعیت، دولت پاکستان به دلیل وابستگی مفرط به وام‌های خارجی، عملاً توانایی اتخاذ تصمیمات مستقل در حوزه سیاست‌های پولی، مالی، تجاری و حتی امنیتی را از دست داده است. هر تصمیم کلان اقتصادی، ابتدا باید از فیلتر شروط "صندوق بین‌المللی پول" عبور کند و هرگونه کمک اضطراری، با پیش‌شرط‌های سیاسی و امنیتی از سوی وام‌دهندگان همراه است. این پدیده، حاکمیت ملی را از یک مفهوم مطلق به یک مفهوم «درجه‌بندی شده» و قابل چانه زنی تنزل می‌دهد. برای نمونه، بحث واگذاری امنیت گوادر، دیگر یک انتخاب آزادانه نیست، بلکه نتیجه مستقیم این حاکمیت شرطی شده است که در آن، دولت برای بقای مالی خود، ناچار به معامله بر سر امنیت و استقلال خویش است. این چالش، پیامدهای بلندمدتی برای جایگاه پاکستان در نظام بین‌الملل و روابط آن با قدرت‌های بزرگ خواهد داشت و این کشور را به یک «دولت تحت‌الحمایه اقتصادی» تبدیل می‌کند.

چشم‌انداز آینده: سناریوهای ژئواکونومیک پیش روی پاکستان

با در نظر گرفتن متغیرهای ذکر شده، می‌توان سه سناریوی محتمل را برای آینده ژئواکونومیک پاکستان ترسیم کرد. این سناریوها طیفی از فروپاشی آنارشیک تا بازسازی اقتدارگرایانه را در بر می‌گیرند.

سناریوی اول، «فروپاشی نرم و نکول سازمان‌یافته» است. در این سناریو، دولت شریف به دلیل ناتوانی در اجرای شروط "صندوق بین‌المللی پول" و عدم پذیرش پیشنهاد چین، به تدریج کنترل خود بر متغیرهای کلان اقتصادی را

نتیجه‌گیری

بحران اقتصادی پاکستان در ژوئن ۲۰۲۶، نه تنها یک زنگ خطر برای پاکستان، بلکه برای تمام اقتصادهای در حال توسعه‌ای است که در تله بدهی‌ها گرفتار شده‌اند. آنچه در اسلام‌آباد رخ می‌دهد، تصویری هولناک از آینده‌ای است که در آن، حاکمیت ملی قربانی بقای اقتصادی می‌شود. تحلیل نهایی این نوشتار آن است که بحران کنونی پاکستان، ریشه در یک «شکست نهادی سه‌گانه» دارد: شکست دولت در مدیریت اقتصاد، شکست نخبگان در انجام اصلاحات عادلانه، و ناتوانی شرکای بین‌المللی در ارائه راه‌حل‌های پایدار و غیرمداخله‌جویانه. برنامه‌های نجات صندوق بین‌المللی پول، اگرچه به طور موقت از نکول بدهی‌ها جلوگیری می‌کند، اما با تحمیل ریاضت بر اقشار آسیب‌پذیر و نادیده گرفتن فساد نخبگان، عملاً به جای درمان بیماری، علائم آن را سرکوب می‌کند. در این میان، قدرت‌های بزرگ مانند چین نیز بحران را نه به عنوان یک فاجعه انسانی، بلکه به عنوان یک فرصت ژئواستراتژیک برای پیشبرد نفوذ خود می‌بینند. پیشنهاد چین برای مدیریت امنیتی گواور، نماد این واقعیت تلخ است: کشوری که توانایی اداره خود را از دست بدهد، ناگزیر به صحنه رقابت و چانه‌زنی قدرت‌های خارجی تبدیل خواهد شد. آینده پاکستان، چه از مسیر فروپاشی، چه از مسیر قیمومیت و چه از مسیر دشوار اصلاح، درس‌های تلخی برای جهان در باب رابطه میان اقتصاد، حاکمیت و امنیت ملی در قرن بیست و یکم خواهد داشت. اینک پرسش نهایی نه درباره فروپاشی اقتصاد پاکستان، بلکه درباره اینست که بهای نجات آن را چه کسی و به چه قیمتی خواهد پرداخت؟

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





براشنیدن نسخه صوتی
مقاله اسکن کنید.

تحلیلی بر وام ۷۰۰ میلیون دلاری بانک توسعه آسیا به پاکستان: گذار به نظام بیمه‌ای نوین نوشته تیم تحریریه



مقدمه

در تاریخ ۱۸ ژوئن ۲۰۲۶، بانک توسعه آسیا یک وام سیاستی به مبلغ ۷۰۰ میلیون دلار را برای حمایت از اصلاحات ساختاری در صنعت بیمه پاکستان، تصویب نمود. این برنامه که تحت عنوان "برنامه تحول بیمه" تعریف شده است، نه صرفاً یک بسته مالی متعارف، بلکه تلاشی راهبردی برای بازآفرینی نظام بیمه این کشور از یک چارچوب مبتنی بر قوانین سنتی به سیستمی نوین، ریسک‌محور و بازارگرا محسوب می‌شود. اهمیت این اقدام از آن روست که نظام مالی پاکستان به شدت تحت سلطه بانک‌ها قرار داشته و نقش صنعت بیمه در تولید ناخالص داخلی این کشور به رقم ناچیز ۰.۷ درصد تنزل یافته است. این عقب‌ماندگی ساختاری، خانوارها، کشاورزان و کسب‌وکارها را در برابر شوک‌های محیطی، اقتصادی و درمانی به شدت آسیب‌پذیر ساخته است. باید توجه داشت که وام اخیر با وام ۶۳۰ میلیون دلاری که بانک توسعه آسیا در بازه زمانی ژوئیه تا ژانویه سال ۲۰۲۵ به پاکستان پرداخت کرد، تفاوت ماهوی دارد. آن وام مربوط به کمک مالی برای تکمیل پروژه‌های عمرانی زیربنایی بود، در حالی که وام جدید ۷۰۰ میلیون دلاری، یک بسته اختصاصی برای اصلاحات ساختاری در صنعت بیمه می‌باشد. این تمایز نشان‌دهنده تغییر رویکرد بانک توسعه آسیا از تأمین مالی صرف به حمایت از تحول

نهادهای و نهادسازی در اقتصاد پاکستان است. در واقع، این وام را باید در چارچوب برنامه‌های کلان‌تر کاهش فقر و افزایش تاب‌آوری اقتصادی در برابر تغییرات اقلیمی مورد ارزیابی قرار داد، چرا که پاکستان به عنوان یکی از ده کشور آسیب‌پذیر جهان در برابر بلایای طبیعی شناخته می‌شود و سیلاب‌های ویرانگر سال ۲۰۲۲ که یک سوم خاک این کشور را زیر آب برد، ضرورت ایجاد سپرده‌های مالی مؤثر را بیش از پیش آشکار ساخت. مقاله حاضر در تلاش است با رویکردی تحلیلی، ابعاد مختلف این وام، پیشینه اقدامات مشابه، وضعیت کنونی صنعت بیمه در پاکستان، چالش‌های پیش‌رو و چشم‌انداز آن را با زبانی علمی و مستند مورد واکاوی قرار دهد.

تاریخچه همکاری‌های پاکستان و بانک توسعه آسیا

پاکستان به عنوان یکی از اقتصادهای در حال توسعه جنوب آسیا، همواره با چالش‌های ساختاری متعددی در نظام مالی خود مواجه بوده است. سابقه همکاری این کشور با بانک توسعه آسیا به دهه‌ها پیش بازمی‌گردد و این نهاد بین‌المللی همواره نقشی کلیدی در تأمین مالی پروژه‌های زیربنایی، مدیریت بلایای طبیعی و اصلاح نظام مالی پاکستان ایفا کرده است. در سال ۲۰۲۵ میلادی، تعهدات جدید بانک توسعه آسیا به پاکستان به رقم ۳.۶۷۲ میلیارد دلار رسید که نسبت به سال پیش از آن ۲۲ درصد افزایش را نشان می‌دهد. این ارقام حاکی

بخش نتوانسته نقش مؤثری در جذب سرمایه‌های راکد و مدیریت ریسک ایفا کند. برای مقایسه، این رقم در کشور هند حدود ۴۰۲ درصد و در کشورهای توسعه‌یافته آسیایی نظیر ژاپن و کره جنوبی به ترتیب ۹ و ۱۱ درصد است. این شکاف عمیق پوشش بیمه‌ای، به این معناست که بخش بزرگی از جمعیت، به ویژه کشاورزان و خانوارهای کم‌درآمد، هیچ گونه سپر دفاعی در برابر بلایای طبیعی، خشکسالی، سیلاب یا بحران‌های اقتصادی و سلامت ندارند. آمارها حاکی از آن است که کمتر از ۵ درصد از جمعیت روستایی پاکستان فاقد هرگونه پوشش بیمه‌ای هستند و این رقم در میان زنان به مراتب کمتر است.

وام اخیر بانک توسعه آسیا در پاسخ به این معضل ساختاری طراحی شده است. بر اساس بیانیه این نهاد، این برنامه نه تنها به دنبال افزایش ضریب پوشش بیمه‌ای در کل کشور است، بلکه می‌کوشد با استفاده از فناوری‌های نوین، ساختار سنتی صنعت بیمه این کشور را متحول کند. از جمله راهبردهای محوری این برنامه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- توسعه بیمه‌های فراگیر و واکنش‌پذیر به شوک: این رویکرد به طور خاص برای کشاورزان، زنان و خانوارهای آسیب‌پذیر طراحی شده است تا در مواقع بروز سیل، زلزله یا خشکسالی، جبران خسارت با سرعت بیشتری انجام شود. در این مدل، به جای فرآیندهای سنتی و زمان‌بر ارزیابی خسارت، پرداخت‌ها بر اساس شاخص‌های عینی و قابل اندازه‌گیری مانند میزان بارندگی یا دمای هوا صورت می‌گیرد که می‌تواند در عرض چند روز پس از وقوع حادثه، وجه نقد را به دست زیان‌دیدگان برساند.

- استفاده از فناوری‌های نوین: برنامه مذکور بر بهره‌گیری از سامانه‌های توزیع دیجیتال، ارزیابی ریسک مبتنی بر داده‌های ماهواره‌ای، و بیمه‌های پارامتریک که خسارت را بر اساس پارامترهای از پیش تعیین‌شده مانند میزان بارندگی یا شدت زلزله پرداخت می‌کنند، تأکید دارد. استفاده از اپلیکیشن‌های قابل نصب بر روی تلفن همراه و کیف پول‌های دیجیتال برای فروش بیمه‌نامه و پرداخت خسارت، از دیگر محورهای این برنامه است که با توجه به نفوذ ۸۰ درصدی تلفن همراه در پاکستان، می‌تواند دسترسی شهروندان به نظام بیمه را به نحو چشمگیری افزایش دهد.

- تمرکز بر عدالت جنسیتی: یکی از ابعاد بدیع این برنامه، طراحی محصولات بیمه‌ای متناسب با نیازهای زنان و دختران

از عمق وابستگی متقابل و استراتژیک میان دو طرف است و نشان می‌دهد که پاکستان به عنوان یکی از مهم‌ترین گیرندگان کمک‌های توسعه‌ای در منطقه جنوب آسیا، جایگاه ویژه‌ای در سبد کمک‌های بانک توسعه آسیا دارد.

اما وام اخیر در زمره وام‌های سیاستی است که با هدف حمایت از اصلاحات ساختاری در بخش‌های مشخصی از اقتصاد کشور گیرنده تعریف می‌شود. این نوع وام‌ها با وام‌های پروژه‌ای که صرفاً برای اجرای طرح‌های عمرانی تخصیص می‌یابند، تفاوت ماهوی دارند؛ چرا که موفقیت آنها در گرو اجرای تعهدات اصلاحی از سوی دولت دریافت‌کننده است. در گذشته نیز پاکستان وام‌های مشابهی از این نهاد دریافت کرده بود که از جمله می‌توان به وام ۵۴۰ میلیون دلاری برای اصلاح شرکت‌های دولتی و مقاوم‌سازی خطوط ساحلی اشاره کرد. این وام در سال ۲۰۲۳ به منظور کاهش بار مالی دولت از طریق خصوصی‌سازی شرکت‌های زیان‌ده دولتی و همچنین افزایش مقاومت زیرساخت‌های ساحلی در برابر طوفان‌های دریایی تصویب شد که با موفقیت نسبی همراه بود و زمینه‌ساز اعتماد بیشتر بانک توسعه آسیا به ظرفیت‌های اصلاحی دولت پاکستان گردید.

با این حال، تمرکز این وام جدید بر نظام بیمه، نشان از تغییری جدی در اولویت‌بندی نیازهای ساختاری پاکستان از سوی بانک توسعه آسیا دارد و بیانگر آن است که نبود پوشش بیمه‌ای کافی یک "شکاف امنیتی" حیاتی برای اقتصاد کلان این کشور محسوب می‌گردد. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که پاکستان در چند دهه اخیر حداقل پنج بار با سیلاب‌های عظیم و سه بار با زلزله‌های ویرانگر مواجه شده است که در هر مورد، دولت ناچار به استقراض سنگین برای جبران خسارت‌ها شده و این امر منجر به افزایش بدهی‌ها و تشدید کسری بودجه شده است. از این منظر، وام جدید را باید پاسخی به یک نیاز تاریخی و ساختاری دانست که ریشه در دهه‌ها بی‌توجهی به توسعه صنعت بیمه در این کشور دارد.

وضعیت کنونی صنعت بیمه پاکستان

با توجه به شاخص‌های اقتصادی منتشر شده، می‌توان صنعت بیمه پاکستان را به عنوان یکی از عقب‌مانده‌ترین بخش‌های مالی این کشور توصیف کرد. سهم ۰.۷ درصدی صنعت بیمه در تولید ناخالص داخلی، در حالی که نظام مالی این کشور به شدت بانک‌محور است، نشان می‌دهد که این

بر قوانین سنتی به نظام ریسک محور، نیازمند بازنگری اساسی در قوانین بیمه، مقررات نظارتی و استانداردهای حسابداری است. سازمان ناظر بیمه پاکستان برای انجام این تحول نیازمند داشتن توانمندی فنی و نیروی انسانی متخصص است که در حال حاضر دارای کمبودهایی جدی در این زمینه است. همچنین، نظام قضایی پاکستان که حل و فصل اختلافات بیمه‌ای را به کندی انجام می‌دهد، می‌تواند مانع مهمی در مسیر افزایش اعتماد عمومی به صنعت بیمه باشد. بدون اصلاح نظام داور و تسریع رسیدگی به دعاوی بیمه‌ای، ممکن است مشتریان بالقوه از خرید بیمه‌نامه خودداری کنند.

- مقاومت ذی‌نفعان سنتی: شرکت‌های بیمه موجود که به نظام بیمه‌ای سنتی و قوانین آن عادت دارند، ممکن است در برابر اصلاحات ساختاری که شفافیت و رقابت را افزایش می‌دهد، مقاومت کنند. این مقاومت می‌تواند به کندی روند اجرا یا تضعیف کارآمدی قوانین جدید منجر شود؛ به ویژه شرکت‌های بیمه دولتی که سال‌ها از حمایت‌های دولتی برخوردار بوده‌اند، ممکن است ورود رقبا، خصوصی و الزام به رعایت استانداردهای جدید را تهدیدی برای منافع خود تلقی کنند. تجربه اصلاحات مشابه در سایر کشورهای جنوب آسیا نشان داده است که مدیریت این امر، نیازمند مذاکره، شفاف‌سازی مزایای اصلاحات، و در مواردی اعمال فشار از طریق مکانیسم‌های وام‌دهی مشروط است.
- سطح پایین سواد مالی و اعتماد عمومی: در جامعه پاکستان، آگاهی عمومی نسبت به مزایای بیمه بسیار پایین است و بسیاری از افراد، به ویژه در مناطق روستایی، به بیمه به عنوان یک هزینه غیرضروری یا حتی یک کلاهبرداری می‌نگرند. تغییر این نگرش نیازمند سرمایه‌گذاری گسترده در آموزش عمومی و فرهنگ‌سازی است. این امر نه تنها زمان‌بر است، بلکه نیازمند همکاری نهادهای آموزشی، رسانه‌های جمعی و رهبران محلی و مذهبی نیز می‌باشد که هماهنگی میان آنها بسیار دشوار است. همچنین، تجربه تلخ برخی از بیمه‌گذاران در گذشته که موفق به دریافت خسارت خود نشده‌اند، اعتماد عمومی به صنعت بیمه را به شدت کاهش داده است و بازسازی این اعتماد سال‌ها زمان خواهد برد.
- نوسانات اقتصادی و تورم افسارگسیخته: اقتصاد پاکستان در سال‌های اخیر با تورم بالا و کاهش ارزش پول ملی مواجه بوده است که می‌تواند توانایی خانوارها برای پرداخت حق بیمه را کاهش دهد و جذابیت سرمایه‌گذاری در بازار بیمه را برای

و استفاده از داده‌های تفکیک‌شده جنسیتی برای شناسایی نیازهای این گروه است. در پاکستان، زنان نسبت به مردان دسترسی کمتری به خدمات مالی دارند و این برنامه با ارائه بیمه‌نامه‌های خرد با اقساط پایین و امکان خرید از طریق تلفن همراه، به دنبال کاهش شکاف‌های جنسیتی است.

- اصلاح چارچوب نظارتی و قانونی: این برنامه شامل بازنگری در قوانین بیمه، استانداردهای حسابداری، مقررات حاکم بر شرکت‌های بیمه و نظام نظارت بر آنها می‌شود. هدف از این اصلاحات، افزایش شفافیت، تقویت انضباط مالی، و ایجاد فضای رقابتی برای ورود بازیگران جدید به بازار بیمه است.
- توسعه بیمه‌های عمر و صندوق‌های بازنشستگی خصوصی: یکی دیگر از اهداف کلیدی این برنامه، تجهیز پس اندازهای بلندمدت از طریق توسعه بیمه‌های عمر و صندوق‌های بازنشستگی خصوصی است. این منابع می‌توانند به عنوان سرمایه‌های صبور، به تأمین مالی پروژه‌های زیربنایی و توسعه بازار اوراق قرضه بلندمدت در پاکستان کمک کنند و وابستگی اقتصاد به بانک‌ها را کاهش دهند.

علاوه بر موارد فوق، این وام به توسعه بازار سرمایه و صندوق‌های بازنشستگی خصوصی نیز کمک خواهد کرد تا با تجهیز پس اندازهای بلندمدت، زیرساخت‌های مالی برای تأمین مالی طرح‌های عمرانی فراهم گردد. این رویکرد یکپارچه نشان می‌دهد که بانک توسعه آسیا به دنبال پیوند اصلاحات بیمه‌ای با توسعه کلان اقتصادی است و صرفاً به دنبال افزایش تعداد بیمه‌نامه‌ها نیست. این نگرش سیستمی، نقطه قوت اصلی برنامه محسوب می‌شود و آن را از پروژه‌های جزئی و تک‌بعدی متمایز می‌سازد.

همچنین باید به نقش دولت پاکستان در اجرای این برنامه اشاره کرد. دولت متعهد شده است که هماهنگی میان نهادهای نظارتی مختلف از جمله سازمان ناظر بیمه، بانک مرکزی، و وزارت دارایی را بهبود بخشد و بسترهای قانونی لازم برای اجرای اصلاحات را فراهم آورد. این تعهد سیاسی، شرط اساسی برای تخصیص وام و پرداخت اقساط آن است.

موانع اجرای برنامه تحول صنعت بیمه پاکستان

اجرای برنامه تحول در صنعت بیمه در پاکستان با موانع و چالش‌های جدی مواجه است که می‌تواند تحقق اهداف بلندپروازانه آن را با مخاطره مواجه سازد. مهم‌ترین این چالش‌ها عبارتند از:

- ضعف زیرساخت‌های قانونی و نظارتی: گذار از نظام مبتنی

سنگین روی آورد و این امر به ثبات کلان اقتصادی کمک خواهد کرد. برآوردها نشان می‌دهد که اگر ضریب پوشش بیمه ای در تولید ناخالص داخلی پاکستان به ۲ درصد برسد، دولت می‌تواند در هر سال به طور متوسط حدود ۱.۵ میلیارد دلار از هزینه‌های اضطراری خود بکاهد که این رقم معادل ۰.۴ درصد از تولید ناخالص داخلی است. این صرفه‌جویی می‌تواند به بخش‌های دیگر مانند آموزش و بهداشت اختصاص یابد.

- جذب سرمایه‌گذاری بلندمدت: با توسعه بیمه‌های عمر و صندوق‌های بازنشستگی خصوصی، منابع مالی بلندمدت و به اصطلاح "سرمایه‌های صبور" برای تأمین مالی پروژه‌های زیربنایی و توسعه بازار اوراق قرضه فراهم خواهد شد که می‌توانند به رشد اقتصادی پایدار کمک کنند. در حال حاضر، بازار اوراق قرضه پاکستان بسیار محدود است و بانک‌ها منبع اصلی تأمین مالی به شمار می‌روند. توسعه صنعت بیمه می‌تواند به تعمیق بازار سرمایه کمک کرده و گزینه‌های بیشتری را برای تأمین مالی طرح‌های عمرانی در اختیار دولت قرار دهد.
- کاهش فقر و نابرابری: طراحی محصولات بیمه‌ای برای کشاورزان و اقشار آسیب‌پذیر، به ویژه زنان، می‌تواند از افتادن این گروه‌ها به دام فقر پس از شوک‌های اقتصادی یا طبیعی جلوگیری کند و به عدالت اجتماعی کمک نماید. تحقیقات میدانی در کشورهای همسایه نشان داده است که بیمه‌های کشاورزی می‌توانند سطح سرمایه‌گذاری کشاورزان در نهاده‌های باکیفیت را تا ۲۰ درصد افزایش دهند و در نتیجه بهره‌وری و درآمد آنها را بهبود بخشند. این اثرات چندجانبه، اهمیت صنعت بیمه را فراتر از یک ابزار مدیریت ریسک، به عنوان اهرمی برای توسعه مناطق روستایی و کاهش فقر، بیش از پیش برجسته می‌سازد.

- ارتقای رقابت و کارآمدی: ورود فناوری‌های نوین مانند بیمه پارامتریک و ارزیابی ریسک ماهواره‌ای، رقابت را در صنعت بیمه افزایش داده و هزینه‌های عملیاتی را کاهش می‌دهد که در نهایت به نفع مصرف‌کنندگان تمام خواهد شد. استفاده از هوش مصنوعی برای قیمت‌گذاری دقیق‌تر ریسک و شناسایی تقلب، می‌تواند کارایی صنعت بیمه را به طور قابل توجهی ارتقا دهد. همچنین، ورود شرکت‌های بیمه خارجی و استارت‌آپ‌های فناوری‌محور به بازار، ساختار سنتی و انحصاری فعلی را متلاشی خواهد کرد و کیفیت خدمات را افزایش خواهد داد.

- تقویت حکمرانی ریسک در سطح ملی: یکی از پیامدهای

بخش خصوصی محدود سازد. تورم بالا به معنای افزایش هزینه‌های عملیاتی شرکت‌های بیمه و در نتیجه افزایش قیمت بیمه‌نامه‌هاست که خود به کاهش تقاضا منجر می‌شود و این چرخه معیوب می‌تواند اجرای برنامه را با شکست مواجه کند. همچنین، بی‌ثباتی نرخ ارز، سرمایه‌گذاری شرکت‌های بیمه خارجی را با ریسک مواجه می‌سازد و ممکن است ورود آنها به بازار پاکستان را به تأخیر اندازد.

- آسیب‌پذیری اقلیمی: با توجه به اینکه پاکستان یکی از کشورهای است در معرض تغییرات اقلیمی و خطرات ناشی از آن قرار دارد، حجم خسارات ناشی از سیلاب‌های فاجعه‌بار و گرمای شدید ممکن است فراتر از ظرفیت صنعت بیمه برای جبران باشد و نظام نوین بیمه را از همان ابتدا با مشکلات جدی مواجه کند. وقوع سیلاب سهمگین سال ۲۰۲۲ که خسارتی بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار به اقتصاد پاکستان وارد کرد، نشان داد که حتی یک صنعت بیمه توسعه‌یافته نیز در برابر چنین بلایایی ناتوان است. بنابراین، باید مدل‌های نوینی مانند بیمه‌های فراملی و صندوق‌های مشترک ریسک بین المللی برای پوشش بلایای فاجعه‌بار طراحی شوند که در برنامه فعلی به طور کامل به آن‌ها پرداخته نشده است.

- چالش نهادی و فساد اداری: فساد و ناکارآمدی در نهادهای دولتی پاکستان، از دیگر موانع جدی محسوب می‌شود. تجربه نشان داده است که وام‌های کلان در پاکستان گاه به دلیل انحراف منابع، تأخیر در اجرا، و عدم نظارت کافی، در اکثر مواقع به اهداف تعیین شده نرسیده‌اند. برای غلبه بر این چالش، بانک توسعه آسیا باید مکانیسم‌های نظارتی دقیقی را برای پیگیری هزینه‌کرد وجوه تخصیص یافته و پیشرفت اصلاحات طراحی کند و گزارش‌های دوره‌ای شفاف‌تری از دولت پاکستان دریافت نماید. بدون این نظارت، امکان انحراف منابع از اهداف اصلی وجود دارد.

چشم‌انداز آینده

با وجود چالش‌های فراوان، وام ۷۰۰ میلیون دلاری بانک توسعه آسیا می‌تواند نقطه عطفی مهم در تحول نظام مالی پاکستان محسوب شود. در صورت اجرای موفقیت‌آمیز اصلاحات، می‌توان شاهد تحقق چشم‌اندازهای زیر بود:

- افزایش تاب‌آوری مالی: مهم‌ترین دستاورد این برنامه، کاهش فشار بر بودجه دولت در هنگام بروز بلایای طبیعی است. با گسترش پوشش بیمه‌ای، دولت مجبور نخواهد بود برای جبران خسارات و بازسازی زیرساخت‌ها، به استقراض

مسئله توسعه بیمه دارد که آن را از پروژه‌های صرفاً مالی متمایز می‌سازد.

با وجود چالش‌های پیش رو نظیر ضعف نظارتی، مقاومت ذی نفعان، نوسانات اقتصادی، آسیب‌پذیری اقلیمی و سطح پایین سواد مالی، چشم‌انداز این برنامه حاکی از افزایش تاب‌آوری مالی، جذب سرمایه‌گذاری بلندمدت، کاهش فقر و نابرابری، و ارتقای رقابت و کارآمدی در صنعت بیمه است. البته تحقق این اهداف نیازمند عزم راسخ دولت پاکستان، همکاری مؤثر نهادهای نظارتی، مشارکت بخش خصوصی، و نظارت دقیق بانک توسعه آسیا بر پیشرفت اصلاحات است.

اهمیت این برنامه فراتر از مرزهای پاکستان است و می‌تواند به عنوان یک مطالعه موردی موفق در زمینه اصلاح نظام بیمه در کشورهای در حال توسعه، مورد توجه سایر نهادهای بین المللی و کشورهای منطقه قرارگیرد. با این حال، نباید فراموش کرد که توسعه صنعت بیمه به تنهایی نمی‌تواند جایگزین سیاست‌های کلان اقتصادی و اقدامات پیشگیرانه در برابر تغییرات اقلیمی شود و باید در چارچوب یک راهبرد جامع توسعه ملی مورد توجه قرار گیرد. آنچه مسلم است، این وام نقطه آغازین تحولی عمیق در نظام مدیریت ریسک پاکستان است و موفقیت آن، هم به کیفیت طراحی و هم به کیفیت اجرا بستگی دارد. در صورت تحقق این اهداف، می‌توان از این تجربه به عنوان الگویی موفق برای دیگر کشورهای در حال توسعه که با چالش‌های مشابهی مواجه هستند، یاد کرد و از آن برای ترسیم مسیر توسعه نظام‌های بیمه‌ای در اقتصادهای نوظهور بهره برد.

بلندمدت این برنامه، ایجاد یک نظام جامع مدیریت ریسک در پاکستان است که در آن داده‌های مربوط به ریسک‌های طبیعی، اقتصادی و بهداشتی به صورت سیستماتیک جمع‌آوری، تحلیل و در طراحی بیمه‌نامه‌ها و سیاست‌های کلان اقتصادی به کار گرفته می‌شوند. این نظام می‌تواند به دولت در تصمیم‌گیری‌های آگاهانه‌تر و تخصیص بهینه‌تر منابع کمک کند.

• الگوسازی برای سایر کشورها: در صورت موفقیت این برنامه، می‌توان از آن به عنوان الگویی برای سایر کشورهای در حال توسعه در جنوب آسیا و حتی آفریقا که با مشکلات مشابهی در زمینه توسعه صنعت بیمه مواجه هستند، استفاده کرد. بانک توسعه آسیا می‌تواند این تجربه را به عنوان یک "تجربه بهینه" در سایر کشورهای عضو به اشتراک بگذارد. با این حال، تحقق این چشم‌اندازها منوط به تعهد پایدار دولت پاکستان، همکاری میان بخش‌های دولتی و خصوصی، و پایش مستمر پیشرفت برنامه است. همچنین باید توجه داشت که نتایج ملموس این برنامه در کوتاه‌مدت ظاهر نخواهد شد و حداقل به یک بازه زمانی پنج تا ده ساله برای مشاهده تغییرات اساسی در صنعت بیمه و تاب‌آوری مالی، مورد نیاز است. بنابراین، استمرار حمایت‌های بانک توسعه آسیا از پاکستان در سال‌های آتی نیز از اهمیت حیاتی برخوردار است.

نتیجه‌گیری

وام ۷۰۰ میلیون دلاری بانک توسعه آسیا به پاکستان، فراتر از یک کمک مالی صرف، یک طرح راهبردی برای بازآرایی ساختار مدیریت ریسک در این کشور است. نقش بسیار کم صنعت بیمه در تولید ناخالص داخلی، پاکستان را در موقعیتی شکننده در برابر بلایای طبیعی و شوک‌های اقتصادی قرار داده است و برنامه تحول بیمه در تلاش است تا با جایگزینی نظام سنتی با ساختاری ریسک‌محور و فناورانه، این شکاف را پر کند. این برنامه با تمرکز بر توسعه بیمه‌های فراگیر، استفاده از فناوری‌های نوین، عدالت جنسیتی، و اصلاح چارچوب نظارتی، رویکردی جامع و چندبعدی به

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





مقدمه

پیش از پیدایش نهادهای مدرن اعتبارسنجی، اقتصاددانان برای سنجش سلامت مالی یک وام گیرنده پرسشی ساده را مطرح می کردند: آیا درآمدهای جاری برای پرداخت بهره بدهی ها کفایت می کند یا وام گیرنده ناگزیر از استقراض جدید برای تسویه تعهدات مالی خویش است؟ «هایمن مینسکی»، اقتصاددان برجسته آمریکایی، وضعیت دوم را با اصطلاح «تأمین مالی پانزی» مفهوم پردازی کرد. در ادبیات اقتصادی، این اصطلاح نباید با بدهی بالا یا حتی افزایش بدهی ها اشتباه گرفته شود. آنچه وضعیت پانزی را تعریف می کند، ناتوانی در پرداخت بهره از محل درآمدهای جاری و نیاز به استقراض جدید صرفاً برای پرداخت بهره وام است. به کارگیری این مفهوم در عرصه اقتصاد کلان دولتی، با کاربرد آن در حوزه خصوصی تفاوتی بنیادین دارد؛ زیرا دولت ها از ابزارهایی نظیر انتشار پول، مالیات گیری اجباری و شبکه بانکی تحت نظارت خود برخوردارند که می تواند به طور موقت از فروپاشی اقتصادی جلوگیری کند. مقاله پیش رو به بررسی اقتصاد پاکستان طی چند دهه گذشته می پردازد و استدلال می کند که این کشور در وضعیت تأمین مالی پانزی قرار داشته و اگرچه این

وضعیت منجر به فروپاشی کامل نشده، اما هزینه های هنگفتی را بر جامعه تحمیل کرده و همچنان خطر بازگشت همان چرخه معیوب وجود دارد.

پیشینه؛ کسری بودجه به مثابه یک طرح پانزی

از اواخر دهه ۱۹۹۰ تا سال های نخستین قرن بیست و یکم، بودجه دولت پاکستان عمدتاً با کسری مزمن مواجه بود؛ یعنی پیش از احتساب هزینه های بهره، هزینه های جاری دولت از درآمدهای مالیاتی و غیرمالیاتی فراتر می رفت. این پدیده به معنای آن بود که هر روپیه ای که دولت صرف پرداخت بهره می کرد، از محل استقراض جدید تأمین می شد و این استقراض جدید نیز به نوبه خود، تعهدات بهره ای سال بعد را افزایش می داد. به بیان دقیق تر، دولت پاکستان طی سال ها، بدهی های گذشته را با بدهی های جدید تسویه کرده است؛ درست همان سازوکاری که در یک طرح پانزی مشاهده می شود. داده های آماری این روند را به خوبی نشان می دهند: نسبت بدهی دولت به تولید ناخالص داخلی از حدود ۵۸ درصد در سال ۲۰۱۲ به بیش از ۸۲ درصد در سال ۲۰۲۳ افزایش یافت. اوج بحران در سال مالی منتهی به ژوئن ۲۰۲۴ رخ داد که در آن، ۶۱ درصد از کل درآمد دولت صرف پرداخت بهره بدهی ها شد. این ارقام

عنوان «درآمدهای غیرمالیاتی» به دولت منتقل می‌کند. در نتیجه، چرخه‌ای بسته شکل می‌گیرد: دولت بهره می‌پردازد، شبکه بانکی آن را دریافت می‌کند، بانک مرکزی سود می‌برد و نهایتاً همان سود به خزانه بازمی‌گردد. تنها در سال جاری، انتقال سود بانک مرکزی به دولت حدود ۲٫۴ تریلیون روپیه ارزش داشته است. بخشی از آنچه به عنوان افزایش درآمدهای دولت معرفی می‌شود، محصول جابه‌جایی نقدینگی در درون ساختار مالی دولت است.

برندگان و بازندگان چرخه پانزی

شناسایی گروه‌های برنده و بازنده در این ساختار ضروری است. در تمام سال‌هایی که دولت با استقراض، بهره بدهی‌های قبلی را پرداخت می‌کرد، گروه‌های ذی‌نفع هزینه اصلاحات را نپذیرفتند؛ فرار مالیاتی ادامه داشت، شرکت‌های دولتی زیان‌ده بدون اصلاح به فعالیت خود ادامه دادند و ساختار بوروکراسی دولتی کوچک‌تر نشد. در مقابل، بانک‌ها هر سال سودی بالاتر از نرخ تورم به دست آوردند و دارندگان دارایی‌هایی مانند زمین و طلا، ارزش ثروت خود را حفظ کردند. در سوی دیگر این معادله، میلیون‌ها پاکستانی قرار داشتند: کارمندان، صاحبان فروشگاه‌های کوچک و میلیون‌ها نفر که حساب بانکی ندارند. این گروه‌ها، نه از سود اوراق بهره‌ای بردند و نه از افزایش ارزش دارایی‌ها؛ آن‌ها تنها با کاهش قدرت خرید و فرسایش درآمد واقعی خود، هزینه تورم را پرداخت کردند. بار اصلی تأمین مالی این «طرح پانزی ملی»، طی یک دهه، بر دوش همین اقشار بوده است.

بحران انگیزه در ساختار مالی پاکستان

در ساختار مالی کنونی پاکستان، تقریباً هیچ سطحی از حکومت انگیزه‌ای برای ایجاد درآمد بیشتر یا کاهش هزینه‌ها ندارد. ایالت‌ها، بدون توجه به عملکرد مالیاتی، سهم تضمین‌شده خود را دریافت می‌کنند؛ بنابراین، گسترش پایه مالیاتی سودی برای آنها ندارد. از سوی دیگر، دولت فدرال نیز از هر یک روپیه مالیات وصول شده، سهمی در حدود ۴۲٫۵ پیسه دارد؛ زیرا بقیه مالیات میان ایالت‌ها توزیع می‌شود. به این ترتیب، انگیزه دولت فدرال برای افزایش درآمدهای مالیاتی تضعیف شده است. این وضعیت را می‌توان با مفهوم «تراژدی منابع مشترک» توضیح داد: همه از

نشان می‌دهند که اقتصاد پاکستان نه فقط با مشکل بدهی بالا، که با مسئله بنیادین تأمین مالی پانزی دست و پنجه نرم می‌کند.

سازوکارهای تداوم چرخه پانزی

در یک طرح پانزی معمولی، لحظه فروپاشی زمانی فرا می‌رسد که دیگر سرمایه‌گذار تازه‌ای پیدا نشود. اما اقتصاد یک کشور با یک شرکت خصوصی تفاوتی اساسی دارد؛ دولت ابزارهایی در اختیار دارد که هیچ بازیگر خصوصی به آنها دسترسی ندارد. پاکستان طی یک دهه گذشته از سه ابزار برای جلوگیری از فروپاشی این چرخه استفاده کرده است. ابزار نخست، وجود شبکه‌ای از وام‌دهندگان وابسته است. بخش عمده بدهی‌های داخلی دولت پاکستان مربوط به بانک‌های داخلی است، اما این بانک‌ها نیز بخش مهمی از منابع لازم برای خرید اوراق بدهی دولت را از طریق بانک مرکزی تأمین می‌کنند. در نتیجه، چرخه‌ای شکل گرفته که در آن، بانک‌ها ناگزیر به تمدید بدهی‌های دولت هستند. دولت و بانک‌ها در ساختاری گرفتار شده‌اند که هر دو به ادامه آن وابسته‌اند؛ دولت برای پرداخت بدهی‌های قبلی، اوراق جدید منتشر می‌کند و بانک‌ها همان اوراق را می‌خرند. در چنین ساختاری، در کوتاه‌مدت خطر ناتوانی دولت در تأمین مالی، بسیار کمتر از یک بنگاه خصوصی است.

اما تورم مهم‌ترین ابزار دولت بود. موج شدید تورمی در سال‌های ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۴، صرفاً یک بحران معیشتی برای مردم نبود. از منظر دولت، تورم در واقع مکانیسم تسویه طرح پانزی محسوب می‌شد. تورم، بدون آنکه دولت بدهی خود را بازپرداخت کند، ارزش واقعی بدهی‌های ریالی را کاهش می‌دهد. بخشی از کاهش نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی در سال‌های اخیر، نه حاصل بازپرداخت واقعی، بلکه نتیجه افزایش شدید قیمت‌ها بوده است. بهای این کاهش را دارندگان پول نقد و میلیون‌ها خانواده‌ای که قدرت خریدشان کاهش یافته بود، پرداخت کردند.

سومین ابزار اما از همه پیچیده‌تر است. دولت بابت بدهی‌های داخلی خود به بانک‌ها بهره می‌پردازد. بانک مرکزی که بخش مهمی از درآمد خود را از محل اعطای نقدینگی به بانک‌ها به دست می‌آورد، در پایان سال سود خود را تحت

الزامات برنامه حمایتی صندوق بین‌المللی پول است. دولت‌های ایالتی اکنون مازادهای مالی ثبت شده‌ای دارند، اما این به معنای پایبندی ناگهانی آن‌ها به انضباط مالی نیست؛ برنامه صندوق حداقل میزان مازاد را تعیین کرده و پروژه‌های عمرانی را محدود نموده است. انضباط مالی امروز پاکستان، انضباطی اجاره‌ای است؛ نه انضباطی که از درون نهادها برخاسته باشد. پرسش اصلی این است که پس از پایان برنامه، اقتصاد پاکستان به کدام سو خواهد رفت؟

نشانه‌های خروج از بحران

با وجود انتقادهای ذکر شده، تحولات دو سال اخیر صرفاً یک بازی آماری نیست. برای نخستین بار پس از سال‌ها، فشار بهره‌دهی‌ها بر بودجه در حال کاهش است. نسبت هزینه بهره به درآمد دولت از ۶۱ پیسه در سال ۲۰۲۴ به ۴۹ پیسه در سال بعد کاهش یافت و برآوردها نشان می‌دهد که این رقم می‌تواند به ۳۰ پیسه برسد. طی دو سال گذشته، نشانه‌هایی از بهبود شرایط مالی ناشی از کاهش نرخ‌های بهره و دستیابی به مازاد اولیه بودجه مشاهده شده، یعنی درآمدهای دولت (بدون احتساب بهره) از هزینه‌های جاری آن بیشتر شده است. این همان آزمونی است که مینسکی مطرح کرده بود و پاکستان پس از دو دهه، سرانجام دو سال متوالی از آن سربلند بیرون آمده است. علاوه بر این، دولت سال گذشته کمتر از بودجه مصوب هزینه نمود که در نوع خود بی‌سابقه بوده است.

اصلاحات ناقص، پیامدهای ماندگار

با وجود نشانه‌های مثبت، پرسش اساسی همچنان بی‌پاسخ مانده است: آیا اقتصاد پاکستان واقعاً اصلاح شده یا تنها تحت فشار شرایط خاص، رفتار متفاوتی نشان داده است؟ اقتصاد پاکستان از نظر مالی بهبود یافته، اما از نظر نهادی، تحولی بنیادین رخ نداده است. اصلاحات سال ۲۰۱۰ (متمم هجدهم) میان حق تصمیم‌گیری و مسئولیت مالی شکاف ایجاد کرد. ایالت‌ها هم مسئولیت هزینه‌کرد و هم سهم تضمین‌شده از درآمدها را به دست آوردند، اما مسئولیت تأمین این درآمدها همچنان بر دوش دولت فدرال باقی ماند. در نتیجه، ایالت‌ها صرف‌نظر از عملکرد مالیاتی، سهم خود را دریافت می‌کنند و دولت فدرال باید کسری بودجه و بحران بدهی‌ها را مدیریت کند.

یک منبع (کسری بودجه) بهره‌برداری می‌کنند، اما هیچ کس مسئولیت حفظ آن را بر عهده نمی‌گیرد. ایالت‌ها هزینه می‌کنند اما مسئولیتی در قبال بدهی‌های ملی ندارند و دولت فدرال بدهی‌ها را مدیریت می‌کند اما درآمدهای مالیاتی و نحوه هزینه‌کرد آن‌ها به طور کامل در اختیار دولت نیست.

تمرکززدایی ناقص

تناقض دیگر، عدم کاهش اندازه دولت فدرال با وجود انتقال اختیارات به ایالت‌هاست. با وجود اجرای متمم هجدهم قانون اساسی و تفویض بخشی از اختیارات اجرایی به دولت‌های ایالتی، هزینه‌های دولت مرکزی در حوزه‌هایی که باید به ایالت‌ها واگذار می‌شد، نه تنها کاهش نیافت، بلکه در برخی موارد افزایش یافت. تعداد کارکنان دولت فدرال نیز رشد چشمگیری داشته است. اختیارات منتقل شد، اما ساختار اداری قبلی دست‌نخورده باقی ماند. بسیاری از وزارتخانه‌هایی که پس از تمرکززدایی می‌بایست منحل می‌شدند، همچنان فعال هستند و بخشی از بودجه را دریافت می‌کنند.

ساختار موازی تأمین مالی

دولت فدرال به جای اصلاح این ساختار، راه ساده‌تر را انتخاب کرده است: دورزدن نظام تقسیم درآمدها. از آنجا که مالیات‌های عمومی باید میان دولت مرکزی و ایالت‌ها تقسیم شوند، دولت فدرال اتکای خود را به منابعی افزایش داده که مشمول این تقسیم‌بندی نیستند. مهم‌ترین نمونه، عوارض فرآورده‌های نفتی است که به طور کامل در اختیار دولت مرکزی باقی می‌ماند. در بودجه امسال پیش‌بینی شده که درآمد حاصل از این عوارض حدود ۱۲ درصد افزایش یابد، در حالی که رشد مصرف سوخت تنها ۴ درصد برآورد شده است که این امر به معنای افزایش دوباره نرخ عوارض است. هم‌زمان، عوارض جدیدی با عنوان «عوارض اقلیمی» نیز به این ساختار افزوده شده که آن هم در اختیار کامل دولت فدرال است.

انضباط اجاره‌ای تحت فشار صندوق بین‌المللی پول

اگر ساختار نهادی معیوب است، چرا وضعیت مالی دولت بهبود یافته است؟ در پاسخ بایستی گفت که بخش بزرگی از انضباط مالی امروز، نه حاصل اصلاحات داخلی، بلکه نتیجه

آینده در هاله‌ای از ابهام

در توافق صورت گرفته با صندوق بین‌المللی پول، از طرحی با عنوان «میثاق مالی ملی» نام برده شده که هدف آن بازطراحی رابطه مالی میان دولت مرکزی و ایالت‌هاست، اما در شرایط کنونی این طرح پشتوانه نهادی چندانی ندارد. تمام دستاوردهای امروز (کاهش هزینه بهره، مازاد اولیه و کاهش وابستگی به بدهی‌ها) تا زمانی که اصلاحات نهادی رخ ندهند، برگشت‌پذیر هستند. گسترش پایه مالیاتی، مقابله با فرار مالیاتی، اصلاح شرکت‌های دولتی و کوچک‌سازی بوروکراسی، پشتوانه اصلی تداوم مسیر کنونی اصلاحات هستند؛ در غیر این صورت، بازگشت به چرخه معیوب بحران اجتناب‌ناپذیر است.

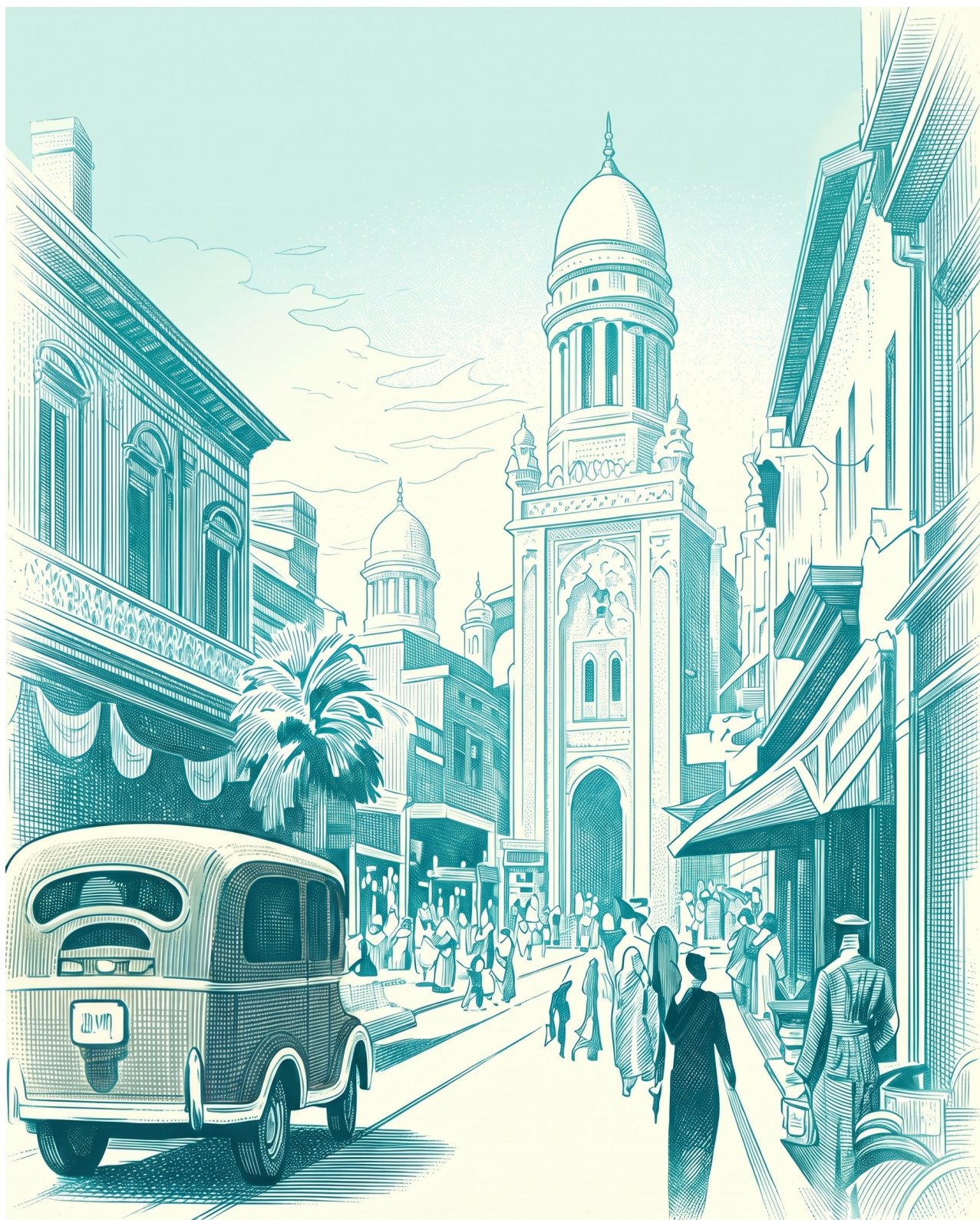
نتیجه‌گیری

طی چند دهه گذشته، پاکستان در چرخه‌ای معیوب از تأمین مالی پانزی گرفتار بوده است؛ چرخه‌ای که در آن دولت برای پرداخت بهره بدهی‌های پیشین، ناچار به استقراض تازه شده است. این چرخه با سه ابزار شبکه بانکی وابسته، تورم و چرخه بازگشت سود بانک مرکزی تداوم یافته، اما هزینه سنگین آن بر دوش میلیون‌ها شهروند عادی بوده است. طی دو سال گذشته، نشانه‌هایی دال بر خروج از این طرح نمایان شده؛ کاهش نسبت بهره به درآمدها، مازاد اولیه بودجه و انضباط مالی بی‌سابقه، همگی حاکی از یک تحول مثبت هستند. اما این بهبود، بیش از آنکه حاصل اصلاحات نهادی پایدار باشد، نتیجه فشارهای خارجی و شرایط خاص اقتصادی است. ساختار معیوب تقسیم درآمدها، فقدان انگیزه برای افزایش مالیات‌ها، وابستگی به عوارض نفتی و نبود میثاق مالی ملی، نشان می‌دهند که ماشین قدیمی تولید بدهی هنوز پابرجاست. پرسش بنیادین این است که آیا دولت اراده اصلاح ساختار نهادی را خواهد داشت یا پس از پایان برنامه صندوق، دوباره به چرخه معیوب بازخواهد گشت؟ پاسخ این پرسش، نه در آمارهای خوش‌بینانه، که در تصمیمات سیاسی و اصلاحات ساختاری آینده نهفته است.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





فرهنگ

هم آیینی فرهنگی در دوسوی مرز؛ پاکستان و افغانستان در آینه اشتراکات و تفاوت‌ها

نوشته دکتر مریم خالقی نژاد



مقدمه

پاکستان و افغانستان دو کشور همسایه در جنوب آسیا هستند که با وجود مرز مشترک طولانی و تاریخ پیچیده سیاسی - اجتماعی، از نظر فرهنگی دارای پیوندهای عمیق و گسترده‌ای می‌باشند. این دو کشور به واسطه اشتراکات مذهبی، قومی، زبانی و تاریخی، بخشی از یک منظومه فرهنگی واحد را تشکیل می‌دهند که بر تعاملات اجتماعی، مناسبات قبیله‌ای و حتی سیاست‌های منطقه‌ای آنها تأثیرگذار بوده است. با این حال، تفاوت‌های فرهنگی نیز در این میان به چشم می‌خورد که بیشتر ناشی از تفاوت در ساختارهای حکومتی، تأثیر فرهنگ‌های بیگانه و مسیرهای متفاوت توسعه اجتماعی - فرهنگی در هریک از این دو کشور است.

فرهنگ به عنوان مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها، زبان، آداب و رسوم، نقشی اساسی در شکل‌دهی به هویت ملی و اجتماعی دارد. در مورد پاکستان و افغانستان، فرهنگ نه تنها بازتاب هویت قومی - مذهبی آن‌ها است، بلکه ابزاری برای حفظ انسجام اجتماعی و تقویت پیوندهای تاریخی نیز محسوب می‌شود. در طول تاریخ، عوامل متعددی همچون مهاجرت‌های قبیله‌ای، تأثیرات امپراتوری‌هایی همچون

مغولان و بریتانیا، و تحولات سیاسی معاصر، نقشی تعیین کننده در شکل‌گیری و دگرگونی فرهنگی دو کشور ایفا کرده‌اند.

در این نوشتار پس از واکاوی مؤلفه‌های بنیادین فرهنگ نظیر زبان، دین، قومیت و آئین‌های مذهبی، چشم‌اندازی کلی از زیست‌بوم فرهنگی افغانستان و پاکستان ترسیم شده و سپس پیوندها و مناسبات تاریخی - فرهنگی میان دو کشور به بوته نقد گذاشته می‌شود. هدف از این مهم، فراهم آوردن درکی جامع و عمیق از زمینه‌های فرهنگی مشترک و متمایز دو کشور است که می‌تواند به عنوان مبنایی برای توسعه همکاری‌های فرهنگی و تقویت ارتباطات منطقه‌ای قرار گیرد.

اشتراکات فرهنگی پاکستان و افغانستان

پاکستان و افغانستان طی سده‌های متمادی از حیث فرهنگی به تدریج در هم تنیده شده‌اند و این درهم‌تنیدگی فرهنگی نه تنها به دلیل مجاورت جغرافیایی، بلکه ناشی از اشتراکات تاریخی، مذهبی و قومی بوده است. هر دو کشور بخشی از تمدن‌های اسلامی، ایرانی و جنوب آسیایی هستند که در طول تاریخ تحت تأثیر امپراتوری‌ها و جریان‌های فکری

مختلف بوده‌اند. این تأثیرات به ویژه در حوزه‌های زبان و ادبیات، ساختارهای اجتماعی قبیله‌ای و باورهای دینی قابل مشاهده است.

یکی از ویژگی‌های برجسته فرهنگی دو کشور، تأکید بر نظام قبیله‌ای و روابط خویشاوندی است که ساختار اجتماعی و سیاسی محلی را شکل می‌دهد. این نظام به ویژه در میان اقوام پشتون (که در هر دو کشور حضوری گسترده دارند)، نمود بیشتری دارد. نظام قبیله‌ای علاوه بر ساختار اجتماعی، بر آداب و رسوم، زبان و حتی سیاست‌های محلی نیز تأثیرگذار است و پیوندهای اجتماعی میان قبایل را تقویت می‌کند.

از سوی دیگر، دین اسلام به عنوان یک عامل وحدت‌بخش، نقشی اساسی در فرهنگ و مناسبات اجتماعی ایفا می‌کند. این دین مشترک باعث شکل‌گیری آیین‌ها، جشن‌ها و مراسم مذهبی مشابهی شده است که به عنوان ستون‌های اصلی هویت فرهنگی در هر دو کشور شناخته می‌شوند. با این وجود، تفاوت‌های مذهبی و فرقه‌ای (به ویژه در پاکستان که تنوع فرقه‌ای گسترده‌تری دارد)، باعث تفاوت‌هایی در ساختار فرهنگی دو کشور شده است.

زبان نیز یکی از مهم‌ترین عناصر فرهنگ مشترک و متفاوت در این دو کشور است. پشتو به عنوان زبان مشترک اقوام پشتون در هر دو کشور، نقش مهمی در ارتباطات بین‌المللی و حفظ هویت فرهنگی دارد، با این حال، تفاوت در زبان‌های رسمی (دری و پشتو در افغانستان، اردو و زبان‌های منطقه‌ای در پاکستان) موجب شده هر کشور هویت فرهنگی خاص خود را در مسیر مستقل و جداگانه به وجود آورد.

روابط فرهنگی میان پاکستان و افغانستان نه تنها در میان مردم، بلکه در نهادهای فرهنگی و علمی نیز ریشه دوانده است. افزایش تبادلات فرهنگی از طریق مراسمات مذهبی، جشن‌های محلی و فعالیت‌های هنری، زمینه‌ساز تعاملات اجتماعی عمیقی شده است. به رغم چالش‌ها و اختلافات سیاسی، این روابط نقش مهمی در حفظ صلح و ثبات منطقه‌ای ایفا می‌کنند. در نهایت، یافته‌های فرهنگی دو کشور نشان می‌دهد که درکی دقیق از اشتراکات و تفاوت‌های فرهنگی، می‌تواند به عنوان ابزاری راهبردی برای تقویت همکاری‌های فرهنگی، کاهش تنش‌ها و توسعه پایدار

منطقه‌ای مورد استفاده قرار گیرد.

واکاوی تطبیقی اشتراکات و تفاوت‌های فرهنگی دو کشور دین، مذهب و فرقه‌گرایی

• اشتراکات:

اسلام، به ویژه تسنن حنفی و تشیع دوازده امامی، دین غالب در هر دو کشور است. مراسم مذهبی همچون نمازهای جمعه، رمضان، عید فطر، عید قربان و عزاداری محرم به شکلی مشابه در هر دو کشور برگزار می‌شود. اگرچه بسیاری از مسلمانان دو کشور سنی مذهب هستند اما بسیاری از مناسک و آیین‌های مذهبی در هر دو کشور به شکلی مشترک انجام می‌شود و در میان شیعیان دو کشور نیز آیین‌هایی همچون سوگواری محرم و جشن نیمه شعبان، همواره جایگاهی ویژه داشته‌اند. به عنوان مثال، مراسم سوگواری محرم در هر دو کشور با حضور گسترده مردم و اجرای تعزیه خوانی (نمایش‌های مذهبی) برگزار می‌شود که این آئین مشترک، آیین تمام‌نمای همبستگی دینی-فرهنگی دیرپای دو ملت به شمار می‌رود. همچنین عده‌ای برای عقیده هستند که پس از روی کار آمدن طالبان، حزب "جمعیت علمای اسلام" پاکستان بیشترین تأثیر را بر شکل‌گیری، اندیشه، مواضع و اقدامات طالبان در افغانستان داشته است.

• تفاوت‌ها:

پاکستان دارای تنوع مذهبی فرقه‌ای گسترده‌تری است، از جمله حضور گروه‌های صوفی، اهل حدیث و برخی فرقه‌های دیگر که در افغانستان کمتر دیده می‌شود. در پاکستان، تنش‌ها و درگیری‌های فرقه‌ای در برخی مناطق بیشتر است، در حالی که در افغانستان، مذهب بیشتر در قالب ساختارهای قبیله‌ای و قومی شکل گرفته است. همچنین، حضور اقلیت‌های مذهبی مانند هندو و مسیحی در پاکستان بیشتر می‌باشد.

زبان

• اشتراکات:

در هر دو کشور زبان‌ها و گویش‌های مشترکی وجود دارد. پشتو به عنوان زبان مشترک در مناطق مرزی و در میان قوم پشتون در هر دو کشور رایج است و افزون بر کاربردهای

جدول ۱. تنوع فرق و مذاهب در پاکستان و افغانستان / منبع: اسلام کوئست (۱۴۰۲).

دسته بندی	پاکستان	افغانستان
فرق فقهی	حنفی: مذهب فقهی اصلی در پاکستان طبق متن: حنفی، شیعه، حنبلی	حنفی: پیروان ابوحنیفه و روش استنباط با قرآن، سنت صحیح و پس از آن اجتهاد (قیاس/استحسان/اجماع/عرف)
	شیعه: همان شیعه امامیه با منابع فقهی توضیح داده شده در متن.	شیعه امامیه: پیروان امامان دوازده گانه؛ منابع فقهی قرآن، سنت معصوم، اجماع کاشف و عقل.
	حنبل (سلفیه) حنبلی/سلفی در متن آمده و اشاره به گروه سپاه صحابه	حنبل (سلفیه) انتساب به سلف اصحاب و تابعین؛ تقدم نقل بر عقل و پرهیز از تأویل خلاف ظاهر.
فرق کلامی	شیعه: همان کلام شیعی	شیعه: کلام شیعی
	ماتریدیه: همان ماتریدیه نزدیک به برخی آموزه های شیعه در شیوه استدلالی	ماتریدیه: پیروان ماتریدی (تأویل در صفات، نفی تشبیه، حسن و قبح عقلی، امکان رؤیت)
مسکلهای صوفیه	دیوبندیه: منسوب به دارالعلوم دیوبند؛ محور فقه حنفی و پیوند طریقتی ارادت به چند طریقت	قادریه: پیروان عبدالقادر گیلانی، گسترده ترین فرقه صوفی در کشورهای اسلامی.
	بریلویه: منسوب به احمد رضا خان بریلوی؛ از سلسله قادریه و متأثر از ابن عربی.	نقشبندیه: اصول طریقتی مثل دوام ذکر، مراقبه و طاعت مرشد بنیانگذار مشهور: غجدوانی

پشتون ها، بلوچ ها و هزاره ها از اقوامی هستند که در هر دو کشور زندگی می کنند. ساختار قبیله ای پشتون ها و نظام خویشاوندی آن ها تقریباً در دو سوی مرز مشابه است و روابط خویشاوندی و ازدواج های قبیله ای بین پشتون های پاکستان و افغانستان بسیار رایج است (دانشنامه جهان اسلام)

• تفاوت ها:

افغانستان اقوام تاجیک، ازبک و ترکمن را نیز در خود جای داده که در پاکستان جمعیت قابل توجهی نیستند. در مقابل، پاکستان دارای اقوام متنوعی همچون پنجابی ها، سندی ها و بلوچ ها است که از نظر جمعیتی و فرهنگی با اقوام ساکن افغانستان متفاوتند.

آداب و رسوم، موسیقی، نوروز و معماری آداب و رسوم مشترک:

• نوروز: نوروز به عنوان جشن سال نو ایرانی-افغان-پشتونی، در هر دو کشور به ویژه در میان اقوام تاجیک، هزاره و پشتون برگزار می شود. این جشن با رسومی مانند خانه تکانی، پختن غذاهای خاص (مانند سبزی پلو و ماهی)، دید و بازدید و اجرای موسیقی و رقص های

روزمره، بستر انتقال گنجینه ای از حماسه ها، ترانه های عاشقانه و حکایت های پندآموز در دو سوی مرز است. همچنین، فارسی (دری) در افغانستان و بخش هایی از پاکستان (به ویژه مناطق مرزی) رایج است و زبان ادبی و دیپلماتیک محسوب می شود. حدود هشت میلیون نفر در افغانستان، شش میلیون نفر در پاکستان به این زبان تکلم می کنند (دانشنامه جهان اسلام)

• تفاوت ها:

زبان رسمی افغانستان دری و پشتو است و افغانستان با رسمی نمودن زبان های دری و پشتو، خود را وارث تمدن ایرانی می داند؛ اما پاکستان با انتخاب زبان اردو به عنوان زبان رسمی کشور، در کنار زبان های محلی همچون سندی، پنجابی و...، هویتی مستقل از پیشینه ایرانی خود ساخته است. حتی زبان پشتوی دو کشور نیز در لهجه و واژگان با هم تفاوت های اساسی دارند پشتوی افغانی رنگ فارسی به خود گرفته، در حالی که پشتوی پاکستانی متأثر از زبان های هندو و اردو است.

قومیت و نژاد

• اشتراکات:

جدول ۲. مقایسه اشتراکات و تفاوت‌های فرهنگی پاکستان و افغانستان

تفاوت‌ها	اشتراکات	حوزه فرهنگی
تنوع فرقه‌ای و شدت فرقه‌گرایی بیشتر در پاکستان، حضور اقلیت‌های مذهبی مانند هندو و مسیحی در پاکستان	اکثریت مسلمان، تسنن حنفی و شیعی دوازده امامی، مراسم عزاداری محرم و اعیاد مشابه	دین و مذهب
زبان رسمی متفاوت، لهجه‌ها و گویش‌های محلی متمایز، تأثیر زبان انگلیسی در پاکستان بیشتر است	پشتو زبان مشترک، استفاده از فارسی دری و اردو	زبان
حضور اقوام تاجیک، ازبک و ترکمن در افغانستان؛ تنوع قومی گسترده‌تر و اقوام متفاوتی همچون پنجابی‌ها و سندی‌ها در پاکستان	پشتون‌ها، بلوچ‌ها، هزاره‌ها در هر دو کشور وجود دارند، ساختارهای قبیله‌ای مشابه	قومیت و نژاد
تنوع فرهنگی بیشتر در پاکستان، مراسم صوفیانه و آداب شهری در پاکستان بیشتر است، تفاوت در سبک معماری مدرن و سنتی که سبک مدرن در پاکستان بیشتر مشهود است.	نوروز، مراسم عروسی پشتون‌ها، مهمان‌نوازی، موسیقی سنتی پشتون، معماری سنتی مشابه	آداب و رسوم

• معماری:

معماری سنتی در هر دو کشور به ویژه در مناطق پشتون نشین شباهت‌های زیادی با هم دارند، خانه‌های گلی با سقف‌های مسطح، استفاده از چوب و گل در ساختار بناها، و طراحی‌های ساده اما کاربردی از ویژگی‌های مشترک معماری دو کشور است. در هر دو کشور، مساجد و آرامگاه‌های تاریخی با سبک معماری اسلامی (و در عین حال متأثر از هویت بومی) هر منطقه دیده می‌شوند. با این حال، در پاکستان به دلیل اثرات مدرنیته و شهرنشینی، سبک معماری تنوع بیشتری دارد و ترکیبی از سبک‌های سنتی و مدرن رایج است.

تفاوت در آداب و رسوم و فرهنگ:

در پاکستان، به دلیل تنوع قومی بیشتر، آداب و رسوم متنوع تری وجود دارد و برخی رسوم مانند مراسم مذهبی صوفیانه با رقص سماع در مناطق سند و بلوچستان رایج است که در افغانستان کمتر دیده می‌شود. همچنین، در افغانستان تأکید بیشتری بر حفظ سنت‌های قبیله‌ای و محلی وجود دارد که در پاکستان بنا به دلایل متعدد این امر کمتر دیده می‌شود.

محلی همراه است. در پاکستان نیز در مناطق مختلف مانند خیبرپختونخوا و قبایل شمال غربی، نوروز با آدابی مشابه جشن گرفته می‌شود.

• مراسم عروسی: مراسم عروسی پشتون‌ها در هر دو کشور بسیار مشابه است و شامل برنامه‌هایی همچون «جماعت»، «نغمه‌خوانی»، «رقص اتنی» (رقص سنتی پشتون) و پذیرایی گسترده است (بره کی، ۱۳۹۱) پوشیدن پوشش سنتی مانند «پشتو شلوار» و کلاه‌های مخصوص نیز در این مراسم رایج است.

• مهمان‌نوازی: مهمان‌نوازی عمیقاً در فرهنگ هر دو کشور ریشه دارد به گونه‌ای که حتی در مناطق دورافتاده، پذیرایی از مهمان با احترام و سخاوت فراوان انجام می‌شود.

• موسیقی:

موسیقی سنتی در هر دو کشور از لحاظ سازها، ریتم و سبک‌ها شباهت زیادی با هم دارند. سازهای محلی مانند رباب (نوعی ساز زهی) و دُهل (نوعی طبل) در هر دو کشور رایج است. همچنین آوازهای محلی پشتون با مضامین حماسی، عاشقانه و اجتماعی به صورت مشابه در هر دو کشور اجرا می‌شود. البته در پاکستان تأثیر موسیقی شهری و سبک‌های جدیدتر بیشتر است، در حالی که موسیقی سنتی در افغانستان بیشتر حفظ شده است (تابناک، ۱۳۹۶)

نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی فرهنگ دو کشور گویای آن است که دو کشور با وجود تفاوت‌های سیاسی و جغرافیایی، دارای پیوندهای فرهنگی عمیق و گسترده‌ای هستند که در حوزه دین، زبان، قومیت، آداب و رسوم، موسیقی و معماری نمود یافته است. اشتراکات مهمی مانند دین اسلام، زبان پشتو، نظام قبیله‌ای پشتون‌ها و جشن‌هایی مانند نوروز، پیوندهای فرهنگی مستحکمی میان دو کشور ایجاد کرده‌اند. در عین حال، تفاوت‌هایی که ناشی از تنوع قومی، زبان رسمی، مدرنیته و فرقه‌های مذهبی هستند، هویت فرهنگی مستقل هر کشور را شکل داده‌اند. شناخت دقیق این اشتراکات و تفاوت‌ها می‌تواند به توسعه روابط فرهنگی و اجتماعی دو کشور کمک کند و زمینه ساز گسترش همکاری‌های منطقه‌ای پایدار باشد.

دکتر مریم خالقی نژاد

فوق دکتری علوم سیاسی، مدرس مدعو دانشگاه، کارشناس مسائل فرهنگی، دبیر گروه تخصصی دیپلماسی فرهنگی مجله ایرانی روابط بین الملل، دبیر گروه کتاب و صلح انجمن علمی مطالعات صلح ایران، پژوهشگر مراکز پژوهشی و علمی.





برای شنیدن نسخه صوتی
مقاله اسکن کنید.

عدالت التیام بخش برای کودکان؛ بازتعریف عدالت در سیستم قضایی پاکستان نوشته تیم تحریریه



مقدمه

نظام عدالت کیفری هر کشور، آئینه تمام نمای نگاه آن جامعه به کرامت انسانی و حدود مسئولیت در قبال آسیب پذیرترین گروه‌های جمعیتی است. در این میان، جایگاه کودکان در فرایندهای قضایی، معیاری حساس برای سنجش میزان بلوغ حقوقی و اخلاقی یک نظام حقوقی به شمار می‌رود. در پاکستان، سال‌ها یک خطای بنیادین در رویکرد نظام قضایی نسبت به کودکان وجود داشته است؛ خطایی که نه تنها در نحوه رسیدگی به جرایم ارتكابی توسط کودکان، بلکه حتی در برخورد با کودکانی که خود قربانی جرم بودند، نهادینه شده است. در عمل، قانون و ساختار اجرایی، کودکان را نه به عنوان افرادی با نیازهای جسمی- روانی متمایز، بلکه به مثابه «بزرگسالانی کوچک اندام» نگریسته است که باید همان رویه‌های طراحی شده برای بزرگسالان در مورد آن‌ها اجرا گردد.

این رویکرد یکسان‌انگارانه، نه تنها از منظر پزشکی و روان شناختی قابل قبول نیست، بلکه در بسیاری از موارد، منجر به تشدید آسیب‌های روحی کودکان شده و رنج پیشین کودک را با آسیب‌های ثانویه همراه می‌سازند. با این حال، نشانه‌هایی از تغییر این پارادایم در پاکستان به‌ویژه در

ایالت سند پدیدار شده است. افتتاح نخستین «کلینیک پزشکی قانونی دوستدار کودک» در شهر کراچی در هفته‌های اخیر، گامی نمادین اما اساسی در جهت بازتعریف نسبت نظام عدالت با کودکان قربانی خشونت محسوب می‌شود. این مقاله در پی آن است تا با بهره‌گیری از گزارش‌های میدانی، اسناد حقوقی و تحلیل کارشناسان، این تحول را در چارچوبی ساختاریافته مورد واکاوی قرار دهد.

پیش‌زمینه عدالت کودک محور

برای سالیان متمادی، نظام حقوقی پاکستان اساساً نگاهی مستقل به پدیده آزار جنسی کودکان و نیز الزامات خاص رسیدگی به پرونده کودکان قربانی خشونت نداشت. برای دهه‌ها، تنها یک ماده کلی در «قانون مجازات پاکستان» به جرایم جنسی اختصاص یافته بود و بدون آنکه تمایزی میان بزه دیدگان قائل شود، به‌طور مبهم به موضوع تجاوز اشاره کرده بود. در چنین فضایی، نه تعریف روشنی از آزار جنسی کودکان وجود داشت و نه امکان پیگیری مؤثر بسیاری از پرونده‌ها مهیا بود. «مقداد مهدی»، وکیل دادگستری، این دوره را دوران «سکوت قانونی» توصیف می‌کند و می‌گوید: «تا مدت‌ها حتی جامعه حقوقی پاکستان حاضر نبود درباره

این پیشرفت‌ها، فاصله‌ای عمیق میان متن قوانین و رویه‌های اجرایی در پلیس، بیمارستان‌ها و دادگاه‌ها همچنان پابرجا بود که ضرورت ایجاد نهادهای واسطه برای پر کردن این خلأ را آشکار می‌ساخت.

آسیب‌شناسی نظام کنونی و ظهور الگوهای نوین

وضعیت موجود در نظام عدالت کیفری پاکستان در مواجهه با کودکان قربانی خشونت، با تناقضاتی آشکار روبه‌روست. از یک سو، چارچوب قانونی اخیر، بستر مناسبی برای حمایت از حقوق کودکان فراهم آورده است؛ از سوی دیگر، رویه‌های اجرایی در بسیاری از مراکز درمانی و انتظامی، همچنان مبتنی بر نگاهی سنتی و خشن است که کودکان را به مثابه شهروندانی با حداقل نیازها در نظر می‌گیرند. "دکتر سمیعه سید"، پزشک قانونی پلیس کراچی و از اعضای اصلی طرح "کلینیک دوستدار کودک"، این واقعیت را چنین توصیف می‌کند: «ما با کودک چهار ساله، نوجوان شانزده ساله، جوان هجده ساله و حتی مرد سی ساله تقریباً با یک دستورالعمل واحد برخورد می‌کنیم.» این رویکرد یکسان‌انگارانه، نه تنها از نظر پزشکی نادرست است، بلکه در بسیاری موارد، فرایند رسیدگی را به عاملی بازدارنده برای پیگیری شکایت یا تشدیدکننده آسیب‌های روانی تبدیل می‌کند.

آمارهای موجود، ابعاد هشداردهنده این بحران را به خوبی نمایان می‌سازند. سازمان مردم‌نهاد «ساحل» که فعالیت خود را از سال ۱۹۹۶ شروع کرده است، در آخرین گزارش خود با عنوان «اعداد تلخ»، دست‌کم ۲۰۰۳ مورد آزار جنسی کودکان را در سال گذشته در سراسر پاکستان ثبت کرده است که از این تعداد، ۷۷ درصد مربوط به ایالت پنجاب و ۱۶ درصد مربوط به ایالت سند بوده است. با این حال، این آمار تنها بخش کوچکی از واقعیت را نشان می‌دهد؛ زیرا گزارش‌های سازمان «ساحل» عمدتاً بر پایه اطلاعات منتشرشده در روزنامه‌های پاکستان تنظیم می‌شود و بنا به دلایل متعدد، محتوای بسیاری از پرونده‌ها هرگز در رسانه‌ها منعکس نمی‌شود. در جامعه‌ای که فشارهای اجتماعی نقشی تعیین‌کننده دارند، سکوت اغلب جایگزین شکایت می‌شود و شمار زیادی از موارد آزار جنسی، هرگز ثبت رسمی نمی‌شوند.

در چنین شرایطی، «کلینیک پزشکی قانونی دوستدار کودک» که هفته گذشته در دفتر پزشک قانونی پلیس کراچی وزیر

پدیده آزار جنسی کودکان به صراحت بحث کند و این حوزه تقریباً به حاشیه رانده شده بود.

نقطه عطف این روند، سال ۲۰۱۵ بود؛ زمانی که در منطقه‌ی «گندا سینگ» از توابع شهرستان قصور، پلیس باندی پانزده نفره را بازداشت کرد که متهم بودند صدها کودک را مورد آزار جنسی قرار داده، از آنها فیلم تهیه و سپس با همان تصاویر قربانیان را تهدید و واز آن‌ها اخاذی می‌کردند. این پرونده که به «رسوایی قصور» شهرت یافت، یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های حقوق بشری در تاریخ معاصر پاکستان بود و افکار عمومی را به شدت تحت تأثیر قرار داد. با این حال، فشارهای اجتماعی تداوم نداشت تا آنکه سه سال بعد، حادثه‌ای دیگر موج تازه‌ای از خشم عمومی را برانگیخت: قتل «زینب انصاری»، دختر هفت‌ساله اهل قصور، که پس از ربوده شدن مورد تجاوز قرار گرفته و سپس به قتل رسیده بود. این جنایت دلخراش که نمادی از ناکارآمدی ساختارهای حمایتی محسوب می‌شد، اعتراض‌های گسترده‌ای را در سراسر کشور به دنبال داشت و دولت را ناگزیر به پیگیری اصلاحات حقوقی با جدیتی بی‌سابقه نمود.

در پاسخ به این فشارها، برای نخستین بار قانون مجازات پاکستان دو ماده مستقل را به آزار جنسی کودکان اختصاص داد و اعمالی همچون لمس جنسی کودک، وادار کردن کودک به نمایش اندام خود، تماشای پنهانی کودک با انگیزه‌های جنسی، و سایر اشکال سوءاستفاده را به عنوان جرایم مستقل با مجازات‌های معین به رسمیت شناخت. اما اصلاحات به این نقطه ختم نشد و در سال ۲۰۲۱، قانون «مقابله با تجاوز جنسی» ابتدا به صورت فرمان اجرایی و سپس به عنوان قانون دائمی تصویب شد که موجب تحولی ساختاری در فرایند رسیدگی به این جرائم شد. این قانون برای نخستین بار، واحدهای تخصصی تحقیق پیرامون جرایم جنسی را ایجاد کرد، بر غیرعلنی بودن فرایند دادرسی تأکید می‌نمود، از مواجهه مستقیم قربانی با متهم جلوگیری می‌کرد و خدمات روان‌شناختی و مددکاری اجتماعی را به آیین دادرسی افزود. اصلاحات سال ۲۰۲۵ نیز بر سه موضوع تأکید داشت: ضرورت انجام معاینات پزشکی قانونی حداکثر ظرف ۲۴ ساعت، محدودیت در صدور قرار وثیقه برای متهمان و واگذاری اختیار رسیدگی به برخی پرونده‌های تجاوز به کودکان به دادگاه‌های اطفال. با این حال، به رغم

نظر «واحد مقابله با بحران تجاوز جنسی» افتتاح شده، پاسخی عملی به ناکارآمدی‌های ساختاری پیشین محسوب می‌شود. این کلینیک که ایجاد آن یکی از الزامات قانون پزشکی قانونی ایالت سند است، با تغییر بنیادین در فضای فیزیکی و نیز در فرایندهای معاینه و مصاحبه، تلاش می‌کند تا تجربه کودک قربانی را از یک فرایند تنش‌زا و تحقیرآمیز به فرایندی حمایت‌گرانه تبدیل کند. در این مرکز، اتاق‌ها با اسباب‌بازی، خوراکی و تنقلات برای کودکان تجهیز شده و عروسک‌ها و تصاویر ساده بدن انسان به کودک کمک می‌کنند بدون آنکه مجبور به بیان مستقیم یا استفاده از واژه‌های دشوار باشد، محل آسیب یا آنچه بر او گذشته را نشان دهد. حتی شیوه معاینه نیز تغییر کرده است: در گذشته کودک ناچار بود روی تخت معاینه دراز بکشد، اما اکنون اصل بر آسایش کودک است، حتی اگر لازم باشد که معاینه در حالی انجام شود که کودک در آغوش مادر یا پدر خود نشسته است.

با این حال، تفاوت اصلی این کلینیک با ساختار سنتی پزشکی قانونی، صرفاً در رنگ‌آمیزی دیوارها یا وجود اسباب بازی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه مهم‌ترین وجه تمایز، در نگاه جامع به کودک و ادغام حمایت‌های روانی و اجتماعی در کنار خدمات پزشکی است. در این مرکز، رسیدگی پزشکی پایان کار نیست، بلکه آغاز فرایند حمایت از کودک به شمار می‌رود. یک روان‌شناس به‌طور ثابت در ساعات اداری حضور دارد و در کنار او، مددکار اجتماعی نیز مسئولیت هماهنگی میان کودک، خانواده و نهادهای حمایتی مانند "اداره حمایت از کودکان سند"، خانه‌های امن (دارالامان) و سایر مراکز را بر عهده دارد. این ساختار چندرشته‌ای امکان می‌دهد تا اگر کودکی به سرپناه امن نیاز داشته باشد یا ادامه زندگی او در محیط خانواده با خطراتی همراه باشد، پرونده او به نهادهای حمایتی ارجاع داده شود و روند مراقبت پس از معاینه نیز ادامه یابد.

بخش قابل توجهی از مراجعان این کلینیک را دختران نوجوانی تشکیل می‌دهند که پرونده آنان به اختلاف بر سر سن قانونی مربوط می‌شود. بسیاری از این پرونده‌ها ریشه در ازدواج زودهنگام، فشارهای خانوادگی یا اختلافات حقوقی دارند. در نظام حقوقی پاکستان، رضایت فرد زیر هجده سال از نظر قانونی معتبر شناخته نمی‌شود و به

همین دلیل، پلیس یا دادگاه برای تعیین دقیق سن فرد، او را به پزشکی قانونی ارجاع می‌دهد. در این فرایند، پزشکان با استفاده از مجموعه‌ای از اقدامات تشخیصی همچون معاینات جسمی، تصویربرداری از استخوان‌ها و رادیوگرافی دندان‌ها، سن تقریبی کودک را مشخص می‌کنند. در مدل جدید، تلاش شده است این روند تا حد امکان با حساسیت بیشتری نسبت به شرایط روانی کودک انجام شود و تا حد امکان از پاسخگویی کودک به پرسش‌های نامتناسب با سن و وضعیت روحی او، اجتناب گردد.

گروه دیگری از مراجعه‌کنندگان، کودکانی هستند که تجاری به مراتب پیچیده‌تر از یک واقعه خشونت‌بار داشته‌اند؛ کودکانی که قربانی قاچاق انسان شده‌اند، کودکان بی سرپرست و کودکانی که بارها مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند. در این موارد، نگرانی پزشکان تنها ثبت آثار جراحت نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین خطرات، احتمال ابتلا به ویروس HIV و سایر بیماری‌های آمیزشی است. به همین دلیل، علاوه بر آزمایش‌های معمول، در صورت وجود احتمال تماس با ویروس HIV، بلافاصله درمان پیشگیرانه آغاز می‌شود که اگر در زمان مناسب شروع شود، می‌تواند احتمال ابتلا به این ویروس را به میزان قابل توجهی کاهش دهد. تمام این اقدامات قرار است در قالب نخستین دستورالعمل جامع پزشکی قانونی (ویژه کودکان) در ایالت سند تدوین شود تا الگویی واحد برای پزشکان فراهم آید و همه کودکان قربانی خشونت، صرف‌نظر از محل مراجعه، از خدماتی یکسان، علمی و متناسب با سن خود برخوردار شوند.

موانع و چالش‌های ساختاری

با وجود گام‌های امیدوارکننده‌ای همچون افتتاح کلینیک دوستدار کودک، مسیر تحول در نظام عدالت کیفری پاکستان با موانع ساختاری متعددی روبه‌روست که هرگونه خوش بینی دال بر تغییر اساسی رویه کنونی در کوتاه مدت را با تردیدهای جدی مواجه می‌سازد. نخستین و شاید مهم‌ترین چالش، فاصله عمیق میان اصلاحات تقنینی و رویه‌های اجرایی در سطوح مختلف نظام قضایی است. «امتیاز سومرو»، وکیل دادگستری و همکار سازمان «ساحل»، این معضل را چنین توصیف می‌کند: «پاکستان از نظر قوانین مربوطه کمبود چندانی ندارد؛ مشکل اصلی در اجرای قانون

ندارند، هنوز فراهم نشده است. دکتر "سمیعه سید" تصریح می‌کند که در حال حاضر، اگر امکان بازگرداندن کودک به دامن خانواده وجود نداشته باشد، از بیمارستان‌ها درخواست می‌شود تا او را موقتاً بستری کنند؛ راهکاری که نه پایدار و نه متناسب با نیازهای خاص کودکان قربانی خشونت است. مرحله دوم پروژه که ایجاد «اتاق امن» در کنار کلینیک است، می‌تواند تا حدی این خلأ را پر کند، اما تحقق آن نیازمند تأمین بودجه، نیروی انسانی کافی و هماهنگی بین‌نهادی گسترده‌ای است که هنوز به‌طور کامل فراهم نشده است.

چالش چهارم، کمبود نیروی انسانی متخصص در حوزه پزشکی قانونی کودکان و نیز مقاومت برخی کارکنان سنتی در برابر تغییر رویه‌هاست. دکتر "کشور انعام"، متخصص کودکان در بیمارستان آقاخان کراچی، با اشاره به تجارب گذشته می‌گوید که سال‌ها محیط اغلب مراکز پزشکی قانونی بسیار خشن بود و کارکنان با بیماران با خشونت برخورد نموده یا آنها را سرزنش می‌کردند. تغییر این فرهنگ سازمانی عمیقاً ریشه‌دار، نیازمند سرمایه‌گذاری مستمر در آموزش، نظارت و نیز بازطراحی نظام‌های انگیزشی و ارزیابی عملکرد است؛ فرایندی که زمان‌بر خواهد بود و ممکن است با مقاومت‌هایی از سوی برخی کارکنان باتجربه که به رویه‌های سنتی عادت کرده‌اند، روبه‌رو شود. همچنین، نبود آمار دقیق و نظام منسجم ثبت داده‌ها، ارزیابی اثربخشی مداخلات و برنامه‌ریزی مبتنی بر شواهد را با دشواری مواجه می‌سازد و بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها را به حوزه‌های مبتنی بر حدس و گمان سوق می‌دهد.

افق‌ها و چشم‌انداز پیش‌رو

باوجود چالش‌های فراوان، نشانه‌هایی از تغییرات مثبت و حرکت به‌سوی یک نظام پاسخگو و کودک‌محور در پاکستان دیده می‌شود که در صورت تداوم و تعمیق، می‌تواند چشم‌انداز روشنی را ترسیم کند. نخستین نشانه، تغییر پارادایم در سطح تقنینی است که از سال ۲۰۱۵ آغاز شده و با تصویب قوانین حمایت‌گرانه ادامه یافته است که نشان‌دهنده عزم قانون‌گذار برای پاسخگویی به مطالبات عمومی و پرکردن خلأهای حقوقی پیشین است. اصلاحات سال ۲۰۲۵ که بر ضرورت انجام معاینات پزشکی قانونی در پرونده‌های آزار جنسی کودکان حداکثر ظرف ۲۴ ساعت و محدودیت در

است. «بسیاری از قوانین حمایت‌گرانه مصوب در سال‌های اخیر، به دلیل نبود زیرساخت‌های لازم، کمبود نیروی انسانی متخصص، ناآشنایی مجریان با الزامات مرتبط با کودکان و نیز بی‌توجهی به آموزش مستمر کارکنان، در عمل به درستی پیاده نمی‌شوند. برای نمونه، هرچند قانون تأکید دارد که معاینات پزشکی قانونی کودکان باید حداکثر ظرف ۲۴ ساعت انجام شود، اما در بسیاری از مناطق، به‌ویژه در شهرستان‌های دورافتاده، نه نیروی متخصص به‌اندازه کافی وجود دارد و نه امکانات حمل‌ونقل و ارتباطی برای تحقق این الزام مهیاست.

دومین چالش اساسی، موانع فرهنگی و اجتماعی است که مانع از گزارش‌دهی موارد آزار جنسی کودکان می‌شود. در جامعه سنتی پاکستان، مفاهیمی همچون «آبرو» و «شرم خانوادگی» چنان ریشه‌دار و قوی هستند که بسیاری از خانواده‌ها ترجیح می‌دهند رنج فرزند خود را پنهان کنند تا گرفتار انگ اجتماعی و سرزنش نشوند. یافته‌های سازمان «ساحل» نشان می‌دهد که در پرونده‌های مربوط به کودکان زیر پنج سال، بیشتر متجاوزین، از نزدیکان آن‌ها همچون نگهبان ساختمان، معلم مدرسه یا کلاس قرآن، مغازه‌دار محله، همسایه یا حتی یکی از بستگان نزدیک مانند عمو یا دایی بوده‌اند. این واقعیت تلخ، نه تنها فرایند طرح شکایت را با دشواری مضاعف روبه‌رو می‌سازد، بلکه در مواردی که این کار صورت می‌گیرد، فشارهای اجتماعی بر کودک و خانواده برای انصراف از شکایت یا اعلام رضایت، یکی از موانع اصلی ادامه روند قانونی پرونده‌هاست. «احرار سومرو»، یکی از وکلای دادگستری، با اشاره به پرونده‌ای مربوط به منطقه لیاری کراچی که در آن عموی کودک به آزار جنسی متهم بود، توضیح می‌دهد که پدر کودک علاقه‌ای به پیگیری قضایی نداشت و این مسئله، روند تحقیقات را با مشکلات جدی مواجه ساخته بود.

سومین چالش، فقدان انسجام سازمانی در نهادهای مسئول است. افتتاح «کلینیک دوستدار کودک» هرچند گامی مؤثر در جهت یکپارچه‌سازی خدمات پزشکی، روانی و حمایتی است، اما همچنان در سطح یک مرکز آزمایشی و با منابع محدود فعالیت می‌کند. در شرایط کنونی، روان‌شناس تنها در ساعات اداری در کلینیک حضور دارد و فضای اقامتی مناسب برای کودکانی که امکان بازگشت به خانه را

این مسئله را دگرگون سازد و آن را از یک معضل صرفاً کیفری به اولویتی چندبخشی و هماهنگ تبدیل کند. با این حال، تحقق این چشم‌انداز وابسته به عواملی چندگانه است که بدون آنها، هرگونه پیشرفت ممکن است سطحی و ناپایدار باقی بماند. نخستین عامل، نیاز به سرمایه‌گذاری مداوم دولتی در زیرساخت‌های حمایتی و آموزشی است تا مراکزی همچون کلینیک دوستدار کودک به برنامه‌ای ملی تبدیل شوند و به تمامی مناطق کشور، به‌ویژه مناطق روستایی و محروم، گسترش یابند.

عامل دوم، بازنگری در برنامه‌های درسی دانشکده‌های پزشکی، حقوق و مددکاری اجتماعی برای گنجاندن آموزش‌های تخصصی در حوزه حقوق کودکان، روان‌شناسی رشد و پزشکی قانونی کودکان است تا نسل آینده کارکنان نظام قضایی با رویکردهای نوین آشنا شوند. عامل سوم، ایجاد نظام نظارت و ارزیابی مستقل بر عملکرد مراکز پزشکی قانونی و پلیس در مواجهه با کودکان قربانی است که می‌تواند از انحراف رویه‌ها جلوگیری کرده و منجر به پاسخگویی بیشتر این مراکز شود. همچنین، تقویت همکاری میان نهادهای قضایی، درمانی و حمایتی و نیز تسهیل دسترسی خانواده‌ها به خدمات مشاوره‌ای و حقوقی رایگان، از دیگر پیش‌نیازهای یک تحول پایدار محسوب می‌شود.

نتیجه‌گیری

تحول در نظام عدالت کیفری پاکستان در مواجهه با کودکان قربانی خشونت، روایتی دوسویه است؛ از یک سو، انجام اصلاحات تقنینی چشمگیر در سال‌های اخیر، بستر حقوقی مناسبی برای قرار دادن مقوله آزار جنسی کودکان در ردیف جرایم مستقل را فراهم نموده است؛ از سوی دیگر، فاصله عمیق میان این چارچوب قانونی و واقعیت‌های موجود، همچنان به عنوان یک مانع بزرگ باقی مانده است و بسیاری از کودکان قربانی، نه تنها از عدالت به معنای واقعی بی‌بهره می‌مانند، بلکه در فرایند رسیدگی، آسیب‌های ثانویه‌ای را تجربه می‌کنند که منجر به تشدید رنج آن‌ها می‌شود.

در این میان، افتتاح نخستین "کلینیک پزشکی قانونی دوستدار کودک" در کراچی، اگرچه تنها یک نقطه کوچک در جغرافیای گسترده پاکستان است، اما می‌توان آن را نمادی از تغییر پارادایم در نظر گرفت؛ تغییری که در آن کودک، دیگر

اعطای وثیقه به متهمان تأکید دارد، اگرچه در عمل با موانع اجرایی متعددی روبه‌روست، اما خود بستر قانونی لازم برای تحولات اساسی را فراهم می‌آورد. با گسترش آگاهی قضات، بازپرسان و پزشکان نسبت به این قوانین جدید و نیز ظرفیت‌سازی برای اجرای آنها، می‌توان انتظار داشت که فاصله میان متن قانون و رویه‌های اجرایی به تدریج کاهش یابد.

دومین نشانه امیدوارکننده، شکل‌گیری نهادهای تخصصی مانند "کلینیک پزشکی قانونی دوستدار کودک" و واحد "مقابله با بحران تجاوز جنسی" است که می‌توانند به عنوان الگوهایی برای سایر مناطق پاکستان عمل کنند. "دکتر سمیعہ سید"، که نقشی کلیدی در راه‌اندازی این کلینیک داشته، با اشتیاق از برنامه‌ریزی برای مرحله دوم پروژه سخن می‌گوید که هدف آن ایجاد یک اتاق امن در کنار کلینیک است تا کودکانی که امکان بازگشت فوری به خانه را ندارند، شب را در محیطی امن سپری کنند و بلافاصله به محیط پیشین برنگردند یا به پلیس تحویل داده نشوند. این ایده، اگر به درستی عملیاتی شود، می‌تواند گامی اساسی در جهت تکمیل زنجیره حمایت از کودکان و جلوگیری از آسیب‌های ثانویه باشد. همچنین، تدوین نخستین دستورالعمل جامع پزشکی قانونی ویژه کودکان، می‌تواند الگویی واحد و علمی را برای پزشکان در سراسر ایالت فراهم آورد و از اعمال سلیقه‌های شخصی و رویه‌های ناهمگون جلوگیری کند.

سومین نشانه، افزایش آگاهی عمومی و تغییر نگرش اجتماعی نسبت به مسئله آزار جنسی کودکان است. اگرچه این فرایند به کندی پیش می‌رود، اما پرونده‌هایی همچون قتل زینب انصاری و رسوایی قصور، موجب شده‌اند که این مسئله از حاشیه به متن گفتمان عمومی راه یابد و دیگر تابویی غیرقابل بحث تلقی نشود. رسانه‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و فعالان حقوق کودک نقش مهمی در این آگاهی‌افزایی ایفا کرده‌اند و گزارش‌هایی همچون «اعداد تلخ»، ابزار لازم برای فشار بر دولت و افکار عمومی جهت پیگیری جدی‌تر این مسئله را فراهم کرده‌اند.

"دکتر سمیعہ سید" بر این باور است که گام بعدی، به رسمیت شناختن خشونت علیه کودکان به عنوان یک «بحران سلامت عمومی» است؛ رویکردی که در صورت تحقق، می‌تواند پروتکل‌ها، شیوه‌های مداخله و حتی نگاه جامعه به

«بزرگسالی کوچک اندام» تلقی نمی‌شود که باید خود را با رویه‌های خشن و نامتناسب مربوط به بزرگسالان وفق دهد، بلکه موجودی با دنیایی متفاوت، زبانی ویژه برای بیان رنج و نیازهایی اختصاصی برای بازیابی امنیت و کرامت ازدست‌رفته، شناخته می‌شود. این مرکز با تلفیق خدمات پزشکی، روان‌شناختی و مددکاری اجتماعی، کوشیده است فرایندی یکپارچه و حمایت‌گرا را طراحی کند که در آن، کودک در کانون توجه قرار گیرد و مراقبت، به صدور یک گزارش پزشکی محدود نشود. هرچند این مدل همچنان در مرحله آزمایشی قرار دارد و با کاستی‌هایی همچون کمبود نیروی انسانی، نبود فضای اقامتی اختصاصی و محدودیت منابع روبه‌روست، اما تجربه ارزشمندی فراهم آورده که می‌تواند الگویی برای سایر مناطق کشور باشد.

با این حال، نباید از یاد برد که "کلینیک دوستدار کودک"، به تنهایی نمی‌تواند پاسخگوی تمامی چالش‌های ساختاری و فرهنگی نظام عدالت کیفری پاکستان باشد. تحقق عدالت برای کودکان قربانی خشونت، نیازمند رویکردی چندبعدی است که شامل سرمایه‌گذاری گسترده دولتی در زیرساخت‌های حمایتی، بازنگری اساسی در برنامه‌های آموزشی مراکز پزشکی و حقوقی، تغییر در نگرش جامعه از طریق آگاهی‌بخشی مستمر، و ایجاد نظام نظارت و ارزیابی مؤثر بر عملکرد نهادهای مجری می‌باشد. شاید مهم‌ترین آموزه "کلینیک دوستدار کودک" برای نظام عدالت کیفری پاکستان اینست که عدالت برای کودکان، پیش از هر چیز، با کرامت و همدلی و نه با فشار و تحقیر آغاز می‌گردد.

در نهایت، شاید مهم‌ترین دستاورد این کلینیک، نه تجهیزات پزشکی پیشرفته و نه حتی حضور روان‌شناس و مددکار اجتماعی، بلکه تغییر نگاهی است که می‌پذیرد کودک، انسانی با جثه‌ای کوچک‌تر از بزرگسال نیست؛ بلکه او موجودی است با نیازهایی متمایز که نظام قضایی می‌بایست این تفاوت‌ها را به رسمیت بشناسد و ساختارها، رویه‌ها و نگرش خود را متناسب با آن بازتعریف کند. آنچه در کراچی آغاز شده، شاید همه موانع و مشکلات را مرتفع نسازد، اما نشانه‌ای امیدوارکننده است از اینکه بخشی از نظام حقوقی و درمانی پاکستان، سرانجام دریافته است که عدالت برای کودکان، تنها به مجازات مجرم خلاصه نمی‌شود؛ بلکه از لحظه‌ای آغاز می‌شود که جامعه، رنج کودک را با زبان و نیازهای خود او بشنود و در مسیر التیام آن، نه با بی‌تفاوتی، بلکه با مسئولیتی انسانی و اخلاقی گام بردارد.

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.





برای شنیدن نسخه صوتی
مقاله اسکن کنید.

باغ وحش کراچی؛ آئینه بازنمایی خشونت نهادینه انسان علیه حیوانات نوشته انیکا عتیق خان



وحش وجود دارد و فارغ از سلايق شخصی، وظیفه من دیدن و روایت کردن است. درهمین راستا و با دلی سرشار از امید به باغ وحش رفتم؛ شاید در میان قفس ها، نشانی از زیبایی یا مهربانی پیدا کنم، اما امیدم واهی بود.

جشن انسان ها، سوگواری حیوانات

برخلاف انتظار، باغ وحش سرشار از شور زندگی بود؛ اما نه برای ساکنان اصلی آن. تمام شور و نشاط، در انحصار بازدیدکنندگان بود. به جای غرش شیر، جیغ میمون یا آواز پرندگان، بلندگوهای عظیم، ترانه های هالیوودی دهه ۱۹۹۰ را با صدایی گوش خراش پخش می کردند. کودکان روی ترامپولین می پریدند، خانواده ها بساط پیک نیک برپا کرده بودند. صف قایق سواری در دریاچه مصنوعی طولانی بود، زیپ لاین از بالای سر عبور می کرد، سینمای سه بعدی، سالن بولینگ، اتوبوس های گردشگری، کافه ها و رستوران ها؛ در یک کلام، همه چیز برای آسایش انسان فراهم شده بود. اما قفس ها؛ خشک، بی روح و خالی بودند. نه نشانی از زیستگاه طبیعی حیوانات داشتند، نه اثری از زندگی. اینجا بیش از آنکه محل زندگی حیوانات باشد، جشنواره ای است برای تفریح انسان ها؛ جشنواره ای که در پس زمینه آن، موجوداتی زندگی می کنند که شاید هیچگاه طعم آزادی را نچشیده

"گزارش از مکانی که در آن، قفس ها نه برای زندگی، بلکه برای نمایش سلطه انسان بر سایر گونه ها ساخته شده اند" تراژدی باغ وحش کراچی، تنها مرگ تدریجی حیوانات در قفس نیست؛ بلکه آئینه تمام نمای زوال وجدان انسانی است.

هیچگاه پیش از این پا به باغ وحش نگذاشته بودم، اما امروز آرزو کردم کاش این تجربه را از سر نمی گذراندم. من مادر دو گربه هستم؛ موجوداتی که با وقار تمام، فرمانروای خانه اند. سال ها است بی آنکه کسی از من بخواهد، سرپرستی گربه های بی پناه را بر عهده گرفته ام. درس هایی که از عشق آموخته ام، نه در کتاب ها، بلکه از پنجه ها، سیل ها و نگاه های نافذ همین موجودات کوچک بوده است. گربه ها دوست دارند، اما هیچگاه استقلال خود را واگذار نمی کنند. از نگاه آنها، کرامت در آزادی معنا می یابد، اسارت چیزی جز خفگی تدریجی آن نیست و شاید هیچ جا به اندازه باغ وحش، این خفگی را با چنین صراحتی به نمایش نگذارد.

وقتی سردبیر از من خواست گزارشی درباره باغ وحش کراچی تهیه کنم، می دانستم که گزارش نهایی این مأموریت از سنخ آن گزارش هایی نیست که پیش از ظهر نوشته و فراموش شوند. روزنامه نگاری، تعهد به واقعیت است. باغ

باشند.

پادشاه بی تاج در قفس

نخستین حیوانی که دیدم، شیر بود؛ همان که روزگاری «پادشاه جنگل» لقب داشت، اما اینجا دیگر هیچ شباهتی به یک پادشاه نداشت. یک شیر بی حرکت، با چشمانی نیمه باز، روی زمین دراز کشیده بود؛ چنان خسته و بی رمق بود که گویی اسارت، آخرین ذره های حیات را از وجودش مکیده است. قلمرو او، قفسی به وسعت شش در شش متر که نیمی از آن برکه ای سبزرنگ و راکد بود و نیمی دیگر، شاخه های خشکیده درختی بود که سال ها پیش جان داده بود. پشت میله ها، حلقه ای از بازدیدکنندگان ایستاده بودند؛ همه منتظر بودند تا شیر حرکتی کند؛ غرشی بکشد، قدمی بردارد یا دست کم سرش را بلند کند. اما پادشاه، مدت ها بود که از نمایش دادن برای انسان ها منصرف شده بود.

ناگهان صدای پسرپچه ای آمد که با هیجان به مادرش می گفت: «مامان، نگاه کن! شیر سفید!» زن به قفس نزدیک شد، نگاهی انداخت و گفت: «سفید؟ من که قهوه ای می بینمش.» پسرپچه به تابلو اشاره کرد و گفت: «اینجا نوشته شیر سفیده.» هر دو درست می گفتند. شیر سفید بود، اما لایه ای ضخیم از آلودگی و چرک، رنگ طبیعی موهایش را پنهان کرده بود. در فاصله ای اندک از آن قفس، کافه ای به نام «کافه شیر» دایر شده بود؛ جایی که نام شیر به یک برند برای فروش غذا تبدیل شده بود، در حالی که پادشاه واقعی در قفسی فرسوده، آرام آرام در حال جان دادن بود.

میمون هایی که از اصل خود، تنها یک نام را یدک می کشیدند

میمون ها در قفس هایی زنگ زده نشسته بودند. یکی تکه های رنگ کنده شده از میله ها را لیس می زد، دیگری بی وقفه به دور خود می چرخید؛ حرکتی تکراری، بی هدف و مکانیکی. بر پشتش زخمی عمیق خودنمایی می کرد؛ زخمی که نه پانسمانی داشت و نه اثری از مراقبت. قفس تقریباً خالی بود؛ نه شاخه ای، نه طنابی، نه وسیله ای برای بازی، نه خاک و نه چمن. تنها نردبانی زنگ زده در میان آن رها شده بود؛ گویی حتی خود نردبان هم نمی دانست که قرار است به کجا برسد. در طبیعت، میمون ها بیشتر عمر خود را بر فراز درختان می گذرانند؛ اما اینجا، تمام آن جهان رنگارنگ، به چند متر کف سیمانی و میله های آهنی تقلیل

یافته بود.

«رانو»؛ خرسی که روانش را در قفس گم کرد

بی تردید، دردناک ترین تصویر متعلق به «رانو» بود؛ خرس قهوه ای هیمالیایی که سال ها است در باغ وحش کراچی نگهداری می شود. رانو تقریباً تمام نشانه های «روان پریشی ناشی از اسارت» را از خود نشان می داد. زیستگاه طبیعی او، ارتفاعات سرد "دیوسای" و رشته کوه های شمال پاکستان است؛ اما اکنون، تمام دنیای او به چند متر بتن در گرم ترین شهر پاکستان محدود شده است.

رانو فقط راه می رفت. از چپ به راست، از راست به چپ، بی وقفه و بی تغییر. زندگی او به حلقه ای بی انتها از چند قدم رفتن و بازگشتن تبدیل شده بود. چند روز پیش از انتشار این گزارش، خبری منتشر شد: بر اثر برخوردهای مکرر با میله های فلزی، زخمی عمیق بر سر رانو ایجاد شده بود؛ زخمی که به دلیل بی توجهی عفونت کرده و حتی لارو حشرات نیز در آن دیده می شد. این زخم، روایت خاموش سال ها بی توجهی بود.

خزندگان؛ محبوس در پشت شیشه های ترک خورده

در بخش دیگری از باغ وحش محوطه ای جداگانه برای خزندگان در نظر گرفته شده بود؛ ورود به آن، نیاز به بلیت جداگانه داشت. مارها، تمساح ها و مارمولک ها در قفس های کوچک به دام افتاده بودند، اما شیشه های ترک خورده و لایه ضخیم گردوغبار، حتی اجازه نمی دادند به خوبی دیده شوند. هیچ یک از استانداردهای بین المللی نگهداری خزندگان در این بخش رعایت نشده بود.

قفس؛ سرنوشت محتوم همه

شامپانزه ای سالخورده، در اتاقکی میان جعبه های آبمیوه، پاکت های گوتکا و کیسه های پلاستیکی دراز کشیده بود؛ تصویری که بیشتر به زباله دانی شباهت داشت تا به محل زندگی نزدیک ترین خویشاوند ژنتیکی انسان. خروسی تنها روی کف سیمانی قدم می زد؛ بی آنکه حتی یک بار پاهایش خاک نرم را لمس کند. شغال ها آشفته از این سو به آن سو می دویدند؛ گویی خود نیز نمی دانستند به دنبال چه می باشند. همه این حیوانات برای دشت های وسیع، جنگل های انبوه و رودخانه های جاری آفریده شده بودند. اما اکنون، یا در قفس های خشک و بی روح زندگی می کردند، یا بی وقفه گرد برکه هایی راکد می چرخیدند.

باغ وحش یا زندان؛ تفاوت در اسم، نه در ماهیت

مسئولان آن را «باغ وحش» می نامند. اما فعالان حقوق حیوانات و متخصصان حیات وحش، واژه دیگری برای توصیف آن انتخاب کرده اند: «زندان». «ظهیرعلی شریف»، از با سابقه ترین کارشناسان مدیریت حیات وحش پاکستان، حتی پیش از روشن کردن دستگاه ضبط صدا، با قاطعیت گفت: «لطفاً اسم اینجا را پناهگاه نگذارید. پناهگاه جایی است که حیوان برای آرامش به آن پناه می برند. اما اینجا دقیقاً نقطه مقابل آن است. اینجا در حقیقت زندان است.» از نگاه شریف، باغ وحش های امروزی، شکل مدرن «منجری» ها هستند؛ مجموعه هایی که در گذشته حیوانات وحشی را همچون اشیای تجملی و نماد قدرت به نمایش می گذاشتند.

"ماهره عمر"، فعال حقوق حیوانات و از بنیان گذاران "انجمن حمایت از حیوانات پاکستان"، می گوید: «بسیاری از این حیوانات در طبیعت، هزاران کیلومتر مربع قلمرو دارند. اما در باغ وحش، به فضایی محدود می شوند که حتی امکان انجام ابتدایی ترین رفتارهای غریزی خود را هم ندارند. باغ وحش، زندانی است که دیوارهایش از جنس سیمان نیست، بلکه از جنس خفگی روانی است.»

واقعیت اینست که حتی زندان انسان ها هم قانون دارد، امروزه زندان ها نیز بر اساس مقررات مشخصی اداره می شوند؛ از سامانه الکترونیکی برای ملاقات گرفته تا ثبت مشخصات فردی و محدودیت مدت ملاقات. حقوق زندانیان هرچند محدود، اما در چارچوب قانون تعریف شده است، اما حیوانات باغ وحش کراچی، نه حق ملاقات دارند، نه استاندارد برای سلامت روان، نه مقررات الزام آوری درباره فضای زندگی و نه نظارتی مؤثر بر کیفیت نگهداری. طنز تلخ اینجاست که انسانی که به دلیل ارتکاب جرم در زندان است، دست کم از مجموعه ای از حقوق قانونی برخوردار است؛ اما حیوانی که هیچ جرمی جز «زاده شدن» مرتکب نشده، ممکن است تمام عمر خود را در قفسی سپری کند که هیچ حقی برایش تعریف نشده است.

قفس بزرگ تر، هنوز قفس است

رانو، سال ها در گودالی زندگی می کرد که یادآور باغ وحش های قرن هجدهم اروپا بود؛ الگویی که امروزه در جهان منسوخ شده است. پس از شکایت فعالان حقوق حیوانات

به دادگاه عالی سند، رانو به قفسی حدوداً پانزده برابر بزرگ تر منتقل شد. اما شریف تأکید می کند: «فضای بیشتر، بدون غنای محیطی، تقریباً هیچ ارزشی ندارد.» او می گوید در روزهای شلوغ، حیوان باید بتواند از دید بازدیدکنندگان پنهان شود. برای رانو باید غاری ساخته شود، درختانی برای بالا رفتن، برکه ای برای خنک شدن، زمین ناهموار، بوهای مختلف و محرک های طبیعی. اما اکنون، تمام دارایی او یک تنه خشکیده درخت است. «این کافی نیست.»

به باور شریف، اصلاح یک باغ وحش تنها با افزایش متراژ قفس محقق نمی شود. آنچه بیش از هر چیز اهمیت دارد، «غنای محیطی» است؛ یعنی بازآفرینی محیطی که حیوان بتواند رفتارهای طبیعی خود را در آن بروز دهد. او این مفهوم را در دو بُعد کلی خلاصه می کند:

- غنای محیطی: طراحی فضایی با پوشش گیاهی مناسب، آب، پستی و بلندی، نور و عناصر طبیعی.
 - غنای رفتاری: فراهم کردن شرایطی که حیوان بتواند غرایز ذاتی خود، مانند شکار، جست و جوی غذا، بازی، پنهان شدن، تعیین قلمرو یا تعامل اجتماعی را تمرین کند.
- شریف از تجربه خود در پارک حیات وحش راولپندی می گوید که هر روز صبح ردپایی از خون مرغ در محوطه ببرها ایجاد می کرد تا آن ها را به سمت گوشت پنهان شده، هدایت کند. ببرها ناچار بودند بورا دنبال کنند، کمین بگیرند و طعمه را پیدا کنند: «باید این ترفندها را به کار ببرید؛ وگرنه حیوان ظرف چند روز با تمام فضای قفس آشنا می شود و روزمرگی، تنها همدم او می شود.»

مراقبت، فراتر از غذا دادن است

شریف معتقد است در یک باغ وحش استاندارد، کارکنان باید هر روز وضعیت مدفوع حیوانات را بررسی کنند، محوطه ها را به طور منظم تغییر دهند و رژیم غذایی را بر اساس فصل، سن و شرایط جسمانی حیوانات تنظیم کنند. اما به گفته او، در باغ وحش کراچی حتی ابتدایی ترین اطلاعات درباره حیوانات نیز ثبت نمی شود: «وقتی حتی پرونده ای برای حیوانات وجود ندارد، انتظار مراقبت علمی تقریباً بی معناست.»

بازی، حق فراموش شده حیوانات

"جود آلن"، از فعالان شناخته شده حقوق حیوانات، می گوید: «شیرها، در نهایت، گربه های بزرگی هستند. همان طور که

بچه گربه‌ها عاشق بازی هستند، شیرها نیز همین نیاز را دارند. یک توپ بزرگ، کمی فضای سبز، محیطی برای دویدن؛ همین امکانات ساده می‌تواند شادی و تحرک را به حیوان بازگرداند. وقتی چنین امکاناتی فراهم شود، شیرها نیز همانند بچه گربه‌ها بازی می‌کنند.»

آلن بارها از مسئولان خواسته است تنها یک کار ساده انجام دهند: بلندگویی را که در نزدیکی قفس شیرها موسیقی پخش می‌کند، خاموش کنند. به گفته او، این صداها نه تنها آلودگی صوتی ایجاد می‌کنند، بلکه موجب اضطراب حیوانات نیز می‌شوند: «وقتی مدیریت باغ وحش حاضر نیست حتی چنین اقدام ساده‌ای را انجام دهد، چگونه می‌توان درباره غنای محیطی یا رفاه حیوانات سخن گفت؟»

اما "دانیال علی‌شان"، مشاور رسانه‌ای و سخنگوی شهرداری کراچی، نظر دیگری دارد. او معتقد است موسیقی و اعلامیه‌های بلندگوها مسئله چندان مهمی نیست: «مگر وقتی ما در خیابان‌های کراچی رانندگی می‌کنیم، صدای بوق، موتور ریکشا، دستفروش‌ها یا آمبولانس را نمی‌شنویم؟ حیوانات هم به این صداها عادت می‌کنند.»

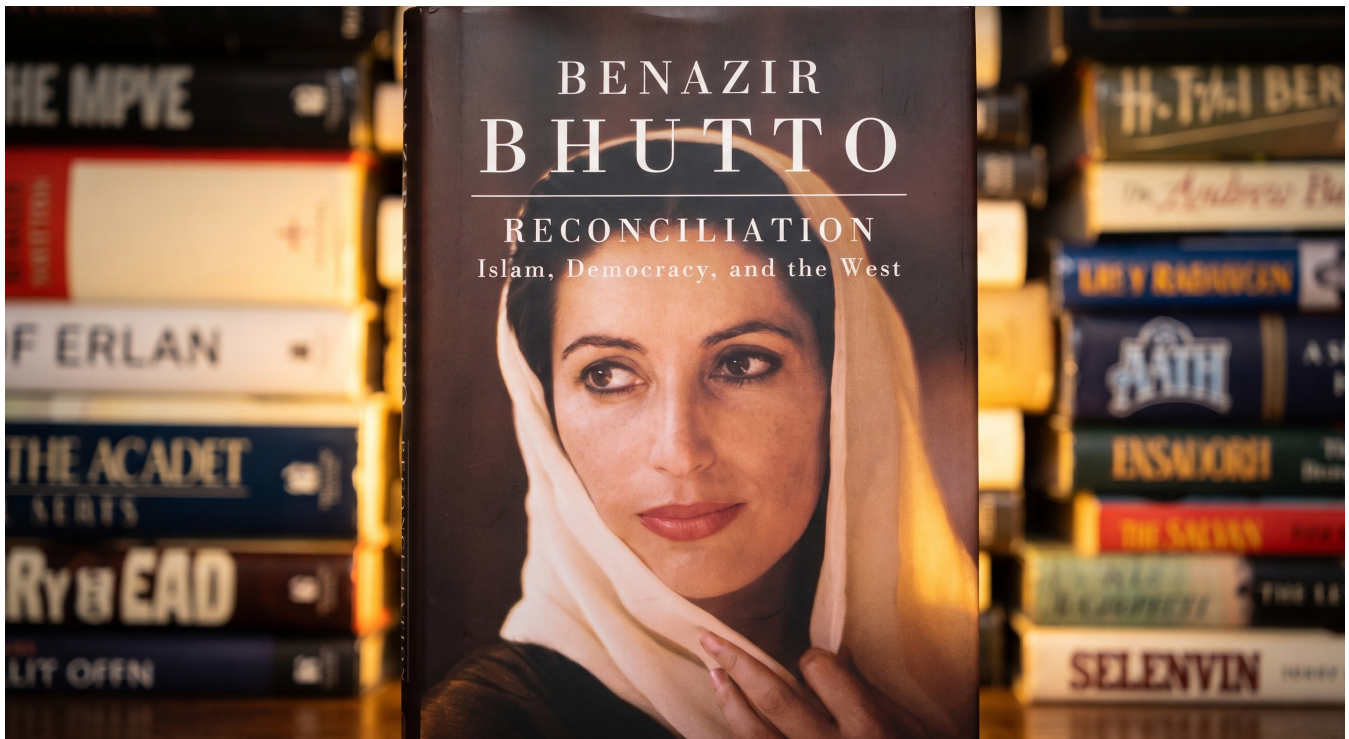
سؤال پایانی

باغ وحش کراچی، با همه سرگرمی‌هایش برای انسان‌ها، پرسشی اساسی را پیش روی ما می‌گذارد: اگر آزادی، شرط اصلی کرامت است، پس این موجودات محبوس در قفس، چه گناهی کرده‌اند که محکوم به تماشای جشن بی‌کرامتی خود شده‌اند؟ بی‌تردید، انسان در این میان، نه تماشاگر، که بی‌رحم‌ترین حیوان است.

انیکا عتیق خان

پژوهشگر حوزه توسعه اجتماعی و سیاست‌گذاری؛
تمرکز اصلی آثار او بر موضوعاتی چون تغییرات اقلیمی، رفاه و حقوق حیوانات، عدالت اجتماعی و حقوق بشر است.





گرایی نه تنها راه‌گشا نیست، بلکه حتی ممکن است منجر به رادیکال‌تر شدن این گروه‌ها نیز گردد. آنچه واقعاً ضرورت دارد، تقویت بسترهای دموکراسی در کشورهای اسلامی است تا از طریق مشارکت مردمی، نهادهای مدنی و آزادی بیان، پیام اصیل اسلام جایگزین تفسیرهای خشن و ارتجاعی شود.

در این میان، بوتو به نقش پررنگ رسانه‌های غربی نیز اشاره دارد که با ارائه چهره‌ای کاریکاتوری، تحریف‌شده و یک‌بعدی از اسلام، سال‌هاست این دین را معادل تروریسم، عقب‌ماندگی و خشونت معرفی کرده‌اند. این تصویر غلط، نه تنها به تعصب، اسلام‌هراسی و نفرت‌پراکنی در سطح بین‌المللی دامن زده، بلکه بهانه‌ای به دست دیکتاتورهای نظامی در کشورهای اسلامی داده است تا با سوءاستفاده از واکنش‌های دفاعی جوامع مسلمان در برابر این هجمه‌ها، قدرت خود را تثبیت کنند و هرگونه جنبش مردمی و اصلاحی را به بهانه «همکاری با غرب» سرکوب نمایند. به بیان دیگر، این هم‌کنش منفی میان تصویرسازی رسانه‌ای غرب و سوءاستفاده حاکمان خودکامه، چرخه‌ای باطل ساخته است که در آن، اسلام و دموکراسی هردو قربانی شده‌اند.

چیستی بحران؛ ریشه‌های دوگانه تنش از نگاه بوتو

"بی‌نظیر بوتو" در کتاب «آشتی اسلام، دموکراسی و غرب»، جهان‌بینی خود را به عنوان یک زن مسلمان نوگرا، حول دو محور تنش‌زا سامان می‌دهد که هریک به نوبه خود مانعی جدی بر سر راه صلح و تعامل سازنده به شمار می‌روند. محور نخست، برخورد میان ارزش‌های لیبرال-دموکراتیک غربی و هویت اسلامی است که طی دهه‌های اخیر، به ویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، به اوج خود رسیده است. محور دوم، کشمکش درونی جوامع مسلمان میان باورهای سنتی و قرائت‌های سنت‌محور از دین از یک سو، و پذیرش دموکراسی به عنوان نظامی کارآمد برای اداره جامعه از سوی دیگر است.

به باور بوتو، ریشه اصلی این تنش‌های دوگانه در ذات اسلام نیست، بلکه در تفسیرهای افراطی، سطحی و غلط از دین نهفته است. او با استناد به آیات قرآن تأکید دارد که گروه‌های تندرویی همچون القاعده و طالبان، عملاً مسیر انحرافی را پیموده‌اند و قرآن آنان را «گمراه‌شدگان از صراط مستقیم» توصیف می‌کند؛ چراکه پیام اسلام، پیام صلح، عشق، مدارا و خودسازی اخلاقی است، نه خشونت و تکفیر. از همین رو، بوتو معتقد است که تمرکز صرف بر شکست نظامی افراط

اما این اصلاحات، حتی در کوتاه مدت نیز نتوانست منجر به صلح و ثبات پایدار شود؛ زیرا عواملی همچون حمایت مالی و تسلیحاتی خارجی از گروه‌های تندرو، بحران‌های مرزی با هند و افغانستان، فرقه‌گرایی مذهبی و زنجیره‌های فرماندهی موازی در ارتش و دستگاه اطلاعاتی، باعث شدند تا یکبار دیگر ذهنیت‌های خشونت طلب، تفاسیر خشن خود از اسلام را بر کشور تحمیل کنند. افزون بر این، طرح‌های اصلاحی بوتو از سوی زنی ارائه می‌شد که در جامعه جنسیت زده، قبیله‌ای و سنت‌گرای پاکستان نباید جدی گرفته می‌شد و این خود، یک نقطه ضعف بزرگ در راه‌اندازی یک جنبش فراگیر مردمی بود.

راهکارهای بوتو؛ از توانمندسازی زنان تا برنامه‌ای مشابه طرح مارشال

بوتو در پاسخ به این موانع، راهبردی چندلایه و عمل‌گرایانه ارائه می‌دهد که هسته مرکزی آن، باور به نقش آگاهی بخشی به جای توسل به زور است. او صراحتاً اعلام می‌کند که مردم برای برپایی دموکراسی نیازی به اسلحه ندارند، چراکه راه دستیابی به دموکراسی، آگاهی و مشارکت مدنی است. از این رو، نخستین گام در برنامه اصلاحی او، توانمندسازی گروه‌های به حاشیه رانده شده، به ویژه زنان و اقلیت‌های قومی-مذهبی بود. بوتو با ایجاد فرصت‌های سیاسی و اقتصادی برای زنان، کوشید سیستم مردسالار حاکم بر ساختار قدرت را تضعیف کند و زمینه حضور فعال آنان را در مجلس، ادارات دولتی و نهادهای قضایی فراهم آورد. او برابری زن و مرد را پیش شرط ضروری برای برقراری دموکراسی واقعی می‌دانست و معتقد بود که نیمی از جمعیت کشور نمی‌توانند برای همیشه در حاشیه باقی بمانند.

با این حال، همین اقدامات مترقیانه، واکنش خصمانه و سازمان یافته گروه‌های بنیادگرا، روحانیون محافظه کار و رهبران قبیله‌ای را در پی داشت و فشار آنان بر نظامیان مستقر در نهادهای دولتی، بوتو را مجبور به عقب نشینی از برخی مواضع خود نمود. با وجود این، او هرگز از هدف نهایی خود دست نکشید و به خوبی دریافته بود که مبارزه مستقیم و صرفاً نظامی با افراط‌گرایی نه تنها ممکن نیست، بلکه نتیجه ای معکوس به همراه خواهد داشت. به جای آن، باید با تقویت رفاه عمومی، ایجاد اشتغال، گسترش تبادلات فرهنگی و آموزشی و معرفی چارچوبی انسان‌گرا از هویت

دیکتاتوری نظامی و هم‌زیستی آن با افراط‌گرایی و فقر بوتو در ادامه، با نگاهی آسیب‌شناختی، کشور خود (پاکستان) را به عنوان مطالعه موردی انتخاب می‌کند و به صراحت، دیکتاتوری نظامی را بزرگ‌ترین مانع ساختاری در مسیر پیشبرد دموکراسی در این کشور معرفی می‌نماید. او معتقد است که خشونت‌گرایی سازمان یافته و ستیزه‌جویی مذهبی در پاکستان، ریشه در دوران حکومت "ژنرال ضیاء الحق" دارد که با حمایت از گروه‌های بنیادگرا و اسلامی سازی اجباری ارتش و نظام قضایی، زمینه‌های ظهور طالبان و القاعده را در این کشور فراهم آورد. وارثان او با تضعیف نهادهای مدنی، دانشگاه‌ها و احزاب سیاسی، زمینه را برای بازگشت دوباره نظامیان به قدرت هموار ساختند و عملاً هرگونه تحول دموکراتیک را با خشونت یا تقلب خنثی کردند. نمونه بارز این روند، دوران زمامداری "ژنرال پرویز مشرف" است که با وجود اظهارات ظاهراً اصلاح طلبانه و همراهی با ایالات متحده در «جنگ علیه تروریسم»، عملاً با اقدامات خود به رشد سریع گروه‌های ستیزه‌جو، به ویژه در مناطق قبیله‌ای و مرزی افغانستان، دامن زد. بوتو با نگاهی واقع بینانه به هم‌زیستی پنهان و آشکار میان افراط‌گرایی، نظامی گری، تروریسم و فقر اشاره می‌کند و معتقد است که این چهار عامل یکدیگر را تقویت می‌کنند و در محیطی سرشار از ناامیدی، بیکاری، بی عدالتی و شکاف طبقاتی فزاینده رشد می‌یابند. به عبارت دقیق تر، فقر خوراک اصلی شبه نظامیان برای جذب نیروهای جوان و بی پناه است و نظامیان نیز با تداوم وضعیت اضطراری، بودجه کلان خود را از محل مبارزه با همین تروریسم تأمین می‌کنند.

این هم‌زیستی بیمارگونه، نه تنها ثبات ملی پاکستان را تهدید می‌کند، بلکه خطری مستقیم علیه صلح و امنیت جهانی به شمار می‌آید؛ چراکه پاکستان کشوری هسته‌ای با جمعیتی جوان و گروه‌های قبیله‌ای مسلح است. در چنین شرایطی، جامعه مدنی شکوفا با دیکتاتوری نظامی ناسازگار است و هرگونه تلاش برای برپایی دموکراسی با واکنش‌های نظامی-مذهبی مواجه می‌شود. از همین رو، بوتو در دوران نخست وزیری خود، با تکیه بر ابزارهای دموکراتیک به مقابله آشکار با نظامیان متمایل به بنیادگرایان پرداخت و کوشید با تصویب قوانین جدید، نظم و قانون را به مناطق بحران زده بازگرداند.

اسلامی، زمینه را برای کاهش تدریجی خشونت و جذب نیروهای تروریستی به سمت فعالیت‌های سازنده فراهم ساخت.

در همین راستا، بوتو برنامه‌ای جامع و فراملی را مطرح نمود که به طرح مارشال برای جهان اسلام شهرت یافت. این برنامه، با محوریت خصوصی‌سازی اقتصادی، توسعه کیفی آموزش و پرورش، تقویت انجمن‌های مردم‌نهاد و نهادهای جامعه‌ی مدنی و نیز تبادلات گسترده فرهنگی- دانشگاهی میان کشورهای اسلامی و غرب، می‌توانست به تدریج شکاف تاریخی میان این دو تمدن را کاهش دهد. نکته کلیدی این برنامه، تأکید بر قابل‌اندازه‌گیری بودن شاخص‌های پیشرفت بود تا امکان ارزیابی مستقل و شفاف موفقیت یا شکست آن فراهم آید. بوتو همچنین بر این باور بود که تغییرات ژئوپلیتیکی منطقه‌ای و جهانی، از جمله فروپاشی شوروی، ظهور هند به عنوان یک قدرت اقتصادی و نیاز غرب به ثبات در جنوب آسیا، فرصتی دیپلماتیک برای پاکستان فراهم آورده است تا با کنار زدن موانع نظامی- مذهبی، به بازیگری سازنده و معتبر در عرصه بین‌المللی تبدیل شود. اما این راهبرد هوشمندانه با مخالفت شدید جریان‌های نظامی و افراطی مواجه شد و نه تنها تروریسم را از بین نبرد، بلکه به تقابل‌های خشونت‌آمیزی دامن زد که سرانجام منجر به ترور او در سال ۲۰۰۷ گردید.

میراث بوتو و اهمیت امروزی اندیشه او

بوتو تا آخرین لحظات حیات خود، بر آرمانی اساسی وفادار ماند: اینکه برای پایان دادن به دیکتاتوری و استقرار دموکراسی کارآمد در پاکستان و سایر کشورهای اسلامی، باید فرصت‌های ستیزه‌جویی و قدرت‌یابی برای رهبران متعصب مذهبی که تأثیرگذارترین نیروی فشار بر حاکمیت هستند، محدود گردند و در مقابل، فضای باز سیاسی برای همه اقشار جامعه، از جمله اقلیت‌ها، زنان و جوانان فراهم آید. او به خوبی تشخیص داده بود که گرایش‌های محافظه

کارانه و قبیله‌ای در گروه‌های مختلف مذهبی- قومی، نه تنها خلأ امنیتی جدی در داخل ایجاد کرده است، بلکه در سیاست خارجی این کشور نیز بسیار تأثیرگذار بوده و هزینه‌های امنیتی گزافی را بر ملت و دولت تحمیل کرده است.

با این حال، مخالفت آشکار او با تندروها، به‌ویژه در مناطق قبیله‌ای، و تلاش برای ساختار بندی جنبش‌های دموکراتیک فراگیر، با مانع بزرگی روبه‌رو شد: حمایت پنهان داخلی و خارجی از گروه‌هایی همچون القاعده و طالبان به عنوان چالش‌های بزرگ امنیتی، و نیز فساد سیستماتیک اداری که هر گونه اصلاحات ساختاری را خنثی می‌کرد. ترور بوتو، این حقیقت تلخ را به اثبات رساند که استقرار دموکراسی در کشورهای آغشته به بنیادگرایی مذهبی و نظامی‌گری نهادینه، صرفاً با شجاعت فردی میسر نیست؛ بلکه نیازمند نهادهای مدنی مدرن، مستقل و کارآمدی است که بتوانند با تأثیرگذاری بر افکار عمومی، زمینه‌های تغییر پایدار را فراهم آورند.

با گذشت سال‌ها از نگارش این کتاب، اندیشه‌های بوتو همچنان برای کشورهایی که از افراط‌گرایی مذهبی رنج می‌برند، ارزشمند و راهگشاست. او نشان داد که تندروری و تفسیر وارونه از اسلام، ستون‌های صلح و ثبات در جامعه را متزلزل می‌کند و تنها راه مقابله با دولت‌های ایدئولوژیک و در عین حال ناکارآمد، روی آوردن به نوآوری در اندیشه و اصلاحات همه‌جانبه در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. تعهد بوتو به دموکراسی، در واقع، بازتاب باور دیرینه اکثریت مردم پاکستان است که خواهان کشوری امن، مرفه و عاری از ترور و فسادند. اگرچه دنبال کردن چنین الگویی، مشقت‌ها و هزینه‌های سنگینی به همراه دارد، اما بنا به گفته شخص او: «به اندازه کافی رنج و درد وجود داشته؛ هم اکنون زمان صلح و آشتی فرا رسیده است.» ایجاد یک پاکستان با ثبات و دموکراتیک، هم در راستای منافع مردم این کشور، و هم ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای ایفای نقش سازنده اسلام‌آباد در نظم جهانی آینده است.

دکتر مریم وریج کاظمی

دارای دکترای جغرافیای سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات تهران؛ پژوهشگر حوزه‌های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و بنیادگرایی اسلامی با تمرکز ویژه بر مسائل پاکستان، و نویسنده چندین کتاب و مقاله تخصصی در این حوزه‌ها.



"جمعیت العلما پاکستان": تبارشناسی یک جنبش دیوبندی-سیاسی در بستر سیاست خارجی جهادگرا نوشته علی رحمانی



مقدمه

حزب جمعیت العلما پاکستان از جمله تأثیرگذارترین جریان‌های دینی-سیاسی در پاکستان به شمار می‌رود که ریشه‌های فکری آن به مکتب دیوبندیه در شبه‌قاره هند بازمی‌گردد. این حزب که در سال ۱۹۴۸ با نام «کنفرانس علمای سنی هند» فعالیت خود را آغاز کرد، پس از استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷، مسیری پرفرازونشیب را از یک جنبش نامنظم تا حزبی با ساختار منسجم پیموده است. آنچه جمعیت العلما را از سایر احزاب فعال در عرصه سیاسی-امنیتی پاکستان متمایز می‌سازد، پیوند عمیق آن با گفتمان سلفی-دیوبندی، نقش‌آفرینی آن به عنوان یک اپوزیسیون فعال و اتخاذ گونه‌ای از سیاست خارجی مبتنی بر حمایت از جهاد در افغانستان و کشمیر است. این مقاله با رویکردی تاریخی-تحلیلی درصدد است تا ضمن مرور پیشینه تأسیس و تحولات این حزب، وضعیت کنونی و چشم انداز آینده آن را در ساختار تصمیم‌گیری پاکستان مورد واکاوی قرار دهد.

پیشینه تأسیس و تحولات تاریخی

نخستین گام‌ها در شکل‌گیری جمعیت العلما به اواخر

دوران استعمار بریتانیا در هند بازمی‌گردد، زمانی که جمعی از علمای دیوبندی به رهبری "مولانا شبیر احمد عثمانی"، کنفرانس علمای سنی مذهب هند را با هدف مبارزه با استعمار و همراهی با نهضت استقلال‌خواهی گاندی بنیان نهادند. با این حال، نگرانی از نقش حاشیه‌ای مسلمانان در فردای استقلال هند، این طیف را به سوی هم‌پیمانی با "محمدعلی جناح" و حزب مسلم‌لیگ سوق داد. نقش‌کلیدی مولانا عثمانی در الحاق ایالت سرحد (خیبرپختونخوا) به پاکستان، زمینه‌ساز سازماندهی مجدد این جریان تحت عنوان «جمعیت العلما مرکزی» در سال ۱۹۴۷ شد.

با وجود ساختار اولیه، این حزب تا سال ۱۹۶۲ فاقد یک تشکیلات منسجم بود و از اختلافات داخلی و فشار دولت سکولار ایوب‌خان رنج می‌برد. دوره ثبات واقعی حزب از سال ۱۹۶۲ و با رهبری "مولانا مفتی محمود" آغاز شد. مشارکت در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۶۲، ائتلاف با حزب مردم بوتو در سال ۱۹۶۵ و سپس پیوستن به جبهه متحد دموکراتیک ضد بوتو، نشان‌دهنده بلوغ سیاسی این جریان بود. از آن زمان تاکنون، جمعیت العلما همواره یکی از بازیگران ثابت معادلات قدرت در پاکستان بوده است.

وجه تمایز جمعیت العلما پاکستان از جمعیت العلما اسلام

تقسیم شد که از جمله آن‌ها می‌توان به گروه‌های صاحب‌زاده فیض‌الحسن شاه، عبدالغفور هزاروی، علامه عبدالحمید بدایونی و سایر رهبران محلی اشاره کرد. این انشقاق‌ها که ریشه در اختلافات میان رهبران پارلمانی و رهبران حزبی داشت، نشان‌دهنده شکنندگی ساختار تصمیم‌گیری این حزب بود.

بازتعریف هویت در تقابل با طالبان

در شرایط کنونی، جمعیت‌العلماء پاکستان به دو شاخه اصلی تقسیم شده است: شاخه «امام نورانی» به رهبری شاه اویس نورانی (پسر شاه احمد نورانی) و شاخه «نورانی» به رهبری صاحب‌زاده ابوالخیر محمد زبیر. هر دو شاخه میراث‌دار "مولانا شاه احمد نورانی" هستند که تا زمان مرگش در سال ۲۰۰۳، رهبری این حزب را بر عهده داشت. این تقسیم‌بندی بر عملکرد انتخاباتی حزب تأثیر منفی گذاشته است؛ به‌طوری‌که در انتخابات اخیر، این حزب هیچکدام از کرسی‌های مجالس ملی و سنا را به دست نیاورد.

نکته قابل توجه در موضع‌گیری اخیر این حزب، مخالفت صریح آن با حضور طالبان در مناطق شمال غربی پاکستان است. در سال ۲۰۰۹، رهبران جمعیت‌العلماء ضمن حمایت از عملیات نظامی ارتش پاکستان در منطقه سوات، برعلیه حملات انتحاری این گروه فتوا صادر نموده و طالبان را «دشمنان اسلام و پاکستان» خواندند. این موضع‌گیری که در تضاد با رویکرد جهادگرایانه برخی شاخه‌های این حزب قرار دارد، نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری تاکتیکی این جریان در مواجهه با چالش‌های امنیتی است.

سیاست خارجی جهادگرا و تحولات اخیر

بارزترین خصیصه سیاست خارجی جمعیت‌العلماء، حمایت همه‌جانبه آن از جنبش‌های جهادی در افغانستان و کشمیر است. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که مدارس دینی وابسته به جریان دیوبندی، نقشی پررنگ در تربیت کادرهای اولیه طالبان افغانستان ایفا کرده‌اند. "دارالعلوم دیوبند" که در سال ۱۸۶۶ در هند تأسیس شد، به‌عنوان خاستگاه فکری این جنبش محسوب می‌شود و پس از استقلال پاکستان، ده‌ها تن از علمای این مدرسه به پاکستان مهاجرت کردند و شبکه‌ای گسترده از مدارس دینی در شهرهایی مانند کراچی، لاهور

یکی از نکات کلیدی در تبارشناسی این حزب، تفاوت ماهوی آن با جمعیت‌العلماء اسلام به رهبری "مولانا فضل‌الرحمان" است. جمعیت‌العلماء پاکستان میراث‌دار "مولانا شبیر احمد عثمانی" و طیفی است که در سال ۱۹۴۷ با حزب مسلم‌لیگ هم‌پیمان شدند و بر هویت «پاکستانی-سنی» خویش تأکید دارند؛ در مقابل، جمعیت‌العلماء اسلام وابسته به جریان "مولانا حسین احمد مدنی" است که در ابتدا با کنگره همکاری داشت و بعدها به طیف طرفدار افغانستان و کشمیر پیوست. این تناقض (عثمانی‌گرایی در جمعیت‌العلماء پاکستان در مقابل مدنی‌گرایی در جمعیت‌العلماء اسلام) ریشه بسیاری از منازعات تاریخی در شبه‌قاره هند است.

با این حال، وجه تمایز عمیق‌تری نیز میان این دو حزب وجود دارد: "جمعیت‌العلماء پاکستان" نماینده "مکتب دیوبندی" است، در حالی که "جمعیت‌العلماء اسلام" نماینده "مکتب بریلوی" محسوب می‌شود. "بریلوی‌ها" که اکثریت مسلمانان پاکستان را تشکیل می‌دهند، رویکردی عرفانی و همه‌شمول دارند و به سنت اولیا و تصوف پایبندند، در حالی که دیوبندی‌ها رویکردی پاک‌گرایانه و متعصبانه دارند. این تفاوت بنیادین در نگاه به نقش پیامبر و جایگاه اولیا، یکی از مهم‌ترین گسل‌های مذهبی در پاکستان است.

ساختار درونی و سازوکار تصمیم‌گیری

ساختار تشکیلاتی جمعیت‌العلماء بر پایه یک شورای مرکزی استوار است که متشکل از ۴۰۰ عضو باسابقه آن از سراسر پاکستان می‌باشد و هر سه سال یک بار، امیر حزب را انتخاب می‌کنند. پس از این انتخاب، شورای اجرایی متشکل از امیر و معاونان وی تشکیل می‌شود. برای مدیریت امور منطقه ای، این حزب دارای پنج شورای اجرایی در مرکز، پنجاب، سند، خیبرپختونخوا و بلوچستان و همچنین یک مسئول اطلاعاتی است. این ساختار غیرمتمرکز به حزب امکان می‌دهد تا ضمن حفظ انسجام عقیدتی، از ظرفیت‌های اقشار گوناگون جامعه نظیر طلاب و اساتید حوزه و دانشگاه بهره‌برداری کند.

با این حال، تاریخ این حزب همواره با کشمکش‌های درونی همراه بوده است. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که در آستانه انتخابات سال ۱۹۷۰، این حزب به هفت گروه مختلف

و پیشاور تأسیس نمودند.

با این حال، مواضع اخیر رهبران جمعیت‌العلماء نشان دهنده تحولی جالب در رویکرد این حزب نسبت به مسائل منطقه‌ای است. در مارس ۲۰۲۶، "صاحب‌زاده ابوالخیر محمد زبیر"، رهبر شاخه نورانی، ضمن تمجید از عملکرد ایران در بستن تنگه هرمز و «شکستن تکبر آمریکا و اسرائیل»، خواستار توجه جامعه بین‌المللی به شرایط ایران برای برقراری صلح در منطقه شد. او همچنین از جنگ پاکستان و افغانستان انتقاد کرد و آن را برخلاف منافع کشور دانست و بر لزوم حل اختلافات از طریق گفت‌وگو تأکید کرد.

آنچه جمعیت‌العلماء پاکستان را از یک حزب دینی صرف متمایز می‌کند، هماهنگی ساختاری آن با دستگاه امنیتی پاکستان (ISI) است. در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی، این حزب نه یک بازیگر مستقل، بلکه بازوی سیاسی-فرهنگی ارتش در افغانستان بود. مدارس وابسته به این جریان به عنوان مراکز جذب نیرو برای جنگ‌های نیابتی علیه هند و شوروی عمل می‌کردند. این هم‌افزایی با دولت، علت اصلی بقای این حزب در برابر فشارهای بین‌المللی است. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که دولت پاکستان با به‌کارگیری گروه‌های مذهبی در جنگ‌های نیابتی در کشمیر و افغانستان، محیطی مساعد برای رشد افراط‌گری مذهبی فراهم کرد.

آسیب‌شناسی بقا

جمعیت‌العلماء در مسیر آینده‌خود با چند چالش اساسی مواجه است:

- انشقاق درونی: با وجود اینکه پس از مرگ "شاه احمد نورانی"، این حزب به دو شاخه اصلی تقسیم شده است، اما تفاوت‌های کارکردی میان شاخه‌های مختلف، احتمال بروز گسل‌های جدید را تقویت می‌کند. تاریخ این حزب نشان می‌دهد که اختلافات بر سر رهبری و تاکتیک‌های سیاسی، همواره یکی از مهم‌ترین عوامل تضعیف آن بوده است.

- رقابت با جریان‌های نوظهور سلفی: ظهور گروه‌های افراطی‌تر نظیر تحریک طالبان پاکستان و احزاب سلفی، موجب رقابت بر سر جذب نیروهای جوان و خشن‌تر شده است. جمعیت‌العلماء که در سال‌های اخیر رویکردی میانه‌روتر را در پیش گرفته، در جذب جوانان احساسی رقابت دشواری با گروه‌های افراطی دارد.

- فشارهای بین‌المللی: با توجه به مواضع پیشین این حزب دال بر لزوم جهاد، جامعه جهانی به ویژه ایالات متحده و هند، همواره آن را تحت نظارت و فشار قرار داده‌اند. هند به تازگی تلاش می‌کند تا با استفاده از میراث فکری دیوبندی در خاک خود، در صفوف طالبان نفوذ کند که این موضوع می‌تواند موازنه قدرت در منطقه را برهم زند.

- تعارض با نهادهای نظامی: هرچند این حزب تاکنون با سرویس‌های امنیتی همکاری‌های گسترده‌ای داشته است، اما گاهی مطالبات آن با منافع راهبردی ارتش پاکستان در تضاد قرار می‌گیرند. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، مخالفت با آمریکا به یکی از محورهای اصلی فعالیت این حزب تبدیل شد و در سال‌های اخیر، آشکارا از سیاست‌های نظامی ارتش انتقاد نموده است.

- چالش گذار نسلی: مهم‌ترین چالش جمعیت‌العلماء در افق آینده، تحول نسلی در میان طلاب و روحانیون است. نسل جدید دیوبندی‌ها در پاکستان، دیگر جهاد را در کشمیر یا افغانستان تعریف نمی‌کنند، بلکه مبارزه با فساد، فقر و نابرابری اجتماعی را در اولویت می‌دانند. اگر این حزب نتواند گفتمان خود را از «جهاد نظامی» به «جهاد اجتماعی» تغییر دهد، در دهه‌های آینده، بیش از پیش به حاشیه رانده می‌شوند.

چشم‌انداز بقا؛ سه سناریوی پیش‌رو

با توجه به روندهای موجود، به نظر می‌رسد جمعیت‌العلماء در آینده به مسیر خود در چارچوب نظام پارلمانی پاکستان ادامه دهد، اما با سه تحول اساسی روبه‌رو خواهد بود: نخست، حرکت به سمت اعتدال تاکتیکی برای تداوم حضور در قدرت؛ دوم، حضور پررنگ‌تر در سیاست خارجی پاکستان به ویژه در افغانستان؛ و سوم، تقویت جایگاه خود به عنوان پل ارتباطی میان جریان‌های سنتی دیوبندی و دولت‌های سکولار. بر اساس روندهای فعلی، می‌توان سه مسیر برای این حزب متصور شد:

سناریوی نخست؛ تداوم وضع موجود: در صورت تداوم حمایت دستگاه‌های امنیتی از این حزب و پرهیز از طرح مسئله اصلاح نظام سیاسی کشور، این حزب به عنوان یک نیروی حاشیه‌ای اما با نفوذ نمادین در مجالس ملی و سنا به حیات خود ادامه خواهد داد.

سناریوی دوم؛ بازگشت به رویکرد افراط گرایانه: در صورت افزایش فشار هند در کشمیر و به حاشیه رفتن جناح‌های معتدل طالبان، احتمال پیوستن این حزب به ائتلاف با تحریک طالبان پاکستان و خروج از نظام پارلمانی وجود دارد. سناریوی سوم؛ تحول به حزبی اجتماعی-مذهبی: در صورت ظهور رهبری جدید و توجه به مطالبات شهری، این حزب می‌تواند به نسخه پاکستانی اخوان المسلمین با رویکردی جدید و رفاه‌گرایانه تبدیل شود. با توجه به روندهای موجود و تحولات اخیر در موضع‌گیری‌های این حزب (تمجید از نقش ایران در منطقه و انتقاد از سیاست‌های جنگ طلبانه پاکستان در افغانستان)، محتمل‌ترین سناریو گذار تدریجی از "جهادگرایی نیابتی" به "رفاه‌گرایی اسلام‌گرایانه" است؛ مسیری که در آن، حزب مذکور ضمن حفظ چارچوب دینی خود، اولویت را بر مسائل معیشتی، مبارزه با فساد و کنش دیپلماتیک در کشورهای همسایه متمرکز خواهد نمود تا به عنوان یک "حزب معقول" در نظام پارلمانی پاکستان به حیات خود ادامه دهد.

نتیجه‌گیری

"جمعیت‌العلماء پاکستان"، به مثابه یکی از کهن‌ترین و اثرگذارترین احزاب دینی-سیاسی شبه‌قاره، توانسته است با اتکا بر باورهای مکتب دیوبندی، راهبرد اپوزیسیون فعال و سیاست خارجی جهادگرا، جایگاه خود را در معادلات سیاسی-امنیتی پاکستان تثبیت نماید. این حزب علی‌رغم چالش‌های متعدد داخلی و خارجی، با بهره‌گیری از شبکه گسترده مدارس دینی و انعطاف‌پذیری تاکتیکی، چشم‌اندازی نسبتاً روشنی را پیش رو دارد؛ هرچند بقای آن در گرو آشتی میان آرمان‌های مکتب دیوبندی و الزامات واقع‌گرایانه سیاست در پاکستان امروز خواهد بود. نکته حائز اهمیت آنکه در سال‌های اخیر این حزب نشان داده که می‌تواند از مرزهای مذهبی سنتی فراتر رفته و مواضعی واقع‌گرایانه در قبال مسائل منطقه‌ای اتخاذ کند. تمجید از عملکرد ایران در تنگه هرمز و مخالفت با جنگ پاکستان و افغانستان، نشانه‌هایی از یک تحول راهبردی در رویکرد این حزب است که می‌تواند آن را به یک بازیگر متعادل‌تر در سیاست خارجی پاکستان تبدیل کند. با این حال، تداوم این نقش به توانایی حزب در مدیریت چالش‌های درونی و حفظ تعامل هوشمندانه با نهادهای نظامی وابسته است.

علی رحمانی

پژوهشگر علوم سیاسی و دانشجوی دکتری مطالعات انقلاب اسلامی؛ دارای کارشناسی علوم سیاسی از دانشگاه خوارزمی و کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی اسلام از دانشگاه علامه طباطبائی است. ایشان فعال در حوزه تحلیل تحولات افغانستان، شبه‌قاره بلاخص پاکستان و جریان‌های فکری-فرقه‌ای جهان اسلام، با همکاری گسترده با رسانه‌ها، مراکز پژوهشی و نهادهای مطالعاتی در زمینه ضدتروریسم، تاریخ معاصر، فرق صوفیه و مسائل منطقه‌ای است.





مقدمه

"فورت ویلیام کالج" از مهم‌ترین نهادهای فرهنگی و آموزشی در تاریخ شبه‌قاره هند به شمار می‌آید که در آغاز قرن نوزدهم میلادی به ابتکار حکومت استعماری بریتانیا در کلکته تأسیس شد. هرچند هدف اولیه از تأسیس این مرکز، آموزش زبان‌های بومی به کارگزاران کمپانی هند شرقی بود، اما فعالیت‌های آن تأثیرات گسترده و ماندگاری بر زبان و ادبیات اردو بر جای گذاشت. پیش از تأسیس این کالج، زبان اردو در عرصه شعر، به‌ویژه غزل، جایگاهی استوار یافته بود، اما نثر اردو هنوز از انسجام و معیار مشخصی برخوردار نبود و غالباً تحت تأثیر سبک‌های سنگین فارسی قرار داشت. "فورت ویلیام کالج" با ایجاد زمینه برای تولید متون آموزشی، ترجمه آثار و ترویج نثر ساده و روان، مسیر تازه‌ای را در تاریخ ادبیات اردو گشود. این مقاله با رویکردی توصیفی-تحلیلی به بررسی زمینه‌های تاریخی تأسیس "فورت ویلیام کالج"، نقش آن در شکل‌گیری نثر جدید اردو، جایگاه نویسندگان و مترجمان وابسته به این مرکز و پیامدهای فرهنگی و زبانی آن می‌پردازد.

زمینه تاریخی و سیاسی تأسیس "فورت ویلیام کالج"

در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، کمپانی هند شرقی پس از تثبیت سلطه سیاسی و نظامی خود در بخش‌های وسیعی از شبه‌قاره، با چالش اداره مردمانی با زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون مواجه شد. کارگزاران انگلیسی برای اداره امور قضایی، اداری و اقتصادی ناگزیر بودند زبان‌های محلی را فراگیرند. از این رو، ضرورت ایجاد مرکزی آموزشی برای آموزش زبان‌های بومی احساس شد. در چنین شرایطی، "فورت ویلیام کالج" در سال ۱۸۰۰ میلادی در کلکته به پیشنهاد "ژنرال لرد مارکوس ریچارد ولسلی" (متوفی: ۱۸۴۲) و ریاست "جان گل کریست" (متوفی: ۱۸۴۱) تأسیس گردید. هدف رسمی این نهاد، آموزش زبان‌هایی همچون اردو، فارسی، بنگالی و هندی به مأموران کمپانی بود؛ اما در عمل، این مرکز به مهم‌ترین پایگاه تدوین، ترجمه و معیارسازی نثر اردو تبدیل شد.

برخی پژوهشگران، "فورت ویلیام کالج" را بخشی از پروژه استعمار فرهنگی بریتانیا می‌دانند؛ زیرا تولید متون آموزشی و تدوین زبان معیار، در کنار اهداف علمی، ابزاری برای

شناخت و کنترل جامعه مستعمره نیز محسوب می‌شد. با این حال، همین فرایند به رشد و گسترش زبان اردو انجامید.

وضعیت زبان اردو پیش از "فورت ویلیام کالج"

پیش از آغاز فعالیت‌های "فورت ویلیام کالج"، اردو بیشتر زبانی گفتاری و شاعرانه بود. غزل اردو در آثار شاعرانی چون "میر تقی میر" و "سودا" به اوج شکوفایی رسیده بود، اما نثر اردو هنوز از ساختاری منسجم برخوردار نبود. متون نثر موجود غالباً متأثر از سبک فارسی بودند و از واژگان و ترکیبات دشوار استفاده می‌کردند. افزون بر این، فارسی همچنان زبان رسمی دیوان‌سالاری، تاریخ‌نگاری و فرهنگ مکتوب در شبه‌قاره محسوب می‌شد. بنابراین نیاز به نثری ساده، آموزشی و قابل فهم بیش از پیش احساس می‌شد.

"فورت ویلیام کالج" و شکل‌گیری نثر جدید اردو یکی از مهم‌ترین دستاوردهای "فورت ویلیام کالج"، توجه نظام‌مند به نثر اردو بود. نویسندگان و مترجمان وابسته به این مرکز مأمور شدند آثاری تولید کنند که برای فراگیران زبان قابل فهم و آموزشی باشد. نتیجه این تلاش‌ها، شکل‌گیری نثری روان، ساده و نزدیک به زبان گفتاری بود.

در این دوره، جمله‌ها کوتاه‌تر شدند، کاربرد واژگان دشوار کاهش یافت و روایت‌پردازی اهمیت بیشتری پیدا کرد. این تحول، نثر اردو را از وابستگی شدید به سبک فارسی رها ساخت و آن را به زبانی مناسب برای آموزش، داستان‌نویسی و تاریخ‌نگاری تبدیل کرد.

"میر امن دهلوی" و «باغ و بهار»

نام "میر امن دهلوی" بیش از هر نویسنده دیگری با "فورت ویلیام کالج" پیوند خورده است. اثر مشهور او "باغ و بهار" (کلکته: ۱۸۰۳) که بازنویسی داستان "چهار درویش" است، به عنوان یکی از مهم‌ترین نمونه‌های نثر جدید اردو شناخته می‌شود. درمورد نویسنده فارسی این قصه اختلاف نظر وجود دارد، برخی "امیر خسرو" (متوفی: ۷۲۵ ق) را نویسنده آن دانسته‌اند و برخی آن را متعلق به محمدعلی معصوم دانسته‌اند. "میر امن" در همان سال داستان اخلاق محسنی از ملاحسین واعظ کاشفی (متوفی: ۹۱۰ ق) را نیز تحت عنوان گنج خوبی به اردو ترجمه کرد. "میر امن" با دوری از تکلف‌های رایج و نزدیک ساختن زبان

نوشتار به زبان گفتار، الگویی ماندگار برای نثر اردو پدید آورد. "باغ و بهار" نه تنها متنی آموزشی بود، بلکه نشان داد که اردو می‌تواند زبانی مستقل برای روایت و آموزش باشد.

نویسندگان و مترجمان برجسته "فورت ویلیام کالج" علاوه بر "میر امن"، نویسندگان و مترجمان متعددی در "فورت ویلیام کالج" فعالیت داشتند که هر یک در توسعه نثر اردو نقش مهمی ایفا کردند.

"حیدربخش حیدری" (متوفی: ۱۸۲۳) با تألیف و ترجمه آثاری همچون "آرائش محفل" (سال چاپ: ۱۸۰۵) که ترجمه‌ای همراه با دخل و تصرف از داستان فارسی "هفت سیر حاتم" از "ملاحسین واعظ کاشفی" است، اردو را به زبان تاریخ‌نگاری و بیان مفاهیم غیرداستانی تبدیل کرد. وی همچنین "طوطی نامه ضیاء الدین نخشی" (متوفی: ۷۵۱ ق) را با عنوان "توتا کھانی" (سال چاپ: ۱۸۰۴) به اردوی دکنی رایج ترجمه کرد. "میر شیرعلی افسوس" (متوفی: ۱۸۰۹) نیز با آثاری چون "باغ ارد" و "که ترجمه گلستان سعدی به زبان اردو بود، (سال چاپ: ۱۸۰۲) در روان‌سازی نثر و گسترش روایت‌پردازی این زبان نقش مهمی داشت.

ترجمه و بازنویسی؛ بنیان نثر نوین اردو

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های "فورت ویلیام کالج"، سازمان دهی فرایند ترجمه و بازنویسی بود. در دوره‌های پیشین، ترجمه فعالیتی فردی و محدود محسوب می‌شد، اما در این مرکز، ترجمه به فعالیتی برنامه‌ریزی‌شده و آموزشی تبدیل شد. مترجمان "فورت ویلیام کالج"، متون فارسی، عربی و هندی را صرفاً به صورت تحت‌اللفظی ترجمه نمی‌کردند، بلکه آن‌ها را متناسب با نیاز مخاطبان جدید بازآفرینی می‌کردند. در نتیجه، متون تازه‌ای پدید آمد که ضمن حفظ محتوای اصلی، از ساختاری ساده و روان برخوردار بودند. این فرایند، زمینه استقلال نثر اردو از ساختارهای سنتی فارسی را فراهم کرد و به شکل‌گیری ذائقه جدید ادبی انجامید.

انتقال مرجعیت فرهنگی از فارسی به اردو

از مهم‌ترین پیامدهای فعالیت "فورت ویلیام کالج"، انتقال تدریجی مرجعیت فرهنگی و زبانی از فارسی به اردو بود. تا پیش از این دوره، فارسی زبان رسمی آموزش، ادبیات و دیوان‌سالاری در شبه‌قاره محسوب می‌شد. با ترجمه متون

مرجع به اردو، تدوین کتاب‌های درسی و ترویج نگارش به این زبان، اردو به تدریج جایگاه رسمی‌تری یافت و در بسیاری از حوزه‌ها جای فارسی را گرفت. این تحول، هرچند موجب گسترش زبان اردو شد، اما هم‌زمان، منجر به حاشیه رفتن سنت فارسی‌محور نیزگشت.

ساده‌سازی زبان؛ خدمت یا محدودیت؟

ساده‌سازی زبان یکی از بحث‌برانگیزترین جنبه‌های فعالیت "فورت ویلیام کالج" است. گروهی از پژوهشگران معتقدند که این روند موجب گسترش سواد، تولید متون آموزشی و تثبیت نثر اردو شد. در مقابل، برخی منتقدان بر این باورند که ساده‌سازی بیش از حد، بخشی از غنای ادبی و زیبایی‌شناختی زبان را کاهش داد و اردو را در قالبی محدود قرار داد. با این وجود، بسیاری از محققان بر این باورند که بدون این مرحله، دستیابی به نثر معیار اردو امکان‌پذیر نبود.

"فورت ویلیام کالج"؛ پیوند دانش و قدرت

"فورت ویلیام کالج" نمونه‌ای روشن از پیوند میان دانش و قدرت است. استعمار بریتانیا از طریق شناخت زبان و فرهنگ بومی، زمینه اداره و کنترل بهتر جامعه را فراهم ساخت. با این حال، زبان اردو که در آغاز ابزاری اداری و آموزشی به شمار می‌رفت، به تدریج از محدوده اهداف استعماری فراتر رفت و به زبان هویت فرهنگی و ادبی مردم شبه‌قاره تبدیل شد. نویسندگان بعدی اردو این زبان را از چارچوب‌های استعماری خارج کردند و به آن هویتی مستقل بخشیدند.

جمع‌بندی

فورت ویلیام کالج را باید یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در تاریخ ادبیات اردو دانست. این مرکز با ایجاد نثر ساده و آموزشی، سازمان‌دهی ترجمه و تربیت نویسندگان جدید، زمینه تثبیت و گسترش زبان اردو را فراهم ساخت. هرچند فعالیت‌های این نهاد با اهداف سیاسی و استعماری همراه بود، اما پیامدهای آن به شکوفایی زبان اردو انجامید. از این رو، "فورت ویلیام کالج" را می‌توان هم آغازگر نثر جدید اردو و هم عرصه‌ای برای تعامل و تقابل میان سنت، مدرنیته و استعمار دانست.

سمیرا گیلانی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات اردو؛ پژوهشگر پژوهشگاه اسرا و عضو هیئت ترجمه مجله «چوک». همکار دانشنامه جهان اسلام و دایرةالمعارف نهج البلاغه، نویسنده مقالات علمی پژوهشی در ایران و شبه‌قاره، و مترجم آثاری از انتظار حسین، اشرف علی تانوی و اشفاق احمد





مقدمه

صنعت هتلداری پاکستان در دو دهه اخیر شاهد تحولاتی ساختاری بوده است که در سایه رشد طبقات مرفه شهری، توسعه زیرساخت‌های گردشگری و خصوصی‌سازی بانک‌ها شکل گرفته است. در این میان، ورود هلدینگ‌های صنعتی - مالی به عرصه هتلداری، الگوی نوین از توسعه سرمایه‌محور را رقم زده است که در آن، نام‌های آشنا در عرصه صنعت و بانکداری، با تکیه بر سرمایه نمادین و مالی خود، گام به عرصه رقابت با برندهای سنتی هتلداری نهاده اند. گروه نشاط یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های این تحول است؛ هلدینگی که ریشه در صنعت نساجی دارد و امروزه به عنوان یکی از بازیگران مطرح در صنعت هتلداری پاکستان شناخته می‌شود.

آنچه گروه نشاط را از سایر گروه‌ها در این حوزه متمایز می‌سازد، رویکرد نظام‌مند و بلندمدت آن است که در آن، هتلداری نه به مثابه یک فعالیت حاشیه‌ای، بلکه به عنوان یکی از محورهای راهبردی توسعه هلدینگ تعریف شده است. این مقاله با هدف تحلیل جامع جایگاه گروه هتلداری نشاط در بازار پاکستان، به واکاوی فعالیت‌های این گروه می‌پردازد و در پی پاسخ به این سؤال است که آیا مدل توسعه گروه نشاط، مبتنی بر سرمایه سنگین و تنوع بخشی به

درآمدها، الگویی کارآمد برای ورود به بازار هتلداری در کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شود؟

تاریخچه شکل‌گیری هلدینگ نشاط

داستان گروه نشاط، روایت انتقال یک میراث کارآفرینانه از نسلی به نسل دیگر است. بنیان‌گذار این امپراتوری اقتصادی، "میان محمد یحیی"، از تاجران چرم کلکته بود که در پی تقسیم شبه‌قاره هند در سال ۱۹۴۷ میلادی، به زادگاه خود در پنجاب بازگشت و با کمک برادرانش، یکی از نخستین کارخانه‌های نساجی مدرن پاکستان را تأسیس نمود. "کارخانه نساجی نشاط" در سال ۱۹۵۱ میلادی در "فیصل‌آباد" راه‌اندازی شد و نام زیبای آن، که بر روی پیش‌نویس مجوز خریداری شده نقش بسته بود، گویی از پیش برای شکوه و عظمت انتخاب شده بود.

"میان محمد منشاء"، فرزند بنیان‌گذار اولیه این گروه، در اول دسامبر ۱۹۴۷ در شهر "چینیوت" دیده به جهان گشود. او تحصیلات ابتدایی خود را در فیصل‌آباد به پایان رساند و برای ادامه تحصیل در رشته مدیریت کسب و کار، راهی لندن شد و پس از فارغ‌التحصیل شدن، به پاکستان بازگشت. تنها یک سال پس از بازگشت به میهن، در سال ۱۹۶۹ میلادی پدرش درگذشت و او در سن ۲۲ سالگی همراه با عموهایش وارث این کسب و کار شد.

مذاکره تاریخی و آزمون راهبردی

نخستین آزمون جدی "میان محمد منشاء" در همان سال ها رقم خورد. دارایی‌های خانواده به دو بخش تقسیم می شد: کارخانه‌های نساجی در فیصل آباد (پاکستان غربی) و کارخانه‌هایی در پاکستان شرقی (بنگلادش کنونی). "میان محمد" جوان در مذاکره‌ای سرنوشت‌ساز، سهم خود در کارخانه‌های پاکستان شرقی را در ازای مالکیت کامل کارخانه های فیصل آباد، به عموهایش واگذار کرد. بسیاری او را در این معامله، مذاکره‌کننده‌ای ضعیف خواندند؛ اما در سال ۱۹۷۱ و پس از جدایی قسمت شرقی پاکستان و شکل‌گیری کشور بنگلادش، عموهایش همه سرمایه‌های خود را در شرق از دست دادند. این رویداد، دوران‌دیشی "منشاء" جوان را آشکار ساخت و او به عنوان یک کارآفرین دوران‌دیش مطرح شد که درک درستی از جغرافیای سیاسی منطقه داشته است.

خصوصی سازی استراتژیک؛ تولد یک هلدینگ

سرآغاز تحول راهبردی گروه نشاط به ۹ ژانویه ۱۹۹۱ بازمی گردد؛ روزی که کنسرسیومی به رهبری "میان محمد منشاء"، متشکل از دوازده صنعتگر برجسته پنجاب، برنده مهم‌ترین مناقصه خصوصی‌سازی تاریخ پاکستان شد. در این مناقصه "بانک تجاری مسلمانان"، به بخش خصوصی واگذار شد و دولت نواز شریف، ۷۵ درصد از سهام این بانک را به ارزش ۲۴۲۰ میلیون روپیه به این کنسرسیوم واگذار کرد. این معامله که بزرگ‌ترین مناقصه خصوصی‌سازی تاریخ پاکستان محسوب می‌شود، گروه نشاط را از یک هلدینگ صرفاً صنعتی به یک گروه اقتصادی چندرشته‌ای تبدیل کرد و زمینه ورود آن به حوزه‌های مالی، بیمه، سیمان، انرژی، خودرو، کشاورزی، هوانوردی، املاک و در نهایت هتلداری را فراهم آورد.

امروزه گروه نشاط با داشتن ۴۳ هزار کارگر، یکی از بزرگ‌ترین کارفرمایان بخش خصوصی در پاکستان به‌شمار می‌رود و "میان محمد منشاء" با نشان عالی ستاره امتیاز و داشتن ثروتی معادل ۷.۸ میلیارد دلار، به عنوان یکی از چهره‌های شاخص اقتصادی پاکستان شناخته می‌شود.

سبد دارایی‌ها و راهبرد توسعه گروه

در مقایسه با گروه‌های هتلداری سنتی پاکستان نظیر هشو و آواری، گروه نشاط با تأخیری راهبردی به این عرصه وارد

شد؛ اما این ورود، توأم با سرمایه عظیم و نگاهی توسعه محور بود. "شرکت املاک و هتلداری نشاط" تحت نظارت فرزندان "میان محمد منشاء"، یعنی "میان رضا منشاء" (رئیس هیئت مدیره) و "میان حسن منشاء" (مدیرعامل)، فعالیت خود را آغاز کرد و در کمتر از یک دهه، سه پروژه شاخص را به سبد خود افزود که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌گردد.

- هتل نشاط گلبرگ، لاهور (۲۰۱۵): نخستین گام گروه در عرصه هتلداری، با ساخت هتلی ۵ ستاره در منطقه گلبرگ (یکی از محلات اعیان‌نشین لاهور) برداشته شد. این بوتیک هتل شهری با معماری مدرن، داشتن واحدهای اقامتی متنوع، رستوران و کافی شاپ شاخص، نه تنها مسافران تجاری و تفریحی، بلکه جامعه مرفه محلی را نیز به عنوان مشتریان خاص، هدف قرار داده است. استخر، سالن ورزشی، و سالن برگزاری کنفرانس از دیگر امکانات این هتل است که همواره در رتبه نخست انتخاب کاربران قرار داشته است.

- مجتمع امپوریوم، لاهور (۲۰۱۷): دومین پروژه، فراتر از یک هتل بود. مجتمع امپوریوم، یک اکوسیستم تجاری، تفریحی و اقامتی در مقیاس بین‌المللی است که شامل هتلی ۱۱ طبقه با ۱۹۹ واحد اقامتی، بزرگ‌ترین مرکز خرید پاکستان با ۱۹۱ مغازه و ۱۳۰ کیوسک، فودکورتی با بیش از ۳۰ برند، سینمای ۹ پرده ای، بزرگ‌ترین پارک سرپوشیده تفریحی کشور، ۷ اتاق مخصوص برای برگزاری جلسات و ۹ سالن بانکت با ظرفیت ۵۰۰۰ نفر می‌شود.

نکته محوری در طراحی امپوریوم، توجه هم‌زمان به بازار محلی و بازار مسافران است. این رویکرد دوگانه به گروه نشاط امکان می‌دهد تا بر اصل فصلی بودن گردشگری غلبه کند و در فصول کم تقاضا، با درآمد حاصل از مراکز خرید، فودکورت، سینما و شهر بازی، ترازنامه مالی خود را در تعادلی پایدار نگه دارد. این مدل کسب و کار، نمونه‌ای بارز از تنوع بخشی درآمدی در کنار سرمایه سنگین است که تا پیش از این در صنعت هتلداری پاکستان سابقه نداشته است.

- تملک هتل مارگله، اسلام آباد (۲۰۲۵): در فوریه ۲۰۲۵، کمیسیون رقابت پاکستان، تملک هتل ۹۲ اتاقه "مارگله" را توسط گروه نشاط تأیید کرد. این هتل با داشتن زمین گلف و سهم حدود ۵.۵ درصدی از صنعت هتلداری اسلام آباد، پس از بازسازی، در پاییز ۲۰۲۶ مجدداً افتتاح خواهد شد. با توجه به موقعیت ممتاز این هتل، اعتبار بلند نشاط و تجربه موفق این

موانع و چالش‌ها

به‌رغم موفقیت‌های چشمگیر گروه نشاط در توسعه صنعت هتلداری، مسیر پیش‌روی این گروه با موانع و چالش‌هایی همراه است که تداوم رشد پایدار را با تردیدهایی جدی مواجه می‌سازد. در ادامه به برخی از این چالش‌ها، اشاره می‌گردد.

- وابستگی به بازار دو شهر: در حال حاضر، همه دارایی‌های بازار هتلداری گروه نشاط در دو شهر لاهور و اسلام‌آباد متمرکز هستند. این تمرکز جغرافیایی، گروه را در برابر رخدادهایی نظیر ناآرامی‌های سیاسی، بحران‌های امنیتی یا بلایای طبیعی در پنجاب و پایتخت، آسیب‌پذیر می‌سازد.

- رقابت با برندهای بین‌المللی: با وجود اعتبار داخلی، گروه نشاط در عرصه بین‌المللی چندان مطرح نیست و عمده فعالیت آن، محدود به بازار داخلی پاکستان است این مسئله، دسترسی به بازار مسافران خارجی و گروه‌های توریستی بین‌المللی را محدود می‌سازد.

- نوسانات اقتصادی و ارزی: اقتصاد پاکستان با تورم مزمن، نوسان شدید نرخ ارز و کاهش قدرت خرید داخلی مواجه است. این شرایط می‌تواند مدل درآمدی گروه را که به مشتریان داخلی وابسته است، با چالشی جدی روبه‌رو کند. همچنین هزینه‌های نگهداری و به‌روزرسانی هتل‌های لوکس با تجهیزات وارداتی، در شرایط تحریم‌های مالی و محدودیت‌های ارزی، به‌طور قابل‌توجهی افزایش می‌یابد.

- کمبود نیروی متخصص: صنعت هتلداری پاکستان با کمبود نیروی کار ماهر و آموزش‌دیده در سطح بین‌المللی مواجه است. گروه نشاط برای حفظ استانداردهای خود، نیازمند سرمایه‌گذاری گسترده در برنامه‌های آموزش، جذب استعدادهای خارجی و انتقال دانش است که خود مستلزم صرف هزینه و زمان قابل‌توجهی خواهد بود.

- موانع نظارتی و مالیاتی: قوانین پیچیده مالیاتی، هزینه‌های بالای مجوزهای ساخت و بهره‌برداری، و گاه عدم شفافیت در مقررات گردشگری، از موانع ساختاری توسعه این صنعت در پاکستان به‌شمار می‌روند. گروه نشاط برای گسترش دامنه فعالیت‌های خود و ورود به شهرهای جدید، ناگزیر از مواجهه با این موانع بوروکراتیک است.

افق‌ها و سناریوهای پیش‌رو

با عنایت به موارد ذکرشده، آنچه مسیر آینده گروه هتلداری نشاط را تعیین خواهد کرد، پاسخ به یک پرسش راهبردی

گروه در لاهور، پیش‌بینی می‌شود که بازگشایی مارگله، پویایی بازار هتلداری در پایتخت را دگرگون سازد و سهم بازار فعالان در این صنعت را بازنویسی کند.

جایگاه گروه نشاط در بازار لوکس، تمرکز بر مخاطب مرفه

گروه نشاط برخلاف هشو که در تمام بخش‌ها فعالیت می‌کند، راهبرد خود را بر بازار لوکس و مدرن متمرکز ساخته است. گروه با الهام از رویکرد سرینا در تمرکز بر یک بخش خاص، اما با ذائقه‌ای مدرن‌تر و معماری معاصر، سعی در تمایز خود از رقبای سنتی دارد. این جایگاه‌یابی، گروه نشاط را در موقعیتی منحصربه‌فرد قرار می‌دهد که نه در رقابت مستقیم با سرینا، و نه در قیمت‌گذاری با هشو، بلکه در فضایی میان این دو، با تأکید بر تجربه اقامتی لوکس و امکانات تفریحی-تجاری یکپارچه، عمل می‌کند.

مزیت‌های رقابتی گروه نشاط

در ادامه، برخی از مزیت‌های رقابتی گروه نشاط، که موجب شده این گروه به‌عنوان یک برند شاخص در صنعت هتلداری پاکستان مطرح گردد، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

- پشتوانه مالی عظیم: سرمایه عظیم گروه نشاط، که ریشه در فعالیت این گروه در زمینه‌هایی همچون بانکداری، صنایع سیمان و نساجی دارد، امکان ورود به بازار هتلداری با پروژه‌های زیرساختی کلان را فراهم کرده است. کمتر سرمایه‌گذاری در پاکستان توان ساخت مجتمعی در مقیاس امپوریوم را دارد.

- مدل متنوع کسب‌وکار: ترکیب هتل، مرکز خرید، شهرسازی، سینما و فضاهای اجلاس در یک مجموعه، مدلی بی‌نظیر است که ریسک‌پذیری گروه را کاهش داده و بازگشت سرمایه را در بازه‌های زمانی کوتاه‌تر ممکن می‌سازد.

- اعتبار تاریخی و ریشه‌دار برند: نام نشاط پس از هفت دهه فعالیت اقتصادی، برای جامعه پاکستان مترادف با کیفیت، اعتماد و تداوم است. این سرمایه نمادین، مسیر جذب مشتریان و شرکای تجاری را برای گروه هتلداری نشاط هموار ساخته است.

- انسجام سازمانی: فعالیت گروه در حوزه‌های نساجی، سیمان، بانک، بیمه، خودرو و کشاورزی، نه تنها زنجیره تأمین ارزشمندی برای هتل‌ها ایجاد کرده، بلکه بازار بالقوه‌ای از مشتریان تجاری درون‌سازمانی را نیز برای گروه هتلداری فراهم نموده است.

نتیجه‌گیری

بررسی موردی گروه هتلداری نشاط نشان می‌دهد که ورود یک هلدینگ غیر مرتبط به صنعت هتلداری، در صورتی که مبتنی بر سرمایه کافی، برند معتبر، و مدل کسب و کار متنوع باشد، می‌تواند الگویی موفق در اقتصادهای در حال توسعه باشد. گروه نشاط با بهره‌گیری از پشتوانه صنعتی و مالی خود، در کمتر از یک دهه، سبدهی از دارایی‌های هتلداری لوکس را در دوشهر کلیدی پاکستان ایجاد کرده و با مدل امپوریوم، استانداردهای جدیدی را در تنوع بخشی به منابع درآمدی و کاهش ریسک فصلی ارائه داده است.

در عین حال، چالش‌هایی نظیر تمرکز جغرافیایی، رقابت با برندهای بین‌المللی، نوسانات اقتصاد کلان و کمبود نیروی ماهر، مسیر توسعه گروه را با موانعی جدی روبه‌رو ساخته که برای حفظ رشد پایدار، نیازمند راهبردهایی هوشمندانه نظیر مشارکت با شبکه‌های جهانی، سرمایه‌گذاری در آموزش، و تنوع بخشی جغرافیایی است.

گروه نشاط با نشان دادن درکی عمیق از پویایی‌های بازار داخلی، خود را نه به عنوان یک بازیگر نوظهور، بلکه به عنوان بازیگری راهبردی در صنعت هتلداری پاکستان تثبیت کرده است. اقدامات آینده این گروه، چه در توسعه به سمت کراچی و چه در گشودن افق‌های شمال، نه تنها سرنوشت برند نشاط، بلکه تا حدودی الگوی توسعه صنعت هتلداری پاکستان را در دهه آینده ترسیم خواهد کرد. آنچه مسلم است، گروه نشاط با تکیه بر میراثی طویل‌المدت و نگاهی به آینده، در حال نگارش فصلی نوین از تاریخ اقتصادی پاکستان است.

است: توسعه جغرافیایی این گروه در کدام جهت رقم خواهد خورد؟ در ادامه این موضوع مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

• گزینه نخست: توسعه به سمت کراچی: کراچی به عنوان قطب اقتصادی و بندری پاکستان، با جمعیت مرفه و جامعه تجاری پویا، مقصدی طبیعی برای توسعه هتل‌های لوکس است. ورود به این شهر، گروه نشاط را در جایگاه رقیبی جدی برای هتل‌های مروت، آواری و هشو در جنوب کشور قرار می‌دهد و بازار هدف گروه را از دو شهر به سه کلان‌شهر اصلی گسترش می‌دهد.

• گزینه دوم: توسعه به سمت شمال و مناطق گردشگری: در صورت بهبود شرایط امنیتی، مناطق شمالی پاکستان نظیر دره‌های سوات، هونزا، ناران و گلگیت-بلتستان شاهد رشد چشمگیر صنعت گردشگری داخلی و خارجی خواهند بود و در نتیجه، مناطق مذکور ظرفیت بالایی برای احداث هتل‌ها و اقامتگاه‌های لوکس دارند. این گزینه اگرچه با مخاطرات فصلی و زیرساختی همراه است، اما می‌تواند برند نشاط را به عنوان پیشگام گردشگری پایدار در شمال کشور معرفی کند.

با توجه به راهبرد محافظه‌کارانه و سرمایه‌محور گروه نشاط، به نظر می‌رسد که این گروه گزینه توسعه تدریجی و اصولی را دنبال خواهد نمود؛ به گونه‌ای که ابتدا یک هتل شاخص در کراچی احداث یا به تملک خود درمی‌آورد و سپس با به کارگیری مدل امپوریوم در شهرهای گردشگری شمال، فعالیت‌های خود را گسترش خواهد داد. با این حال، پاسخ به این سؤال که اقدام بعدی گروه به کدام سو خواهد بود، جایگاه نهایی نشاط را در صنعت هتلداری پاکستان بازتعریف می‌نماید.

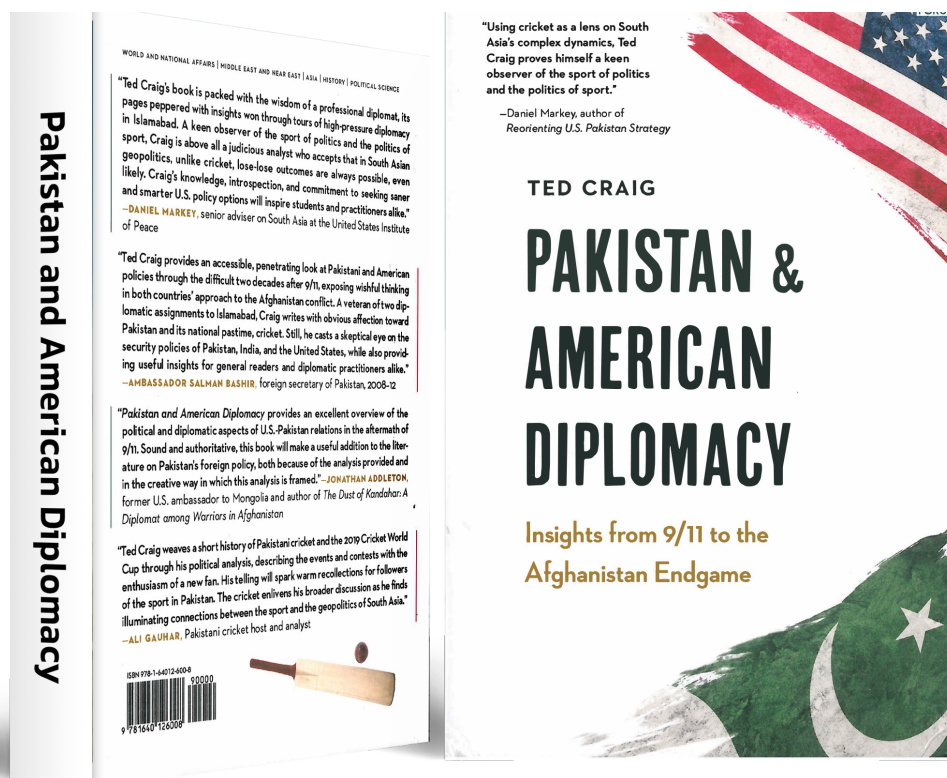
میلاد شادی فر

دارای گواهی‌نامه Inside MBA از دانشگاه MODUL دبی؛ کارشناسی ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی گردشگری از دانشگاه آزاد اسلامی و کارشناسی مدیریت گردشگری از دانشگاه مازیار. پژوهشگر و فعال حوزه مدیریت گردشگری و برنامه‌ریزی سفر





پاکستان و دیپلماسی آمریکا: از یازده سپتامبر تا پایان جنگ افغانستان نوشته تد کریگ



معرفی کتاب

پاکستان و دیپلماسی آمریکا از یازده سپتامبر تا پایان جنگ افغانستان نوشته تد کریگ

**Pakistan and American Diplomacy:
Insights from 9/11 to the Afghanistan
Endgame**
Ted Craig

• بخش اول

نویسنده‌ای که پاکستان را از نزدیک زیسته است

در میان آثار متعددی که طی دو دهه گذشته درباره روابط ایالات متحده و پاکستان منتشر شده‌اند، کتاب Pakistan to the 11/9 and American Diplomacy: Insights from Afghanistan Endgame جایگاهی متمایز دارد؛ زیرا نویسنده آن نه یک پژوهشگر دانشگاهی صرف، بلکه دیپلماتی است که بخش مهمی از تحولات مورد بحث را از نزدیک تجربه کرده است.

تد کریگ از دیپلمات‌های باسابقه وزارت امور خارجه ایالات متحده است که بخش قابل توجهی از دوران خدمت خود را در جنوب آسیا سپری کرده است. او سال‌ها در پاکستان مأموریت داشته و علاوه بر مسئولیت‌های دیپلماتیک، در حوزه تحلیل سیاسی، امنیتی و روابط منطقه‌ای نیز فعالیت کرده است. همین تجربه میدانی سبب شده است که روایت او از پاکستان صرفاً بر اسناد و گزارش‌های رسمی متکی نباشد، بلکه مشاهدات شخصی، گفت‌وگوهای مستقیم با سیاستمداران، نظامیان، روزنامه‌نگاران و شهروندان پاکستانی نیز در سراسر کتاب حضور پررنگ داشته باشد. کریگ در مقدمه کتاب تصریح می‌کند که هدفش دفاع از سیاست‌های آمریکا یا محکوم کردن پاکستان نیست؛ بلکه می‌خواهد توضیح دهد چرا با وجود دهه‌ها همکاری، میلیارد‌ها دلار کمک نظامی و اقتصادی، و اشتراک منافع در مقاطع مختلف، روابط دو کشور همچنان با بی‌اعتمادی عمیق همراه بوده است. به اعتقاد او، آمریکایی‌ها پاکستان را عمدتاً از دریچه بحران‌های امنیتی و افغانستان دیده‌اند و در مقابل، پاکستانی‌ها نیز آمریکا را شریکی مقطعی و غیرقابل اعتماد تلقی کرده‌اند؛ سوءبرداشتی متقابل که به یکی از پایدارترین ویژگی‌های روابط دو کشور تبدیل شده است.

تبدیل کرده است.

چرا اندیشکده اقبال این کتاب را معرفی می‌کند؟

از منظر مطالعات ایران و پاکستان، این کتاب چند ویژگی ممتاز دارد.

نخست آنکه تصویری از پاکستان ارائه می‌دهد که کمتر در منابع فارسی دیده می‌شود؛ تصویری که نه صرفاً امنیتی است و نه صرفاً سیاسی، بلکه ترکیبی از جامعه، فرهنگ، تاریخ و سیاست خارجی را در بر می‌گیرد.

دوم آنکه نویسنده، برخلاف بسیاری از آثار آمریکایی، تلاش می‌کند استدلال‌ها و نگرانی‌های پاکستان را نیز توضیح دهد و صرفاً از زاویه دید واشنگتن سخن نگوید.

و سوم آنکه کتاب به یکی از مهم‌ترین موضوعات سیاست بین‌الملل معاصر، یعنی گذار از نظم پس از ۱۱ سپتامبر به نظم پس از خروج آمریکا از افغانستان می‌پردازد؛ گذاری که پیامدهای آن نه تنها برای آمریکا و پاکستان، بلکه برای ایران، چین، هند، روسیه و کل منطقه جنوب و جنوب غرب آسیا اهمیت راهبردی دارد.

• بخش دوم

چرا کریکت، کلید فهم پاکستان است؟

در نگاه نخست، شاید عجیب به نظر برسد که کتابی درباره روابط آمریکا و پاکستان با بحثی درباره کریکت آغاز شود؛ اما تد کریگ آگاهانه این انتخاب را انجام داده است. او معتقد است اگر کسی بخواهد پاکستان را بشناسد، باید پیش از ورود به مباحث امنیتی، هسته‌ای، افغانستان یا روابط اسلام‌آباد و واشنگتن، روح جامعه پاکستان را درک کند؛ و هیچ پدیده‌ای به اندازه کریکت، احساسات، هویت و روان جمعی پاکستانی‌ها را بازتاب نمی‌دهد. از همین رو، نویسنده مسابقات تیم ملی پاکستان در جام جهانی کریکت ۲۰۱۹ را به ستون فقرات روایت کتاب تبدیل کرده است؛ هر مسابقه، دریچه‌ای برای ورود به یکی از موضوعات مهم سیاست خارجی پاکستان است.

کریگ تأکید می‌کند که برای یک پاکستانی، کریکت تنها یک ورزش نیست؛ بلکه بخشی از حافظه تاریخی، غرور ملی و حتی سیاست خارجی است. همان‌گونه که فوتبال در آمریکای لاتین یا راگبی در نیوزیلند، حامل هویت ملی است، کریکت نیز در پاکستان نقشی فراتر از سرگرمی دارد. پیروزی برهند، انگلیس یا استرالیا صرفاً یک نتیجه ورزشی تلقی نمی‌شود، بلکه به نمادی از توانایی ملی و حتی احیای اعتماد به نفس تاریخی تبدیل می‌شود. نویسنده بر این باور است که

آنچه به کتاب کریگ ارزش ویژه‌ای می‌بخشد، تلاش او برای فراتر رفتن از روایت‌های رایج است. او پاکستان را صرفاً از منظر تروریسم، طالبان یا رقابت با هند بررسی نمی‌کند، بلکه می‌کوشد جامعه، فرهنگ، تاریخ، ورزش و روان‌شناسی سیاسی این کشور را نیز در تحلیل خود وارد کند. به همین دلیل، کتاب از قالب یک گزارش دیپلماتیک خشک فاصله می‌گیرد و به روایتی چندلایه از کشوری تبدیل می‌شود که همواره در کانون معادلات امنیتی جنوب آسیا قرار داشته است.

اهمیت این کتاب

اهمیت این اثر تنها در موضوع آن نیست، بلکه در زمانی است که نوشته شده است.

بیشتر کتاب‌های مشهور درباره پاکستان در دوران جنگ علیه تروریسم یا پیش از خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان منتشر شده‌اند. اما این کتاب پس از پایان حضور نظامی آمریکا در افغانستان نوشته شده و در واقع نخستین تلاش برای بازخوانی بیست سال روابط واشنگتن و اسلام‌آباد از منظر یک دیپلمات آمریکایی است که اکنون می‌تواند بدون محدودیت‌های مأموریت اداری، به نقد عملکرد هر دو طرف بپردازد.

از این منظر، کتاب نه فقط تاریخ گذشته، بلکه کوششی برای پاسخ به این پرسش اساسی است که روابط آمریکا و پاکستان پس از افغانستان چگونه تعریف خواهد شد؟

ویژگی منحصربه‌فرد کتاب

شاید جذاب‌ترین ابتکار نویسنده، شیوه روایت کتاب باشد. کریگ ساختار کتاب را بر اساس جام جهانی کریکت ۲۰۱۹ طراحی کرده است؛ رقابتی که برای میلیون‌ها پاکستانی، صرفاً یک رویداد ورزشی نیست، بلکه بخشی از هویت ملی محسوب می‌شود.

هر مسابقه پاکستان در این جام، بهانه‌ای می‌شود تا نویسنده یکی از ابعاد سیاست خارجی این کشور را بررسی کند؛ برای مثال، دیدار با هند به رقابت تاریخی دو کشور، مسابقه با افغانستان به روابط پرتنش کابل و اسلام‌آباد، و دیدار با دیگر تیم‌ها به مناسبات پاکستان با قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی پیوند می‌خورد. نویسنده معتقد است کریکت، زبانی مشترک برای فهم سیاست در پاکستان است و از همین ظرفیت برای روایت تاریخ دیپلماسی استفاده می‌کند.

این انتخاب، کتاب را از قالب رایج آثار دانشگاهی خارج کرده و آن را به روایتی خواندنی، روان و در عین حال تحلیلی

ورزش با بیسبال، مفاهیم اصلی مانند «اور»، «ویکت»، «رن»، «چهار امتیازی» و «شش امتیازی» را توضیح می‌دهد و نشان می‌دهد که کریکت چگونه آمیزه‌ای از کار گروهی و درخشش فردی است. به گفته او، برخلاف بیسبال، در کریکت یک تیم تمام نوبت ضربه‌زنی خود را انجام می‌دهد و سپس تیم مقابل برای رسیدن به امتیاز تعیین شده تلاش می‌کند. همین ساختار، مسابقات را به رقابت‌هایی طولانی، پرتنش و سرشار از فرار و فرود تبدیل می‌کند؛ جایی که گاه نتیجه نهایی در آخرین توپ مسابقه مشخص می‌شود.

کریکت و سیاست خارجی

اما مهم‌ترین استدلال فصل، پیوند میان کریکت و دیپلماسی است. نویسنده می‌گوید در سطح بین‌المللی، کریکت دیگر صرفاً یک ورزش نیست؛ بلکه به عرصه‌ای برای نمایش هویت ملی، رقابت‌های سیاسی و حتی کاهش یا افزایش تنش‌های دیپلماتیک تبدیل شده است. در مورد پاکستان، سه یا چهار مسابقه از هر جام جهانی، به‌ویژه دیدار با هند، چنان بار سیاسی و احساسی دارد که گاه می‌تواند بر فضای روابط دو کشور نیز تأثیر بگذارد. به همین دلیل، کریکت برای تدوین ابزاری روایی است تا از خلال آن درباره موضوعاتی چون روابط با هند، افغانستان، چین، آمریکا و دیگر بازیگران منطقه سخن بگوید.

مهم‌ترین نکات بخش

- کریکت مهم‌ترین نماد هویت ملی پاکستان است و جایگاهی فراتر از یک ورزش دارد.
- نویسنده ساختار کل کتاب را بر اساس مسابقات جام جهانی کریکت ۲۰۱۹ طراحی کرده است.
- هر مسابقه، بهانه‌ای برای تحلیل یکی از ابعاد روابط خارجی پاکستان است.
- محبوبیت عمران خان بدون درک نقش او در کریکت قابل فهم نیست.
- کریکت در پاکستان یکی از محدود پدیده‌هایی است که می‌تواند شکاف‌های قومی، مذهبی و سیاسی را موقتاً کمرنگ کند.
- رقابت‌های کریکت، به‌ویژه میان پاکستان و هند، اغلب بازتابی از تنش‌ها و رقابت‌های ژئوپلیتیکی دو کشور هستند.

• بخش سوم

دموکراسی در پاکستان؛ میان صندوق رأی و قدرت پنهان
اگر فصل نخست، تلاشی برای معرفی روح اجتماعی پاکستان

بدون شناخت این جایگاه اجتماعی، فهم بسیاری از واکنش‌های عمومی در پاکستان دشوار خواهد بود.

میراث استعمار که به هویت ملی تبدیل شد

کریکت یادگار دوران استعمار بریتانیا است؛ اما سرنوشت آن در پاکستان مسیری متفاوت از دیگر مستعمرات سابق پیمود. اگرچه بریتانیا این ورزش را به شبه‌قاره آورد، اما پس از استقلال، کریکت به تدریج از یک بازی استعماری به نماد هویت ملی پاکستانی‌ها تبدیل شد. امروز اگرچه هاک‌های همچنان ورزش رسمی پاکستان است، اما جایگاه اجتماعی آن سال‌هاست که به کریکت واگذار شده است. نویسنده با مقایسه‌ای جالب می‌نویسد که کریکت در پاکستان، همان جایگاهی را دارد که فوتبال، بسکتبال و بیسبال در مجموع برای آمریکایی‌ها دارند؛ هیچ ورزش دیگری، از فوتبال گرفته تا چوگان و بکشی، نتوانسته است چنین جایگاهی در ذهن و زندگی مردم پاکستان پیدا کند.

کریکت در پاکستان تنها یک رقابت ورزشی نیست؛ بخشی از فرهنگ عمومی است. در روزهای مسابقات مهم، خیابان‌ها خلوت می‌شوند، مغازه‌ها تلویزیون روشن می‌کنند، خانواده‌ها گرد هم می‌آیند و میلیون‌ها نفر با شور و هیجان نتیجه مسابقه را دنبال می‌کنند. نویسنده معتقد است این همبستگی اجتماعی، نمونه‌ای کم‌نظیر از وحدت ملی در کشوری است که معمولاً با شکاف‌های قومی، مذهبی و سیاسی شناخته می‌شود.

عمران خان؛ قهرمان میدان و سیاست

کریگ در ادامه به پیوند کریکت و سیاست می‌پردازد و بهترین نمونه آن را عمران خان می‌داند. به اعتقاد او، پیروزی پاکستان در جام جهانی ۱۹۹۲ تنها یک موفقیت ورزشی نبود، بلکه عمران خان را به شخصیتی فراتر از یک ورزشکار تبدیل کرد. او به نماد امید، رهبری و اعتماد به نفس ملی بدل شد؛ سرمایه‌ای اجتماعی که سال‌ها بعد در سیاست نیز به کمک او آمد و در انتخابات ۲۰۱۸ نقش مهمی در پیروزی حزب تحریک انصاف ایفا کرد. نویسنده بر این نکته تأکید می‌کند که محبوبیت عمران خان را نمی‌توان صرفاً با معیارهای معمول سیاسی توضیح داد؛ بخش مهمی از سرمایه اجتماعی او، ریشه در خاطره جمعی مردم از موفقیت‌هایش در زمین کریکت داشت.

قوانین کریکت؛ زبانی برای فهم روایت کتاب

از آنجا که مخاطب اصلی کتاب، خوانندگان آمریکایی هستند، نویسنده بخشی از فصل را به معرفی قوانین و اصطلاحات کریکت اختصاص داده است. او با مقایسه این

برکناری دولت‌ها، انحلال پارلمان و بحران‌های سیاسی، به بخشی از چرخه طبیعی سیاست در پاکستان تبدیل شده بودند.

کریگ معتقد است دموکراسی در پاکستان با سه مانع ساختاری روبه‌رو است:

- نخست، ارتش که خود را نه فقط حافظ مرزها، بلکه ضامن ثبات کشور می‌داند.
- دوم، ضعف نهادهای حزبی که اغلب بر شخصیت رهبران متکی‌اند و کمتر از ساختارهای درون‌حزبی نیرومند برخوردارند.

- سوم، نظام قضایی و بوروکراسی که گاه به جای ایفای نقش بی‌طرف، وارد رقابت‌های سیاسی می‌شوند.
- به اعتقاد نویسنده، همین سه عامل سبب شده‌اند که انتقال قدرت در پاکستان، برخلاف بسیاری از دموکراسی‌های تثبیت شده، همواره با تنش و بی‌اعتمادی همراه باشد.

ارتش؛ بازیگری که هرگز از صحنه خارج نشد

کریگ در این فصل، بدون استفاده از ادبیات تند، جایگاه ارتش را تشریح می‌کند. او می‌نویسد که در پاکستان، ارتش تنها یک نیروی نظامی نیست؛ بلکه نهادی است که از استقلال تاکنون در شکل‌دهی سیاست خارجی، امنیت ملی، برنامه هسته‌ای، روابط با هند، افغانستان، چین و آمریکا نقشی تعیین‌کننده داشته است.

با این حال، نویسنده میان «حکومت مستقیم نظامیان» و «نفوذ سیاسی ارتش» تفاوت قائل می‌شود. از نگاه او، پس از پایان دوره پرویز مشرف، ارتش دیگر تمایل چندانی به اداره مستقیم کشور نداشت، اما همچنان می‌کوشید بر موضوعات راهبردی نظارت داشته باشد. این الگو، به تعبیر کریگ، نوعی «نفوذ بدون مسئولیت مستقیم» ایجاد کرده است؛ وضعیتی که هم دولت‌های منتخب و هم خود ارتش را در معرض انتقاد قرار می‌دهد.

دموکراسی؛ فرایندی تدریجی، نه رویدادی لحظه‌ای

یکی از نکات قابل توجه این فصل، خوش‌بینی محتاطانه نویسنده نسبت به آینده پاکستان است. برخلاف بسیاری از تحلیل‌گران غربی که دموکراسی پاکستان را شکست خورده می‌دانند، کریگ معتقد است روندهای بلندمدت امیدوارکننده‌تر از آن چیزی است که در نگاه نخست به نظر می‌رسد.

او به انتقال مسالمت‌آمیز قدرت پس از انتخابات ۲۰۱۳، افزایش مشارکت رأی‌دهندگان، گسترش رسانه‌های خصوصی، رشد شبکه‌های اجتماعی و افزایش مطالبه‌گری نسل جوان اشاره می‌کند و این تحولات را نشانه‌هایی از بلوغ

بود، فصل دوم خواننده را مستقیماً وارد قلب سیاست این کشور می‌کند. تد کریگ این فصل را با انتخابات سراسری سال ۲۰۱۸ آغاز می‌کند؛ انتخاباتی که به پیروزی عمران خان و حزب تحریک انصاف (PTI) انجامید و یکی از مهم‌ترین نقاط عطف سیاست معاصر پاکستان به شمار می‌رود. نویسنده معتقد است این انتخابات، صرفاً جابه‌جایی قدرت میان دو حزب نبود، بلکه نمادی از ورود پاکستان به مرحله‌ای تازه از تعامل میان ارتش، احزاب سیاسی و افکار عمومی بود.

کریگ یادآور می‌شود که بسیاری از ناظران خارجی، انتخابات ۲۰۱۸ را صرفاً از دریچه اتهام «مهندسی انتخابات» نگاه کرده‌اند؛ اما واقعیت پاکستان پیچیده‌تر از این روایت ساده است. عمران خان پیش از انتخابات نیز از محبوبیت گسترده‌ای برخوردار بود و به‌ویژه در میان نسل جوان، طبقه متوسط شهری و پاکستانی‌های خارج از کشور، چهره‌ای متفاوت از سیاستمداران سنتی محسوب می‌شد. در عین حال، نویسنده انکار نمی‌کند که بخش‌هایی از ساختار قدرت، به ویژه نهادهای امنیتی، نسبت به بازگشت دوباره نواز شریف و حزب مسلم لیگ پاکستان (شاخه نواز) تمایل چندانی نداشتند و همین امر بر فضای رقابت سیاسی سایه انداخت.

عمران خان؛ محصول تغییر جامعه یا محصول ساختار قدرت؟

یکی از جذاب‌ترین مباحث این فصل، تلاش نویسنده برای پاسخ به این پرسش است که آیا عمران خان نتیجه تغییرات اجتماعی پاکستان بود یا محصول حمایت نهادهای قدرت؟ کریگ پاسخ مطلق به هیچ‌یک از این دو فرض نمی‌دهد. او استدلال می‌کند که محبوبیت عمران خان، سال‌ها پیش از انتخابات ۲۰۱۸ شکل گرفته بود. قهرمانی در جام جهانی کریکت ۱۹۹۲، فعالیت‌های خیریه، تأسیس بیمارستان شوکت خانم و حضور طولانی در عرصه سیاست، سرمایه اجتماعی بزرگی برای او ایجاد کرده بود. از سوی دیگر، ارتش نیز در مقطع انتخابات، او را گزینه‌ای کم‌هزینه‌تر از رقبایش می‌دید. بنابراین، پیروزی عمران خان را باید حاصل هم‌زمان تحولات اجتماعی و آرایش جدید قدرت دانست، نه صرفاً نتیجه یکی از این دو عامل.

چرا دموکراسی در پاکستان ناپایدار است؟

نویسنده برای پاسخ به این سؤال، خواننده را به تاریخ پاکستان بازمی‌گرداند. او یادآور می‌شود که از سال ۱۹۴۷ تاکنون، هیچ نخست‌وزیری تا سال ۲۰۱۳ نتوانسته بود دوره کامل پنج‌ساله خود را به پایان برساند. کودتاهای نظامی،

مشاهده کرد. در مقابل، نویسنده معتقد است چین کوشیده است تصویری از یک شریک «دائمی و قابل اعتماد» ارائه دهد؛ کشوری که بدون تغییرات شدید در سیاست داخلی خود، همکاری بلندمدت با پاکستان را دنبال می‌کند. همین تفاوت، به یکی از پایه‌های اعتماد نخبگان پاکستانی به پکن تبدیل شده است.

دو شریک، دو نگاه متفاوت

یکی از استدلال‌های مهم نویسنده آن است که آمریکا و چین، پاکستان را با دو نگاه کاملاً متفاوت می‌بینند. از نگاه واشنگتن، پاکستان عمدتاً یک شریک امنیتی بوده است؛ کشوری که باید در مهار شوروی، مبارزه با القاعده، فشار بر طالبان یا کنترل تهدیدهای تروریستی نقش ایفا کند. به همین دلیل، بیشتر سرمایه‌گذاری آمریکا در حوزه‌های نظامی، امنیتی و ضدتروریسم متمرکز بوده است. اما چین، به تعبیر کریگ، بیش از آنکه پاکستان را یک ابزار امنیتی بداند، آن را حلقه‌ای حیاتی در پروژه‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی خود تلقی می‌کند. سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، توسعه بندر گوادر، ساخت نیروگاه‌ها، بزرگراه‌ها و کریدور اقتصادی چین-پاکستان (CPEC) نشان‌دهنده همین رویکرد است.

نویسنده البته هشدار می‌دهد که این تفاوت به معنای نبود منافع امنیتی برای چین نیست؛ بلکه پکن نیز امنیت را دنبال می‌کند، اما ابزار اصلی آن را توسعه اقتصادی می‌داند، نه حضور نظامی مستقیم.

چرا پاکستان به چین نزدیک شد؟

کریگ سه عامل اصلی را در این زمینه برجسته می‌کند: نخست، بی‌اعتمادی تاریخی به آمریکا. در ذهن بسیاری از سیاستمداران و فرماندهان پاکستانی، آمریکا شریک ثابتی نبوده است. تحریم‌های پس از برنامه هسته‌ای، کاهش کمک‌ها پس از پایان جنگ افغانستان در دهه ۱۹۹۰ و اختلافات پس از عملیات علیه اسامه بن لادن، این ذهنیت را تقویت کرده است.

دوم، نیاز پاکستان به سرمایه‌گذاری. اقتصاد پاکستان طی دو دهه اخیر با بحران‌های مزمن، کمبود انرژی و ضعف زیرساخت‌ها مواجه بوده است. چین با تأمین مالی پروژه‌های بزرگ، خلأیی را پر کرد که غرب تمایل یا توان چندانی برای پر کردن آن نداشت.

سوم، رقابت فزاینده آمریکا و چین. هرچه روابط واشنگتن و پکن رقابتی‌تر شد، اهمیت پاکستان برای چین نیز افزایش یافت؛ زیرا اسلام‌آباد به یکی از حلقه‌های مهم ابتکار «کمربند

تدریجی نظام سیاسی پاکستان می‌داند. البته تأکید می‌کند که این مسیر همچنان شکننده است و هر بحران امنیتی یا اقتصادی می‌تواند آن را با چالش روبه‌رو کند.

مهم‌ترین یافته‌های بخش

- انتخابات ۲۰۱۸ را نمی‌توان صرفاً «مهندسی‌شده» یا صرفاً «کاملاً آزاد» دانست؛ واقعیت ترکیبی از رقابت سیاسی، محبوبیت اجتماعی عمران خان و نقش آفرینی نهادهای قدرت بود.
- محبوبیت عمران خان پیش از ورود او به قدرت شکل گرفته بود و ریشه در موفقیت‌های ورزشی و فعالیت‌های اجتماعی او داشت.
- ارتش پاکستان همچنان مهم‌ترین نهاد راهبردی کشور باقی مانده است، هرچند شکل مداخله آن نسبت به دوران کودتاهای کلاسیک تغییر کرده است.
- ضعف احزاب سیاسی و نهادهای مدنی، یکی از عوامل اصلی ناپایداری دموکراسی در پاکستان است.
- نویسنده نسبت به آینده دموکراسی پاکستان بدبین مطلق نیست و نشانه‌هایی از تحول تدریجی را مشاهده می‌کند.

بخش چهارم

چین و آمریکا در پاکستان؛ رقابت دو قدرت بر سر یک چهارراه ژئوپلیتیکی

تد کریگ این فصل را با یک پرسش بنیادین آغاز می‌کند: چرا پاکستان، برخلاف بسیاری از کشورهای دیگر، هم‌زمان یکی از نزدیک‌ترین شرکای چین و یکی از مهم‌ترین شرکای امنیتی آمریکا بوده است؟

به اعتقاد او، پاسخ را باید در جغرافیای پاکستان جست‌وجو کرد. پاکستان نه فقط کشوری میان جنوب آسیا، آسیای مرکزی و خاورمیانه، بلکه پلی میان اقیانوس هند و قلب آسیاست. همین موقعیت باعث شده است که هر قدرت بزرگی، از بریتانیا در قرن نوزدهم گرفته تا آمریکا و چین در قرن بیست‌ویکم، پاکستان را بخشی از راهبرد کلان خود بداند.

کریگ یادآوری می‌کند که روابط آمریکا و پاکستان همواره چرخه‌ای بوده است؛ هرگاه واشنگتن به پاکستان نیاز راهبردی داشته، روابط گرم شده و با پایان بحران، این روابط رو به سردی گذاشته است. این الگو را می‌توان از دوران جنگ سرد، اشغال افغانستان توسط شوروی، جنگ علیه تروریسم و حتی خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان

و جاده» تبدیل شد.

آیا پاکستان مجبور به انتخاب است؟

یکی از بخش‌های جالب این فصل، رد این تصور است که پاکستان ناچار است میان آمریکا و چین یکی را انتخاب کند. کریگ معتقد است سیاست سنتی پاکستان بر تنوع بخشی به روابط خارجی استوار بوده است. اسلام‌آباد همواره تلاش کرده است از روابط خود با قدرت‌های مختلف برای افزایش فضای مانور استفاده کند. از نگاه نویسنده، سیاستمداران پاکستانی ترجیح می‌دهند هم از سرمایه‌گذاری چین بهره ببرند و هم در صورت امکان، روابط امنیتی و اقتصادی خود با آمریکا را حفظ کنند.

او هشدار می‌دهد که اگر رقابت واشنگتن و پکن به سمت یک تقابل تمام عیار حرکت کند، این راهبرد برای پاکستان دشوارتر خواهد شد؛ زیرا فشار برای انتخاب یکی از دو اردوگاه افزایش می‌یابد.

افغانستان؛ نقطه تلاقی رقابت‌ها

نویسنده در ادامه نشان می‌دهد که افغانستان، جایی است که منافع آمریکا، چین و پاکستان به یکدیگر گره می‌خورند. برای آمریکا، افغانستان در دو دهه گذشته مهم‌ترین محور روابط با پاکستان بود.

برای پاکستان، افغانستان عمق راهبردی، امنیت مرزهای غربی و مهار نفوذ هند را نمایندگی می‌کرد.

برای چین نیز، ثبات افغانستان به دلیل نگرانی از افراط گرایی در سین‌کیانگ و حفاظت از سرمایه‌گذاری‌های منطقه ای اهمیت دارد.

کریگ نتیجه می‌گیرد که خروج آمریکا از افغانستان، پایان رقابت قدرت‌ها نیست؛ بلکه تنها شکل آن را تغییر داده است.

مهم‌ترین یافته‌های بخش

- پاکستان از معدود کشورهایی است که هم‌زمان روابط راهبردی با چین و آمریکا داشته است.
- نگاه آمریکا به پاکستان عمدتاً امنیت محور بوده، در حالی که چین بیشتر بر توسعه اقتصادی و زیرساختی تمرکز کرده است.
- بی‌اعتمادی تاریخی نسبت به آمریکا، یکی از عوامل نزدیکی بیشتر اسلام‌آباد به پکن است.
- پروژه CPEC تنها یک طرح اقتصادی نیست؛ بلکه بخشی از رقابت ژئوپلیتیکی چین و آمریکا در آسیاست.
- پاکستان همچنان تلاش می‌کند از تبدیل شدن به یک بازیگر تک‌محور پرهیز کند و روابط خود را با

هر دو قدرت حفظ نماید.

• بخش پنجم

درآمد کتاب

بازتنظیم روابط؛ آیا آمریکا و پاکستان می‌توانند گذشته را پشت سر بگذارند؟

تد کریگ کتاب را با داستانی آغاز می‌کند که در نگاه نخست هیچ ارتباطی با دیپلماسی ندارد؛ داستان محمد عامر، ستاره جوان کریکت پاکستان. اما هرچه روایت پیش می‌رود، خواننده درمی‌یابد که این داستان، استعاره‌ای از رابطه آمریکا و پاکستان است.

عامر، نابغه‌ای بود که در هجده سالگی به تیم ملی پاکستان راه یافت. اما در سال ۲۰۱۰، در جریان مسابقه آزمایشی برابر انگلستان، درگیر پرونده معروف Spot Fixing شد؛ رسوایی ای که در آن چند بازیکن پاکستانی متهم شدند در ازای دریافت پول، به‌طور عمدی خطاهای مشخصی انجام داده اند تا نتایج شرط‌بندی‌ها تغییر کند. عامر به پنج سال محرومیت، سه ماه زندان و از دست دادن اعتبار حرفه‌ای خود محکوم شد. او بعدها به اشتباه خود اعتراف کرد، مجازات را پذیرفت و سال‌ها برای بازگشت به میدان تلاش کرد.

کریگ می‌گوید بسیاری از پاکستانی‌ها، برخلاف افکار عمومی در غرب، پس از پایان محرومیت، عامر را دوباره پذیرفتند. او توبه کرده بود، مجازاتش را تحمل کرده بود و دوباره با تلاش و انضباط به تیم ملی بازگشت. نویسنده از همین نقطه، پلی به روابط واشنگتن و اسلام‌آباد می‌زند و این پرسش را مطرح می‌کند:

آیا روابط آمریکا و پاکستان نیز می‌تواند مانند محمد عامر، پس از سال‌ها بی‌اعتمادی، دوباره احیا شود؟

استعاره‌ای برای دو دهه سوءظن

به باور نویسنده، از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ تا خروج آمریکا از افغانستان در سال ۲۰۲۱، روابط دو کشور همواره میان همکاری و سوءظن در نوسان بوده است. آمریکا، پاکستان را متهم می‌کرد که در مبارزه با تروریسم صادق نیست و هم زمان برخی گروه‌های طالبان را تحمل یا حتی حمایت می‌کند. در مقابل، پاکستانی‌ها معتقد بودند که واشنگتن هرگاه به اسلام‌آباد نیاز داشته، از آن حمایت کرده و به محض پایان بحران، پاکستان را رها کرده است.

کریگ این وضعیت را شبیه رابطه‌ای می‌داند که در آن هر دو طرف بارها احساس خیانت کرده‌اند، اما هیچ‌یک نیز نتوانسته

اند دیگری را به طور کامل کنار بگذارند.

چرا نویسنده از کریکت آغاز می کند؟

کریک معتقد است اگر کسی بخواهد پاکستان را بشناسد، باید ابتدا احساسات مردم این کشور را درک کند. او می نویسد که مسابقات کریکت، به ویژه رقابت با هند، برای پاکستانی ها صرفاً یک رویداد ورزشی نیست؛ بلکه بازتابی از غرور ملی، تاریخ، سیاست و هویت جمعی است. به همین دلیل، نویسنده تمام ساختار کتاب را بر اساس مسابقات پاکستان در جام جهانی کریکت ۲۰۱۹ طراحی کرده است. هر مسابقه، بهانه ای می شود برای بررسی یکی از روابط خارجی پاکستان؛ از هند و افغانستان گرفته تا انگلستان، نیوزیلند و آمریکا. این انتخاب، کتاب را از یک گزارش دیپلماتیک به روایتی زنده و چندلایه تبدیل کرده است.

مسابقه ای که فقط مسابقه نبود

کریک در ادامه، فینال جام قهرمانان کریکت ۲۰۱۷ میان پاکستان و هند را به تفصیل روایت می کند. او یادآوری می کند که پاکستان در مرحله گروهی با اختلاف سنگینی برابر هند شکست خورد؛ شکستی که بسیاری آن را نشانه پایان رؤیای قهرمانی می دانستند. اما تیم پاکستان به تدریج بازگشت، آفریقای جنوبی، سریلانکا و سپس انگلستان را شکست داد و دوباره در فینال برابر هند قرار گرفت. در آن مسابقه، برخلاف انتظار بسیاری از کارشناسان، پاکستان با اقتدار پیروز شد. فخر زمان با ثبت ۱۱۴ امتیاز، ستاره میدان بود و محمد عامر نیز با حذف سه نفر از مهم ترین ضربه زنان هند، نقش تعیین کننده ای در پیروزی پاکستان ایفا کرد. برای نویسنده، این مسابقه صرفاً یک پیروزی ورزشی نبود؛ بلکه نمادی از توانایی پاکستان برای بازگشت پس از بحران و شکست بود.

سیاست، مانند کریکت، همیشه قابل پیش بینی نیست

کریک در پایان این بخش، یکی از مهم ترین پیام های کتاب را مطرح می کند. او می نویسد همان گونه که هیچ مسابقه کریکتی تا آخرین توپ پایان یافته تلقی نمی شود، روابط بین الملل نیز همواره امکان تغییر دارند. کشورها، مانند بازیکنان، ممکن است اشتباه کنند، شکست بخورند یا حتی اعتبار خود را از دست بدهند؛ اما اگر شرایط تغییر کند، امکان بازسازی اعتماد نیز وجود دارد.

به اعتقاد او، خروج آمریکا از افغانستان، پایانی بر روابط واشنگتن و اسلام آباد نیست؛ بلکه فرصتی است برای بازتعریف آن. اینکه این فرصت به همکاری پایدار منجر شود

یا به دور تازه ای از بی اعتمادی، به تصمیم های دو طرف بستگی دارد.

مهم ترین نکات این بخش

- نویسنده با روایت زندگی محمد عامر، مفهوم «خطا، مجازات و بازگشت» را به روابط آمریکا و پاکستان تعمیم می دهد.
- مسابقه فینال جام قهرمانان ۲۰۱۷ میان پاکستان و هند، در کتاب نمادی از توانایی پاکستان برای بازسازی اعتبار ملی است.
- کریکت در این کتاب صرفاً یک موضوع ورزشی نیست، بلکه زبان روایت دیپلماسی و سیاست خارجی پاکستان است.
- نویسنده معتقد است خروج آمریکا از افغانستان، امکان آغاز فصل جدیدی در روابط دو کشور را فراهم کرده است، هرچند تضمینی برای موفقیت آن وجود ندارد.

بخش ششم

چین یا آمریکا؟ معمای بزرگ سیاست خارجی پاکستان

تد کریک در این فصل، یکی از بنیادی ترین پرسش های سیاست خارجی پاکستان را مطرح می کند؛ پرسشی که نه تنها اسلام آباد، بلکه بسیاری از تحلیلگران بین المللی نیز با آن روبه رو هستند:

آیا پاکستان در نهایت مجبور خواهد شد میان چین و آمریکا یکی را انتخاب کند؟

نویسنده پاسخ کوتاه و روشنی می دهد:

پاکستان چنین انتخابی را نمی خواهد.

به اعتقاد کریک، تمام سیاست خارجی پاکستان در دو دهه گذشته بر جلوگیری از همین دوگانه بنا شده است. اسلام آباد می داند که چین مهم ترین شریک راهبردی، تأمین کننده اصلی تسلیحات، بزرگ ترین سرمایه گذار خارجی و مهم ترین حامی سیاسی آن در مجامع بین المللی است. در عین حال، رهبران پاکستان نیز به خوبی آگاه اند که بدون ارتباط با آمریکا و غرب، اقتصاد، فناوری، آموزش عالی، بازارهای مالی و نظام بانکی این کشور با مشکلات جدی مواجه خواهد شد. به همین دلیل، راهبرد اصلی پاکستان، نه انتخاب یکی از دو قدرت، بلکه حفظ رابطه با هر دو است.

چرا چین برای پاکستان غیرقابل جایگزین است؟

نویسنده در ادامه توضیح می دهد که روابط چین و پاکستان صرفاً یک همکاری اقتصادی نیست. این رابطه در طول دهه ها به نوعی «اعتماد راهبردی» تبدیل شده است.

نویسنده این سیاست را نوعی «موازنه‌گرایی عمل‌گرایانه» توصیف می‌کند؛ راهبردی که هدف آن جلوگیری از قرار گرفتن پاکستان در مدار انحصاری هر قدرت خارجی است.

افغانستان؛ آزمون بزرگ روابط آینده

کریگ سپس به آینده افغانستان می‌پردازد.

به اعتقاد او، خروج آمریکا از افغانستان به معنای پایان نیاز واشنگتن به پاکستان نیست. برعکس، تسلط طالبان بر کابل باعث شده است که آمریکا همچنان برای دسترسی اطلاعاتی، ارتباطات منطقه‌ای و مدیریت بحران‌های امنیتی، به همکاری‌هایی هرچند محدود با پاکستان نیاز داشته باشد.

در سوی دیگر، پاکستان نیز با واقعیتی روبه‌رو شده که شاید پیش‌تر کمتر انتظارش را داشت. طالبان افغانستان، پس از رسیدن به قدرت، در بسیاری از موضوعات امنیتی مطابق انتظار اسلام‌آباد عمل نکردند. افزایش فعالیت تحریک طالبان پاکستان (TTP)، ناامنی در امتداد خط دیورند و اختلافات مرزی، نشان داد که بازگشت طالبان الزاماً به معنای افزایش امنیت پاکستان نیست.

از این رو، نویسنده پیش‌بینی می‌کند که منافع مشترک آمریکا و پاکستان در قبال افغانستان، هرچند محدودتر از گذشته، همچنان ادامه خواهد یافت.

غرب هنوز بخشی از هویت پاکستان است

یکی از نکات ظریف این فصل، توجه نویسنده به ابعاد فرهنگی روابط است.

کریگ یادآوری می‌کند که جامعه پاکستان، با وجود گسترش روابط با چین، همچنان از نظر فرهنگی و آموزشی پیوندهای عمیقی با غرب دارد. زبان انگلیسی، نظام حقوقی، دانشگاه‌ها، ادبیات، رسانه‌ها و حتی عضویت در کشورهای مشترک المنافع (Commonwealth)، همگی بخشی از هویت معاصر پاکستان را شکل داده‌اند.

او حتی کریکت را نیز نمادی از همین پیوند فرهنگی می‌داند؛ ورزشی که میراث امپراتوری بریتانیاست اما امروز به یکی از مهم‌ترین عناصر هویت ملی پاکستان تبدیل شده است.

مهم‌ترین یافته‌های بخش

- پاکستان قصد ندارد میان چین و آمریکا یکی را انتخاب کند.
- چین مهم‌ترین تأمین‌کننده تسلیحات، سرمایه‌گذاری و حمایت سیاسی پاکستان است.
- آمریکا همچنان برای اقتصاد، آموزش، فناوری و تجارت پاکستان اهمیت اساسی دارد.

از دیدگاه نخبگان پاکستانی، چین برخلاف بسیاری از قدرت‌های غربی، در امور داخلی پاکستان مداخله سیاسی نمی‌کند، درباره تغییر حکومت‌ها موضع‌گیری علنی ندارد و همکاری‌های خود را به اصلاحات سیاسی یا حقوق بشری مشروط نمی‌سازد. افزون بر این، پکن در شورای امنیت سازمان ملل بارها از مواضع پاکستان، به‌ویژه در موضوع کشمیر، حمایت کرده است.

کریگ یادآور می‌شود که بخش مهمی از تجهیزات ارتش پاکستان امروز منشأ چینی دارند و همکاری‌های دفاعی دو کشور از تولید مشترک جنگنده JF-۱۷ گرفته تا انتقال فناوری و آموزش نظامی را در بر می‌گیرد. همین وابستگی، چین را به بازیگری تبدیل کرده که کنار گذاشتن آن برای پاکستان عملاً ممکن نیست.

اما چرا آمریکا همچنان اهمیت دارد؟

با وجود نزدیکی روزافزون به چین، نویسنده تأکید می‌کند که پاکستان هرگز آمریکا را بازیگری کم‌اهمیت نمی‌داند.

اقتصاد پاکستان هنوز به بازارهای غربی وابسته است. بخش بزرگی از صادرات نساجی این کشور راهی آمریکا و اروپا می‌شود. هزاران دانشجوی پاکستانی در دانشگاه‌های غربی تحصیل می‌کنند و میلیون‌ها پاکستانی مقیم آمریکا، کانادا و بریتانیا سالانه میلیاردها دلار ارز به کشور خود ارسال می‌کنند.

به همین دلیل، کریگ معتقد است که حتی اگر همکاری امنیتی واشنگتن و اسلام‌آباد کاهش یابد، پیوندهای اقتصادی، آموزشی، فرهنگی و اجتماعی همچنان روابط دو کشور را زنده نگه خواهند داشت. از نگاه او، پاکستان نمی‌تواند خود را از جهان غرب جدا کند؛ همان‌گونه که نمی‌تواند از چین فاصله بگیرد.

نگرانی ارتش پاکستان

یکی از جالب‌ترین بخش‌های این فصل، تحلیل نویسنده از نگاه فرماندهان ارتش پاکستان است.

کریگ می‌نویسد که برخلاف تصور رایج، فرماندهی کل ارتش پاکستان نیز تمایلی ندارد که کشور به‌طور کامل به چین وابسته شود. در نگاه ارتش، وابستگی بیش از حد به یک قدرت خارجی، آزادی عمل راهبردی پاکستان را کاهش می‌دهد.

از همین رو، ارتش تلاش می‌کند حتی در شرایط دشوار روابط با واشنگتن، کانال‌های گفت‌وگو با آمریکا را حفظ کند؛ چه در حوزه آموزش نظامی، چه در تبادل اطلاعات و چه در همکاری‌های محدود امنیتی.

و لیدز زندگی می‌کنند. این جامعه، علاوه بر ارسال سالانه میلیاردها دلار ارز به پاکستان، پلی میان دو کشور ایجاد کرده است.

بسیاری از پزشکان، استادان دانشگاه، وکلا، بازرگانان و سیاستمداران پاکستانی تبار، امروز بخشی از نخبگان بریتانیا هستند. همین پیوندهای انسانی باعث شده است که روابط لندن و اسلام‌آباد، حتی در دوره‌های اختلاف سیاسی نیز کاملاً قطع نشود.

نویسنده این ویژگی را یکی از تفاوت‌های مهم روابط پاکستان با بریتانیا در مقایسه با روابطش با آمریکا می‌داند.

کریکت؛ زبان مشترک دو ملت

در این فصل، نویسنده دوباره به کریکت بازمی‌گردد. به اعتقاد او، رقابت پاکستان و انگلستان برخلاف دیدارهای پاکستان و هند، معمولاً رنگ و بوی خصومت سیاسی ندارد. برعکس، کریکت به یکی از مهم‌ترین زمینه‌های ارتباط فرهنگی میان دو کشور تبدیل شده است. بخش بزرگی از بازیکنان پاکستانی در لیگ‌های انگلیس بازی کرده‌اند.

مربیان انگلیسی سال‌ها در توسعه کریکت پاکستان نقش داشته‌اند.

همچنین، به دلیل مشکلات امنیتی پاکستان در دهه‌های گذشته، بسیاری از مسابقات خانگی این کشور در امارات برگزار شد و انگلستان یکی از نخستین کشورهایی بود که به تدریج میزبانی دوباره پاکستان را پذیرفت.

چرا بریتانیا هنوز اهمیت دارد؟

کریگ معتقد است که اگرچه آمریکا و چین امروز بازیگران اصلی سیاست خارجی پاکستان هستند، اما بریتانیا همچنان یکی از مهم‌ترین شرکای اسلام‌آباد باقی مانده است. دلایل این اهمیت عبارت‌اند از:

- حجم بالای تجارت دوجانبه
- جامعه بزرگ پاکستانیان مقیم بریتانیا
- همکاری‌های آموزشی
- همکاری‌های امنیتی
- عضویت مشترک در کشورهای مشترک‌المنافع (Commonwealth)

از نگاه نویسنده، لندن در بسیاری از بحران‌های پاکستان، نقشی آرام‌تر و کم‌هزینه‌تر از واشنگتن ایفا کرده است.

نگاه نویسنده به استعمار

یکی از نکات جالب این فصل، لحن متعادل نویسنده درباره استعمار بریتانیا است.

• ارتش پاکستان نیز مخالف وابستگی کامل به چین است و حفظ ارتباط با آمریکا را بخشی از استقلال راهبردی کشور می‌داند.

• طالبان افغانستان برخلاف انتظار اسلام‌آباد، همه نگرانی‌های امنیتی پاکستان را برطرف نکرده‌اند.

• نویسنده معتقد است روابط آمریکا و پاکستان، هرچند در سطحی پایین‌تر، در آینده نیز ادامه خواهد یافت.

• بخش هفتم

انگلستان؛ از استعمار تا مشارکت راهبردی

تد کریگ نخستین فصل اصلی کتاب را با مسابقه پاکستان و انگلستان در جام جهانی ۲۰۱۹ آغاز می‌کند. انتخاب انگلستان کاملاً نمادین است؛ زیرا به اعتقاد او، هیچ کشوری به اندازه بریتانیا در شکل‌گیری پاکستان امروز نقش نداشته است. اگر کریکت میراث امپراتوری بریتانیاست، بسیاری از نهادهای سیاسی، حقوقی، اداری و حتی نظام آموزشی پاکستان نیز ریشه در همان دوران استعماری دارند. نویسنده از همین مسابقه ورزشی استفاده می‌کند تا خواننده را به گذشته بازگرداند و نشان دهد چگونه روابط پاکستان و بریتانیا، با وجود پایان استعمار، همچنان در سیاست و جامعه این کشور ادامه یافته است.

میراثی که پس از استقلال باقی ماند

کریگ یادآور می‌شود که پاکستان در سال ۱۹۴۷، تنها سرزمین و پرچم را از بریتانیا به ارث نبرد؛ بلکه ساختار دولت مدرن خود را نیز از همان نظام استعماری اقتباس کرد. زبان انگلیسی، نظام حقوقی مبتنی بر کامن‌لا، خدمات کشوری، ساختار ارتش، دانشگاه‌ها، شیوه اداره استان‌ها و حتی بسیاری از قوانین اداری، همگی محصول دوران حکومت بریتانیا بودند.

به اعتقاد نویسنده، این میراث اگرچه گاه با نگاه انتقادی در پاکستان نگریسته می‌شود، اما در عمل یکی از عوامل انسجام نهادهای دولتی این کشور بوده است. بسیاری از کشورهای تازه‌استقلال یافته در آسیا و آفریقا، فاقد چنین زیرساخت‌های اداری بودند، در حالی که پاکستان توانست دولت خود را بر پایه همین ساختارها بنا کند.

جامعه پاکستانی در بریتانیا

یکی از بخش‌های مهم این فصل، بررسی نقش جامعه پاکستانی مقیم بریتانیا است.

کریگ توضیح می‌دهد که میلیون‌ها پاکستانی یا پاکستانی تبار در شهرهایی مانند لندن، بیرمنگام، منچستر، برادفورد

سیاسی، ارتش، اقتصاد و بوروکراسی عمدتاً در پاکستان غربی متمرکز بود.

بنگالی‌ها سهم اندکی در ارتش داشتند. زبان اردو به عنوان زبان ملی معرفی شد، در حالی که اکثریت مردم شرق اردو نمی‌دانستند. سرمایه‌گذاری صنعتی نیز عمدتاً در غرب انجام می‌شد و همین احساس تبعیض را تشدید کرد.

کریگ تأکید می‌کند که این شکاف‌ها، زمینه را برای بحرانی فراهم کرد که در نهایت به جدایی بنگلادش انجامید.

عملیات سرچ‌لایت؛ زخمی که هنوز باقی است

نویسنده بدون به‌کارگیری ادبیات احساسی، یکی از تلخ‌ترین بخش‌های تاریخ پاکستان را روایت می‌کند.

به گفته او، عملیات Searchlight که ارتش پاکستان در مارس ۱۹۷۱ آغاز کرد، با خشونت گسترده علیه جمعیت بنگالی همراه بود. در منابع مختلف، شمار قربانیان بین ۲۰۰ هزار تا ۵۰۰ هزار نفر برآورد شده است. کریگ یادآور می‌شود که بسیاری از پژوهشگران این رویداد را به دلیل ماهیت هدفمند خشونت‌ها، «نسل‌کشی» توصیف کرده‌اند.

پس از شکست ارتش پاکستان و ورود نیروهای هندی، کمیسیون تحقیق حمودالرحمن رفتار برخی فرماندهان و نیروهای ارتش را به شدت مورد انتقاد قرار داد و خواستار محاکمه مسئولان شد. با این حال، به نوشته نویسنده، دولت ذوالفقار علی بوتو دستور داد نسخه‌های این گزارش جمع‌آوری و نابود شود. سال‌ها بعد، نسخه‌ای از این گزارش به بیرون درز کرد و در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ منتشر شد.

جدایی؛ نه فقط جغرافیا، بلکه حافظه

کریگ معتقد است پیامدهای ۱۹۷۱ صرفاً به استقلال بنگلادش محدود نشد.

پس از جدایی، روابط دو کشور برای سال‌ها سرد باقی ماند. بنگلادش به تدریج به شریک اقتصادی نزدیک هند تبدیل شد و برخلاف سیاست سنتی پاکستان، از ورود به مناقشه کشمیر پرهیز کرد. اگرچه مردم دو کشور تا سال ۱۹۷۱ گذرنامه مشترک داشتند، اما خاطره جنگ و خشونت، فاصله‌ای عمیق میان آنان ایجاد کرد؛ فاصله‌ای که تنها به تدریج و عمدتاً از مسیر ورزش، به‌ویژه کریکت، اندکی کاهش یافت.

کریکت؛ بازتابی از نابرابری تاریخی

نویسنده حتی تاریخ کریکت را نیز نشانه‌ای از شکاف میان شرق و غرب پاکستان می‌داند.

پس از استقلال، بیشتر امکانات، بودجه و فرصت‌های ورزشی در اختیار پاکستان غربی قرار گرفت. هرچند داکا میزبان نخستین مسابقه آزمایشی خانگی پاکستان در سال ۱۹۵۵

کریگ نه مانند برخی آثار غربی، استعمار را صرفاً پروژه‌ای تمدن‌ساز معرفی می‌کند و نه مانند برخی روایت‌های ملی‌گرایانه، آن را تنها منشأ همه مشکلات پاکستان می‌داند. او معتقد است میراث بریتانیا، ترکیبی از دستاوردها و آسیب‌هاست.

از یک سو، دولت مدرن، نظام قضایی و ارتش حرفه‌ای را بر جای گذاشت.

از سوی دیگر، تقسیم هند، مسئله کشمیر، اختلافات مرزی و برخی شکاف‌های قومی نیز محصول همان دوران بودند.

مهم‌ترین یافته‌های بخش

- روابط پاکستان و بریتانیا، برخلاف روابط پاکستان و آمریکا، بر پیوندهای تاریخی و اجتماعی عمیق استوار است.
- جامعه پاکستانی مقیم بریتانیا یکی از مهم‌ترین عوامل استمرار روابط دو کشور محسوب می‌شود.
- کریکت، میراث مشترک فرهنگی دو کشور است و نقش مهمی در دیپلماسی عمومی ایفا می‌کند.
- بسیاری از نهادهای سیاسی و اداری پاکستان، همچنان بر پایه الگوهای بریتانیایی اداره می‌شوند.
- نویسنده استعمار بریتانیا را پدیده‌ای چندبعدی می‌داند که هم دستاورد و هم پیامدهای منفی برای پاکستان داشته است.

• بخش هشتم

بنگلادش؛ کشوری که زمانی عقب‌تر بود، اما امروز جلوتر ایستاده است

اگر مسابقه پاکستان و انگلستان دروازه‌ای برای ورود به تاریخ استعمار بود، مسابقه پاکستان و بنگلادش نویسنده را به دردناک‌ترین فصل تاریخ پاکستان می‌برد؛ سال ۱۹۷۱. تد کریگ معتقد است هیچ کشوری به اندازه بنگلادش، آینه‌ای برای شناخت نقاط قوت و ضعف پاکستان نیست. دو کشور تا سال ۱۹۷۱ یک دولت، یک گذرنامه و یک پرچم داشتند؛ اما امروز مسیرهای کاملاً متفاوتی را طی کرده‌اند. همین تفاوت، پرسش اصلی فصل را شکل می‌دهد:

چرا بنگلادش توانست در بسیاری از شاخص‌های توسعه از پاکستان پیشی بگیرد؟

آغاز یک جدایی تلخ

نویسنده ابتدا به ریشه‌های تاریخی بحران می‌پردازد. پاکستان شرقی از همان آغاز استقلال، با مشکلات ساختاری متعددی روبه‌رو بود.

اکثریت جمعیت کشور در شرق زندگی می‌کردند، اما قدرت

بود، اما در آن تیم حتی یک بازیکن اهل پاکستان شرقی حضور نداشت. تنها در اواخر دهه ۱۹۶۰ و درست در آستانه بحران سیاسی، چند بازیکن بنگالی فرصت حضور در تیم ملی را یافتند.

کریگ به روایت جالبی اشاره می‌کند: در فوریه ۱۹۷۱، رقیب الحسن، بازیکن جوان بنگالی، با نقشه بنگلادش آینده بر روی چوب کریکت خود وارد زمین شد و به هم‌تیمی‌های پاکستانی‌اش گفت: «دفعه بعد که به داکا بیایید، به ویزا نیاز خواهید داشت.» این جمله، چند ماه پیش از استقلال بنگلادش، به نمادی از جدایی قریب‌الوقوع تبدیل شد.

چرا بنگلادش جلو افتاد؟

این بخش، مهم‌ترین قسمت فصل است. کریگ با استناد به داده‌های اقتصادی و اجتماعی، نشان می‌دهد که بنگلادش طی سه دهه گذشته در بسیاری از شاخص‌ها از پاکستان پیشی گرفته است. او چند عامل را برجسته می‌کند: نخست، سرمایه‌گذاری بر آموزش.

میانگین سال‌های مورد انتظار تحصیل دختران در بنگلادش به ۱۲ سال رسیده، در حالی که این رقم در پاکستان ۷.۶ سال است. همچنین حدود ۳۹.۸ درصد زنان بنگلادشی دست‌کم بخشی از آموزش متوسطه را گذرانده‌اند، در حالی که این نسبت در پاکستان ۲۷.۶ درصد است. دوم، توانمندسازی زنان.

بر اساس شاخص «زنان، صلح و امنیت» دانشگاه جورج تاون، ۷۳ درصد زنان بنگلادشی تلفن همراه دارند، اما این رقم در پاکستان ۳۴ درصد است. همچنین ۳۶ درصد زنان بنگلادشی به ابزارهای مالی رسمی دسترسی دارند، در حالی که در پاکستان تنها ۷ درصد زنان چنین دسترسی‌ای دارند. نرخ مشارکت رسمی زنان در بازار کار نیز در بنگلادش ۳۶.۳ درصد و در پاکستان ۲۱.۹ درصد است.

سوم، کنترل رشد جمعیت.

کریگ می‌نویسد که بنگلادش با وجود تراکم بسیار بالای جمعیت، از طریق برنامه‌ریزی خانواده و سیاست‌های اجتماعی، رشد جمعیت خود را بهتر مدیریت کرده است. در مقابل، پاکستان طی همین دوره بیش از ۱۵۰ میلیون نفر به جمعیت خود افزوده و اکنون با چالش اشتغال و تأمین خدمات برای جمعیتی بسیار جوان روبه‌روست.

مهم‌ترین یافته‌های بخش

- تبعیض سیاسی، اقتصادی و نظامی علیه پاکستان شرقی، یکی از عوامل اصلی جدایی بنگلادش بود.

- عملیات «سرچ‌لایت» و گزارش کمیسیون حمودالرحمن همچنان از حساس‌ترین موضوعات تاریخ معاصر پاکستان به شمار می‌روند.

- بنگلادش پس از استقلال، مسیر توسعه‌ای متفاوتی را برگزید و در شاخص‌هایی مانند آموزش، توانمندسازی زنان و درآمد سرانه از پاکستان پیشی گرفت.

- تاریخ کریکت نیز بازتابی از نابرابری میان شرق و غرب پاکستان بود و این نابرابری حتی در ترکیب تیم ملی دیده می‌شد.

• بخش نهم

پاکستان و جنگ با تروریسم؛ دشمنی که از درون برخاست

تد کریگ فصل ششم را با یادآوری یکی از تلخ‌ترین روزهای تاریخ ورزش پاکستان آغاز می‌کند؛ حمله ۳ مارس ۲۰۰۹ به اتوبوس تیم ملی کریکت سریلانکا در نزدیکی ورزشگاه قذافی لاهور. در این حمله، افراد مسلح با سلاح‌های خودکار و نارنجک، کاروان تیم سریلانکا را هدف قرار دادند. چندین نیروی پلیس و محافظ کشته شدند و تعدادی از بازیکنان سریلانکایی نیز زخمی شدند. این حادثه تنها یک حمله تروریستی نبود؛ بلکه ضربه‌ای سنگین به اعتبار بین‌المللی پاکستان وارد کرد و باعث شد نزدیک به یک دهه، هیچ تیم بزرگ خارجی حاضر به سفر و بازی در پاکستان نباشد. نویسنده از همین رویداد به عنوان نمادی از دوره‌ای یاد می‌کند که ناامنی، نه فقط سیاست و اقتصاد، بلکه فرهنگ و ورزش این کشور را نیز تحت تأثیر قرار داده بود.

از یازده سپتامبر تا جنگ در وزیرستان

کریگ سپس به ریشه‌های بحران بازمی‌گردد. به باور او، حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه عطفی در تاریخ روابط آمریکا و پاکستان بود. اسلام‌آباد که تا آن زمان از معدود حامیان حکومت طالبان در افغانستان به شمار می‌رفت، ناگهان در برابر انتخابی دشوار قرار گرفت: همراهی با ایالات متحده یا قرار گرفتن در صف دشمنان آن.

ژنرال پرویز مشرف تصمیم گرفت به ائتلاف ضدتروریسم بپیوندد. این تصمیم اگرچه پاکستان را از انزوای بین‌المللی خارج کرد و میلیاردها دلار کمک نظامی و اقتصادی به همراه آورد، اما هزینه‌های داخلی سنگینی نیز ایجاد کرد. بسیاری از گروه‌های جهادی و افراطی که پیش‌تر در افغانستان یا کشمیر فعالیت می‌کردند، دولت پاکستان را «همکار آمریکا» دانستند و به تدریج سلاح خود را به سوی اسلام‌آباد نشانه رفتند.

تولد تحریک طالبان پاکستان

نویسنده میان طالبان افغانستان و تحریک طالبان پاکستان (TTP) تمایز قائل می‌شود؛ تمایزی که در بسیاری از تحلیل‌های غربی نادیده گرفته شده است.

به نوشته کریگ، تحریک طالبان پاکستان مجموعه‌ای از گروه‌های مسلح بود که عمدتاً در مناطق قبایلی و خیبرپختونخوا فعالیت می‌کردند و هدف اصلی‌شان سرنگونی دولت پاکستان و برپایی حکومتی مبتنی بر برداشت خود از شریعت بود. این گروه، برخلاف طالبان افغانستان، دولت پاکستان را دشمن مستقیم خود می‌دانست و مسئول ده‌ها حمله انتحاری، بمب‌گذاری و عملیات مسلحانه در شهرهای مختلف کشور بود.

نویسنده تأکید می‌کند که از اواسط دهه ۲۰۰۰، پاکستان دیگر صرفاً شریک آمریکا در جنگ افغانستان نبود؛ بلکه خود به میدان یکی از پیچیده‌ترین جنگ‌های ضدشورش جهان تبدیل شده بود.

ارتش؛ از جنگ کلاسیک تا ضدشورش

یکی از مهم‌ترین تحلیل‌های این فصل، تغییر ماهیت مأموریت ارتش پاکستان است.

ارتش این کشور از زمان استقلال، عمدتاً برای نبرد کلاسیک با هند آموزش دیده بود. ساختار، تجهیزات و دکترین آن بر جنگ متعارف استوار بود. اما با گسترش شورش‌های داخلی، ناگهان ناچار شد در کوهستان‌های وزیرستان، دره سوات و مناطق قبایلی با دشمنی بجنگد که نه ارتش منظم داشت، نه خطوط جبهه مشخص و نه قواعد متعارف جنگ را رعایت می‌کرد.

کریگ می‌نویسد که این تحول، یکی از بزرگ‌ترین تغییرات تاریخ ارتش پاکستان بود. عملیات‌هایی مانند راه‌راست در سوات، راه نجات در وزیرستان جنوبی و سپس ضرب عضب در وزیرستان شمالی، نشان دادند که ارتش به تدریج خود را با جنگ نامتقارن سازگار کرده است. این عملیات‌ها با هزینه‌های انسانی و مالی سنگینی همراه بودند، اما به کاهش توان بسیاری از گروه‌های مسلح انجامید.

هزینه‌ای که مردم پرداختند

کریگ در کنار عملیات نظامی، بر پیامدهای انسانی جنگ نیز تأکید می‌کند. میلیون‌ها نفر از ساکنان مناطق درگیر، خانه‌های خود را ترک کردند و به عنوان آوارگان داخلی به شهرهای دیگر رفتند. مدارس، بازارها و زیرساخت‌های محلی آسیب دیدند و زندگی روزمره هزاران خانواده مختل شد.

نویسنده بر این باور است که این بخش از تاریخ پاکستان، در خارج از کشور کمتر شناخته شده است. در حالی که بسیاری از ناظران تنها به نقش پاکستان در افغانستان توجه کرده‌اند، خود پاکستان نیز قربانی موج گسترده‌ای از خشونت و تروریسم بوده است.

همکاری و بی‌اعتمادی

کریگ سپس به روابط واشنگتن و اسلام‌آباد در همین دوره می‌پردازد.

از دید آمریکا، پاکستان در مبارزه با القاعده همکاری‌های مهمی انجام داد؛ از جمله بازداشت یا کشته شدن شماری از رهبران این شبکه. اما هم‌زمان، واشنگتن معتقد بود که برخی گروه‌های طالبان افغانستان همچنان از پناهگاه‌هایی در خاک پاکستان استفاده می‌کنند.

در مقابل، مقام‌های پاکستانی استدلال می‌کردند که کشورشان بهای سنگینی برای همکاری با آمریکا پرداخته است؛ هزاران کشته، خسارت اقتصادی، موج تروریسم و بی‌ثباتی داخلی. به اعتقاد نویسنده، همین تفاوت برداشت، یکی از اصلی‌ترین سرچشمه‌های بی‌اعتمادی میان دو کشور بود.

بازگشت کریگ؛ نشانه بازگشت اعتماد

فصل با بازگشت به همان نقطه آغاز پایان می‌یابد.

کریگ می‌نویسد که بازگشت تدریجی تیم‌های خارجی به پاکستان، از جمله سفر دوباره تیم سریلانکا، تنها یک موفقیت ورزشی نبود؛ بلکه نشانه‌ای از بهبود وضعیت امنیتی کشور محسوب می‌شد. او معتقد است کریگ بار دیگر به شاخصی برای سنجش اعتماد جامعه جهانی به پاکستان تبدیل شد؛ همان ورزشی که سال‌ها پیش با حمله تروریستی از این کشور رانده شده بود.

مهم‌ترین یافته‌های بخش

- حمله سال ۲۰۰۹ به تیم ملی سریلانکا نقطه عطفی در تاریخ امنیت داخلی پاکستان بود و سال‌ها این کشور را از میزبانی رقابت‌های بین‌المللی محروم کرد.
- پس از ۱۱ سپتامبر، پاکستان از حامی طالبان به شریک آمریکا در مبارزه با تروریسم تبدیل شد؛ تغییری که پیامدهای داخلی عمیقی داشت.
- تحریک طالبان پاکستان با طالبان افغانستان تفاوت اهداف و ساختار داشت و دولت پاکستان را هدف مستقیم خود قرار داد.
- ارتش پاکستان ناچار شد از دکترین جنگ متعارف به سمت جنگ ضدشورش حرکت کند.

• مبارزه با تروریسم، علاوه بر دستاوردهای امنیتی، هزینه‌های انسانی، اقتصادی و اجتماعی بسیار سنگینی بر پاکستان تحمیل کرد.

• بخش دهم

استرالیا؛ دیپلماسی گروگان‌ها و آزمون اعتماد میان واشنگتن و اسلام‌آباد

تد کریگ فصل مربوط به مسابقه پاکستان و استرالیا در جام جهانی کریکت ۲۰۱۹ را با یادآوری جایگاه ویژه استرالیا در تاریخ کریکت آغاز می‌کند؛ کشوری که پنج بار قهرمان جام جهانی شده و همواره یکی از قدرت‌های سنتی این ورزش بوده است. اما هدف اصلی نویسنده از انتخاب استرالیا، روایت یک مسابقه ورزشی نیست؛ بلکه باز کردن پرونده‌ای است که به قلب روابط آمریکا، پاکستان و افغانستان در سال‌های پایانی جنگ می‌رسد: پرونده آزادی دو استاد دانشگاه آمریکایی کابل که توسط طالبان ربوده شده بودند.

استرالیا؛ شریکی کوچک اما مهم

کریگ توضیح می‌دهد که روابط پاکستان و استرالیا در مقایسه با روابط اسلام‌آباد با آمریکا، چین یا بریتانیا گستردگی کمتری دارد، اما اهمیت آن را نباید دست‌کم گرفت. از نگاه استرالیا، پاکستان کشوری استراتژیک در همسایگی افغانستان و در نزدیکی مسیرهای حیاتی انرژی خلیج فارس است. هر دو کشور در دوران جنگ سرد عضو پیمان‌های امنیتی مورد حمایت آمریکا بودند و پس از سال ۲۰۰۱ نیز نیروهای استرالیایی در کنار ارتش آمریکا در افغانستان جنگیدند. به همین دلیل، ثبات پاکستان و نقش آن در افغانستان، برای کانبرا نیز اهمیت مستقیم داشت.

پرونده‌ای به نام «کوپن کینگ» و «تیموتی ویکس»

محور اصلی فصل، ماجرای کوپن کینگ (شهروند آمریکا) و تیموتی ویکس (شهروند استرالیا) است؛ دو استاد دانشگاه آمریکایی کابل که در سال ۲۰۱۶ توسط طالبان ربوده شدند. کریگ که خود در آن زمان در سفارت آمریکا در اسلام‌آباد حضور داشت، روایت می‌کند که این پرونده طی سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ به یکی از مهم‌ترین موضوعات گفت‌وگوهای آمریکا، استرالیا و پاکستان تبدیل شده بود. در دیدارهای منظم دیپلمات‌های آمریکایی و استرالیایی در اسلام‌آباد، تقریباً همیشه افغانستان و سرنوشت این دو گروگان در صدر دستور کار قرار داشت.

به گفته نویسنده، آزادی این دو نفر صرفاً یک موضوع انسانی نبود؛ بلکه به آزمون برای سنجش میزان نفوذ پاکستان بر

طالبان و نیز میزان آمادگی اسلام‌آباد برای کمک به روند صلح افغانستان تبدیل شده بود.

آیا پاکستان واقعاً بر طالبان نفوذ داشت؟

یکی از پرسش‌های محوری فصل این است که آیا پاکستان می‌توانست طالبان را وادار به آزادی گروگان‌ها کند؟

کریگ پاسخ ساده‌ای نمی‌دهد. او می‌نویسد که در محافل سیاسی آمریکا، این تصور رایج بود که پاکستان هر زمان بخواهد، می‌تواند طالبان را به انجام هر اقدامی وادار کند. اما تجربه عملی او در اسلام‌آباد تصویر پیچیده‌تری نشان می‌داد. به اعتقاد نویسنده، پاکستان بر بخشی از رهبران طالبان نفوذ داشت، اما این نفوذ مطلق نبود. طالبان، به‌ویژه پس از سال‌ها جنگ، به بازیگری مستقل تبدیل شده بودند و تصمیم‌های خود را صرفاً بر اساس خواست اسلام‌آباد اتخاذ نمی‌کردند. همین مسئله باعث می‌شد مذاکرات برای آزادی گروگان‌ها بارها با شکست یا تأخیر روبه‌رو شود.

مذاکره؛ نه عملیات نظامی

کریگ در ادامه نشان می‌دهد که برخلاف بسیاری از پرونده‌های مشابه، راه حل این بحران نه از مسیر عملیات نظامی، بلکه از مسیر مذاکره دنبال شد.

در نهایت، با میانجیگری‌های گسترده و توافق بر سر مبادله زندانیان، دو استاد دانشگاه آزاد شدند. این توافق بخشی از روند بزرگ‌تر گفت‌وگوهای صلح آمریکا و طالبان بود؛ روندی که در نهایت به توافق دوحه در سال ۲۰۲۰ انجامید.

از نگاه نویسنده، این پرونده نشان داد که حتی در اوج بی‌اعتمادی میان آمریکا و پاکستان، دو کشور هنوز می‌توانند در موضوعاتی مشخص همکاری مؤثر داشته باشند.

افغانستان؛ موضوع مشترک واشنگتن و کانبرا

کریگ تأکید می‌کند که در تمام دیدارهایش با هم‌تایان استرالیایی، افغانستان مهم‌ترین موضوع گفت‌وگو بود.

استرالیا اگرچه نیرو و امکاناتی به مراتب کمتر از آمریکا در افغانستان داشت، اما به عنوان یکی از متحدان اصلی واشنگتن، هزینه‌های قابل توجهی در این جنگ پرداخت کرده بود. بنابراین، کانبرا نیز مانند واشنگتن، از نقش پاکستان در آینده افغانستان نگران و در عین حال به همکاری اسلام‌آباد نیازمند بود.

کریکت؛ تنها نقطه بدون اختلاف

در میان همه پیچیدگی‌های سیاسی، نویسنده بار دیگر به کریکت بازمی‌گردد.

او می‌نویسد که روابط پاکستان و استرالیا شاید در حوزه امنیتی با چالش‌هایی همراه باشد، اما در عرصه ورزش،

از نگاه نویسنده، کشمیر تنها یک اختلاف مرزی نیست؛ بلکه نمادی از هویت ملی هر دو کشور است.

برای پاکستان، کشوری که بر پایه نظریه «دو ملت» شکل گرفت، وجود ایالتی با اکثریت مسلمان در داخل هند، همواره مسئله‌ای هویتی بوده است.

برای هند نیز، حفظ کشمیر نشانه‌ای از پایداری به الگوی دولت سکولار و چندقومیتی است.

به همین دلیل، کریگ معتقد است هیچ اختلاف دیگری در جنوب آسیا، به اندازه کشمیر بار نمادین ندارد.

پولواما؛ آغاز بحرانی تازه

نویسنده سپس به حادثه پولواما در فوریه ۲۰۱۹ می‌پردازد. در این حمله انتحاری، بیش از چهل نیروی پلیس هند کشته شدند. دولت هند، گروه جیش محمد را مسئول حمله دانست و اسلام‌آباد را به حمایت از این گروه متهم کرد. چند روز بعد، نیروی هوایی هند برای نخستین بار پس از دهه‌ها، از خط کنترل عبور کرد و منطقه بالاکوت در خاک پاکستان را هدف حمله قرار داد.

کریگ این حمله را یکی از مهم‌ترین تغییرات در دکترین امنیتی هند می‌داند؛ زیرا دهلی‌نو نشان داد حاضر است برای پاسخ به حملات تروریستی، از مرزهای سنتی بازدارندگی عبور کند.

نبردی که می‌توانست جنگ شود

پاکستان در پاسخ، عملیات هوایی متقابلی انجام داد. در جریان این درگیری، یک فروند جنگنده MiG-۲۱ هند سرنگون شد و خلبان آن، وینگ کامندر آبیناندان وارد همان، به اسارت نیروهای پاکستانی درآمد.

کریگ این حادثه را نقطه اوج بحران می‌داند. در شرایطی که هر دو کشور دارای سلاح هسته‌ای بودند، جهان نگران آن بود که یک درگیری محدود، به بحرانی بسیار گسترده‌تر تبدیل شود.

اما تصمیم اسلام‌آباد برای آزادی سریع خلبان هندی، به کاهش تنش کمک کرد.

نویسنده این اقدام را یکی از موفق‌ترین ابتکارهای دیپلماتیک پاکستان در سال‌های اخیر ارزیابی می‌کند.

آمریکا میان دو رقیب

یکی از بخش‌های مهم فصل، بررسی نقش واشنگتن است. به نوشته کریگ، آمریکا در این بحران در موقعیتی دشوار قرار داشت.

از یک سو، هند به شریک راهبردی مهم واشنگتن در مهار چین تبدیل شده بود.

احترام متقابل میان دو کشور بسیار عمیق است. بسیاری از بزرگ‌ترین مسابقات تاریخ کریکت میان این دو تیم برگزار شده و همین رقابت ورزشی، نوعی زبان مشترک فرهنگی ایجاد کرده است.

کریگ حتی یادآوری می‌کند که شعار مشهور عمران خان در جام جهانی ۱۹۹۲ - «مثل ببرهای به دام افتاده بجنگید» - درست پیش از مسابقه با استرالیا مطرح شد؛ مسابقه‌ای که نقطه عطف مسیر قهرمانی پاکستان بود.

مهم‌ترین یافته‌های بخش

- پرونده آزادی کوین کینگ و تیموتی ویکس یکی از مهم‌ترین نمونه‌های همکاری عملی آمریکا، استرالیا و پاکستان در سال‌های پایانی جنگ افغانستان بود.
- افغانستان همچنان مهم‌ترین محور روابط پاکستان با متحدان غربی، از جمله استرالیا، باقی مانده بود.
- نفوذ پاکستان بر طالبان واقعی بود، اما مطلق و نامحدود نبود.
- دیپلماسی، مذاکره و تبادل زندانیان در نهایت مؤثرتر از گزینه نظامی عمل کردند.
- روابط پاکستان و استرالیا، هرچند محدود، بر پایه همکاری امنیتی و پیوندهای ورزشی استوار است.

بخش یازدهم

هند؛ رقابتی که هنوز پایان نیافته است

هیچ مسابقه‌ای در جام جهانی کریکت، به اندازه دیدار پاکستان و هند بار سیاسی، تاریخی و احساسی ندارد. تد کریگ فصل مربوط به این مسابقه را با این جمله آغاز می‌کند که برای صدها میلیون نفر در دو سوی مرز، این دیدار صرفاً یک مسابقه ورزشی نیست؛ بلکه ادامه رقابتی است که از زمان تقسیم هند در سال ۱۹۴۷ تاکنون ادامه داشته است. به اعتقاد نویسنده، اگر روابط آمریکا و پاکستان ستون اصلی کتاب باشد، روابط پاکستان و هند ستون دوم آن است. تقریباً همه تصمیم‌های مهم امنیتی پاکستان، از ساختار ارتش و برنامه هسته‌ای گرفته تا روابط با چین و آمریکا، به نوعی تحت تأثیر برداشت اسلام‌آباد از تهدید هند قرار دارد.

تقسیمی که پایان نیافت

کریگ برای فهم رقابت امروز، به ریشه‌های تاریخی آن بازمی‌گردد.

تقسیم هند در سال ۱۹۴۷، یکی از بزرگ‌ترین مهاجرت‌های اجباری تاریخ معاصر را رقم زد. میلیون‌ها نفر آواره شدند و صدها هزار نفر جان خود را از دست دادند. اما مهم‌تر از همه، مسئله کشمیر حل نشده باقی ماند.

دلیل این سخن روشن است. برخلاف آمریکا، چین، هند یا حتی بریتانیا، نیوزیلند هرگز بازیگر اصلی سیاست خارجی پاکستان نبوده است. حجم تجارت دو کشور اندک است، فاصله جغرافیایی بسیار زیاد است و حتی سفیر نیوزیلند در بیشتر سال‌های گذشته در تهران مستقر بوده و هم‌زمان امور پاکستان را نیز اداره می‌کرده است. با این همه، نویسنده معتقد است در سال ۲۰۱۹ اتفاقی رخ داد که نگاه پاکستانی‌ها به نیوزیلند را برای همیشه تغییر داد.

جمعه‌ای که جهان را تکان داد

نقطه آغاز فصل، حمله تروریستی ۱۵ مارس ۲۰۱۹ به دو مسجد شهر کرایست چرچ است.

در این حمله، یک افراط‌گرایی سفیدپوست با انگیزه‌های نژادپرستانه، ۵۱ نمازگزار مسلمان را به قتل رساند. در میان قربانیان، ۹ شهروند پاکستانی نیز حضور داشتند. یکی از آنان، نعیم رشید، معلمی پنجاه‌ساله بود که طبق گزارش‌ها تلاش کرد با حمله به ضارب، فرصت فرار را برای دیگر نمازگزاران فراهم کند و در همین راه جان باخت. فرزند ۲۱ ساله او، طلحه رشید، نیز در همان حمله کشته شد. این روایت در پاکستان بازتاب گسترده‌ای یافت و نعیم رشید به نمادی از شجاعت و ایثار تبدیل شد.

نخستین واکنش؛ خشم نسبت به غرب

کریگ توضیح می‌دهد که واکنش اولیه در پاکستان، همان واکنشی بود که بارها پس از حوادث مشابه دیده شده بود. بسیاری از رسانه‌ها و افکار عمومی، این حمله را نشانه‌ای از رشد اسلام‌هراسی در غرب دانستند. در فضای سیاسی آن زمان، به‌ویژه در دوره ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، این برداشت تقویت شده بود که مسلمانان در کشورهای غربی بیش از گذشته هدف تبعیض، نفرت‌پراکنی و خشونت قرار گرفته‌اند.

در این روایت، نیوزیلند نیز در ابتدا بخشی از همان «جهان غرب» تلقی می‌شد؛ کشوری عضو کشورهای مشترک‌المنافع و همسو با آمریکا، بریتانیا، کانادا و استرالیا. اما این برداشت تنها چند روز دوام آورد.

جاسیندا آردن؛ سیاستی مبتنی بر همدلی

نویسنده معتقد است آنچه نگاه پاکستانی‌ها را تغییر داد، نه صرفاً محکوم کردن حمله، بلکه نحوه واکنش دولت نیوزیلند بود.

نخست‌وزیر وقت نیوزیلند، جاسیندا آردن، با حضور در میان خانواده‌های قربانیان، پوشیدن روسری، در آغوش گرفتن بازماندگان و تأکید بر اینکه «آنها، ما هستند»، تصویری

از سوی دیگر، آمریکا همچنان برای مذاکرات صلح افغانستان به همکاری پاکستان نیاز داشت. به همین دلیل، واشنگتن تلاش کرد بدون جانبداری آشکار، هر دو طرف را به خویشتنداری دعوت کند. کریگ معتقد است این بحران نشان داد که دوران نگاه صرفاً امنیتی آمریکا به پاکستان به پایان رسیده و اکنون واشنگتن ناچار است هم‌زمان روابط خود را با هر دو قدرت جنوب آسیا مدیریت کند.

آیا رقابت پایان‌پذیر است؟

یکی از مهم‌ترین پرسش‌های فصل همین است. نویسنده پاسخ می‌دهد که احتمال پایان کامل رقابت بسیار اندک است، اما مدیریت آن امکان‌پذیر است. او به تجربه‌های گذشته اشاره می‌کند؛ از جمله مذاکرات لاهور، آتش‌بس‌های مرزی و همکاری‌های محدود اقتصادی. به اعتقاد کریگ، هر زمان که دو کشور توانسته‌اند گفت‌وگو را جایگزین رویارویی کنند، فضای منطقه نیز آرام‌تر شده است.

اما هر حمله تروریستی یا بحران مرزی، می‌تواند این روند را دوباره متوقف کند.

مهم‌ترین یافته‌های بخش

- رقابت هند و پاکستان همچنان مهم‌ترین متغیر امنیتی جنوب آسیاست.
- کشمیر صرفاً یک اختلاف سرزمینی نیست؛ بلکه مسئله‌ای هویتی برای هر دو کشور محسوب می‌شود.
- بحران پولواما و درگیری هوایی ۲۰۱۹، خطر جنگ مستقیم میان دو قدرت هسته‌ای را به بالاترین سطح در سال‌های اخیر رساند.
- آزادی خلبان هندی از سوی پاکستان، به کاهش تنش‌ها کمک کرد.
- آمریکا در این بحران ناچار بود هم‌زمان روابط خود را با هند و پاکستان حفظ کند.

بخش دوازدهم

نیوزیلند؛ هنگامی که همدلی، دیپلماسی را دگرگون می‌کند
تد کریگ، فصل مربوط به مسابقه پاکستان و نیوزیلند در جام جهانی کریکت ۲۰۱۹ را با جمله‌ای آغاز می‌کند که در نگاه اول عجیب به نظر می‌رسد:

«نوشتن حتی یک فصل کوتاه درباره روابط پاکستان و نیوزیلند کار دشواری است.»

مسابقه‌ای که امید را زنده نگه داشت

در جام جهانی، پاکستان برای زنده نگه داشتن امید صعود، باید نیوزیلند شکست‌ناپذیر را مغلوب می‌کرد. نیوزیلند با پنج پیروزی و یک تساوی، یکی از مدعیان اصلی قهرمانی بود. اما پاکستان با درخشش شاهین شاه آفریدی در توپ‌اندازی و بابر اعظم با ثبت یک قرن (Century) ارزشمند، موفق شد با سه ویکت این تیم را شکست دهد و امیدهای خود را برای صعود حفظ کند. این پیروزی، به تعبیر کریگ، یکی از مهم‌ترین بازگشت‌های تیم پاکستان در آن جام بود و نشان داد که این تیم حتی پس از شروعی ناامیدکننده، توانایی رقابت با بهترین‌های جهان را دارد.

مهم‌ترین یافته‌های بخش

- روابط رسمی پاکستان و نیوزیلند محدود است، اما حادثه کرایست چرچ جایگاه ویژه‌ای برای نیوزیلند در افکار عمومی پاکستان ایجاد کرد.
- حمله تروریستی کرایست چرچ ۵۱ قربانی گرفت که ۹ نفر از آنان پاکستانی بودند.
- واکنش جاسیندا آردن نمونه‌ای موفق از به کارگیری قدرت نرم در دیپلماسی بود.
- نویسنده معتقد است همدلی واقعی، می‌تواند تصویر یک کشور را بیش از توافق‌های سیاسی تغییر دهد.
- پیروزی پاکستان بر نیوزیلند، امید این تیم برای صعود در جام جهانی را زنده نگه داشت.

• بخش سیزدهم

آفریقای جنوبی؛ دموکراسی را نمی‌توان صادر کرد

این فصل، یکی از متفاوت‌ترین فصل‌های کتاب است. تد کریگ برخلاف فصل‌های پیشین، تمرکز خود را از پاکستان برمی‌دارد و خواننده را به جنوب آفریقا می‌برد؛ اما هدف او بررسی آفریقای جنوبی نیست، بلکه پاسخ به پرسشی اساسی درباره سیاست خارجی آمریکاست:

آیا دموکراسی را می‌توان از بیرون ایجاد یا تحمیل کرد؟

به اعتقاد نویسنده، پاسخ این پرسش برای فهم پاکستان اهمیت حیاتی دارد؛ زیرا بخش مهمی از سیاست آمریکا پس از جنگ سرد، به‌ویژه پس از یازده سپتامبر، بر این فرض استوار بود که با حمایت خارجی، کمک‌های مالی و فشار سیاسی می‌توان کشورهای دیگر را به سمت دموکراسی هدایت کرد. کریگ با مرور تجربه بوتسوانا، آفریقای جنوبی و زیمبابوه، می‌کوشد نشان دهد که این فرض، همیشه با واقعیت سازگار نیست.

متفاوت از رهبری سیاسی ارائه کرد.

کریگ می‌نویسد که رسانه‌های پاکستانی این تصاویر را به طور گسترده بازنشر کردند و بسیاری از مردم پاکستان برای نخستین بار احساس کردند که یک رهبر غربی، رنج مسلمانان را نه از سر مصلحت سیاسی، بلکه با همدلی واقعی درک کرده است. به اعتقاد نویسنده، این رفتار تأثیری به مراتب عمیق‌تر از هر بیانیه رسمی یا اقدام دیپلماتیک بر افکار عمومی پاکستان گذاشت.

قدرت نرم در برابر قدرت سخت

کریگ در این بخش، یکی از مهم‌ترین مفاهیم کتاب را مطرح می‌کند.

او می‌نویسد که روابط بین‌الملل همیشه با قراردادهای نظامی، توافق‌های اقتصادی یا ائتلاف‌های امنیتی تعریف نمی‌شوند. گاهی یک رفتار انسانی، می‌تواند بیش از ده‌ها سال دیپلماسی رسمی، تصویر یک کشور را تغییر دهد. از نگاه او، واکنش نیوزیلند به حمله کرایست چرچ نمونه‌ای روشن از قدرت نرم بود.

پاکستانی‌هایی که پیش‌تر نیوزیلند را صرفاً کشوری کوچک و دوردست می‌شناختند، اکنون آن را نماد جامعه‌ای می‌دیدند که با وجود وقوع یک جنایت هولناک، در برابر نفرت، همدلی و همبستگی را برگزید.

کریکت؛ پلی میان دو ملت

کریگ سپس دوباره به کریکت بازمی‌گردد.

او یادآور می‌شود که نیوزیلند از دهه ۱۹۳۰ عضو رسمی کریکت بین‌المللی بوده است، اما تا دهه‌ها یکی از ضعیف‌ترین تیم‌های جهان محسوب می‌شد. در مقابل، پاکستان معمولاً در دیدارهای دوجانبه دست بالا را داشت. اما در دو دهه اخیر، نیوزیلند به یکی از ثبات‌ترین تیم‌های جهان تبدیل شده و در جام‌های جهانی عملکردی درخشان داشته است؛ تا جایی که در سال ۲۰۱۹ نیز بدون شکست وارد مسابقه با پاکستان شد.

نویسنده همچنین به ویژگی دیگری از جامعه نیوزیلند اشاره می‌کند؛ تلاش برای پذیرش تنوع قومی و فرهنگی. او با استناد به پژوهش‌های تاریخ کریکت، توضیح می‌دهد که نیوزیلند در مقایسه با بسیاری از کشورهای انگلیسی‌زبان، مسیر موفق‌تری در پذیرش اقوام مختلف، به‌ویژه مائوری‌ها، طی کرده است. هرچند این مسیر نیز خالی از چالش نبوده، اما گفت‌وگو درباره هویت ملی و تنوع فرهنگی، کمتر از دیگر کشورها به دو قطبی‌های شدید انجامیده است.

کریکت و مبارزه با آپارتاید

نویسنده فصل را با روایتی تاریخی از ورزش کریکت آغاز می کند.

آفریقای جنوبی یکی از قدیمی ترین کشورهای عضو خانواده کریکت بود، اما به دلیل اجرای سیاست آپارتاید، بیش از دو دهه از حضور در رقابت های بین المللی محروم شد.

کریگ توضیح می دهد که تحریم های ورزشی، برخلاف تصور اولیه، یکی از مؤثرترین ابزارهای فشار بر حکومت سفیدپوستان بود. جامعه سفیدپوست آفریقای جنوبی، کریکت و راگی را بخشی از هویت ملی خود می دانست و محرومیت از مسابقات بین المللی، فشار روانی و سیاسی قابل توجهی بر حکومت وارد کرد.

در این میان، نویسنده به ماجرای بازل دی اولیویرا (Basil D'Oliveira) اشاره می کند؛ بازیکن دورگه آفریقای جنوبی که به دلیل رنگ پوست، اجازه حضور در تیم ملی کشورش را نداشت و ناچار شد به انگلستان مهاجرت کند. زمانی که او برای تیم ملی انگلستان انتخاب شد، دولت آپارتاید حاضر نشد تیم انگلیس را با حضور یک بازیکن غیرسفیدپوست بپذیرد. لغو آن تور، به نقطه عطفی در تحریم ورزشی آفریقای جنوبی تبدیل شد و سرانجام این کشور برای ۲۲ سال از کریکت بین المللی کنار گذاشته شد؛ تا زمانی که نظام آپارتاید فروپاشید.

پاکستان؛ نخستین مخالف آپارتاید

یکی از نکات جالبی که نویسنده یادآور می شود، موضع پاکستان در برابر رژیم آپارتاید است.

به نوشته کریگ، پاکستان از همان سال های نخست، حاضر نشد با تیم های ورزشی آفریقای جنوبی مسابقه دهد و از تحریم ورزشی این کشور حمایت کرد؛ در حالی که برخی قدرت های بزرگ کریکت، از جمله انگلستان و استرالیا، تا سال ها به مسابقات خود با آفریقای جنوبی ادامه می دادند. این نکته از دید نویسنده، نشان می دهد که سیاست خارجی پاکستان در برخی موضوعات جهان جنوب، موضعی مستقل از غرب اتخاذ می کرد.

بوتسوانا؛ دموکراسی بدون دخالت خارجی

کریگ سپس از تجربه شخصی خود در بوتسوانا سخن می گوید؛ کشوری که در دهه ۱۹۹۰ محل نخستین مأموریت های دیپلماتیک او بود.

او بوتسوانا را نمونه ای موفق از دولت سازی در آفریقا معرفی می کند. کشوری که با وجود منابع محدود، جمعیت اندک و اقلیم خشک، توانست نهادهای سیاسی باثبات، انتخابات

منظم و انتقال مسالمت آمیز قدرت را تجربه کند.

نویسنده تأکید می کند که آمریکا در این روند نقش محدودی داشت. واشنگتن برنامه هایی برای تقویت نهادهای مدنی و آموزشی اجرا می کرد، اما عامل اصلی موفقیت، اراده رهبران بوتسوانا و پذیرش قواعد دموکراتیک از سوی جامعه بود. او به ویژه از تصمیم کوئت ماسیره (Quett Masire)، رئیس جمهور وقت، برای احترام به محدودیت دو دوره ریاست جمهوری و واگذاری قدرت در سال ۱۹۹۸ به عنوان نمونه ای از بلوغ سیاسی یاد می کند.

آفریقای جنوبی؛ پیروزی مردم، نه پیروزی آمریکا

بخش بعدی فصل به آفریقای جنوبی اختصاص دارد. کریگ در زمان انتقال قدرت از حکومت آپارتاید به دولت اکثریت سیاه پوست، در حوزه سیاست آفریقا فعالیت می کرد. او می نویسد که پیروزی نلسون ماندلا بدون تردید یکی از مهم ترین لحظات تاریخ دموکراسی در قرن بیستم بود. با این حال، نویسنده تأکید می کند که نباید این تحول را صرفاً نتیجه فشار آمریکا دانست.

به گفته او، هرچند تحریم های غرب و فشارهای بین المللی مؤثر بودند، اما عامل تعیین کننده، مبارزه مردم آفریقای جنوبی، رهبری نلسون ماندلا و توافق میان نیروهای داخلی بود. آمریکا در این روند نقش حمایتی داشت، نه نقش تعیین کننده.

زیمبابوه؛ شکست سیاست تغییر رژیم

برای تکمیل بحث، کریگ به تجربه زیمبابوه اشاره می کند. در این کشور، آمریکا و کشورهای غربی سال ها تلاش کردند با فشار سیاسی و اقتصادی، رابرت موگابه را وادار به کناره گیری کنند.

اما نتیجه، برخلاف انتظار بود.

موگابه نه تنها سال ها در قدرت باقی ماند، بلکه توانست فشارهای خارجی را به ابزاری برای بسیج هواداران خود تبدیل کند.

از نگاه نویسنده، این تجربه نشان می دهد که فشار خارجی، در غیاب نیروهای داخلی خواهان تغییر، به تنهایی قادر به ایجاد دموکراسی نیست.

درس هایی برای پاکستان

در پایان فصل، کریگ این تجربه ها را به پاکستان پیوند می زند.

او معتقد است که آمریکا طی دهه های گذشته، گاه تصور کرده است با کمک های مالی، فشار دیپلماتیک یا حمایت از برخی بازیگران سیاسی می تواند مسیر دموکراسی در پاکستان را

وارد پاکستان می‌شد و سپس از راه زمینی به افغانستان منتقل می‌گردید. همچنین، همکاری اطلاعاتی میان دو کشور به بازداشت ده‌ها عضو القاعده انجامید. نویسنده تأکید می‌کند که بدون همکاری اولیه پاکستان، عملیات آمریکا در افغانستان با دشواری‌های بسیار بیشتری روبه‌رو می‌شد.

اما اهداف دو کشور یکسان نبود

به باور کریگ، از همان ابتدا یک اختلاف بنیادین وجود داشت.

برای آمریکا، هدف اصلی نابودی القاعده و جلوگیری از تبدیل دوباره افغانستان به پناهگاه تروریسم بود.

اما پاکستان، علاوه بر این نگرانی، دغدغه دیگری نیز داشت: نفوذ هند در افغانستان.

اسلام‌آباد نگران بود که دولت جدید افغانستان به متحد نزدیک دهلی‌نو تبدیل شود و پاکستان از شرق و غرب تحت فشار قرار گیرد.

همین نگرانی باعث شد بخشی از ساختار امنیتی پاکستان، طالبان افغانستان را همچنان به عنوان یک بازیگر قابل استفاده در آینده افغانستان نگاه کند.

کریگ این اختلاف راهبردی را مهم‌ترین دلیل شکاف تدریجی میان واشنگتن و اسلام‌آباد می‌داند.

طالبان؛ دشمن یا ابزار؟

یکی از مهم‌ترین مباحث این فصل، نگاه متفاوت دو کشور به طالبان است.

نویسنده توضیح می‌دهد که برای آمریکا، طالبان دشمن اصلی عملیات نظامی بودند.

اما در نگاه بسیاری از تصمیم‌گیران پاکستانی، طالبان تنها یک گروه شورشی نبودند؛ بلکه بخشی از واقعیت اجتماعی و قومی افغانستان محسوب می‌شدند که دیر یا زود باید در ساختار قدرت این کشور نقش داشته باشند.

کریگ تأکید می‌کند که این دیدگاه، به معنای حمایت بی‌قید و شرط پاکستان از طالبان نبود؛ بلکه بیشتر ناشی از این ارزیابی بود که حذف کامل طالبان امکان‌پذیر نیست.

از همین رو، اسلام‌آباد همواره بر ضرورت راه‌حل سیاسی و مشارکت طالبان در آینده افغانستان تأکید می‌کرد؛ موضعی که سال‌ها بعد، خود آمریکا نیز ناچار به پذیرش آن شد.

دوچه؛ اعتراف به یک واقعیت

نویسنده سپس به مذاکرات دوچه می‌پردازد. به اعتقاد او، توافق آمریکا و طالبان در سال ۲۰۲۰ در واقع پذیرش همان واقعیتی بود که پاکستان سال‌ها

تعیین کند.

اما تجربه آفریقا نشان می‌دهد که دموکراسی زمانی پایدار می‌شود که ریشه در فرهنگ سیاسی، نهادهای داخلی و اراده جامعه داشته باشد.

به اعتقاد نویسنده، واشنگتن می‌تواند از نهادهای مدنی، رسانه‌های مستقل و آموزش حمایت کند، اما نمی‌تواند جایگزین بازیگران داخلی شود.

مهم‌ترین یافته‌های بخش

- تحریم‌های ورزشی یکی از مؤثرترین ابزارهای فشار بر رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی بودند.
- پاکستان از نخستین کشورهایی بود که مسابقات ورزشی با آفریقای جنوبی را تحریم کرد.
- موفقیت بوتسوانا در دموکراسی، بیش از آنکه حاصل دخالت خارجی باشد، نتیجه نهادسازی داخلی بود.
- انتقال قدرت در آفریقای جنوبی، پیش از هر چیز محصول مبارزه مردم و رهبری نلسون ماندلا بود.
- تجربه زیمبابوه نشان داد که فشار خارجی، به تنهایی به تغییر رژیم یا استقرار دموکراسی منجر نمی‌شود.

• بخش چهاردهم

افغانستان؛ جنگی که هیچ‌کس در آن پیروز نشد

اگر کشمیر مهم‌ترین مسئله امنیتی پاکستان در شرق باشد، افغانستان بدون تردید مهم‌ترین دغدغه راهبردی این کشور در غرب است. تد کریگ فصل افغانستان را با این گزاره آغاز می‌کند که طی بیست سال گذشته، تقریباً هیچ موضوعی به اندازه افغانستان بر روابط آمریکا و پاکستان سایه نینداخته است.

به اعتقاد نویسنده، واشنگتن و اسلام‌آباد هر دو خواهان ثبات در افغانستان بودند، اما تعریف آن‌ها از «ثبات» یکسان نبود. همین تفاوت برداشت، به تدریج روابط دو کشور را از همکاری نزدیک در سال‌های نخست پس از یازده سپتامبر، به بی‌اعتمادی عمیق در سال‌های پایانی جنگ تبدیل کرد.

یازده سپتامبر؛ آغاز اتحاد اضطراری

کریگ یادآوری می‌کند که پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت جورج بوش از پاکستان خواست که میان طالبان و ایالات متحده یکی را انتخاب کند.

ژنرال پرویز مشرف در مدت کوتاهی تصمیم گرفت به ائتلاف ضدتروریسم بپیوندد. این تصمیم، پاکستان را به مهم‌ترین مسیر لجستیکی عملیات آمریکا در افغانستان تبدیل کرد. بخش عمده تجهیزات نیروهای ناتو از طریق بندر کراچی

بر آن تأکید می‌کرد:

طالبان را نمی‌توان صرفاً با ابزار نظامی شکست داد.

کریگ البته تأکید می‌کند که این به معنای درست بودن همه سیاست‌های پاکستان نیست.

او معتقد است اگر اسلام‌آباد در سال‌های نخست فشار بیشتری بر رهبران طالبان وارد می‌کرد، شاید جنگ این چنین طولانی نمی‌شد.

اما در نهایت، واشنگتن نیز به همان نتیجه‌ای رسید که سال‌ها از پذیرش آن خودداری می‌کرد.

خروج آمریکا؛ پایان یک جنگ، آغاز بحران جدید

کریگ خروج نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۲۱ را پایان جنگ نمی‌داند.

به اعتقاد او، تنها بازیگران جنگ تغییر کرده‌اند.

اکنون طالبان حکومت را در اختیار دارند، اما افغانستان همچنان با بحران اقتصادی، انزوای بین‌المللی، تهدید داعش خراسان و مشکلات انسانی گسترده روبه‌روست.

از سوی دیگر، پاکستان نیز برخلاف انتظار اولیه، با افزایش حملات تحریک طالبان پاکستان (TTP) مواجه شد.

نویسنده نتیجه می‌گیرد که پیروزی طالبان، لزوماً به معنای افزایش امنیت پاکستان نبود.

بزرگ‌ترین اشتباه آمریکا

کریگ در یکی از صریح‌ترین بخش‌های کتاب، از مهم‌ترین اشتباه واشنگتن سخن می‌گوید.

به اعتقاد او، آمریکا بیش از اندازه تصور می‌کرد که می‌تواند افغانستان را مطابق الگوی خود بازسازی کند.

میلیاردها دلار کمک مالی، ایجاد ارتشی چندصد هزار نفری، برگزاری انتخابات و تدوین قانون اساسی، همگی دستاوردهای مهمی بودند، اما این اقدامات بدون ایجاد مشروعیت پایدار در سطح محلی، نتوانستند دوام بیاورند.

او می‌نویسد که سقوط سریع دولت اشرف غنی، نشان داد بسیاری از نهادهای ایجادشده، بیش از آنکه بر پایه جامعه افغانستان بنا شده باشند، بر حمایت خارجی استوار بودند.

پاکستان نیز اشتباهاتی داشت

نویسنده تنها آمریکا را مقصر نمی‌داند.

او معتقد است پاکستان نیز در ارزیابی آینده افغانستان دچار خطا شد.

اسلام‌آباد تصور می‌کرد بازگشت طالبان به قدرت، عمق راهبردی بیشتری برای این کشور ایجاد خواهد کرد.

اما در عمل، طالبان افغانستان حاضر نشدند علیه تحریک طالبان پاکستان اقدام قاطعی انجام دهند.

اختلاف بر سر خط دیورند، درگیری‌های مرزی و افزایش حملات TTP نشان داد که روابط طالبان و پاکستان نیز به سادگی گذشته نیست.

مهم‌ترین یافته‌های بخش

- افغانستان مهم‌ترین عامل شکل‌دهنده روابط آمریکا و پاکستان پس از ۱۱ سپتامبر بوده است.
- اختلاف اصلی واشنگتن و اسلام‌آباد، نه بر سر اصل مبارزه با تروریسم، بلکه بر سر آینده سیاسی طالبان بود.
- توافق دوحه، پذیرش این واقعیت بود که حذف کامل طالبان از طریق جنگ ممکن نیست.
- خروج آمریکا، پایان بحران افغانستان نبود و تنها شکل آن را تغییر داد.
- هم آمریکا و هم پاکستان، در محاسبات خود درباره آینده افغانستان دچار خطاهای راهبردی شدند.

بخش پانزدهم

پایان جنگ افغانستان؛ آیا روابط آمریکا و پاکستان نیز به پایان رسیده است؟

تد کریگ فصل پایانی کتاب را با طرح پرسشی آغاز می‌کند که پس از خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، در محافل سیاسی واشنگتن و اسلام‌آباد بارها مطرح شد:

آیا پاکستان هنوز برای آمریکا اهمیت راهبردی دارد؟

به اعتقاد نویسنده، بسیاری از تحلیلگران آمریکایی تصور می‌کردند که با پایان جنگ افغانستان، دوران اهمیت ژئوپلیتیکی پاکستان نیز به پایان خواهد رسید. از نگاه آنان، پاکستان طی بیست سال گذشته عمدتاً به دلیل نقش خود در عملیات افغانستان مورد توجه واشنگتن بود و با خروج نیروهای آمریکایی، این رابطه نیز به تدریج کم‌رنگ خواهد شد.

کریگ این برداشت را ساده‌انگارانه می‌داند. او استدلال می‌کند که اگرچه افغانستان مهم‌ترین محور روابط دو کشور بوده است، اما تنها محور آن نبوده و نخواهد بود. پاکستان همچنان به دلیل جمعیت، موقعیت جغرافیایی، توان هسته‌ای، نقش ارتش، روابط با چین، همسایگی با ایران، هند و افغانستان و دسترسی به اقیانوس هند، یکی از مهم‌ترین بازیگران آسیا باقی خواهد ماند.

از «جنگ علیه تروریسم» تا «رقابت قدرت‌های بزرگ»

کریگ معتقد است مهم‌ترین تحول سیاست خارجی آمریکا، تغییر اولویت‌های راهبردی واشنگتن است.

در دو دهه نخست قرن بیست و یکم، تمرکز اصلی آمریکا بر

مبارزه با تروریسم بود. اما اکنون رقابت با چین به مهم‌ترین اولویت سیاست خارجی این کشور تبدیل شده است. این تغییر، نگاه آمریکا به پاکستان را نیز دگرگون خواهد کرد. در گذشته، پرسش اصلی واشنگتن این بود که پاکستان چه کمکی به عملیات افغانستان می‌کند.

اما اکنون پرسش اصلی این است: پاکستان در رقابت میان آمریکا و چین چه جایگاهی خواهد داشت؟

نویسنده تأکید می‌کند که پاسخ این پرسش، آینده روابط دو کشور را تعیین خواهد کرد.

اشتباهی که نباید تکرار شود

یکی از صریح‌ترین بخش‌های این فصل، هشدار نویسنده به سیاستمداران آمریکایی است.

کریگ یادآور می‌شود که آمریکا پس از پایان جنگ افغانستان علیه شوروی در سال ۱۹۸۹، تقریباً پاکستان را فراموش کرد.

تحریم‌های هسته‌ای، کاهش کمک‌ها و کاهش ارتباطات سیاسی، احساس عمیقی از بی‌اعتمادی در اسلام‌آباد ایجاد کرد.

به اعتقاد او، اگر واشنگتن پس از خروج از افغانستان نیز همین مسیر را تکرار کند، بار دیگر زمینه را برای نزدیک‌تر شدن پاکستان به چین فراهم خواهد کرد.

او می‌نویسد:

«روابط میان کشورها نباید تنها بر پایه بحران‌ها تعریف شوند.»

از نگاه نویسنده، اشتباه بزرگ آمریکا آن بوده که هرگاه به پاکستان نیاز داشته، روابط را گسترش داده و پس از پایان بحران، این کشور را کنار گذاشته است.

پاکستان نیز باید نگاه خود را تغییر دهد

کریگ تنها آمریکا را مخاطب انتقاد قرار نمی‌دهد.

او معتقد است پاکستان نیز باید از نگاه سنتی خود نسبت به آمریکا فاصله بگیرد.

در گذشته، بسیاری از سیاستمداران پاکستانی، روابط با واشنگتن را صرفاً در قالب کمک‌های نظامی یا اقتصادی تعریف می‌کردند.

اما امروز همکاری‌های دانشگاهی، فناوری، انرژی، آموزش، سلامت، تغییرات اقلیمی و تجارت، اهمیت بسیار بیشتری یافته‌اند.

به اعتقاد نویسنده، اگر روابط دو کشور همچنان تنها بر مبنای همکاری امنیتی تعریف شود، هر بحران جدید می

تواند دوباره آن را به نقطه صفر بازگرداند.

چین؛ واقعیتی که واشنگتن باید بپذیرد

کریگ سپس به موضوع چین بازمی‌گردد.

او هشدار می‌دهد که آمریکا نباید از پاکستان بخواهد میان واشنگتن و پکن یکی را انتخاب کند.

چنین انتظاری، از نظر او، نه واقع‌بینانه است و نه با منافع پاکستان سازگار.

اسلام‌آباد روابط خود با چین را بخشی از امنیت ملی خود می‌داند و حاضر نیست آن را قربانی روابط با آمریکا کند.

در مقابل، واشنگتن نیز اگر خواهان حفظ نفوذ خود در پاکستان است، باید بپذیرد که همکاری با اسلام‌آباد لزوماً به معنای کاهش روابط این کشور با چین نخواهد بود.

پنج حوزه همکاری آینده

در پایان فصل، نویسنده پیشنهاد می‌کند که روابط آمریکا و پاکستان در دهه آینده بر پنج محور استوار شود:

۱. تجارت و سرمایه‌گذاری

افزایش مبادلات اقتصادی و حمایت از بخش خصوصی، به جای تمرکز صرف بر کمک‌های دولتی.

۲. آموزش و دانشگاه‌ها

گسترش تبادل دانشجو، همکاری‌های علمی و پژوهشی و توسعه ارتباط میان دانشگاه‌های دو کشور.

۳. تغییرات اقلیمی

پاکستان یکی از آسیب‌پذیرترین کشورهای جهان در برابر سیل، خشکسالی و تغییرات آب‌وهوایی است و این حوزه می‌تواند زمینه‌ای تازه برای همکاری باشد.

۴. سلامت عمومی

همکاری در حوزه بهداشت، واکسیناسیون و مدیریت بیماری‌های فراگیر.

۵. امنیت منطقه‌ای

ادامه گفت‌وگو درباره افغانستان، مبارزه با تروریسم و جلوگیری از گسترش افراط‌گرایی، اما نه به عنوان تنها محور روابط.

کریگ معتقد است اگر روابط دو کشور بر چنین پایه‌هایی استوار شود، از وابستگی به بحران‌های مقطعی فاصله خواهد گرفت.

مهم‌ترین یافته‌های بخش

- خروج آمریکا از افغانستان، پایان اهمیت ژئوپلیتیکی پاکستان نیست.
- رقابت آمریکا و چین، چارچوب جدید روابط واشنگتن و اسلام‌آباد را شکل خواهد داد.

- آمریکا نباید اشتباه دهه ۱۹۹۰ را تکرار کند و پاکستان را پس از پایان یک بحران به حال خود رها سازد.
 - پاکستان نیز باید روابط با آمریکا را از چارچوب صرفاً امنیتی خارج کند.
 - تجارت، آموزش، فناوری، سلامت و تغییرات اقلیمی، مهم‌ترین حوزه‌های همکاری آینده خواهند بود.
- از منظر اندیشکده اقبال، این جمع‌بندی تنها درباره آمریکا و پاکستان صدق نمی‌کند، بلکه برای بسیاری از روابط منطقه ای نیز آموزنده است. روابطی که صرفاً بر تهدیدهای مشترک بنا شوند، معمولاً با از میان رفتن آن تهدیدها دچار فرسایش می‌شوند. در مقابل، همکاری‌های پایدار اقتصادی، علمی، فرهنگی و فناورانه، بنیانی عمیق‌تر و ماندگارتر ایجاد می‌کنند. برای ایران نیز این نکته اهمیت دارد که در توسعه روابط با پاکستان، صرفاً بر مسائل امنیتی و مرزی تکیه نکند، بلکه زیرساخت‌های اقتصادی، دانشگاهی، انرژی، ترانزیتی و مردم‌محور را به ستون اصلی همکاری‌های بلندمدت تبدیل سازد.

• نقد کتاب

«پاکستان و دیپلماسی آمریکا؛ از یازده سپتامبر تا پایان جنگ افغانستان» نوشته تد کریگ، تنها یک روایت از روابط دوجانبه آمریکا و پاکستان نیست، بلکه حاصل تجربه مستقیم یک دیپلمات آمریکایی است که سال‌ها در کشورهای مختلف، از جمله پاکستان، خدمت کرده و بسیاری از رویدادهای مهم این دوره را از نزدیک مشاهده کرده است. همین ویژگی، کتاب را از بسیاری از آثار دانشگاهی متمایز می‌کند؛ زیرا خواننده علاوه بر آشنایی با اسناد و تحلیل‌ها، با برداشت‌ها و تجربه‌های عملی یکی از بازیگران این روابط نیز مواجه می‌شود.

یکی از مهم‌ترین نقاط قوت کتاب، تلاش نویسنده برای پرهیز از نگاه کاملاً سیاه یا سفید به روابط واشنگتن و اسلام آباد است. تد کریگ برخلاف بسیاری از نویسندگان آمریکایی، همه مشکلات را به سیاست‌های پاکستان نسبت نمی‌دهد و در بخش‌های مختلف کتاب، به اشتباهات راهبردی ایالات متحده نیز اذعان می‌کند. او به صراحت می‌پذیرد که آمریکا در شناخت جامعه افغانستان، ظرفیت دولت کابل، نقش طالبان و حتی نحوه تعامل با پاکستان، بارها دچار خطا شده است. همچنین، نویسنده به این واقعیت اشاره می‌کند که واشنگتن پس از پایان هر بحران، معمولاً از پاکستان فاصله گرفته و همین رفتار، چرخه‌ای از بی‌اعتمادی را در روابط دو

کشور ایجاد کرده است.

از سوی دیگر، کتاب تلاش می‌کند نگاه پاکستان را نیز برای مخاطب غربی توضیح دهد. نگرانی‌های امنیتی اسلام‌آباد نسبت به هند، اهمیت افغانستان در محاسبات راهبردی ارتش پاکستان، جایگاه چین در سیاست خارجی این کشور و حساسیت‌های تاریخی پاکستانی‌ها نسبت به سیاست‌های آمریکا، از جمله موضوعاتی است که نویسنده با زبانی نسبتاً منصفانه تشریح می‌کند. این ویژگی باعث شده است که کتاب تنها روایت رسمی واشنگتن نباشد و خواننده با منطق تصمیم‌گیری هر دو طرف آشنا شود.

با وجود این، کتاب محدودیت‌هایی نیز دارد. مهم‌ترین ضعف آن، تمرکز بیش از اندازه بر روابط آمریکا و پاکستان و کم‌توجهی به نقش سایر بازیگران منطقه‌ای است. در بسیاری از فصل‌ها، نقش جمهوری اسلامی ایران، چین، روسیه، کشورهای آسیای مرکزی و حتی کشورهای حوزه خلیج فارس تنها به صورت گذرا مطرح می‌شود؛ در حالی که بدون در نظر گرفتن این بازیگران، فهم تحولات افغانستان و جنوب آسیا کامل نخواهد بود.

همچنین، نویسنده اگرچه از اشتباهات سیاست خارجی آمریکا سخن می‌گوید، اما کمتر به ریشه‌های ساختاری این سیاست‌ها می‌پردازد. نقش رقابت‌های ژئوپلیتیکی، منافع اقتصادی، صنایع نظامی و الزامات سیاست داخلی آمریکا در شکل‌دهی به تصمیمات واشنگتن، در این کتاب کمتر مورد واکاوی قرار گرفته است. به همین دلیل، تحلیل کتاب بیشتر در سطح تصمیمات دیپلماتیک باقی می‌ماند و کمتر به لایه‌های عمیق‌تر قدرت در نظام بین‌الملل می‌پردازد.

با وجود این کاستی‌ها، کتاب تد کریگ یکی از ارزشمندترین آثار منتشرشده در سال‌های اخیر درباره روابط آمریکا و پاکستان به شمار می‌رود؛ زیرا نویسنده کوشیده است تجربه شخصی، روایت تاریخی و تحلیل سیاسی را در کنار یکدیگر قرار دهد و تصویری نسبتاً متوازن از یکی از پیچیده‌ترین روابط دوجانبه جهان معاصر ارائه کند.

• نگاه اندیشکده اقبال

برای پژوهشگران و سیاست‌گذاران ایرانی، اهمیت این کتاب تنها در شناخت روابط آمریکا و پاکستان خلاصه نمی‌شود، بلکه ارزش اصلی آن در آشکار ساختن منطق تصمیم‌گیری بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در جنوب آسیاست. مهم‌ترین پیام کتاب آن است که روابط آمریکا و پاکستان طی هفت دهه گذشته، هیچ‌گاه بر پایه اعتماد پایدار شکل

استوار باشند، از پایداری بیشتری برخوردار خواهند بود. از همین منظر، این کتاب برای مخاطب ایرانی صرفاً روایتی از گذشته نیست، بلکه منبعی برای فهم آینده نیز هست. شناخت دقیق منطق سیاست خارجی پاکستان، تحولات افغانستان، رقابت آمریکا و چین و تغییرات ژئوپلیتیکی جنوب آسیا، می‌تواند به تصمیم‌گیران، پژوهشگران و فعالان اقتصادی ایران کمک کند تا فرصت‌ها و تهدیدهای پیش روی روابط تهران و اسلام‌آباد را با نگاهی واقع‌بینانه‌تر ارزیابی کنند. در مجموع، اندیشکده اقبال انتشار این کتاب را گامی ارزشمند در شناخت یکی از مهم‌ترین پرونده‌های سیاست خارجی معاصر می‌داند؛ اما معتقد است برای دستیابی به تصویری کامل از تحولات جنوب آسیا، باید این روایت در کنار دیدگاه‌های پژوهشگران پاکستانی، ایرانی، چینی، هندی و افغانستانی نیز مطالعه شود. تنها از رهگذر چنین نگاه چندجانبه‌ای می‌توان به درکی جامع از آینده ژئوپلیتیک این منطقه راهبردی دست یافت.

نگرفته، بلکه همواره محصول هم‌پوشانی موقت منافع بوده است. از پیمان‌های سنتو و سیتو در دوران جنگ سرد گرفته تا همکاری علیه شوروی در افغانستان، جنگ جهانی علیه تروریسم و مذاکرات صلح دوحه، هر زمان که منافع دو کشور به یکدیگر نزدیک شده، روابط گسترش یافته و با پایان آن مقطع، دوباره وارد دوره‌ای از سردی و بی‌اعتمادی شده است. این الگو، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سیاست خارجی آمریکا در قبال بسیاری از شرکای منطقه‌ای خود نیز به شمار می‌رود.

از منظر جمهوری اسلامی ایران، مطالعه این کتاب سه درس مهم به همراه دارد.

نخست آنکه افغانستان همچنان مهم‌ترین متغیر امنیتی مشترک ایران و پاکستان است. تجربه دو دهه گذشته نشان می‌دهد که هیچ قدرت خارجی نتوانسته است بدون همکاری کشورهای منطقه، ثبات پایدار در افغانستان ایجاد کند. از این رو، آینده این کشور بیش از هر زمان دیگری به همکاری تهران، اسلام‌آباد، کابل و سایر همسایگان وابسته خواهد بود.

دوم آنکه پاکستان را نباید صرفاً از دریچه روابطش با آمریکا تحلیل کرد. این کشور امروز در نقطه تلاقی رقابت‌های جهانی قرار دارد؛ از یک سو روابط راهبردی با چین را توسعه داده، از سوی دیگر همچنان خواهان حفظ ارتباط با آمریکا است و هم‌زمان روابط خود را با کشورهای خلیج فارس، ترکیه، آسیای مرکزی و ایران نیز گسترش می‌دهد. درک این سیاست «چندجانبه‌گرایی عمل‌گرایانه» برای هرگونه تحلیل واقع‌بینانه از آینده پاکستان ضروری است.

سومین و شاید مهم‌ترین نتیجه، آن است که روابط پایدار میان کشورها بر پایه تهدید مشترک شکل نمی‌گیرد، بلکه بر اساس منافع مشترک اقتصادی، علمی، فناورانه و مردمی تثبیت می‌شود. تجربه روابط آمریکا و پاکستان نشان داد که همکاری‌هایی که صرفاً بر محور مسائل امنیتی و نظامی بنا شوند، با تغییر شرایط ژئوپلیتیکی به سرعت دچار فرسایش می‌شوند. در مقابل، روابطی که بر تجارت، سرمایه‌گذاری، آموزش، دانشگاه، فناوری، انرژی و پیوندهای اجتماعی

تیم تحریریه اندیشکده اقبال

تیم تحریریه اندیشکده اقبال، ترکیبی است از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.







اندیشکده اقبال خود را بی نیاز از نگاه نقادانه و اندیشه ورز مخاطبانش نمی داند. این ماهنامه زمانی زنده و پویاست که در گفت و گویی مستمر با خوانندگان آگاه، پژوهشگران، صاحب نظران و علاقه مندان روابط ایران و پاکستان شکل گیرد. از این رو، از شما دعوت می کنیم اگر در خصوص مطالب منتشرشده، رویکرد تحلیلی، انتخاب موضوعات، یا مسیر آینده ماهنامه تخصصی اندیشکده اقبال نظر، پیشنهاد یا انتقادی دارید، آن را با ما در میان بگذارید. باور ما بر این است که نقد مسئولانه و پیشنهاد سازنده، نه نشانه فاصله، که نشانه همراهی است.

منتظر خواندن نظرات ارزشمند شما هستیم

